

www.TarikhBook.ir
www.facebook.com/TarikhBook

نادرشاه و بازماندگانش

همراه با نامه های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری

گرد آورنده : عبدالحسین نوائی

www.TarikhBook.ir

www.Facebook.com/TarikhBook

فهرست

۵	مقدمه: چهل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت...
۱۵	افغانها در ایران
۱۱۹	نادرشاه افشار
۳۸۵	فتح دهلی و روابط ایران و هند
۴۲۷	چند فرمان
۴۸۷	اسناد و مکاتبات رسمی از سال ۱۱۶۰ تا ۱۲۱۱ ه.ق.

چهل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت...

اکنون که به الطاف و عنایات الهی چاپ این کتاب به پایان رسیده و توفیق رفیق راه شده که مجموعه‌ای دیگر از اسناد سیاسی و نامه‌های سلطنتی و مراسلات تاریخی و مدارک اجتماعی مرز و بوم گرامی خود ایران را به پیشگاه اهل نظر تقدیم کنم از بیخ شکر دارم و از روزگار هم .

کتاب حاضر نه‌چون دفتر از گذشته دفاتری است که در زمینه تاریخ ایران متکی بر اسناد سیاسی و نامه‌های سلطنتی به کوشش این بنده نیازمند درگاه حق ترتیب و تنظیم یافته است.

دلبستگی من به تاریخ سرزمین اهورائی کشورم از چهل و چند سال پیش مرا بر آن داشت که درجه:جوی این گونه اسناد، هر کتاب و تذکره و جنگ و مجموعه و تاریخی را صفحه به صفحه و سطر به سطر بخوانم تا مگر بتوانم این اسناد و مدارک دست اول سیاسی را که خمیرمایه تاریخ دور و دراز این مرز و بوم است در یک جای جمع آورم و به صورت کتابی منتشر و آن مجموعه را به دانشمندان و دانشجویان تقدیم کنم تا نقش نیاکان خود را در آئینه زمان

بهرتر ببینند و به ارزش والای خدمات پدران واجداد خود به جامعه بشری بهتر پی برند. چهل و چند سال عمر گرانبهایه در این صرف شد. در این مدت سفری چند نیز به اروپا پیش آمد و این سفرها فرصت بخشید که به گنجینه عظیم کتابخانه ملی فرانسه و موزه بریتانیا دست یابم. دریغ که مدت استفاده من از این گنجینه های عظیم سخت کوتاه و بالنتیجه بسیار کمتر از حد آرزو بود. زیرا امکانات مالی من اجازه اقامت طولانی در آن کشورها نمی داد و من سخت در مضیقه مالی بودم. زیرا نه از دولتهای خارجی بارس و دعوتی داشتم نه از دولت علیه ایران مأموریت و عنوات خدمتی. نه مأمور دولت بودم نه بورسیه و مورد حمایت کشوری دیگر. نه دولت علیه بدین تحقیقات بهائی می داد نه دولتمردان آن روزگار در من به چشم لطف و محبت می دیدند. زیرا من نیز نه بدان دستگاه بی محتوای سیه کار و ستم پیشه بهایی می دادم نه در «میر و وزیر و سلطان را» به وسیله جویا بودم. سرما فرو نیاید به کمان ابروی کس. باری هر چه بود گذشت. ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم.

در خلال این سالها، گاه گاه بعضی از این اسناد را به عنوان نمونه در مجلات آن روزگار مثل یادگار و اطلاعات ماهیانه منتشر می کردم، اما نخستین دفتر از این مجموعه در سال ۱۳۴۱ خورشیدی به توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد. عنوان این مجموعه که از محتوای آن حکایت می کرد اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» بود، از زمان «تیمورنا شاه اسماعیل» و به تعبیری دیگر آن مجموعه مشتمل بود بر تمامی اسناد و مکاتبات رسمی ایران در روزگار گورکانیان و خاندانهای قراقوینلو و آق قوینلو که هر يك مدتی بر سر زمین ایران جزأ یا کلاً فرمانروا بودند، همراه با نامه های پادشاهان چین و هند و سلاطین عثمانی به سلاطین یا وزراء پادانمشندان ایران در طی سالهای ۷۷۳ تا ۹۰۶ هجری قمری. و از آن پس به روزگار ان مجلدات دیگر این مجموعه به ترتیب ذیل منتشر گردید:

شاه اسماعیل صفوی، سال ۱۳۴۷

شاه طهماسب، سال ۱۳۵۵

شاه عباس اول (جلد نخست)، سال ۱۳۵۲

شاه عباس اول (جلد دوم)، سال ۱۳۵۳

شاه عباس اول (جلد سوم)، ۱۳۵۷

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا سال ۱۱۰۵، در سال

(و به تعبیری دیگر از شاه صفی تا شاه سلطان حسین)

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ در سال

(و به عبارت دیگر اسناد و مکاتبات رسمی شاه سلطان حسین)

و اینک نهمین دفتر از این مجموعه در زمینه تاریخ ایران همراه با اسناد و مکاتبات سلطنتی و سیاسی و اجتماعی، در محدوده سالهای ۱۱۳۵ تا ۱۲۱۰ مشتمل بر روزگار افغانه و دوران نادرشاه افشار و بازماندگان وی تا انقراض آنان به دست قاجاریه و در دل داشتم که اسناد رسمی و مکاتبات سیاسی و سلطنتی دوره زندگی را نیز همراه این قسمت به محضر اهل فضل تقدیم دارم. ولی دریغ که به علت نبودن کاغذ آن اسناد و مدارک چاپ نشده ماند و من نتوانستم به آرزوی خود که انتشار اسناد رسمی و مکاتبات سلطنتی ایران از تیمور تا قاجاریه بود در نه جلد توفیق یابم.

فرشته‌ای است بر این بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

با این همه شادمانم که اقبال را به وعده وفا کسود روزگار و با همه موانع و دشواریها توانستم يك دوره اسناد و مکاتبات رسمی و تاریخی را از آغاز گورکانیان تا آغاز سلسله قاجاریه یعنی مدارک و اسناد مربوط به چهار قرن و نیم تاریخ ایران را با توضیحات و تعلیقات در اختیار دانشوران و دانشجویان قرار دهم و هزاران سپاس به درگاه ایزدبIRON از حد و قیاس.

اکنون که چشم برهم می‌نهم و بدین کار عظیم می‌اندیشم، می‌بینم که بیش از نیمی از عمر من در این کار سپری شده است. از آن روزگار که نخستین مجموعه از این رشته کتابها منتشر شده تا امروز بیست و هشت سال تمام است و پیش از آن نیز چندی در این سودابه سر کرده بودم و مقالاتی در این زمینه در در مجلات بادنگار و اطلاعات ماهیانه نوشته بودم و وقتی بیاد آوریم که مجله بادنگار در سال ۱۳۲۸ یعنی چهل سال پیش پایان گرفته می‌توانم بجزئیات بگویم که بیشترین سالهای عمر را در این اندیشه سپری کرده‌ام و از این دوران طولانی چیزی جز خاطرات تلخ و شورینی دور و نزدیک بازمانده است. اگر مثل آن شاعر حساس نگویم نمانده بجز باد درمشت من.

خاطرات تلخ من مربوط به روزهایی است که با خون دل و درنج طاقت فرسا، در بدر دنبال تذکره‌ها و جنگها می‌گشتم و پس از آن که شش سال به جان کوشیدم و با هزاران درنج و دشواری جلد نخست این دفتر را فراهم آوردم، هیچکس آن را بجزئی نگرفت و بهر که مراجعه کردم هیچکس جرأت چاپ

و نشر آن را نیافت. همه از کوشش من به زبان تمجید می کردند ولی از «امام» می که در پایان سخن بر زبان می آوردند، می فهمیدم که می ترسیدند کتاب بازار کافی نیاید و مورد توجه قرار نگیرد و بالنتیجه به فروش نرسند و سرمایه خود را «باز نگردانند». دو سال در این بلا تکلیفی و دوندگی سپری شد تا بنگاه ترجمه و نشر کتاب بنیاد پهلوی که در آن تاریخ زیر نظر یکی از جوانان دانشمند که امروزه مقیم خارج از ایران و دست اندر کار انتشار کتبی چند راجع به ایران است اداره می شد، دلی به دریا زد و با بودجه دولتی متعهد چاپ آن شد و برای آن که حقوق مؤلف هم رعایت شود و هیچگونه حقی پایمال نگردد مبلغ ۳۵۰۰ تومان هم حق التألیف برای من «بریدند» و کتاب را چاپ کردند. اما برخلاف انتظار ناشرین و صاحب نظران جامعه مطبوعات کتاب مورد توجه قرار گرفت و با همه سنگینی مطلب و دشواری متن مکاتبات و تفصیل موضوع و قطر نسبتاً زیاد کتاب، این اثر ناچیز در دل اهل نظر جا گرفت و همین تشویق و تحسین از باب فضل و دانش مرا بر ادامه کار تحریض و تحریک نمود.

بد نیست بدانید که سالها بعد وقتی نسخ کتاب نایاب شد و بازار سیاه پیدا کرد من نامه ای به بنیاد پهلوی نوشتم و خواستم که در قبال پرداخت ۳۵۰۰ تومان حق التألیفی که با هزار عشو و غمزه و خفت و منت به من داده بود کتاب را خود بگیرم و چاپ کنم و آقای شریف امامی رئیس بنیاد پهلوی آن روز در جواب بیفام داده بود که اگر ما کتابی را «ارزان خرید» داشته باشیم دلیلی ندارد که به همان قیمت به صاحبش یا دیگری بفروشیم ابد بخت کشوری که محصول ذوق و فکر مردمش را به تمهید و تزویر «ارزان» بخرند تا بتوانند آن را وسیله تحصیل منافع قرار دهند و صاحب اثر را از حاصل رنج و زحمت خویش محروم گذارند. آری آنچنان بود که این چنین شد و آن آنها که به تفاریق در شیر کردند و فروختند و پولش را گرفتند و پارک و مزرعه و خانه و کارخانه خریدند ناگهان سیلی شد و همه را برد چنان که نه از ناک، نشان ماند و نه از ناک نشان!

باری «ارزان خزان» بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۵۶ کتاب را تجدید چاپ کردند و طی نامه ای مرا مورد التفات قرار دادند که به عنوان کمک و عنایت همان مبلغ ۳۵۰۰ را در حق من منظور کرده اند. شش سال در جمع آن کتاب خون دل خورده و دو سال به دنبال ناشر دویده بودم. در قبال آن ۳۵۰۰ تومان به من حق التألیف دادند آن هم با آن همه ناز و تطاول خزان می فرمود.

بسی برمیآمد که آن سیویشکست و آن پیمانہ ریخت و نہ ساقی ماند، نہ ساغر، نہ شاه ماندنہ بنیادش و بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب ہم بہ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی مبدل شد و یک سال پیش اولیاء آن از من خواستند کہ اگر تصحیح و تکمیلی در نظر است، بنویسم کہ آن شرکت می خواهد چاپ مجددی از آن بہ عمل آورد. من نیز مطالبی نوشتم و فرستادم ولی مع الاصب نمی دانم بہ کجا کشیدہ. زیرا کتاب در بازار نایاب است و دانشوران و دانشجویان منتظر و خواهان. من پیش از این از شرکت تقاضا کردہ بودم کہ اگر تجدید چاپ امکان ندارد، اجازہ فرمائید کہ من خود، بدین کار دست زنم. ولی این بار ہم از بازگرداندن کتاب بہ من خودداری کردند کہ ما خود در این اندیشہ هستیم، نیت خیر مگردان کہ مبارک فالی است.

مجلدات دیگر این کتاب ہم لله الحمد مورد توجه اہل فضل قرار گرفتہ چنان کہ مجلد ہشتم آن در جزو بہترین کتابهای سال مشمول عنایت قرار گرفت و مجلدات مربوط بہ شاه عباس در سال ۱۳۶۶ شمسی تجدید چاپ شد و هنوز یک دو ماہی بہ سر نیامدہ نسخ آن کلاً بفروش رفت بطوری کہ ناشر چاپ دیگری از آن در ۱۳۶۷ بہ بازار فرستاد.

اما شادی من از جهت فروش کتاب نیست. زیرا آن روز کہ من این کار را بہ جان پذیرفتم ہر گز بہ فروش کتاب نمی اندیشیدم. آنچه در آن روزگار آرزو می کردم این بود کہ ارزش استاد مورد توجه قرار گیرد و مرکزی برای جمع و حفظ این اسناد فراهم آید و این اسناد بہ تدریج بہ وسیلہ افرادی ذی اطلاع و ذی ربط خوانندہ شود و منتشر گردد و در دسترس اہل تحقیق قرار گیرد و تاریخ ایران بر اساس این آثار دقیق و غیر قابل تردید باز نویسی شود. در این اندیشہ و بر اساس چنین آرزویی بود کہ نوشتم:

« اما نوشتن تاریخ بر اساس مدارک و اسناد تاریخی مستلزم کوششی است ہمہ جانبیہ، چہ در داخل چہ در خارج کشور، برای جمع آوری اسناد و مدارک تاریخی از سنگگ نبشته ها و آثار هنری گسرتہ تا بادداشتها و نامہ ها و کتابها و دفاتر رسمی و امثال آن... چہ ناکنون بہ این امور کمتر توجہی شدہ و هنوز ہم این گونه اسناد در چشم ایرانیان آن اہمیت شایستہ و درخور را نیافتہ است حتی کسی بہ جمع آوری اسناد و مدارک مکتوب مانند نامہ ها و فرمانها بر نخاستہ و این نوع نامہ ها و اسناد، در بطون کتب و رسالات و جنگہا، ہر اکنندہ است و اگر ہم کسی بہ جمع آنها توجہ کردہ است از لحاظ نمونہ انشاء و

قدرت ترسل یا جمع آثار قلمی فلان نویسنده بوده است نه از لحاظ توجه به اهمیت تاریخی و ملی آن»

(شاه اسماعیل مقدمه)

اما خدا را شکر و صدهزاران بادشکر که اینک هم ارزش اسناد شناخته شده است هم مرکز بلکه مراکزی برای جمع آوری و حفظ اسناد فراهم آمده و ارزش اسناد چنان شناخته شده که هر کس و هر مؤسسه می کوشد مجموعه ای از این اسناد را فراهم آورد و بداشتن آن بنام و بر زمین و آسمان فخر بفرموشد که در حریم اختیارات من نیز مجموعه اسناد وجود دارد و این امر موجب شده که مراکز اسناد متعدد به وجود آید. اما این وضع نیز درست نیست و امیدوارم که این تب فرو نشیند. زیرا ارزش عظیم تاریخی و ملی و اجتماعی ایران، ایجاب می نماید که یک مرکز واحد یا تجهیزات کافی به وجود آید تا این مهم را کارسازی کند. در این خصوص اجازة بدهید مطالبی را که در مصاحبه یا کیهان فرهنگی عرض کرده ام نقل کنم :

«اگر بخواهیم تاریخمان را بازسازی و دوباره نویسی بکنیم، بر اساس حقایق و حتی المقدور نزدیک به واقعیت، باید از اینها استفاده بکنیم و باید در حفظ اسناد بکوشیم نه اسنادی مربوط به یک مطلب خاص یا یک دوره خاص. بلکه تمام اینها مربوط به تاریخ ایران است. تاریخ هر مملکتی خوب دارد، بد دارد، نشیب و فراز دارد. ولی هم این نشیب و فراز است هم آن مردم است هم آن فراز و نمی شود بعضی ها را دید و بعضی ها را نادیده گرفت. به نظر من لازم است که این مراکزی که اکنون در کار اسناد وارد هستند ضوابطی داشته باشند و اساس کارشان بر این باشد که دانشجویان از این اسناد استفاده نکنند نه این که اسناد «دکوری» برای مشاغل اشخاص باشد. اصل بر این است که این نامه ها بیاید و به قول قرنگیها «ایدا ن تی فیه» بشود و «ور ی فیه» بشود. یعنی اول ببینم مطلبش چیست و مربوط به کجاست و چگونه می توانیم آن را فهرست کنیم چه مسائلی در آن مطرح شده و در کجای تاریخ ما قرار می گیرد. اینها را اول بشناسیم و بعد چاپ کنیم یا اگر برای چاپش بود چه نیست شاید بتوانیم آنها را بصورت رساله دانشجویان قرار بدهیم...» (کیهان فرهنگی سال ۱۳۵۴ شماره ۴ ص ۶)

باری آن روزگار من آرزو داشتم که مرکزی برای جمع آوری و حفظ اسناد پدید آید و امروز مراکز متعددی در کشور وجود دارد که هر چند کارشان جمع و حفظ اسناد نیست ولی تیمناً و تشخصاً هر کدام مجموعه اسنادی

دارند بی آنکه از دقایق حفظ و رموز بازسازی و بازخوانی اسناد اطلاعی داشته باشند و این خود خطر عظیمی است که مجموعه اسناد ملی ما را تهدید می کند .

برای حفظ اسناد ملی در سال ۱۳۴۹ واحدی به نام «سازمان اسناد ملی ایران» به وجود آمد که از لحاظ تظاهر به وقوف بر اهمیت آن، واحد مذکور مستقیماً زیر نظر رئیس دولت وقت قرار گرفت. ولی از همان روزهای نخست این واحد با کسر بودجه و تنگی جا و نداشتن پرسنل «آگاه» و وسائل و تجهیزات لازم روبه رو بود و امروز هم آن واحد با همان نام «سازمان اسناد ملی ایران» وجود دارد با همان گرفتاریهای کمی بودجه و نداشتن فضای کافی و نبودن افراد وارد و فقدان وسائل و تجهیزات. امید آن که در کار کشور گشایشی فراهم آید و این سازمان یا مرکز هم تا اندازه ای دستش در رفع مشکلات و دفع موانع باز شود و بتواند وظیفه خطیر خود را به شایسته ترین صورتی ایفاء نماید تا افرادی چون من که آرزوئی جز پیشرفت سرزمین آبا و اجدادی و هدفی جز بهبود وضع علمی هموطنان خویش ندارند شادمان و آسوده خاطر شوند که ما این که امروز وقتی می بینم موضوع اسناد ملی تا این حد مورد توجه قرار گرفته است از شادی در پوست نمی گنجم هر چند که هنوز راه درازی در پیش داریم.

امردیگری که موجب شادمانی من است این که توجه برنامه ریزان به -
تعلیم تاریخ ممالک همجوار جلب شده است. در این خصوص من در کتاب «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» از تیمور شاه اسماعیل، در مورد توضیحات مربوط به تاریخ عثمانی که اول بار در کتاب مزبور آمده و پیش از آن هیچکس متعرض آن مسائل نشده بود چنین نوشتم:

«مع التأسف دانشجویان و دانش آموزان کشور ما در برنامه تحصیلی خود با امپراطوران دوره قرون وسطای آلمان و اتریش که کمتر ارتباطی با تاریخ ایران دارد آشنایی شوند ولی از تاریخ ترکیه (عثمانی) که از او آخر قرن نهم هجری تا کنون با مملکت ما ارتباط و همبستگی نزدیک داشته بی اطلاع اند و فی المثل دانش آموزان، در کتاب تاریخ، شرح جنگهای شاه عباس را با ترکان عثمانی می خوانند ولی نمی دانند که این ترکان که بوده اند و چه کرده اند و چگونه حکومتی تأسیس کرده اند که اروپای قرن پانزده و شانزده را به لرزه در آورده اند و همچنین است موضوع تاریخ هندوستان و اوزبکان و خلاصه ملل مجاور کشور ایران» و امروز می بینیم که در برنامه ریزیها بدین منظور توجه

شده و تاریخ ملل مجاور در جزو دروس دانشگاهها گنجانده شده است. شاید این امر برای افراد عادی مطالبی عادی باشد. ولی برای من و امثال من، که عاشق وطن و مشتاق پیشرفت هموطنان خود هستیم، این گونه امور هر چند کوچک، موجب شادمانی است. دل عاشق به هیچ خرسند است

در پایان گفتار، از یاد کردن این سخن ناگزیرم که من هرگز معتقد نبوده و نیستم که کوشش‌های من در مورد اسناد و مکاتبات سیاسی بی‌عیب و بی‌خلل است بلکه خود متقدم‌کم‌هنوز راه درازی در پیش است و آنچه من کرده‌ام صرفاً قدمهایی نرزان از رهروی ناتوان است.

نظر من اساساً بر آن است که جمع و تدوین و انتشار اسناد ملی کار يك شخص و در حیطه قدرت يك فرد نیست. بلکه این کار که جنبه ملی دارد باید به وسیله جمعی از دانشمندان و با حمایت دستگاه دولت صورت بگیرد و این حمایت تا پایان کار و ایجاد يك «مرکز اسناد ملی» به معنی واقعی علمی و اجتماعی و رسمی آن ادامه یابد. بهتر آن که این سخن بی‌پایان را با این بیت محمودیك سائلم تخلص حسن اختتام بخشم.

نمی‌گردید کوه دشته مطلب رها کردم

حکایت بود بی‌پایان به خاموشی ادا کردم

دکتر عبدالحسین نوائی
شمیران (دروس)

اول آذرماه ۱۳۶۸

www.TarikhBook.ir
www.Facebook.com/TarikhBook

فصل اول

افغانها در ایران

افغانها در ایران

هنگامی که محمود افغان ، بر تخت سلطنت ایران نشست، دستور داد که برای مردم قحطی زده اصفهان، خواروبار بیاورند. آنگاه امر کرد تا سران قزلباش را که در ایام محاصره به کشور خویش خیانت کرده بودند ، اعدام کنند. این دو عمل تا اندازه‌ای مردم اصفهان را خشنود ساخت. ولی قلمرو حکومت محمود از اصفهان و قسمتی از کرمان و سیستان تجاوز نمی کرد، خاصه آن که ایرانیان وی و همراهانش را وحشی می دانستند و نسبت به خاندان صفویه ارادت می کردند. از آن جمله بودند لرها، به فرماندهی علی مردان خان فیلی و بختیاری‌ها و طوایف و عشایر کهگیلویه. در شمال ایران نیز روس‌ها شهر دربند را گرفته بودند . پطرکبیر اعلام کرده بود که منظورش از حمله به ایران ، حمایت از شاه سلطان حسین است . در قزوین ، طهماسب میرزا، پسر شاه سلطان حسین، در ۳۰ محرم ۱۱۳۵ (۱۷۲۲)، پس از شنیدن خبر سقوط اصفهان، اعلام سلطنت کرده و به نام خود سکه زده و فرمانها به شهرهای ایران فرستاده بود تا جلوس خویش را بر تخت سلطنت به سراسر مردم ایران ابلاغ و اعلان کرده باشد.

محمود خطر طهماسب میرزا را که دیگر شاه طهماسب ثانی خوانده می شد،

درک کرده بود و می‌دانست که او تنها کسی است که می‌تواند، به اتکاء نسب و حسب خویش، مردم شهرها و طرایف و عشایر ایران را به دور خود گرد آورد و نیروئی بزرگ فراهم کند. از این روسپاهی به سر کوبی وی فرستاد. طهماسب که به شرا بخواری افتاده و جمعی هرزه و بی کفایت را به دور خویش جمع آورده بود، در مقابل سپاه افغان تاب نیاورده، به صورتی شرم آور به زنجان و سپس به تبریز گریخت. اهالی قزوین تسلیم شدند، اما چون امان‌الله فرمانده افغانان به علت حرص و طمع فراوان، مبالغی کزاف از مردم رنجیده قزوین مطالبه کرد، قزوینیان براوشوریدند، و جمعی فراوان از افغانها را کشتند و بقیه را در محاصره گرفتند. هر چند که بر اثر اقدامات برادر محمد قلی خان اعتمادالدوله، فرمانده افغانی توانست جان خود را نجات دهد، ولی چنان شتابزده گریخت که نه تنها اشیاء گرانبها و پولهای آن را که به زور گرفته بود برجای گذاشت، بلکه با روینۀ خود را نیز از دست داد. امان‌الله خان، شکسته کلاه و گسسته کمر وارد اصفهان شد، و محمود برای آن که مبادا اصفهانیان، بدین شکست افغانها، دست به اقدام خصمانه‌ای بزنند، همان شب دستور داد، تا تمام وزرا و اعیان و اشراف قزلباش را به دم خنجر و شمشیر بکشند. تنها محمددلی خان اعتمادالدوله، به پاس نیکوخدمتی برادر خویش در قزوین، همچنان جان و مقام خویش را حفظ کرد.

محمود، پس از تصرف روستاهای اطراف اصفهان، از جمله روستای گز و روستای بن اصفهان (که تا آن موقع مقاومت کرده بودند) به دست زبردست خان، وی را به تصرف قمشه، (شهرضای سابق) فرستاد. زبردست خان، این شهر را نیز گرفت. و در تابستان سال بعد یکی از فرستاده‌های افغانی به نام نصیرالله خان، عارم فتح فارس شد. ولی در برابر حصار شیراز با ایستادگی مردم روبرو گردید. و چون در پشاپیش سپاه افغان به شهر حمله برد، به ضرب گلوله از پای درآمد. زبردست خان، جانشین وی گردید، این مرد که اصلاً اصفهانی بود و در کودکی به اسارت افغانها درآمده و با ایشان بزرگ شده بود، توانست پس از نه ماه محاصره، شیراز را

تصرف کند. شهر گلپایگان نیز در این فاصله، به دست محمود افتاد و سپس دامنه تسلط وی، تا خوانسار و کاشان کشیده شد. آنگاه محمود، برای سرکوبی طوایف کهگیلویه کمر بست. ولی عشایر دلیر این سرزمین، با عملیات ابدائی خود، وی را به ستوه آوردند و محمود، پس از آنکه جمعی فراوان از سپاهیانش کشته شدند، به اصفهان بازگشت و این بار به یزد یورش برد و در نهانی بسا زرتشتیان یزد چنین قرارداد که به محض حمله وی به شهر، آنان نیز از درون با مردم شهر در آویزند. اما این حيله و نیرنگ نیز نگرهت و یزیدیها نه تنها تسلیم نشدند، بلکه به اردوی محمود نیز حمله بردند و پس از کشتن عده‌ای از همراهان وی، باروبنه ایشان را نیز تصاحب کردند، و محمود به رسوائی به اصفهان مراجعت کرد.

به نظر می‌رسد، که سربازان محمود، در این هنگام از او به درستی اطاعت نمی‌کردند، زیرا محمود آنان را سرزنش می‌کرد که از گرفتن یزد ناتوان بوده‌اند. و سربازان نیز وی را ملامت می‌کردند که به زندگی پرشکوه و جلال دربار ایران روی آورده و به مذهب شیعه گرویده است. چنین بود که محمود را مجبور کردند، تا از اشرف پسر عموی خود بخواهد، که از قندهار به اصفهان آید. اما وقتی اشرف به اصفهان رسید، محمود وی را کاملاً زیر نظر قرارداد و خود برای جلب رحمت خداوندی، در سردابی به اعتکاف نشست و چهل روز در تنهایی و گرسنگی به سر برد، و چون از سرداب بیرون آمد، همه دانستند که دیوانه شده است. در پی این دیوانگی بود که پس از شنیدن آوازه فرار صفی میرزا دومین فرزند شاه سلطان حسین، دستور قتل شاهزادگان صفوی را صادر کرد. افغانه برای درمان وی حتی به کشیشان ارمنی توسل جستند و از آنها خواستند فصلی از انجیل را بالای سر محمود بخوانند، اما این تدابیر مفید نیفتاد، و اندک اندک حال او بدتر شد. چنانکه گوشت بدن خود را با دندان پاره می‌کرد. هنگامی که همه از بهبود وی دست شستند، رؤسای افغان اشرف را از زندان بیرون آوردند و به قصر سلطنتی حمله بردند و قصر را تصرف کردند. سه روز بعد محمود در گذشت، یسا به قولی، به دستور اشرف، او را

خفه کردند .

اشرف افغان

اشرف فرزند ارشد عبدالعزیز، برادر میروس بود . هنگامی که وی در دهم شعبان ۱۱۳۷/۲۶ آوریل ۱۷۱۵ بر تخت نشست، به افتخار جلوسش در اصفهان و کاشان و مشهد و استرآباد و قزوین و تبریز و شماخی ورشت سکه زدند . البته مشهد و تبریز و شماخی را افغانها فتح نکرده بودند، ولی سکه‌ها را در جاهای دیگر، به نام این شهرها زده بودند . وی که در هنگام جلوس، در حدود بیست و شش سال داشت . مورد احترام و محبت سربازان بود و شخصاً - گرچه شجاع بود - ولی بیشتر میل داشت که با حیل و چاره‌سازی در کارها توفیق یابد . در دوران اشرف، تقسیم ایران بین روسیه و ترکیه، به دلالتی فرانسویان عملی شده بود. بنابراین اهم مشکلات اشرف در بدو سلطنت، یکی مقابله با اوضاع آشفته داخلی ایران بود و دیگر جنگ با ترکان و مقابله با روسیان.

نخستین کار اشرف، برای حفظ موقعیت خود، کشتن تمام نگیبانان و وزیران و درباریان و افراد مورد اطمینان محمود بود. از جمله این افراد، الماس نامی بود که سمت قوللر آقاسی داشت. ویش از هر کس به محمود دل‌بستگی نشان می‌داد. وی را به سختی در جستجوی مال شکنجه کردند و او دل‌رانسه تحمل کرد و وقتی شکنجه‌کنندگان از او دست برداشتند، وی فرصتی یافت و خود و زن خود را کشت. مرگ وی موجب تأسف ایرانیان و اروپائیان شد. زیرا وی با نفوذی که در محمود داشت، بارها از اعمال و دستورات وحشیانه وی جلوگیری کرده بود. یکی دیگر از کسانی که به دستور اشرف کشته شد، امان الله بود که خود را در سلطنت با محمود، شریک می‌دانست. ضمناً اشرف پسر محمود را نیز به قتل رسانید، و برادر جوان خود را هم کور کرد.

اشرف هنگامی که در زندان بود، با شاه طهماسب ارتباط داشت، و حاضر

شده بود که برای سلطنت مجدد وی تلاش کند. وقتی هم که به سلطنت رسید، این ارتباط را همچنان حفظ کرد به امید آن که به نحوی بر طهماسب دست یابد و او را از میان بردارد. برای این منظور، پیشنهاد کرد که شاه طهماسب، تنها با چند نفر در جایی میان طهران و قم، با او دیدار کند. اما بیست و پنج نفر از ایرانیانی که بوئی از این قضیه برده بودند، به طهماسب خبر دادند و او را از این کار بر حذر داشتند. راز این جمع فاش شد، و اشرف همه آنها را به بهانه شکار به فرح آباد دعوت کرد، و آنان نیز پذیرفتند و همگی کشته شدند. اشرف با عده زیادی به دیدار طهماسب رفت، ولی طهماسب نیز متوجه وخامت امر شد، و روبه گریز نهاد. برخورد ایرانیانی که با طهماسب بودند با سپاه اشرف، در نزدیک بقعه شاه عبدالعظیم روی داد و به شکست ایرانیان منجر گردید، زیرا سربازان شاه طهماسب غافلگیر شده بودند. در هرحال طهماسب از طریق شمیران و جبال البرز، به مازندران گریخت.

ترکان متعاقب توافق با روسیه، در تقسیم سرزمین ایران، قسمت مهمی از کشور ما را گرفته بودند، و امکان داشت که باز هم به طرف شرق پیشروی کنند. اشرف لازم دید که با ترکان از در صلح درآید تا بتواند کار طهماسب را فیصله بخشد. به همین جهت، یکی از قاطرچیهای سابق افغانی را که به فرماندهی پادگان جلفا رسیده بود، به استانبول فرستاد و چون می دانست که آن قاطرچی، در کار سیاسی مهارت و تجربه کافی ندارد، یکی از ارامنه جلفا را نیز به نام امانوئل شریمان همراه وی کرد. قادنویس کردنپسکی نیز همراه این هیأت سیاسی روانه شد.

عبدالعزیز، قاطرچی سابق، سه نامه پراهمیت به همراه داشت؛ دو نامه از اشرف یکی برای سلطان عثمانی و دیگری برای اعتمادالدوله داماد ابراهیم پاشا، و سومی نامه ای به امضای نوزده نفر از علمای افغانی برای محضی عبدالله و سایر علمای کشور ترک. سفیر اشرف، در ۲۰ ژانویه ۱۷۲۶ به «اسکدار» رسید. هر چند ترکان عثمانی از ورود این سفیر خوشحال شدند و پنداشتند که وی برای اظهار اطاعت مخدوم خویش و واگذاری تمام ایالات ایران به باب عالی آمده، ولی داماد ابراهیم

پاشا از آمدن او دچار زحمت شد. زیرا طبق عهدنامه ۱۷۲۴ با دولت روسیه، وی نمی‌توانست نماینده اشرف افغان را به صورت رسمی بشناسد و به‌حضور بپذیرد. بنابراین، چند روزی در درسکده نگاهداشت و بارنداد و سرانجام هم سفرای روس و فرانسه^۱ را فراخواند و گفت که عبدالعزیز را فقط به‌عنوان حامل نامه‌های بک فرمانروای همکیش می‌پذیرد. ولی در هر حال، کاری مخالف عهدنامه ۱۷۲۴ نخواهد کرد. سرانجام در اواخر ژانویه، یعنی در حدود ده روز پس از ورود، داماد ابراهیم پاشا وی را به‌حضور پذیرفت و باخواندن نامه‌ها، معلوم شد که اشرف نه تنها ولایتی تفویض نکرده، بلکه همه سرزمینهای متصرفی ترکان را نیز مطالبه نموده است. نامه‌ها نیز خوانده شد، ولی وقتی نامه سلطان را خواستند، عبدالعزیز نداد و گفت که شخصاً باید بدست سلطان برساند. ترکان هم برای گرفتن نامه به زور متوسل شدند. زیرا ابراهیم پاشا که از جنگ با روسیه وحشت داشت، مانع از آن بود که عبدالعزیز به دیدار سلطان نائل شود.

دربار عثمانی در پیچ و خم مذاکرات سیاسی گرفتار شد. از طرفی عهدنامه ۱۷۲۴ بین ترکها و روسیه بر سر تقسیم ایران مانع از آن بود که دولت عثمانی افغانها را به رسمیت بشناسد، و از طرف دیگر، احمد پاشای بغدادی گزارش داده بود که مبلغان اشرف، در بین سربازان عثمانی کوشش می‌کنند تا وحدت مذهبی و اتحاد دینی را وسیله‌ای برای خودداری از جنگ سازند.

ناگزیر دولت عثمانی از عبدالله مفتی و فضات عمده مکه و مدینه استغناء کرد که آیا مسلمانان می‌توانند در یک زمان دو خلیفه داشته باشند؟ مفتی و همراهانش جواب دادند که مؤمنین مسلمان نمی‌توانند دو خلیفه داشته باشند، مگر آنکه بین دو دسته از مؤمنین، یک دریای بزرگ، فاصله باشد.

علت این سؤال این بود که اشرف خواسته بود، و عبدالعزیز قاطرچی هم

۱- حضور - دبیر فرانسه بدین علت بود که قرارداد بین روسها و ترکها بر سر تقسیم

ایران با وساطت و دلای سیاسی سفیر فرانسه صورت گرفته بود.

اصرار کرده بود که هر چند سلطان عثمانی خلیفه‌المسلمین است، شرف نیز در ایران همین عنوان را داشته باشد.

سؤال دوم از مفتیان این بود که مسلمانان ترك که سلطان عثمانی را به‌عنوان خلیفه پذیرفته‌اند، دربارهٔ شخصی که به‌ناحق اراضی اطراف اصفهان را متصرف شده و از دولت عثمانی می‌خواهد سرزمینهایی را که از رافضیان گرفته بازستاند، و خود را خلیفه می‌داند چه نظری باید داشته باشند؟ جواب این بود که چنین شخصی یاغی است و باید سرکوب شود، ولی اگر فرمان سلطان را پذیرفت، با او کاری نخواهند داشت. پس از این جواب؛ دولت عثمانی رسماً به اشرف اعلام جنگ نمود و بعد به عبدالعزیز اجازه داد که به اصفهان بازگردد.

جنگ ترکان عثمانی با افغانها در سال بعد یعنی ۱۷۲۶ شروع شد، با این حال تا پائیز عملیات نظامی آغاز نگردید. در قسمت شمال غربی ایران هم، جنگ به صورت مبارزه با طرفداران شاه طهماسب درآمد، زیرا طهماسب نیز در صدد پس گرفتن ایالات ایران از ترکان عثمانی بود. جنگ درین قسمت با حملهٔ طوایف شقاقی و شاهسون شروع شد، زیرا ایرانیان از تصرف شهر مقدس اردبیل به دست ترکان سنی مذهب درخشم بودند. عبدالرحمن پاشا، فرزند عبدالله پاشا طوایف شقاقی و شاهسون را سرکوب کرد. در شمال مرند شاهقلی خان حاکم مراغه، با سواران افغانی خود، نخست چند قلعه نظامی را از ترکان پس گرفت، ولی پس از استعفای عبدالله پاشا و آمدن علی پاشا، ترکان غلبه کردند و مدافعان قلعه را قتل‌عام نمودند و بیش از پانزده هزار افغان و کرد و افشار را کشتند.

احمد پاشا، طبق دستور دولت عثمانی، برای حمله در انتظار پایان فصل گرما بود. از این روی اشرف فرصت یافت تا خود را آماده مقابله سازد. وی در ابتدا قصد داشت؛ که در اصفهان به دفاع مبادرت کند و برای این منظور در داخل شهر دیواری با برج و بارو ساخت، و آن حصاری بود از دیوارهای گلی در وسط شهر، به محیطی قریب یک فرسخ. اما وقتی که اشرف از اقدام مردم قزوین در بیرون

کردن ترکان از شهر باخبر شد، شادمان گردید و در نقاطی که ترکان تصرف کرده بودند، دست به تبلیغات شدیدی زد که مردم آن نقاط به قزوینیان تاسی جویند.

سرانجام احمد پاشا در اواخر پائیز ۱۷۲۶/ صفر ۱۱۳۹، با لشکر سنگینی مرکب از هفتاد تا هشتاد هزار نفر با توپخانه از همدان بیرون آمد، و از طریق خرم‌آباد روی به اصفهان نهاد. اشرف با سپاه خود که از هفده هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و به غیر از چند زنبورک اسلحه آتشین دیگری نداشت، به جنگ وی شتافت. احمد پاشا به وی پیغام فرستاد که شما مردم ناشایسته‌ای هستید، و به ناحق پادشاهی را معزول کرده‌اید، و من بر آنم که حق را به حقدار برسانم. اشرف از شنیدن این پیغام، چنان در خشم شد که مهتر خود فرهاد را که پیش از این با همین شغل در خدمت شاه سلطان حسین بود، با دوفتر افغانی به اصفهان فرستاد، تا سلطان حسین را بکشند و آنان نیز آن سلطان تیره‌روز را از رنج بندگی و ننگ زندگی، خلاصی بخشیدند و سرش را به نزد اشرف بردند و او نیز سرخون‌آلود شاه مقتول را نزد پاشای ترک فرستاد و پیغام داد که جواب وی را با شمشیر خواهد داد.

در هشتاد میلی همدان، پشاهنگان قوای ترک خیر دادند که طلایه سپاه افغان را دیده‌اند. بادیدن طلایه سپاه افغان، ترکان عثمانی از حرکت باز ایستادند و اشرف نیز حرکت سپاه خویش را متوقف داشت و با استفاده از این وقفه، جمعی از مبلغان خود را به میان کردهای لشکر عثمانی فرستاد تا آنها را به لقب «خانی» و رشوه‌های کلان بفریبند. در همین حیص و بیص نیز شش هزار نفر از سپاه ترک که بر اثر اعمال جلودارها گمراه شده بودند، به دست افغانها قلع و قمع شدند. احمد پاشا، هنوز از خشم و تعجب ناشی از این واقعه بیرون نیامده بود که ناگهان چهار هزار نفر از علمای افغانی، از صفوف ترکها گذشته، به حضور سرعسکر رسیدند. یکی از آنان که پیرتر از دیگران بود، گفت که با همکاری اشرف از طرف اشرف مأمور شده‌اند که از ترکها بخواهند از جنگ با هم مذهبان خویش صرف نظر کنند و در عوض با افغانها برسد ایرانیان رافضی (شیعی) اعلام جهاد نمایند. همچنین گفت که اشرف

متعجب است، که چرا ترکان مسلمان در جنگ با افغانهای هم کیش، با کفار عیسوی همدستان شده‌اند. در این سخن بودند، که بانگ نماز برخاست و بیدرنگ، علمای افغانی با سربازان ترک به نماز برخاستند. و بدین ترتیب همدلی و همکیشی خود را ظاهر ساختند. پس از پایان نماز هم باز علمای افغانی اصرار کردند که بیش از این خون ریخته نشود و سپس به اردوی اشرف بازگشتند. احمد پاشا، برای خنثی کردن اثر افسون و نیرنگ علمای افغانی دستور حمله داد. اما بیشتر سربازان ترک نه تنها به جنگ دست نزدند، بلکه بیست هزار نفر از آنان نیز به افغانه پیوستند. بدین ترتیب احمد پاشا به سختی شکست خورد و دوازده هزار نفر از سپاهیانش کشته شدند و شب هنگام نیز کردها و افغانها باروبنه و نوپخانه او را به غارت بردند. اما اشرف، سپاه شکست خورده ترکان را تعقیب نکرد و اسرار را نیز آزاد ساخت. این جبر در قطنیه باعث بهت و حیرت عمومی شد. دولت عثمانی برای این که جلو افسون و نیرنگ اشراف را بگیرد، چنین شهرت داد که اشرف رافضی (شیعی) شده است، ضمناً سپاهی از مستعمرات مسیحی خود جمع آورده، به یاری احمد پاشا فرستاد و احمد پاشا باردیگر، در اواخر تابستان ۱۷۲۷، با شصت هزار مرد جنگی از کرمانشاه عزم اصفهان کرد. اما اشرف، که صلح را بر جنگ ترجیح می‌داد، سفیری به نام اسماعیل، به حضور سرعسکر ترک فرستاد و سخن از صلح به میان آورد. دولت ترک نیز که جنگ را موجب تحمیل مخارج سنگینی بر مردم و بنامال نارضایتی عامه می‌دانست، با صلح موافقت کرد و سرانجام پس از ده روز مذاکره بین اسماعیل و احمد پاشا و عبدالله اذندی قاضی ادرنه، معاهده‌ای منعقد شد، در ۱۲ ماده: به موجب این قرارداد شهرهای کرمانشاه، همدان، سنندج و ناحیه اردلان و نهاوند و خرم آباد و لرستان، مکرری و مراغه، خوی، تبریز و قسمتی از آذربایجان، گنجه، قراباغ، ایروان، نخجوان، تفلیس، اردوباد و سراسر گرجستان و ناحیه شماخی و حویزه و غیره به ترکان تعلق گرفت، و سلطان ترک، به عنوان خلیفه مسلمین شناخته شد. اما اشرف نیز، به عنوان پادشاه ایران شناخته شد و ترکها به او حق دادند نام خود را در سکه

و خطبه به کار برد و همچنین هر سال کاروانی با امیرالمحاج به مکه فرستد.
 در سال ۱۷۲۸ ، محمد دشید اُخندی از طرف دولت تترك ، جهت تصویب
 عهدنامه به اصفهان آمد و چندروز بعد در کاخ چهل ستون به حضور اشرف باریافت.
 درحالی که اشرف بر تخت جواهر نشان نشسته و تاج شاه سلطان حسین را بر سر
 نهاده بود . در هنگام شرفیابی سفیر تترك ، اشرف در تدارك سفر برای خروج از
 اصفهان بود تا به قوای طهماسب حمله برد. وقتی سفیر تترك اجازه بازگشت یافت ،
 اشرف سفیری به نام محمد خان بلوچ به قسطنطنیه فرستاد . دولت عثمانی وی را به
 گرمی و احترام تمام پذیرفت. به طوری که طبق دستور دولت تترك ، در سر راه وی ،
 همه منازل را تعمیر و سفید کردند. تا جائی که سفیر «خان سیواسی» یا «خان سفیدگر»
 خوانده شد. اما این سفیر ، بارفتار خشک خود نتوانست گرهی از کار فرو بسته روابط
 دو کشور بگشاید و هنگامی که در راه بازگشت بود ، خبر شکست و خلع و قتل
 اشرف را شنید و پس از يك چند تردید ، نامه ها و هدایایی را که همراه داشت به
 نادر سپرد .

اشرف بعد از آنکه در بقعه حضرت عبدالعظیم سپاه طهماسب را درهم شکست
 و آن شاهزاده به مازندران گریخت ، دیگر به یاد طهماسب نبود بلکه همیشه می گفت
 که بهتر است طهماسب بدو حمله برد زیرا وی حوصله جستجوی وی را در کوهها
 ندارد . با این همه وقتی خیر فتوحات طهماسب را به دست سردار نیرومندش
 طهماسبقلی شنید عازم سرکوبی وی شد ، تا بیش از این نیرو نگیرد . شماره سپاه
 وی را در این هنگام سی هزار نفر نوشته اند. در دوم ماه اوت (تابستان) از اصفهان
 بیرون رفت و در تهران ماند تا بقیه سپاه وی به وی پیوندند.

طهماسب و طهماسبقلی خان (نادر) در ۱۸ صفر ۱۱۴۲ با هشت هزار سپاهی
 از مشهد بیرون آمدند تا سمنان را از محاصره اشرف نجات بخشند . جنگ دو سپاه
 در مهماندوست دامغان ، در صبح ششم ربیع الاول روی داد و در نخستین نبرد ، نادر
 با استفاده دقیق و مؤثر از آتش توپخانه ، افغانها را درهم شکست. پرچمدار اشرف

در این حمله کشته شد و در نتیجه غلجائیه‌ها گریختند. پس از این نبرد سخت نادر اجازه تعقیب فراریان‌نداد، بلکه فرمان استراحت داد. شاید هم علت این امر و دنبال نکردن حریف شکست خورده، باعث اختلاف نادر و طهماسب بود. در هر حال پس از مدتی، طهماسب از نادر معذرت خواست و باز پیشروی شروع شد. اشرف به طرف ورامین عقب نشست و خواستار نیروی کمکی از تهران شد. آنگاه در گردنه باریکی در سر دره خوار در شرق ورامین به کمین نشست. نادر که به وسیله طلبا به داران خود از حمله افغانها آگاه شده بود، جمعی تفنگچی را برای حمله به دشمن از پشت سر فرستاد. و خود به مقابله با اشرف شتافت. باردیگر افغانها رو به هزیمت نهادند و باروبنه و توپخانه را برجای نهاد، به سوی اصفهان گریختند. در رسیدن به اصفهان، اشرف از ترس شورش مردم سه هزار نفر از علما و اشراف شهر را به دم تیغ بی دریغ سپرد. سربازانش هم بازارها را غارت کردند و آتش زدند و حتی کارمندان کمپانیهای انگلیسی و هلندی را نیز به زندان افکندند و اموال آنها را تصاحب کردند.

احمد پاشا فرمانروای بغداد، جمعی سرباز و چند توپ به کمک اشرف فرستاد. و اشرف با سربازان خود در مودچه خودت سنگر بندی کرد. نادر که موضع مودچه خورت را قابل دفاع می‌دانست، تظاهر کرد که به سوی اصفهان می‌رود. اشرف با سپاه خود از دهکده بیرون آمد، آنگاه ایرانیان به حمله پرداختند و توپهای افغانها را با عده‌ای از سربازان ترك که احمد پاشا فرستاده بود، به دست آوردند. اشرف به اصفهان گریخت و زنان و کودکان و خزائن سلطنتی را بار کرده، از شهر بیرون برد. آنگاه مردم دست به کشتار افغانها زدند و نادر در رسیدن به اصفهان، جواهرات باقی‌مانده را، بین سربازان خود تقسیم کرد و نگهبانانی در اطراف قصر گذاشت و کس نزد طهماسب فرستاد که برای سلطنت و جلوس بر تخت، به اصفهان آید.

اشرف نیروی خود را جمع آورده، برای آخرین دفاع در زندان، در حوالی شیراز نشسته بود. اما نادر. نیروی بیست هزار نفری او را باردیگر درهم شکست

و اشرف به شیراز گریخت. روز بعد، محمد سیدال ، و دوتن دیگر از بزرگان افغانی نزد نادر آمدند و امان خواستند . نادر گفت که بدانان امان خواهد داد و اگر اشرف نیز تقاضای تسلیم شدن کند ، امان خواهد یافت، به شرط آنکه بازماندگان خاندان سلطنتی ایران را باز پس دهد. افغانها تمام بازماندگان را که ظاهراً همگی زن بودند، پس دادند . اما اشرف با باقی سربازان ، به طرف قندهار گریخت . نادر به تعقیب ایشان شتافت . پیشتر از سپاه نادر در بلخ، در جنوب شرقی شیراز ، به فاصله دو فرسخ ونیم از شیراز، به افغانها رسیدند. عده‌ای از افغانها اسیر و جمعی در رودخانه غرق شدند . اما اشرف و جمعی از سربازانش به لار گریختند . اشرف نه روز در لار بود . ولی چون هر روز عده‌ای از سپاهیان به دست دهقانان کشته می شدند ، به طرف سیستان و قندهار روی آورد ، اما در راه به دست سربازان حسین سلطان قندهاری ، از عموزادگانش کشته شد. اشرف هنگام مرگ، در حدود سی سال داشت و مدت سلطنتش تقریباً چهار سال ونیم بود.

قرارداد رشت فوریه ۱۷۲۹ میان اشرف افغان و پتر دوم تزار روسیه

به نام خدای متعال

به نام ایزد قادر متعال و بخشنده مهربان موافقت نامه ذیل اعلام می شود :

چون اعلی حضرت امپراطور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره و غیره که در دریای خزر و ایالات ساحلی دریا با طرف دیگر، یعنی پادشاه سعادت مند اصفهان در ایران و خداوندگار اراضی بسیار و غیره و غیره همسایه است، به اراده خداوند متعال، اتحاد مقدسی در مورد مسائل نظامی و جلوگیری از به کار بردن اسلحه بر ضد یکدیگر برقرار کرده است، نمایندگان تعیین شده از سوی اعلی حضرت امپراطور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره، عالی جناب محترم سر لشکر واسیلی لواشف دارنده نشان سنت الکساندر، فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان و فرمانروای ایالات ساحلی بحر خزر در دارالمرز و از سوی پادشاه بسیار سعادت مند اصفهان و مالک اراضی و غیره و غیره و غیره بسیار معتمد و بسیار محترم محمد صیدال خان و بیگلربیگی و محترم ترین عالی جنابان مستوفی عالی خاصه

میرزا محمد اسماعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که در میان دربارهای معظم و دولت‌های کشور معظم و اتباع آنها متغماً اتحاد حقیقی و دائمی را مفید دانسته‌اند و این عهدنامه دوستی ابدی شامل مواد ذیل منعقد می‌گردد.

۱- تمام زمینها و شهرها با تمام منعلقات آنها که در ایران به طرفین معظمین ضمیمه شده است چه مناطقی که پیش از این سرحد واقع شده چه نقاطی که اخیراً سرحد معین کرده‌اند به ترتیبی که در ماده سوم اعلام شده الی‌الابد در تصرف طرفین معظمین خواهد بود.

۲- اعلی حضرت امپراطور روسیه از سوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استرآباد و مازندران را که از ایالات ساحلی است - به مناسبت دوستی دیرین که امپراطور روسیه نسبت به ایران دارد - به ایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی و استوار که این ایالات به هیچ وجه به دولت‌های دیگر واگذار نشود و اگر این شرط را مسورد بی‌اعتنائی قرار دهند، ایالات مزبور با همه منعلقات آن دوباره الی‌الابد و به‌طور تجزیه‌ناپذیر متعلق به امپراطوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد گردید.

۳- مرز طرفین در میان ایالات و اراضی و شهرها و لواحق و توابع آنها بدین گونه خواهد بود :

از بالای دربند، از سوی دریا، به داخل اراضی و از آنجا تا رود کر و تا مصب رود ارس که باب عالی سرحد قرار داده است و از رود کر تا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق به امپراطوری روسیه که بلافاصله و از خطی که از بالا می‌گذرد با ایالات ساحلی دیگر از روی کوهها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمامی دارالمرز با سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هر دو طرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچگونه بحث و اعتراض باقی بماند و قابل نقض نیست و از محل انتهایی این نواحی پس از عبور از شفت از سرحدات آنها تا شاهراه واقع در میان گیلان و قزوین در میان کهدم و زیتون و رودبار تا محل نقله‌بر که در آنجا

کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه باقی می ماند و از نقله برو کاروانسرای از روی رودخانه سیدور می گذرد و از بالای کوهها مستقیماً بدون انحراف به هیچ طرفی در کوه به محلی که مرز محال سماس و اشکور و تمیشان با یکدیگر است پیوسته می شود. این محل باید نقطه مرزی باشد و از محل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید مذکور از نقله برو کاروانسرا تا سرداب هم تا محل تلاقی خط مرزی و از آنجا تا تنکابن هر جا که می گذرد اگر از وسط هر محال یا بلوک یا ده یا زمین و جنگلها بگذرد باید آن محل درمیان تقسیم شود و هر مقدار زمین در هر طرفی از آنها باقی بماند الی الابد متعلق به آن طرف خواهد بود و از محل تلاقی خط مرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید به طرف مرز تنکابن می رسد و از آنجا هم پس از عبور از سرحدات ناحیه تنکابن تا کنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و به همین گونه از بالای در بند به خط مستقیم تا مصب رود ارس بنابر سرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیه کهدم تمام نواحی و محال سابق الذکر مطابق حدود ناحیه کهدم است که قبلاً تعیین شده و در ناحیه کهدم نیز شاهراه مذکور از گیلان به قزوین که در میان کهدم و زیتون و رودبار واقع است تا محل نقله برو کاروانسرا و از نقله برو کاروانسرا تا محل سرداب و از سرداب تا محل خط مرزی سابق الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانی است که سرحد جدید از آنجا خواهد گذشت و از آنجا هم در امتداد سرحدات تا کنار دریا خواهد بود.

از سمت چپ به طرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همه متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه والی الابد در تملک امپراطوری روسیه خواهد بود.

از سمت راست در داخل اراضی از جاهائی که پادشاه سعادت مند اصفهان در ایران و مالک بسیاری از اراضی در تصرف خود دارد، در تملک دربار اصفهان

خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح و اتحاد مقدس از جانب پادشاه سعادتمند اصفهان و مالک بسیاری از سرزمینها، هیچکس به هیچ گونه حق ورود بدان نواحی و ارتباط کتبی با آنها را نخواهد داشت.

۴- بنابر معمول سابق، سفیران و وزیران مختار و فرستادگان طرفین - از هر دو طرف قبلاً عبور آنان را به فرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند و آنان دوستانه و با احترام و آسایش تمام حرکت داده خواهند شد و مورد پذیرائی و نگهداری قرار خواهند گرفت و پس از انجام مأموریت‌های محوله مراجعت داده خواهند شد.

۵- نامه‌های دوستانه طرفین معظمین با القاب و عناوین کنونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هر دو طرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را به کار برند، این کار باید اساس استواری داشته باشد و هیچکس از طرفین مجاز نیستند عنوان نواحی و اراضی و متعلقات آن را که تقسیم می‌شوند در القاب خود بگنجانند و نیز سکه تازه‌ای بزنند.

۶- درباره نزاعها و مخاصمات بین طبقات مردم در مرزها، فرماندهانی که تعیین شده‌اند برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است با حسن نیت و دقت و توجه، آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا در آسایش باشند و درین کار طرفین باید با احتیاط کامل مراقبت و دقت کنند.

۷- اگر از طرفی به طرف دیگر افرادی از طبقات مختلف بگریزند، هر دو طرف باید فراریان را با همه خانواده و دارایی آنها به طرف دیگر برگردانند و هیچکس حق ندارد جسارت کند و آنها را در حمایت و پشتیبانی خود قرار دهد.

۸- برای ایجاد تجارت آزاد هر دو طرف در میان مردم طرف دیگر و در سرزمینهای متعلق به آنان در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنابر رسوم و حقوق سابق - بی آن که اضافه‌ای دریافت کنند - معمول خواهد بود و طرفین باید

حق داشته باشند که بدون هیچگونه مانعی، هرگونه کالای خود را مبادله و معامله کنند. اتباع روسیه در سراسر کشور و اراضی ایالات حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکناى خود و نگهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند و حق دارند برای تجارت و حمل کالا و کاروانها از راه ایران به هندوستان و کشورها و سرزمینهای دیگر در عبور آزاد و بی خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هر جاکه مایل باشند سکونت اختیار کنند و در تجارت و مسافرت آزاد باشند.

۹- در صورتی که یکی از تجار کشوری در کشور دیگر فوت کند، خانه‌ها و کاروانسراها و انبارها و دکانها و کالاهای آنها باید بی کم و کاست درجایی پنهان بماند و بخوبی حفظ و نگهداری کنند و بدون کم و کاست به وراثت قانونی آنها یا کسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتیباً برای تحویل آنها معین می‌شوند آنها را تحویل بدهند.

۱۰- این عهدنامه خداپسندانه اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار و فوائد خود الی الابد بی نقص و خللی حفظ و تسویب می‌شود و به مهر طرفین موشح خواهد گردید و در دو نسخه مبادله خواهد شد و برای تأیید این عهد پیمان، دو نسخه مطابق یکدیگر از طرفین تهیه شده و به امضای نمایندگان مختار مذکور - که دارای اختیارات تام هستند - رسیده و به مهر ایشان تصدیق شده و مبادله گردیده است.

در گیلان، در شهر رشت، در ۱۳ فوریه سال ۱۷۲۹* (۲۵ رجب سال ۱۱۴۱ هـ.)

۱- متن فارسی پیمان در دست نیست و آنچه در اینجا نقل شده ترجمه‌ای است از متن روسی آن و حاجت به گفتار نیست که ترجمه فراد و و انشاء متن موجود روان و زیبا و از لحاظ اصطلاحات سهامی نزدیک به اصل و شیوه زمان نیست. اما در هر حال، کلیات مسائل مورد نظر طرفین و نحوه برخورد آنان با موضوعات سیاسی و تجاری از سطور موجود بخوبی به دست می‌آید.

* سیاه‌نهای استعماری (تألیف دکتر احمد تاج بخش، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۶۰)

نامه اشرفی افغان به سلطان احمد ثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

[سلطان البرين و خاقان البحرین

خادم الحرمين الشريفين، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن خاقان بن الخاقان، السلطان الغازي والمجاهد، سلطان احمدخان تهمالي الله اعلام قدره، من السمك الى السماك ورفع بنيان مجده الى قمة قبة الافلاك^١ اشرف الثناء، حمد مالك الملك المتأيد بالخلود، السلطان الممتنع بغير جنود، المتميز بجلاله ان يمانع، المتعالي بكبريائه ان يدافع، الحاكم لاوليائه بالعلو والافتدال الحاتم لاعدائه بالثبور والتبار، الحايق بشيخ الرفض مكبره، اللاحق بفرق الجور والطغيان قهره وقسره ويده الخلق والامرو من عنده الفتح والنصر وهو الله المالك الواحد الفرد الاحد الصمد، العزيز القهار القوي الجبار الرئوف الفتاح الذي فتح ابواب الصلح والصلاح بمفتاح ان اريد الاصلاح^٢ ورفع ظلام السفاح والكفاح بمصباح صباح الفوز والفلاح والصلوة والسلام على اشرف الرسل محمد المبعوث الذي اظهر

١- قسمت بين درة لاجز و نعوت والقاب سلطان عثمانی است که احتراماً در صدر

نامه آمده و در متن جای آن نانوشتن مانده. لی من با علامتی بدین نکتہ اشاره کرده ام.

٢- سوزة هود (٨٨)

واوضح الدين بكمال الايضاح وانشرح صدر الاسلام بالظليعة السعيدة اى انشراح^۱ و
على آله واولاده و اصحابه الذين هم للاشباح ارواح ما فراح نشر الصبا ولاح
نور الصباح .

وبعد گلچینان سرابستان ریاض فیاض ایجاد و تکوین و تماشائیان رنگین بهار گلستان
آسمان وزمین که دیده بصیرت و آگاهی را به عینک حقیقت نمای فانظروا الی آثار
رحمة الله^۲ از تجلی انوار نوبهار قدرت الهی روشن نموده معلوم فرموده اند که
واقفان دقیق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش پیچیده جهان آخشیشان بنای بساط
قرار این کارگاه حیرت دستگاه را برضابطه مواد و داد و رابطه الفت و اتحاد نهاده اند
و به این مفتاح الهی ابواب نجات و فلاح را به چهره آسانی و آمال عالم و عالمیان
گشاده، هزار قافله آزار رنگارنگ و انوار گوناگون هر ساله از راه دور عدم به عالم
ناسوت آمد شد و بار اقامت در کمال انشراح بال و شکفته رویی در صحن گلستان و
دارالمرز شهرستان جهان امکان می گشایند، از نتایج حسن ائتلاف و التیام است که
اتفاق خاك و آب باعث بر آن گردیده ، هر گاه تألیف این دو جزو بی اراده و شعور که
در چشم بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم هستی اند، منسر این گونه انوار
غریبه و منتج آثار عجیبه تواند شد ، پیداست که توافق و توالف اساطین سلاطین که
طراحان سرابستان جهان و ناظران مناظم این گلستان و صدر نشینان اورنگ برتری و
برگزیدگان اقلیم بلند اخترى می باشند مثر چگونه امور جلیله و اقسام آثار جمیله
خواهد بود. از آنجا که مزاج ضعیف بیماران نباتات از تأثیر تقویت طلای صندلین
فروغ نیرین و ترکیب تمام اجزا و معجون مرکب القوای اسطقات به حکمت
بالغة تقدیر حکیم علیم اصلاح پذیر می باشد، در این اوان سعادت اقتران نیز که مطلع

۱- اشاره به سوره انشراح است: الم نشرح لك صدرك ووضعتنا عنك وزدك

۲- فانظر الی آثار رحمت الله كيف يحيى الارض بعد موتها سوره الروم (۵۰)

السعدین اقبال و آمال از بیت الشرف دولت و سعادت بسی زوال طالع و لامع بود، چشم منتظران شاهراه نصرت از گرد جواهر سرمه فقرات خط‌همایون سعادت مقرون به رنگ دیده بخت بیدار اختران لیلۃ القدر نزول فیضان روشن گردید، از یمانی وادی ایمن یعنی طرف باهر الشرف شهنشاه فلک بارگاه خورشید کلاه انجم سپاه، سلطان سلیمان مکان خاقان تاجبخش گیتی ستان، مهر جهان آرای سلطنت و تاجداری، آفتاب عالم تاب اوج خلافت و شهرداری، اعظم السلاطین فی العالم، اکرم ملوک العرب و العجم، مرغم انوف الفراعنة و الجبایرة، مغفر جباه الاکاسرة و القیاصرة، فاتح بلاد المشارق و المغرب، قاتل شداد الملاحم و المحارب، صاحب العدالة التي لا ینذ کر معها ایام کسری و الجلالة التي وقفت الامانی دون مبلغها کسری و البسالة التي لها ذلت رقاب الصنید و خضعت لهیبتها جباه الصنادید، قلع قلاع الکفرة و الطغاة، قامع بقاع العجزة و البغاة

کالشمس فی کبد السماء و ضوؤها یغشی البلاد مشارقاً و مغارباً

کهف المشرقین و ملاذ الخافقین^۱، سرخط آزادی مقیدان علاقه انتظار به درباری کلک زرنگار خط همایون، مشعر بر تعیین سنور^۲ مجدد در محل تقاطع ممالک متعلقه به حدود روم و ایران و تشیید مبانی صلح میانة مسلمانان، به جناب علی القاب، مشید بنیان رفیع الارکان خلافت عثمانی، مؤسس اساس کیوان ممان دولت علیه سلطانی، پایه قویم سلطنت اید توامان، رکن حطیم بیت الشرف خلافت جاویدان، مرآت حقیقت‌نمای حسن صورت دولتخواهی، صباح سعادت افسروز افق روشن ضمیری و آگاهی، ساعی طریق خیر و رشاد، داعی سبیل رشد و سداد، عالی‌جاه ابالت‌پناه عظمت دستگاه، وزیر صاحب‌رای و مشیر مملکت آرای، احمد پاشای بیگلربیگی و الانزاد دار السلام بغداد و سردار لشکر فیروزی شعار سلطنت ابدی بنیاد ابد الله تعالی بنصره العزیز الی یوم التناد، بسمه صحابت و ساده آرای فضل و ایقان و مشکل‌گشای مسائل

۱- جای عناوینی که در صدر نامه آمده

۲- سنور به معنای سرحدات، مرزها.

غامضة علم و عرفان، قطب العرفاء و السالکین، عارف معارف علوم الدین، جامع المنقول و المعقول، حاوی الفروع و الاصول، اقصی القضاة عیب الله افندی، لازالت انوار فضله ساطعة علی مفارق اهل الاسلام، رسیده الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الاجرم بعد از ورود مشارالیه به بلدة همدان، حفت بالامن و الامان، بر طبق اطاعت فرمان قضا جریان شهنشاه مالک رقاب سپهر رکاب و استیذان مطاوی فحواوی خط شریف همایون، به موجب و کالت مطلقه و زیابت مخصوصه محققة پاشای ذوالعز و الاعتلا، به شرح تذکرة علی حده که به عبارت ترکی محرر و ممهور و عاجلا به سفارت معتمد علیه خود به مرافقت اقصی القضاة سابق الالقاب روانة ابن صوب باصواب نموده، در حینی که قصبه گلپایگان مضر بخیام فلک ارتسام شاهانه و محطد رجال عساکر نصرت مآثر پادشاهانه شده بود، عهدنامه و کیل الدولة سابق الذکر، با نامه های مودت ختامه به صحابت سفرا، رسیده جناب معلی القاب به مقتضای فحواوی صدیق انتمای کریمه، انقوا الله و اصلحوا ذات بینکم^۲ تمنا نموده بودند که به شرح عهدنامه ترکی که تذکرة دیگر به همان سیاق از حقایق و معارف آگاه و مخلص دولتخواه نیکو صفات مستجمع الحسنات داعی قدیم دولت ابد مدت ملانصرت که حسب الرقم قضا شیم مأذون در عقد مصالحه بین الدولتین و مقاطعة حدود اراضی متعلقه به طرفین بود باز یافت و در دست دارد، مجدداً تصدیق و تنفیذ شرایط و عهود دوازده گانه محرره در تمسکات طرفین به مهر مهر آثار مزین و محلی و به رسم و دبعت به ملانصرت مشارالیه تسلیم گردد که ثانیاً به بلدة همدان مراجعت نموده، بعد از ابصال عهدنامه ای که به شروع و قیود همین تذکرة ممهوره به مهر همایون مطابق و در امضای شروط دوازده گانه مسطوره ذیل الکتاب موافق بوده به تنفیذ و تصدیق خط شریف همایون شرکت مقرون سلطان البرین و خاقان البحرین معنون و محلی و تسلیم گردد.

مشارطه اول- بعد از آنکه محدودین خبیر بصیر که معتمد طرفین باشند به جهت

۱- سورة الفاطر (۳۴)

۲- سورة الانفال (۱)

تحدید و توضیح علامات واضحة حدود ولایاتی که بالفعل هر يك از حکام طرفین در تصرف دارند معین گردیده و اراضی محدوده به تصرف حکام و عمال طرفین داده شود، باید که به شرح همین عهدنامه، شرطنامه دیگر که به خط شریف همایون شوکت مقرون اعلی حضرت شهنشاه اعظم اکرم، سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین مزین شده باشد، به دارالسلطنه اصفهان که مقر سلطنت پادشاهان ایران است، مطابق همین نوشته واصل گردد که ان شاء الله تعالی من بعد از قرار شرط نامجات طرفین حکام و عمال هر محل معمول دارند.

مشارطه دوم - آنکه به دأب دستور سلاطین صفوی به تحریر نامه‌های محبت ختامه از طرفین مبادرت و چنانچه پادشاهان صفویه، از زمان شاه اسماعیل الی زمان شاه سلطان حسین، جمیعاً یا احدی از ایشان در مدت سلطنت ایران به علاوۀ نامه اعلی حضرت سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، خود بنفسه مراسله مؤلفت ترجمه دیگر به وزرای اعظم دولت علیه قلمی و به انضمام نامه اعلی حضرت خوانندگان ابدالله تعالی سلطنته الی تمادی الازمان والادوار ارسال داشته باشند، چون مستند مضامین آن درین اوان در دفاتر و کتب موجوده ایران مفقود و نایاب^۱ است بک طغرا از مراسلات به مهر احدی از پادشاهان مذکورده را که به وزرای اعظم خوانندگان خورشید اشتهار تحریر و تسطیر نموده باشند به دارالسلطنه اصفهان ارسال دارند که ان شاء الله العزیز، بعد از ملاحظه، به همان اعزاز و احترام من بعد نیز در حین ارسال نامه مودت ترجمه تهاون رعایت شرایط موجب گله مندی نشده، در هر باب بروجه لاین و شرح موافق معمول گردد.

مشارطه سیم - آنکه حجاج بیت الله الحرام و زوار روضه منوره سیدالانام که از مملکت ایران تصمیم عزم زیارت می نمایند، مأدون و مرخص بوده به توفیق این

۱ - این مطلب می‌رساند که بر اثر حمله افغانها و سقوط دولت صفویه ناچارند زه آشفنگی و درهم ریختگی در کارها روی داده بود که حتی يك نامه در دفتر سلطنتی یا در دستگاه وزیر نمانده بود با این که محمدقلی خان در زمان محمود نیز بر سر کار بود.

سعادت عظمی که موجب فوز و رستگاری هر دوسراست مستعد و بدون عایق و مانعی سالمآمناً از ممالک محروسه عبور و مرور واحدی مانع و مزاحم نگردد.

مشارطه چهارم - آنکه چون معموری بلاد و رفاهیت عباد منوط به تردد تجار خیر مدار و مراعات این سلسله معمول به ازمنه سلاطین معدلت مکین بوده و می باشد، باید که تجار طرفین به امنیت و سلامت عبور و مرور و درحین تجارت از طرفین مالیه راهداری را که به عبارت ترکی گمرک نیز می نامند، موافق معمول و دستور واصل و عاید ساخته چنانچه احدی متاع خود را مخفی و از گمر کچی و باجگیران طرف و شوارع محجوب سازند، به جهت عدم اختلال نظام تجارت و تأدیب تجار، مالیه آن را در مقابل آنچه دستور و معمول است باز یافت نمایند.

مشارطه پنجم - آنکه اگر احدی از اعالی با ادانسی فرار به مملکت طرفین نموده به حکام و غیر هم ملتجی گردند قبول التجا نموده، بالاترود خاطر اخذ و قید و حبس و سمت به سمت به حکام سرحد سنور تسلیم نموده، نعل و تسامح و کوتاهی واقع نگردد.

مشارطه ششم - آنکه به جهت خصوص تمشیت تجار و ضبط اموال جمعی از جماعت مزبوره که متوفی گردند، امین متدین معتمدی از طرفین تعیین و در استنبول و دارالسلطنه اصفهان که مقر سلاطین معدلت مکین است اقامت نموده، متروکات ایشان را به وارثان رسانیده حق را به من له الحق عاید سازند.

مشارطه هفتم - آنکه چون ولایت حویزه بین بصره و دارالسلام بغداد واقع و پیوسته نظر به قرب جواز بصره از اشقیای اعراب که در ولایت مزبوره توقف دارند مهیج مواد افسادمی گردند، نظر به معدلت و ضابطه دولت آل عثمان، رفع نزاع و جدال اشقیای مذکوره بر ذمت همت منتسبان این آستان از واجبات عینیه است، باید که هرگاه اولیای دولت عثمانی متوجه ضبط و تصرف و تسخیر حویزه گردند، بعدالایوم از خوانین و غازیان افغان مانع و مزاحم نگردیده به هیچ وجه دخل و تعرض ننموده حویزه را به تصرف اولیای دولت عثمانی گذارند.

مشارطه هشتم - آنکه چون فی مابین این دو دولت عظامی بر منهج مطور و طریق مذکور صلح و صلاح مستوجب الفلاح فرار و استقرار یافته، هر گاه بعد البوم منازعی از خارج به هم رسیده اراده دخل و تصرف به مملکت احد طرفین نماید، به وساطت حکام و ضابطان سرحدات، عندالافتضا یکدیگر را مطلع ساخته به اهانت هم در قلع و دفع ماده فساد منازع مزبور متحدآکوشیده و مغایرت منظور ندارند.

مشارطه نهم - آنکه بعد از تحریر تصدیق نامجات و انجاح و انجام مقدمات معهوده مشروطه، من بعد اگر ایلیچیان و سفیران طرفین به جهت استحکام و استقرار مصالحه و مصافحت یا تشدید رابطه موالات به عزیمت ممالک یکدیگر مصمم گردند به ورود ایشان به حدود و سنور، به دستور معتاد، به معرفت حکام و ضابطان، ایلیچیان و اتباع ایشان را مراعات لازمه به تقدیم رسانیده، هر یک از سفرای طرفین به حدود سنور یکدیگر وارد گردند، به ملاحظه رابطه و داد و ضابطه اتحاد چنانچه اراده نمایند که احوالات خود را به طرف آمرین خود اعلام نمایند، از طرفین مانع و مزاحم نگردیده، فرستادگان ایشان را معطل نگذاشته، مخالفت جائز ندارند.

مشارطه دهم - آنکه چون از بدو سفر ایران الی یونانها به ورود سرعسکران عالی مکان و وزرای رفیع الشأن بالتمام محالی را که ضبط و تسخیر و طوعاً او کرهأ به تصرف اولیای دولت دوران عدت عثمانیه در آمده، سیمأ همدان و کرمانشاهان و اردلان^۱ و لرستان فیلی^۲ و بروجرد و سلطانیه و زنجان و ابهر و طارم علوی و از بروجرد الی طارم، اراضی واقعه فی مابین قصبهها و قری و نواحی و اراضی و جبال و صحاری و تلال، خواه منعمور و خواه آباد و مداین و بلاد و قلاع و بقاع و قرا و نواحی واقعه در محال تبریز و تفلیس و گنجه و ایروان و سایر محالی که به حوزه تسخیر و قبضه تصرف در آورده باشند، از قصبات و قرا و نواحی و اراضی و قلاع و بقاع و صحاری و تلال و جبال، دایر اکانام بایرأ، بالتمام کما فی الاول بدون

۱- ناحیه کردستان فعلی.

۲- منظور ناحیه خرم آباد امروزه است.

منازعی در تصرف منتسبان آن دولت دوران عدت بوده، قلاع و بقاع و جبال و اراضی و صحاری و تلال و فرا و مزارع آنچه به هر جهت و به هر اسم و رسم از محال و امصار و ولایاتی که به تصرف این غمازی مجاهد فی سبیل الله در آمده و می آید، کماکان اولاً درید تصرف و قبضه تملک منتسبان این دودمان خلافت نشان باقی و برقرار و بعد ان شاء الله از جانبین محدودین آگاه تعیین و قطع حدود سنور و تفریق که علامات فاصله هربک معین و مشخص شده، تمیز و تبیین پذیرد و حدود نامچه به شروط معلومه لازمه تحریر یابد، از جانبین بر شروط و عهود مستقیم و ان شاء الله تعالی به قدر یک شبر از حدود معینه مشخصه متصرف فیهای خود احد طرفین دخول و تعرض جائز نخواهند داشت.

هـ شارطه یازدهم- آنکه در سال سابق که بفضاء الله تعالی در میانسه دولتین مخاصمه و منازعه واقع شده، چند عراده، توپ که برجای مانده، توپهای مذکوره را به تمامها به بندگان آستان ثریا مکان دولت عظمی و خلافت کبرای عثمانی رد و تسلیم، و از طرف منتسبان این دولت روز افزون ابد مقرون هیچگونه عذری در رد و تسلیم آنها نبوده و اصل و عاید سفرای ایشان نموده موقوف ندارند.

مشارطه دوازدهم- آنکه به موجب این تملک موثوقه معتبره و مصالحه صریحه صحیحه که اولاً فی مابین عالی جاه پاشای معلی جایگاه معزی الیه و وابافته رموز سفارت و مستفیض انوار عنایت، ملانصرت، که به شرح خط همایون اعلی حضرت خواندگار و حکم قضا امصای ابن مستنصر بالله و متوکل علی الله اذن کامل وافی و رخصت شامل کافی حاصل و ثانیاً به نهج مسطور به مهر مهر آثار مزین و عهد دیگر که به خط شریف سلطان البرین و خاقان البحرین محلی و سمت ارسال نزد ابن مستفیض انوار غیبی خواهد یافت.

ان شاء الله العزیز این مصالحه خیر انجام علی مرالدهور و الایام به عوارض معارض متخلل و متزلزل نگردیده، از تطرق حوادث مصون و فی مابعد به حسب اتحاد دینی در مواد مرفومه که صلح و صلاح بر آن نهج قرار یافته بتوفیق الله الملك

الصمدالی الابد مقرر ومخلد وشهنشاه انس وجان وموجدكل من عليها فان^۱ را باد و معجزات باهرات جناب رسالت مآب وآل واصحاب اطياب را ابراد وبدينگونه از طرفين عهد وميثاق واقع شد، که مادام که از جانب آستان ثريا مکان در مواد مرقومه نقض عهد نبوده، به شروط وقيود صلح وصلاح ومواثيق و عهود مستلزم الفلاح قائم وجازم باشند، ان شاء الله العزيز و به فيض فياض ازل وعون عنایت قادر لم يزل از طرف اين متوكل على الله ومستعين بالله وغازي في سبيل الله وسائر امنای دولت و امرای حضرت و غازيان وفدويان اين آستان نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب بسدين منوال مستمر وبرقرار بوده، من بعد از شاهراه صراط مستقيم خلت وطريق مستوی الفت عدول و انحراف جائز نخواهد بود، به شرط آنکه از طرف باهر الشرف سلطان اعظم و خاقان اکرم نیز که حامی دين اسلام وشهنشاه سليمان احتشام است، عهدنامه به شروط مرقومه که تعویذ بازوی اعتضاد تواند بود، عن قريب وارد گردد. ملا نصرت مشارالیه روانه دار السلطنة اصفهان شده باشد، بعد از ابرصال آن شرایط و احکام این خطاب مستطاب و کتاب مشکين نقاب نیز ان شاء الله المتعالی الی قیام الساعة وساعة القیام محکم وتخلف از آن موجب سخط وغضب خداوند اکرم به مقتضای مدلول کریمه اوفوا بالعهود ان العهد کان مسئولاً^۲ خواهد بود. فمن بدله بعد ما سمعنا فانما اثمه على الذین بدلو نه انه سمیع عليم^۳ وکان ذلك فی غرة شهر ربيع الاول سنة مائة واربعين بعد الالف من الهجرة النبويه على هاجرها آلاف التحية^۴.

۱- سورة الرحمن ۲۶

۲- سورة الاسرى ۳۴

۳- سورة البقرة ۱۸۱

* سند شماره ۱۰۵ انجمن تاریخ ایران

قرارداد صلح اشرف افغان با سلطان احمدخان ثالث پادشاه عثمانی

[السلطان بن السلطان بن السلطان ، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ، السلطان -
الغازی احمدخان بن السلطان الغازی بن محمدخان بن السلطان ابراهیم خان، خلد الله خلافته
الی انقراض الدوران و افاض علی العالمین بره و احسانه الی آخر الزمان] ^۱
[اشرف اقدس ارفع امجداعلی] ^۲
[فخرالایالات و الدوله و العظمه و الحشمه و الاقبال شمساً للشهامه و البساله و الفخامه
و الاجلال ادام الله تعالی اقباله و اجلاله] ^۳

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین و آله و
اصحابه اجمعین و بعد باعث بر تحریر این کتاب مستطاب صحت نصاب و بادی بر
تسطیر این موثوق مصالحت اکتساب آن است که چون به موجب رقم قضاشیم قدر
توام از جانب معدلت مجانب بندگان اعلی حضرت کیوان رفعت ثریا منزلت، ناهید
رثبت مریخ صولت، زیب افزای اریکه ابهت و دولت و کامکاری ، زینت طراز
صدر سعادت و مناعت و بختباری، اختر طالع شعله پرداز میمنت و اقبال، نجم نایب

۱- عنوان در اصل سند: «اشرف شاه طرفندن صلحه مرخص نمین اولنان ملانصرتک
کندی مهربله مهور، رخصت کامله سی مو جینجه دیر دیککی تمسک صورتیدر.
۲- عناوین خاص سلطان احمدخان، که احتراماً بالای نامه آمده است و جای آن
در متن مشخص خواهد شد.

۳- عناوین مخصوص اشرف افغان

۴- عناوین مربوط به احمدپاشا والی بغداد

ساطع افق مجدو اجلال، زنگ‌زدای مرآت خواطر عباد، از ظلام غمام‌رفض‌والحاد، مخرب بنیان خاندان ظلم و فساد، مؤسس اساس و مبانی کامرانی، مشیدار کان‌قواعد کشور ستانی، سائک مالک رشد و سداد، ناهج مناهج صدق و رشاد، شاه جم جاه ستاره‌سپاه، خورشید کلاه نواب کامیاب [۱]

به مضمون صدق‌مشحون‌الصلح خیر^۲، بنده دولتمخواه و کمینه منسوبان درگاه، مأذون و مرخص است که بابتدگان رفیع‌المکان، موفور الاحسان، کثیر الامتنان، جلی‌الشان دولت همعان، عالی‌جاه، والاجایگاه، متعالی‌بایگاه، ابالت دولت و اقبال‌پناه عظمت و وحشمت و اجلال دستگاه، شهامت و بسالت انتباه، ابهت و فخامت‌اکتناه سهسالار صاحب وقار و الاتبار و سردار کثیر‌الاتقار عالی‌مقدار، وزیر روشن ضمیر مکرم، دبیر صائب تدبیر معظم، مشیر آصف نظیر مفخم،^۳ که از طرف باهر-الشرف بندگان، ثریا مکان معدلت‌نشان، سجده فرمای جباه سلاطین زمان، رونق افزای تخت سلطنت عظمی، پیرایه بخش مسند خلافت کبری، شهریار عظمت‌مدار خورشید اشتهار، پادشاه فریدون‌فر سکندر وقار، خدیو صاحب تاج و دیهیم، فرمانفرمای هفت اقلیم، سلطان السلاطین فی آنا آفاق، ملاذ الملوك و الخواقین بالاستحقاق، محیی‌السنة و الشریعة و الدین، کاسر اعناق الرفضة و المشرکین، مالک الامامة العظمی، صاحب‌الخلافة الکبری، رافع رایات‌السدین الازهر، موضح آیات‌الشرع الاطهر، اعظم السلاطین الکرام، افخم الخواقین العظام، فاتح البلاد شرقاً و غرباً، ناصر العباد بعداً و قرباً، سلطان البرین، خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، خادم‌الحرمین الشریفین، خاقان نادر العصر، خداوندگار باهر النصر، پادشاه جم‌جاه ملائک‌سپاه ظل‌الله‌المجاهد فی سبیل‌الله، قاتل‌الکفرة حامی‌البررة، پادشاه عالمیان امیدگاه^۴، به موجب فرمان قضا جریان جهانبانی و رقم قدرشیم معدلت توامان خاقانی، به مبادی

۱- جای عناوین اشرف افغان، در متن نامه

۲- سورة النساء ۱۲۸

۳- جای نعمت احمد پاشا: فخر الایاله والدونة...

۴- جای نعمت و امام سلطان احمدخان

امور مصالحه مأذون و مرخص گردیده اند به مکالمه و به این امر اهرام بوجه اولی و انبساط اتم گردد. لهذا بتاريخ روز جمعه، هفدهم شهر صفر المظفر، سنه هزار و سیصد و چهل از هجرت نبوی، در ظاهر شهر همدان، با بندگان و الاشان عالی جاه مشارالیه مکالمه و بنای مصالحه بردوا زده شرط قرار و استقرار یافت.

شرط اولی - آنکه بعد از انعقاد مواد صلح و اصلاح و تحریر و تسطیر نمسک موثوقه صلحنامه، از طرفین محدودین مجرب معتمد تعیین، و تحدید حدود و توضیح علامات واضح حد قرار داده، اتمام مصلحت نمایند.

شرط ثانی - آنکه به نحوی که از زمان شاه اسماعیل، السی زمان شاه سلطان حسین، شاهان عجم نامه و مکتوب و مراسلات، بهر کاب کامیاب گردون قباب شهنشاه ظل الله و وزرای اعظم تحریر و ارسال می نموده اند، به همان نهج بعدالیوم، سلوک مسلوک و مراعات رسوم مزبور به عمل آمده، از جانب بندگان [اشراف اقدس ارفع امجد اعلی] و اولاد امجاد و اخلاف عالی نهاد ایشان، در حین ارسال نامه و مکتوب به دربار گردون اقتدار بیضا اشتها ردولت ابد مدت علیه عالیه، به وزرای اعظم و وکلای افخم نیز مکتوب تحریر، و از طرف دولت علیه به دستور معتادی که به شاهان عجم می نوشته اند، به اعزاز و توقیر تحریر و تسطیر ارسال، و به وزرای اعظم ایران که عبارت از اعتماد الدوله است، رقم مکتوب نوشته مجرد وزرای اعظم دولت علیه به طریقه وزرای سابق، که به وزرای شاهان عجم می نوشته اند، مکتوب تحریر و اعتماد الدولگان ایران، توقع مکتوب پادشاهی ننموده، مراعات این دستور نمایند.

شرط ثالث - آنکه حجاج بیت اله الحرام، و زائرین روضه منوره سیدالانام که از مملکت ایران تصمیم عزم زیارت نمایند، ایشان را از ممالک محروسه المسالك پادشاهانه اذن بوده، رخصت همایونی دائماً ارزانی و آمناً سالمأ بدون مانعی عبور و مرور نمایند.

۱ - ظاهراً به علت پریشانی اوضاع و درهم شکستن قدرت سیاسی در ایران، سلاطین عثمانی را عادی می آمده که دیگر به عنوان وزیران اعظم ایران نامه فرستند.

شرط رابع - آنکه تجارت امری است که باعث رفاهیت و موجب منفعت است. باید تجار طرفین به امنیت و سلامت عبور و مرور نمایند و در حین تجارت از طرفین موافق قانون و مأمول راهداری و مالیه آن را که گمرک می‌نامند ادا و تسلیم، و اگر احدی متاع خود را مخفی و از گمرکچی پنهان دارد، به جهت عدم اختلال نظام تجارت و تأدیب، مالیه آن را در مقابل باز یافت نمایند.

شرط خامس - آنکه از اعالی و ادانی فراربین طرفین را قبول ننموده، بلا تردد اخذ و قید و حبس و سمت به سمت، به حکام سرحد سنور تسلیم نموده، تملل واقع نشود.

ماده سادس - آنکه به جهت تمشیت امور و خصوص تجارت و ضبط اموال متوفیان ایشان، شاه بندر را از طرفین تعیین، و در دار السلطنه اسلامبول که تختگاه دولت شهر یاری است و در اصفهان اقامت ایشان لازم و جائز بوده، به خلاف آن مبادرت ننمایند.

ماده سابع - آنکه حویزه و قری و قصبات و محال نواح، قرب بصره، و در بین بصره و دار السلام بغداد واقع و پیوسته اشقیای عرب که در آن ولایت می‌باشند نزاع و جدال واقع، و به اعتبار قرب جوار و لایات مزبوره، و عدم تقاعد اشقیای مذکوره رفع نزاع و جدال بر ذمه همت و الانهت اولیای دولت قاهره عثمانی و متسلبان آن آستان خلافت بنیان کشور ستانی لازم است که ولایت مزبور را به حیطة ضبط و حوزة تسخیر در آورده، ضمیمه فضای وسیع الارجای ممالک روم نمایند. لهدذا تعهد نمودم که بعدالیوم از طرف این دولت عظمی، طمع در ولایت مزبوره ننموده، دخل و تعرض ننمایند، و بدون منازعی به تصرف اولیای دولت عثمانی واگذارند.

شرط ثامن - آنکه چون فی مابین برین نهج و این وجه صلح و اصلاح خیر خاتمه واقع و استمرار یافت، هر گاه بعدالیوم از خارج احدی منازع به هم رسید اراده دخل و تعرض به مسلکت هر یک از جانبین نماید، به وساطت حکام و ضابطین سرحدات، به حسب الانضا یکدیگر را مخیر و مطلع ساخته، به اعانت هم در رفع و

قلع مادهٔ فساد منازع مزبور متحداً کوشیده، مغایرت منظور ندارند.

شرط ناسع - آنکه بعد از تحریر و دادوستد تصدیق نامجات، ابلجیان فصاحت نشان و سفیران رفیع مکان، که به جهت استفرار و استحکام عهود و مصالحه و مصافحات تعیین شوند، به ورود ایشان به حدود و سنور، به دسنور معناد، به معرفت حکام و ضابطان سرحدات، ابلجیان و توابع ایشان را به قدر معین و معلوم مبادله و هربک از سفیرین، بعد از وصول به محل مأموره، به ملاحظهٔ روابط محبت و اتحاد، هرگاه اراده نمایند که احوالات خود را به طرف آمرین خود اعلام نمایند از طرفین مانعی نبوده، کسان و فرستادگان یکدیگر را معوق نداشتند، ممانعت جائز ندارند.

شرط عاشر - آنکه از بدو حرکت به سفر ایران الی یومناهدا، به ورود سرعسکران عالی مکان و وزرای رفیع الشان، بالتمام محالی را که ضبط و تسخیر و طوعاً و کرهاً به تصرف اولیای دولت دوران عدت علیهٔ عثمانیه درآمده باشد، سیما همدان و کرمانشاهان و اردلان و لرستان فیلی و بسروجرده و سلطانیه و زنجان و ابهر و طارم علیا و از بر و جرد الی طارم علوی در میان واقع قصبات و قرا و نواحی و اراضی و قبایل و صحاری و تلال، خواه معمور و خواه آباد، و مداین و بلاد و قصبات و قلاع و بقاع و قری و نواحی و واقعه در محال تبریز و تغلیس و گنجه و ابروان و سایر محالی که به حوزة تسخیر و قبضهٔ تصرف در آورده باشند، از قصبات و قری و نواحی و اراضی و قلاع و بقاع و صحاری و تلال و جبال و قبایل و نواحی و اراضی و جبال و بقاع و قری و نواحی و واقعه در محال تبریز و تغلیس و گنجه و ابروان و سایر محالی که به حوزة تسخیر و قبضهٔ تصرف در آورده باشند، از قصبات و قری و نواحی و اراضی و قلاع و بقاع و صحاری و تلال، خواه معمور و خواه آباد، از محال و ولایاتی که به تصرف این شاه جم‌جاه درآمده، کالاول به تصرف ایشان باقی و برقرار بوده، بعد از آنکه از جانبین محدودین تعیین و قطع حدود و سنور و تعریق و علامات فاصله هر ملک را وضع و برقرار و تمییز و تبیین نمایند و حدود نامچه از طرفین به شرط معموله تحریر و مبادله یابد از جانبین بر شروط و عهود خود مستقیم بوده، مغایرت آن حرکت و به ولایات متصرف فیه یکدیگر حتی به قدر شبری زمین را دخل و تعرض نمایند.

شرط حادی عشر - آنکه در سال سابق که بقضاء الله تعالی در میانه منازعه واقع شد. چند عراده طوپ که برجا مانده، طوپهای مذکور را بتمامها به بندگان آستان نریا مکان دولت عظمی و خلافت کبری رد و تسلیم و از طرف نواب شاه جم‌جاه هیچ گونه عذر در تسلیم آنها جایز ندارند.

شرط ثانی عشر - آنکه به موجب این تمسک موثوق که حسب الوکاله محکمی که از جانب الطاف مجانب دولت علیه راسخ الارکان قائم البیان عثمانی و شاه جم‌جاه سامی مکانی به مصالحه قرارداد عقد و تمهید یافته، این مصالحه خیریت انجام به مرور ایام و کرور دهور و اعوام، به اسباب عوارض و معارض خلل پذیر نبوده از تظرق حوادث مصون و فی مابعد، به حسب اتحاد دینی، در مواد مرقومه که صلح و صلاح بر آن نهج قرار یافته، بتوفیق الله الملك الصمد، الی الابد، مقرر و مخلد بوده خالق آب و خاک و آفریننده انجم و افلاک و صنایع موجودات و خالق ارض و سماوات جل جلاله و عظم‌شانه و عزم‌نواله را یاد و معجزات کثیره البرکات صدر نشین مسند لولاک لما خلقت الافلاک و زینت پیرای اریکه انا جعلناک،^۱ خاتم النبیین، فخر الانبیاء والمرسلین، حبیب حضرت الله، اورنگ آرای و سادۀ لازم السعاده لی مع الله، الموبد والرسول المسدد، المصطفی الامجد، المحمود الاحمد، ابی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را ایراد و برین وجه عهد و ميثاق می نمایم که مادام که از جانب آن آستان عرش نشان در موارد مذکوره قائم و دائم و شروط و قیود صلح و صلاح و موثیق عهد را مراعات و منظور و به خلاف آن حرکت و باعث و بانی امری به نقیض نگردند، از طرف نواب کامیاب اشرف اقدس نیز و اولاد امجاد و اخلاف رفیع مقام ووکلا و امرای ذوی الاحترام و خدام و عساکر نصرت فرجام نیز به همین شرح و دستور بوده، مغایر رویۀ الفت و اتحاد حرکت نموده، از جاده یگانگی انحراف و سالک مسلک خلاف نگردند، و به نهجی که از طرف باهر الشرف دولت

۱- انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (سوره ص ۲۶)

عليه عاليه عهد نامه چه شرف ورود ارزانی فرماید، از جانب شاه جم‌جاه نیز، به همان نهج و وتیره، عهدنامه چه و وثیقه مؤکده، به‌یمنی که در فوق ایراد شده تحریر و تسلیم شود و به‌نحوی که در فوق تبیین یافته در رقم مبارک، در خصوص صلاح و فلاح و رفع خلاف و فلاح اذن کامل وافی و رخصت شامل کافی فرموده‌اند، با بندگان عالی‌جاه و الاجایگاه نصفت و معدلت و اقبال‌پناه، وزیر صائب تدبیر معظم‌الیه، عقد مواد مصالحه به شروط و قیود لازمه مشروحه فوق نمودم و عالی‌جناب معظم‌الیه نیز به‌حسب رخصت کامله و اذن شامله قبول صلح مزبور و مراعات شروط و قیود آن را برخود التزام و از دو جانب تعهد نمودیم که بعد از آنکه به موجب همین تمسکات تصدیق نامجات ورود یابد، در حضور جمله، تصدیق نامجات مزبوره مبادله و اساس صلح و صلاح را مستحکم و مستقر نمایم و برین گونه هر يك برخود التزام و تمسک موثوقه تحریر و تسلیم بندگان معلی‌شان عالی‌جاه و الاجایگاه معظم‌الیه شد. فمن بدله بعد ماسمعه فانما ائمه علی‌الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم.^۱

من العبد الفقیر الامور والمرخص بالخصوص المذكور*

۱- سوره البقره (۸)

* سند شماره ۲۷۰۰ (۱۰۲) انجمن تاریخ ایران

نامه اشرفی افغان به ابراهیم پاشا صدر اعظم

بسم الله الرحمن الرحيم

[اشرف شاه اعلى الله لواء دولته فن الافاق وائتبه فى اريكة الودو الوفاق]۱

[سمى خليل الرحمن ادام الله تعالى اقباله مدار مدار الدوران]۲

ان شاه الله تعالى چندان که خسرو آفتاب عالمتاب که اریکه آرای اورنگ فیروزه رنگ آسمان و کشور گشای اقالیم سبعة سموات جهان امکان است، از پرتو فروغ رای عالم آرا مرئی خلك نشینان چمن و مادام که طیب حاذق ابرمدراز احسان شعار، به هوان باد بهار مصلح انحراف مزاج نباتات گلشن و لشکر کسی سحاب باسر کشان بذور که متحصنان حجاب نقاب تراب می باشند، در جنگ و مصلحان قوت ناحیه در تهیه اسباب مصلحة آباء علویه و امهات سفلیه بی درنگ است، پرتو اشراقات ازلی و فتوحات بلانهایات لم یزلی ساحت افروز جهان جلال و گلزار همیشه بهار و بستان سرای دولت پایدار آن برگزیده ذوالجلال منم حصول متمنیات ومظهر ازهار وصول مرادات و آمال باد .

بعد از عرض مراسم عقیدت و ادای فرض مکارم مخالفت، معلوم رای آفتاب

۱- احتراماً بالای نامه آمده است.

۲- احتراماً بالای نامه آمده است.

ضیای و الامقام خجسته احترام، مهر سپهر شوکت و عظمت، بدر سماء منزلت و جلالت عنوان صحیفه ابهت و جلال، توفیق رفیع فخامت و اقبال، رفیع اوای رفعت و اقتدار، مشید بنای مناعت و افتخار، صدر نشین و سادۀ بلند اقبالی، فلک ممثل جهان بی مثالی، جوهر شمشیر مردانگی و جلالت، گوهر تخمیسر بحر مروت و صفوت، مرآت حقیقت نمای آگاهی، مفتاح دلگشای عقود دولتخواهی، درۀ التاج اکلیل سر بلندی، فروغ باصره دیده دولتمندی، سفینه بحر بیویاری و همت، قرینۀ فلک حاوی علو رفعت، شقه طراز علم و الامقداری، کمندانداز گردن دشمن شکاری، قوت بازوی چالاک سلطنت، اشاره ابروی ادراک اسرار خلافت، برازنده و سادۀ وزارت اعظم، طراز ندۀ چهاربالش دولت هفت اقلیم عالم، اعتضاد السلطنة لبهية السلطانية، اعتماد الدولة العلية العالمية الخاقانية^۱ و مفهوم ضمیر منیر آفتاب نظیر می دارد که دودۀ دودمان نار تجلی و سرمه کعبه باصره ادراک رموز خفی و جلی، یعنی کحل الجواهر مدادنامه عنبرین شامه، که مکحله نوك خامه منشیان عطارد نشان به چشم روشنی دیده منتظران شاهراه طریقت توتیا بخش مردمک دیده انسانیت شده به سفارت سفیر خجسته پیام و حجابت مشیر و الامقام، غارس نهال فضل و ایقان، فارس مضممار معانی و بیان، فضایل و کمالات دستگاه، حقایق و معارف آگاه، جامع المنقول والمعقول، حاوی الفروع - والاصول، مستفیض مشکوة انوار فیض اله، مولانا عبدالله، در زمانی مسعود و اوای محمود که ماهجۀ علم آفتاب پرچم نصرت و اقبال از بیت الشرف سعادت حصول امانی طالع و لامع می شد رسیده سرمه کش دیده تمنای سینه صافان روشن دل و عقیدت کیشان اخلاص حاصل گردید.

از آن افزون کند مکتوب شوق دوستداران را

که فیض دیدن یاران بسود مکتوب یاران را

۱- جای عبارت سَمی خلیل الرحمن که در صدر آمده این جاست.

از آنجا که آن قانون‌شناس حکمت وزارت و دولتخواهی که عارف معارف ایقان و آگاهی مسی باشند، به مضمون کریمه انما المؤمنون اخوة فاصالحو این اخویکم و انقول الله لعلکم ترحمون^۱ ترفیه حال عباد و فراغ بال عسا کر مسلمین و آبادی بلاد را ملحوظ می‌دارند، عالی جناب معالی انتساب مستغنی الالقب، پاشای دارالسلام بغداد را به شرح خط شریف همایسون شوکت مقرون مأذون در وقوع مصالحه میمنت انجام فرموده بودند، عالی‌جاه عظمت دستگاه معظم‌البه نیز بر طبق فرمان قضا جریان به و کالت مطلقه و نیابت مخصوصه، به شروع و قبولی که سابق دوران عدت دانسته بودند آباد (۲) باصلاحیت و تقوی شعار عزیز المندار نیکو اطوار ملانصرت که حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع نامور به قبول مصالحه خیریت علامه از قرار دو طفرأ نوشته که به عبارت ترکی و فارسی مشارالیهما به یکدیگر تسلیم نموده بودند، بوجه اجمال بنای مصالحه را انجام داده بود.

ثانیاً ملانصرت مشارالیه را، به موافقت افضی القضا سابق الالقب، به اردوی همایون که به قصبه گلپایگان نزول اجلال داشت ارسال و بعد از استفاضه این دولتخواه از فیض صحبت حقایق و معارف آگاه سابق الذکر و مطالعه نامه ملاطفت علامه و کلای عالی افضی القضا مشارالیه نیز به سعادت حضور کثیر النور اعلی حضرت گردون بسطت فریدون حشمت، فلک بارگاه خورشید کلاه، خسرو ماه عزم عطارد نظیر، خدیو آسمان تخت قمر مسیر، دارای دارالامان داوری، نوربخش آینه اقبال ماه و مشتری، گوهر درج دولت و تاجداری، اختر برج سلطنت و شهریاری، سلطان سلیمان مکان، خاقان تاجبخش کشورستان، قانع بنیان‌جو و اعتماسف، لامع برهان عدل و انصاف، خدیو عالی‌تبار کیوان افتخار بیضا اشتهار، زینت افزای اورنگ سلیمانی، سربر آرای اریکه صاحبقرانی، الموبد بتأییدات رب العالمین، قهرمان‌الماء والظین، رافع لوای عدل و احسان، المخصوص بعنایات الله الملک المستعان، فص

خانم جهانبانی، شکوه سطور سلطانی^۱ بهره‌یاب گردیده و بعد از مکالمات حضوری بر طبق تصدیق و تنفیذ همین مضمون موشح به طفرای غرای خاقانی از دربار گیتی- مدار دولت علیه‌عالیه متعاقب ارسال یافته بعد از وصول ان شاءالله تعالی، این مصالحه خیریت انجام به نهج سطور سنور نامجرات که در دست ارکان دولت و امنای حضرت طرفین موجود باشد، الی یوم‌القرار استقرار یافت. بنای محکم اساس خلت و این صلح سراسر میمنت، نظر به اعتماد صوری و معنوی همیشگی و عقیدت منشی، ان‌شاه‌الله المتعال مصون از اختلاف و اختلال خواهد بود. اشعاری که در مکتوب ملاظفت اسلوب از تفصیل جمعیت پاشایان معلی‌شان وعدت و کثرت عساکر نصرت نشان و تهاجم ایشان در فضای همدان شده بود، ظهور این عدت و جمعیت که مشعر بر قوت اسلام و شوکت شهنشاه کیوان غلام سلیمان احتشام بود، موجب مزید شکرگزاری نعمای غیر منتهای ذوالجلال والاکرام گردید. چه بر بی‌غرضان و ایافته رموز کنوز آگاهی و حسن اعتقاد معلوم است که در سواد الفت و آئین و داد و خلت اگر بسا بیگانگان ملت عهد مودت منعقد گردد، مشاهده قوت و شوکت ما مرضی معنی یکجبهتی و محبت نمی‌باشد. با وجود موافقت مذهب و عهد قدیم اخوت، ذکر جمعیت و تبشیر مزید حشمت و عظمت البته موجب خرسندی طبیعت مخلصان خیرخواه خواهد بود. و آنچه در باب انائیت از شروح نامه‌های مرسله سابقه استنباط و از نامه اخیر خلاف آن را ملحوظ و مرضی طبع ارجمند مشکل بسند فرموده بودند، معاذالله که برادران دینی و دوستان یقینی را شائبه‌ای از معنی کبریا که مختص ذات شهنشاد قدیم و خدای کریم است مرکوز خاطر شکستگی مظاهر تواند بود.

کسی را رسد کبریا و منسی

که ذاتش قدیم است و وصفش غنی

۱- جای عبارت «اشرف‌شاه...» که احتراماً در صدر نامه آمده بود.

یقین حاصل است که بجز شیوه رضیه انسانیت و رویه مرضیه آداب و دستور اخوت، به نهجی که در او ان سلطنت سلاطین روم و ایران معمول و مستمر بوده، امر منافی آن منظور نخواهد بود.

از ما مپوش دیده که ما بی ادب نه‌ایم

کوتاه تراست از مژه ما نگاه ما

رجای واثق است که چنانکه به وسیله نوریاشی صباح ملاطفت افتتاح به رنگ انوار فیوضات فائق الاصباح روشنی بخش روزگار آمال و جان اقبال منتظران لطایف غیبی و مستبصران عواطف لاریبی گردیده، دیده مشتاق را معتاد به استفاضه فروغ این صبح صادق باصفا فرموده‌اند، من بعد نیز شب دیجور مهجوران دیار حرمان را از پرتو آفتاب مهربانی و الفت و تجدید رسوم یادآوری و شفقت رشک صبح بهار فرمایند.

الهی چندان که از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان موالید را پیرایه ائتلاف در بر و افسر عزت بر سر است، نهال اقبال و گلشن آمال از فیض مراحم یزدانی سرسبز باد. برب العباد. *

نامه اشرف افغان به ابراهیم پاشا^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

[وزیر اعظم اعلى الله شأنه]^۲

عالی جناب والانصاب مصاهرت انتساب عظمت قیاب معلی القاب، زینده مسند وزارت وشوکت وفخامت و اقبال، برازنده چهاربالش مناعت وحشمت وابهت و جلال، اسوة الوزراء العظام، قدوة الامراء الفخام، مدبر امور الجمهور بالرای الصائب، متمم مهام الانام بالفکر الثاقب، عالی جاه آصف جایگاه عظمت دستگاہ، اعتضاد السلطنه البهية السلطانية، اعتماد الدولة العلية الخاقانية، دبیر ارسطو تدبیر و وزیر عديم النظر، سلیل آل عثمان، سمی خلیل الرحمن، وزیر صافی رای خیر اندیش، ومشیر ملک آرای مصلحت کیش، صدر اعظم ومشیر مفخم محترم دستور مکرم،^۱ به تعظیمات گوناگون مکرمت افزون شاهانه و تکریمات از حد بیرون پادشاهانه معزز و گرامی بوده همگی خاطر توجه خورشید مثال همایون ما را به اعتلای مدارج شوکت و از تقای معارج حشمت و اجلال آن دستور ستوده اطوار حمیده خصال علی الاطلاق و علیم قدیم

۱- عنوان در سند: اشرف شاهدن وزیر اعظم حضر لرینه کلان مکوبک صورتیدر.

۲- احتراماً در بالای نامه آمده وجایش بعد از دستور مکرم است.

موجدانفس و آفاق مزاج دین و دولت به امتزاج سلطنت متین قرین صحت قویم و قوای ملك و ملت در مقرر منابت مقرر که عبارت از اعضای رئیس شریعت و طریقت و حقیقت است مستقیم بود ، محبت نامه‌ای که شرح سدید نفیس مخالفت و وفای قانون شفای علیل مزاجان به استحقاق که به دستیاری خدام یمین و یسار قوی و حواس و تدابیر و زرای صایب رای مدرکات فطانت اساس فواید معارف مبدء و معاد حاصل و عواید عوارف نمر ایجاد و اصل گردد و قوت نامه را که اورنگ زیب جهان آباد اجساد قوت طبیعه را که لعل پوش خاوری اکباد است، در بدخشان رخشان به بساطه گسترای آراسته و به ترتیب عساکر منصوره اعضا و محافظت شخصی و نوع وجود بر اید پیراسته یوماً فیوماً اغذیه راتبه خواران خوان احسان و سفره امتنان را از بیوتات معموره قاسم الارزاق و اصل سازد و قیطور دارالقرار کاخ دماغ را به مستقر سلطنت قوت نفسانیه استقرار داده که به صوابدید امنای مصلحت کیش و وزرای خیر اندیش قوای عشره ظاهره و باطنه که از شرق تا به غرب گوش و زبان مملکتی از ممالک فسیح- المسالک اوست به رونق افزایی اقالیم محسوسات و معقولات آماده قبارک الله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم^۱ و اخبار نافی کتابه الکریم بقوله الله تعالی اقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظماً فکسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً آخر فقبارک الله احسن الخالقین^۲ فلامحاله ازین آیین بدن ما که جام جهان نما بلکه جام جهان آرای شخصی و عکس انطباق و اطباق انفس و آفاق است، روشن و مبین می گردد که قواید تامه حاصله وجود شخص واحد جز به ظهور و فاق و حسن اتفاق اعمال خجسته اعمال شهرستان ملت بدن و کشور تن میسر و محصل نیست. پس چگونگی صور حسنی این امرا هم و فایده اتم در مرایای مکونات جهان شهود و عالم کبیر کاینات هستی و بود مرتسم تواند شد. بالضروره نظام جهان و انتظام عالم امکان نیز منوط به رابطه و فاق و

۱- سوره التین (۲۰)

۲- سوره المؤمنون (۱۴-۱۲)

ضابطهٔ اتفاق سلاطین زمان و خواقین دوران بوده و خواهد بود. نظریه این معنی مرغوب و مقصد مطلوب، اگر از کمال معرفت و آگاهی آن و ایفاختهٔ کنسوز رموز دولتخواهی به مقتضای مصلحت کیشی و خیر اندیشی به مصداق حدیث شریف طوبی للمصالحین بین الناس، مؤسس اساس صلح و صلاح، مستلزم الفلاح شده باشند، چه قصور و چنانچه در تأیید دوام و استحکام خلعت و مزید مواخات و الفت در عالم مصادقت مؤکد مضمون اوفوا بعهدی اوف بعهدکم^۱ گردند، از خصال حمیده و افعال پسندیدهٔ آن خجسته مقام چه دور.

در این وقت که به دستگیری موالات شعاری آن معلی مقصدار، سفیر صداقت مصیر، یعنی شایستهٔ تبلیغ رسالت و تربیت یافتهٔ آفتاب عنایت، عالی جاه معلی جایگاه عظمت دستگاه، امیر الامراء والعظام، کبیر الکبراء الفخام، راشد محمد پاشای بیگلر بیگی روم ایلی زیدعزه و معالیه مبلغ نامهٔ همايون فال و ارمغان عتبهٔ جلال و سدهٔ سپهر مثال شده بود، قبل از ورود پاشای مشارالیه، از طرف این محبت اساس، ایالت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاه، افخم امرای عالی مقصدار و اکرم انمای دربار گیتی مدار، سر قدم ساختهٔ رسوم آداب خدمت، قد برافراختهٔ ریاض تربیت و ظل حمایت، عالی جاه، معلی دستگاه، نامدار خان بیگلر بیگی و الامقام کثیر الاحتشام فارس از دار السلطنهٔ اصفهان، روانهٔ درگاه فلک مدار اعلیٰ حضرت مشتری سعادت خواندگار، اعلیٰ الله لواء سلطنته. مدار الفلک الدوار، مقوم قوا یم مصالحه و مسالمة شیدا از کان مستحکم البنیان گردید. یقین حاصل است که ان شاء الله تعالی، بعد از مراجعت ایلاجی این درگاه جهان پناه نرود و تودد راه صحابت مشارالیه از لالی متلالی شهوار نامه و پیام در نثار خواهند نمود.

باقی وسادهٔ وزارت و عزت و محبت به آرایش ذات نیکو صفات مزین و محلی باد برب العزّة والعباد.*

۱ - سورة البقره (۴۰)

نامه اشرف افغان به ابراهيم پاشا صدر اعظم^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

[سطح الله شوارق اقباله في العالم]^۲

چندان که مرقع بدایع الابداع صبح و شام به رقاغ ظلمت و شعاع و اللیل اذا
عسس و الصبح اذا تنفس^۳ ابلق قام و صفایح صحایف نامه و پیام از سجل ارقام مسکینه
المختام، به رنگ لیلی و ایام در اوراق زر نشان آفاق به سواد و بیاض تولج اللیل-
فی النهار^۴ و تولج النهار فی اللیل موجد نور و ظلام است، جهان یکنرنگی و وفاق و
عالم یکجهتی و اتفاق از چهره گشایی مراسلات محبت آیات و مفاوضات ملاطفت
بینات نواب مستطاب فلك جناب کیوان قباب معلی القاب، میادی آداب وزارت و
وشوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاہ، اہت و بسالت و نصف انتباه

۱- عنوان در سند: اشرف شاہک معتمد الدرہ سندن سعادتر صاحب دولت حضر-

تاریخ کلان مکتوبک صورتیدر.

۲- تفخیماً در بالای نامه آمده و جایش علی القاعدہ بعد از .. العزو لکرم است.

۳- آیات ۱۷ و ۱۸ سورة التکویر

۴- آل عمران ۲۷

عالی‌جاه عظمت دستگاه، مظهر الطاف ربانی، مطرح اعطاف سبحانی، اعتضاد الاخلافة العظمی، اعتماد السلطنة الكبرى، دستور صافی رای عطار تدبیر، مشتری ملک آرای ارسطو نظیر، افخم وزرای معلی جایگاه، سمی خلیل الله، ظهیر آلوزارة و العظمة والحشمة والشوكة والعزوالکرم روشنی بخش سواد و بیاض دبدۀ اولوا الابصار باد.

بعد از اهدای لطایف دعوات مخالفت آیات که نسایم عنبرین شمایم آن دماغ استشمام ملک و ملکوک را معطروز عامشحونۀ جواهر تجیات کثیر البرکاتی، که تلاء لو آن جهان جبروت را منور سازد، نثار بساط کثیر الانبساط و ایتار بزم ارشاد آن دستور مکرّم و مشیر معظم نموده، صفحه نگار اظهار می‌گردد که در این او ان مسرت اقتران ملاحظۀ محبت ختامه و مفاوضۀ مودت علامه که به سفارت جناب مرضیة الاداب فضایل مآب، غنی الصفات، مستجمع الحسنات، نیکو خصال حمیده فعال، عالی‌جاه، عظمت دستگاه، امیر الامراء العظام، کبیر الکبراء الفخام، آراستۀ اخلاق حسنه و پیراستۀ اوصاف مستحسنة، مبلغ رسالت و کاردانی، راشد محمد پاشای بیگلر بیگی روم ابلی بدالله تعالی ظلّه بانوار اللطف الخفی والجلی، جهان شهود و کشور از کان وجود را ز شعاع اندوزی و گیتی افروزی به رنگ مطلع الانوار تجلی زار فرموده عالم آرای ماحت جنان و شعله افزای فضای جان مشتاقان انجلاص توأمان گردیده مانسمنت نریاض عباراته نسیم القبول و تبسّم الحمام جنانی و ازهارها القبول اکتحلت باشد مواد مداد خطه اجنابی و استو قدت من مشاعل انوار معانیه اذهانی فوجهت وجهی لی کلام ما کان حدیثنا یفتی لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیلاً لکل شیء و هدی^۱ فوجدت موافق کل سطر شرطاً و ملایم کل حرف ظرفاً

مجموعه اسنی من بساط بوران

کانها درج یاقوت و مرجان

از آنجا که روضه‌الصفای ابن بهشت دلگشا کامروای تمنا و عطیه بخشای ماتشبهه الانفس و تلذالاعین^۱ از مزید نعماء بود و ولای تو بید اعطای صدق و صفا و مشعر بر اعلام النفات و اشفاق در تأسیس اساس محبت و وفاق، از جانب خیریت جوانب معلی بود بهارستان خلت و گلستان مودت شکفتن آغار نهاده.

و الامکانا، معلی شاننا، چون به حکم جهان مطاع شهنشاہ قدیم و فرمان لازم۔
الاتباع وزیر بارگه علیم و ثابت قدم انک صراط مستقیم،^۲ نظام مهام ممالک انفس و آفاق به تدابیر صالحه و وزیرای صاحب برای و امنای مملکت پیرای مقرر و انتظام مردم كافة اهل اسلام و قاطبه انام از خاص و عام به امر اطیعوا لله و اطیعوا لرسول و اولی الامر منکم^۳ مقدر است، یقین که بر سر بر آریان ارانک خلائف فی الارض^۴ و صدر گزینان عرایک و رفعا بعضکم فوق بعض^۵ چنانکه بعد از فرمانروایان انبیاء و رسل و خلفا و ائمه هدی و كافة اوصیای جزء و کل سلاطین زمان و خواقین دوران رعیت پرور و سایه گستر و تدابیر وزیرای مصاحبت کیش و امنای خیر اندیش به نسق و رونق کشور خود بذل جهد موفور و سعی مشکور به منصفه ظهور می رسانند، فلامحاله بر ذمه مواخات دینی و مؤالفت یقینی امثال ما بندگان باقصی الغایه و النهایه از احه مناهمی دین و دولت و اراحه کماهی امور برایا و رعایای ملک و ملت از متحتمات می باشد.

فلهذا درین اوان مسرت نشان که اردی بهشت ماه خرمی و نشاط و نوروز فیروز ابتهاج و انبساط بود، به وسیله خیر اندیشی آن صدر مفخم و دستور مکرم ایلچی سابق الائتاب، با نامه شاهانه و ارمغان مشفقانه از درگاه آسمان جاه خاقانی و دربار سپهر مدار عثمانی، به تاریخ چهارم شهر شعبان سنه ۱۱۴۱ ساحت افروز دار السلطنه اصفهان و روشنی بخش دیده اخلاص کیشان گردیده، لاجرم اعلی حضرت سپهر منزلت ثریا

۱- الزخرف ۷۱

۲- ایضا ۴۳

۳- سوره اناء ۵۹

۴- سوره یونس ۱۰

۵- ورفنا بعضهم فوق بعض درجات (سوره الزخرف ۳۲)

رتبت، کیوان حشمت ناهید بهجت مشتری سعادت، دارا وقار جمشید اشتهار، وارث تاج و تخت کیانی، اورنگ نشین اربکۀ جاودانسی، دارای معادلت گستر و سکندر فریدون فرهمایون اختر کشورستان، گوهر یکنای شاهوار بحرین عدل و کرم، جوهر گرانبهای کنوز رموز قدرت پروردگار عالم، زبینه سلطنت ابدنوآمان، برازنده افسر خلافت جاودان، رایت نیر اعظم عنایت رب العالمین، علامت فضل و کرم و رحمت، برقع گشای عرایس نوامیس سلطنت عظمی، غاقله افزای معارک ممالک خلافت کبری، درة التاج افسر صاحب کلاهی، بحر موج جنبش دست فیض نامتناهی، اختر آفتاب منظر صبح سعادت جهانبانی، جوهر با آب و تساب شمشیر گیتی ستانی، کوکب دری آسمان بلنداقبالی، فروزنده اختر سپهر جهانگیری و بی منالی، برق تبیح خرمن سوز عمرماندان، ابربی دریغ فیضان رحمت یزدان، جام جهان نمای آئینه طالع اسکندری مهر عالم آزای جهانگیری و بلند اختر، طلیمه سهیل یمانی یمن یمن و میمنت، نتیجه قیاس اقترانی تربیت مقدمتین بخت و دولت، صباح گیتی افروز افق طالع، مصباح شمشه اندوز لیلۀ القدر خورشید مطالع^۱ اشرف شاهان بلند احتشام، سایه حق دادرس خاص و عام^۲

مطلع انوار خفسی و جلی	خطه شرع از خط او منجلی
خسرو این کشور فیروز بخت	مهر و مه از مطالع رایش دو لخت
کسرد ز نعل فرسش سروری	آینه طالع اسکندری
هست به پا از کرمش در جهان	سلسله عدل اندوشیروان
نقش نگین سنبل پر رنگ و بو	لوح جبین نو گل خورشید رو
قطره ای از شبم فیض سحاب	یک ورق از چهره او آفتاب

۱- ظاهراً به قیاس جملات مجمع قبل باید خورشید مطالع درستتر باشد: در متن مطاع

۲- این قسمت هم که در سند به صورت نشر آمده شعر بد نظر می رسد بدین صورت:
اشرف شاهان بلند احتشام
سایه حق دادرس خواص و عوام

عادلی که زنجیر عدل انوشیروان هنوز از عدم تناهی سلسله معدلت این شهنشاه
 زمان بردلیل بطلان تسلسل در شیون ، منعمی که در نشأة پیمائسی کیفیت انتعاش
 بهحجت از دور نیتدن ساغر آفتاب فیض بخشی در دوران کرمش زبان فلاطون
 منشان در اثبات دور ابطال الکن.

گفتمش افراسباب تیسخ و گشتم منفعل
 خواندندش نوشیروان عدل و دادم ترجمان
 دیده‌ای در خالك كحل مقدم او آفتاب
 جبهه‌ای وز زیب داغ سجده او آسمان
 سیر تر دارد طمع را همتش در قحط سال
 سبزتر دارد چمن را التفاتش در خزان
 از برای چشم نصرت در سر بازار فتح
 باد گرزش می‌فروشد تسوتیسای استخوان

قامع بنیان الکفرة ، قانع ارکان الرفضة والفجرة ، مالک زقصاب الانام والامم ،
 سالک منهاج العدل والکرم ، رفیع آیات القسط والانصاف ، دافع عاهات الجور
 والاعتساف ، ظل الله فی الارضین ، قهرمان الماعوالطین . اسمہ العالی اعلی من الذکر والبیان
 و رسمہ المتعالی اجلی عن التنتطق والتبیان ، لازل تنسم نسایم الفضل والرحمة من ریاض
 سلطنته الباهرة مانور انوار العدالة عن ساحتها و تزیینها الاذهار ما یرح تبسم اوراد العنایة
 والمکرمة عن حدایق خلافته القاهرة ما تغرد الطیر فی زوايا الاوکار والحن فی اغصان
 الاشجار حسب الاستدعای این دولتخواه بلاشباه ، قبل از ورود مسعود پشای
 ذوی العز والاعتلا ، ایلچی در گاه گیتی پناه ، ازین طرف قرین الشرف ، عالی جاه عظمت
 دستگاه ، ابالت و شوکت و اقبال پناه ، عظمت وحشمت و اجلال دستگاه ، پایه افزای
 رتبه و الامقداری ، مرچاه پیمای مدارج معارج والاتباری ، غنی الصفاتی ، مستمع-

الحسناتی ، امیر الامراء العظام ، کبیر الکبراء الفخام ، ذی العز و المجد و الاحشام ، بیگلربیگی عظیم الشان منبع مکان فارس^۱ و سفیر صداقت مصیر کریاس کیوان مماس اعلی الله مقامه و الفی احترامه بین الناس به ایصال نامه مخالفت ختامه لایقه و ارسال ملزومات رایقه مبادرت و مبلغ تبلیغ رسالت گردید.

رجای واثق است بعد از رخصت و انصراف ایلچی مشارالیه جواب نامه ها و مراسلات ود و ولارا به حجاب عالی جاه ایلچی درگاه شاهی ایفاد و موسس اساس و داد باشند و چنانچه شیوه رضیه و رویه مرضیه آن وزیر ارسطو تدبیر عظیم النظیر است، ان شاء الله العزیز، همواره در معاهد استیناس و اصلاح بین الناس مقنن قوانین ارتباط و النیام بعون الله تعالی مستحکم خلود و دوام رابطه بین الدولتین صانها الله عن نقصین الکلال و الملال خواهد بود. اطناب مغل است،

باقی کوکب وزارت و شوکت و عظمت و اجلال از آن [سپهر] سعادت و حشمت و اجلال طالع باد برب العباد.*

۱- مسلماً منظور همان نامدار خان است که در نامه دیگر به اسم وی تصریح شده است.

* - سند شماره ۱۵۹ اجمن تاریخ ایران

نامه اشرف افغان به سلطان احمدخان ثالث

الملك لله الواحد المتعال

بسم الله الرحمن الرحيم

هو

[سلطان البرين، خاقان البحرين، ثاني اسكندر ذي القرنين،
السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان، سلطان احمدخان خلد الله ملكه و سلطاناه
واقاض على العالمين يره واحسانه]

احمدك يا من تكبر في علو سلطنته بالعظمة والكبريا ثم استوى على العرش بالعزيز
والبها وتوسد الكرسي الثابت قوائمه بالقدم والبقاء ورفع في ملكوت جبروته السموات
العلوى وزين مفارق الايام بالليل شمس الضحى وهو الله الذي استضاء من غرة غرا
سبحات وجهه القمر القمراء واقتبس من شوارق وجنات قدمه جبهة البيضا في الافق الاعلى
وتفرد بقدرة اقتداره في الابداع والانشاء وتسلط بسلطنته على اختراع الاشياء ان شاء الملك
السرمد والبقاء له وكل مادونه فان بتحقيق سبحان من ديوم دائم ملكه ويوم قائم حكمه يا

۱- نعمت سلطان عثمانى است که احتراماً در صدر نامه آمده ولى در من جزى آن

سفيد مانده و باعلامتى مشخص شده.

بحرم از آرام درآمد به جوش	نام خدا گفتم و رفتم ز هوش
وان که گریزد ز خودی دام اوست	آنچه دل از کار برد نام اوست
سایه شود صیقلی آفتاب	قدرت او گر کشد از رخ نقاب
ریشه زرگ در دل عارف دواند	نخل محبت که به دلها نشانند
زان رود از تن که طلبکار اوست	جان جهان طالب دیدار اوست
از دل کانش کمر لعل داد	کوه که سر بر خط فرمان نهاد
طوره اندیشه ازو تابدار	باغ تخیل ز خیالش بهار
.....	روی ازین در نتوان یافتن
نفع رساننده هر سرمایه ای	اوست بلندی ده هر پایه ای
شقه تراز علم جان و تن	رابط پیوند حیات و بدن

شهنشاهی که در اثبات وجوب وجودش اشرافیان سپهر جلال، در زوایای خمول خیال، چون فلاطون خم نشین آفتاب خاوری، از جنون دوری گردش دوران در ابطال دور درمانده سرگردانی، عادل که مشائیان پهن دشت کمال از حیرت عدم تناهی زنجیر عدلش که از رشته امتداد زمان بر ساحت کبریا و جلال بسته، از برهان بطلان تسلسل سلسله در پای پریشانی می باشند.

فکیف کیفیة الجبار فی القدم	کیفیة المرء لیس المرء بدرکها
توانمایی ده هر ناتوان را	تعالی الله زهی قیسوم دانا
وجودش تا ابد فیاض جود است	خداوندی که خلاق وجود است
خداوندان عالم را خداوند	به درگاهش سرفرازان کمر بند
به تاج و تخت سلطانی مکرم	ز فضل و حشمتش شاهان عالم
نگهدار زمین و آسمان است	خداوندی که دارای جهان است
ز اکرامش بنی آدم گرامی	ز نام او محبت نامه نامی

منزه ذاتش از چندوجه و چون تعالی شانه‌ی عما بقولون

فناسیم لطایم الصلوات علی سید ولد آدم ، انصح العرب والعجم ، صاحب
الحوض المورود والمقام المحمود .

هست احمد رسول هر دو سرا که جهان را ازوست زیب وبها
مقصد از آفریدگان هم اوست همچو معنی زلفظ و نعر از پوست

الحق رسول رب العالمین و راشد مرشد دین که در و بسام صوامع جوامع
ملك و ملكوت از فوایح روایح صلوات طیبانش به عطر افشانی ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی^۱ تا قیام قیامت چون شمامه عنبر نکهت بیز و کرة خاك تا سطح محدب
افلاك از رایحه روح افزای تحیات با برکاتش به گلاب پاشی خطاب مستطاب بسایها
الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً^۲ مانند نافه مشک ختن عنبر امیر. زهی جلالت که
عندلیب روح روح القدس در فضای روضه قدس به دم کشی آمین حضرت روح الامین
بر فراز منبر سدره المنتهی^۳ مدح پیرای و ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی^۴ و
هر از دستان مصاقع خطبای ملائکه مقربین بر اوج منبر نه پایه چرخ برین دستا سرای
دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی^۵ است.

خامه تقدیر چو جنبش نمود میم محمد به دلش نقش بود

۱- سورة الاحزاب ۵۶

۲- ایضاً ۵۶

۳- اشاره به آیه ۱۴ سورة النجم: و افترآة نزاله اخرى عند سدره المنتهی

۴- النجم ۴

۵- ایضاً ۹/۸

روح مسیح از دل میمیش گشاد	دهر به سر تاج روانش نهاد
شدم روح القدس آن دال و میم	گشت جهان غیرت باغ نعیم
عکس رخس صیقل آن ساختند	آینه دیده چو پرداختند
سایه نمی رفت ز دنبال نور	پرتو او گر نمودی ظهور
نخل قد او شجر ایمن است	شمع وجود رخ اوروشن است
هست ز آب گهرش پایدار	گوهر نه بحر کواکب نگار

صاحب تمکینی که نه صدف افلاک از گرانباری بکتای گرانهای بحر وجودش
در بحر هستی از کره خاک برگل نشسته و لعل درخشنده آفتاب عالم آرا در رشته خط
استوا کمر خدمتی است که از پذیرایی نقش مهر و محبتش بر میان جان بسته

اشرقفت من فلك البهجة شمس و بها
ملا العالم تورا و سرورا و بها
حقدی بیرگون که ضیاسنده تمامی رسل
ایله محو اولدی که خورشید شفاعت ده سها
اولدی بازار جهان رونقی بیردر یتیم
که دکل ایکی جهان حاصلی اولد ره بها
پنجه تقریر ایدیم وصفنی بر شاهک کیم
اونکا اوصاف اوله یس^۱ و معرف طه^۲

۱- یس سوره ۳۶ قرآن کریم. در قرآن از آل یاسین یاد شده که مفسرین آن را در شأن پیغمبر اسلام می دانند (الصفات ۱۳۵).
۲- طه سوره ۲۵ قرآن کریم. از آل طه نیز نزد مسلمانان خاندان پیغمبر اکرم اراده می شود. طه و یس را نام پیغمبر دانسته اند.

رحمة للعالمین^۱ که از تخمیر کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين، جناب ابوالبشر
به طفیل وجودش آدم واسم اعظم درنگین سلیمانی، از فیض مهر نبوتش نقش خاتم

محمد شهنشاه دنیا و دین
کاز او بست چتر آسمان بر زمین
شفیعی که گردد اگر عذرخواه
زند غوطه در بحر رحمت گمشاه
کی افتادگی را پسندد به ما
که بر سایه خود ندارد روا
ز سایه فکندن فزون پایه‌اش
ولیکن جهانی است در سایه‌اش
چنان بر جهان سایه او نشست
که افتاد بر طاق کسری شکست
شق خامه کی باشد او را هنر
که سازد به انگشت شق قمر
ره آورد آن شاه اقلیم جود
ندارم به کف تحفه‌ای جز درود

ثم مقاطر مواطر التحبات علی ارواح الخلفاء الراشدين و حنفاء الدين اولهم خليفة
رسول الله علی التحقیق ابی بکر الصدیق سیدالابرار، ثانی اثین اذهما فی الغار^۲ فکان من

۱- اشاره به آیه ما ارسلناک الا رحمة للعالمین (الانبیاء ۱۰۷)

۲- سورة التوبة ۴۰. اشارت است بدان که هنگام حرکت پیغمبر (ص) از مکه
به مدینه ابوبکر و غار ثور مخفیگاه پیغمبر تنها مصاحب او بود.

الصدیقین، الثانی منهم امیر المؤمنین، عمر الفاروق، فاروق الفرق، مبین دین الحق علی
 الیقین و ثانیهم قاید الایمان عثمان بن عفان جامع الآیات، سابق الغایات بین الرضیین-
 المرضیین و رابعهم علی المرتضی صاحب السیف المنتضی، المخاطب بخطاب، انت منی
 بمنزلة هرون من موسى، یعسوب الدین و علی شبلی رسول الله، سلیمی عنصر البسالة، سبطی
 خاتم الرسالة، الحسن و الحسین الذین هما قرنا العینین لرسول الثقلین و علی الباقین
 من العشرة المبشرة الذین بایعوا تحت الشجرة، رضوان الله علیهم اجمعین.

بعد از درر نثاری لالی شاهوار حمد حضرت پروردگار و مرصع کاری جواهر
 آبدار نعت احمد مختار، از گهر افشانی، بسارگاه سپهر دستگاه اعلی حضرت فلك
 رفعت، خورشید رایب، دارا درایت، فریدون حشمت، کیوان غلام، جمشید احتشام
 ثریا مقام، زینت افزای اریکه سلطنت و کامرانی و تکیه فرمای سر بر خلافت و کشور-
 ستانی، برازنده اورنگ شاهنشاهی، طرازنده افسر خورشید کلاهی

شهنشاه دوران خدیو زمان

که چرخ است در قبضه اش چون کمان

ز عدلش به نسوعی جهان آرמיד

که در خواب آشفنگی کس ندید

ز تمکین و از هینش روز کین

بجنبند ز جا چون بلسرزد زمین

گذارد اگر بر سر سایه پای

بجنباندش مهر تابان ز پای

ز دستش نشانی است ابر بهمار

که آتش فشان است و گوهر نثار

۱- اشارت است به آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بایعواک تحت الشجرة

(الفتح ۱۸) یعنی نخستین گروهی که با پیغمبر اسلام.

ندب‌دست گیتی چنین شهریار
 بود کسوه حلیم و جهان وقار
 فتنه سایه‌اش چون در آب روان
 نیارد گذر کسردن از نقل آن
 فرستاده فغفور از این عز و شان
 سر کاسه خسویشن ارمغان
 سرش را قدح ساختی شهریار
 نبودی اگر کاسه‌اش سوی دار
 به عهدش که گیتی پراز رنگ و بوست
 دل خلق چون غنچه خندان از اوست
 چنان است از کارها بر حسا
 که دانه درون گهر وزن آب
 به چشمش بدان سان نهان آشکار
 که در سنگ داند شمار شرار
 ز اسواج دریا شود بر حساب
 ز نقشی که خواهد فلک زد در آب
 نظر تا در آن روی گزبوش کرد
 ز آئینه طوطی فراموش کرد

هوالمجمع الخلافة و الامامة و مطلع الشرق و الظل بالفخامة و مشرق انوار
 السلطنة العثمانية و معدن اسرار الخلافة الخاقانية. مترع العدل و مشرع البذل و مسمی
 الجود و الکریم و ملتقى شرفی خدمة طيبة و الحرم

حبت الخلافة مضروب سرادفها
 بين النقيضين من عفو و من نقم
 و للامامة انوار مقدسة
 محوالبغيضين من ظلم و من ظلم
 وللخلافة آيات تنص لنا
 على الخفيين من حكم و من حكم
 و للمكارم اعلام تعلمنا
 مدح الجزيلين من امن و من كرم
 و للعلی السن تشی محامدها
 على الحميدین من فعل و من شيم
 و راية الشرف البذاخ ترفعها
 بسد السرفيعين من مجد و من همم

مالك ملوك العرب والعجم، اسوة سلاطين الانام و الامم ، حامی حمی الاسلام
 ما هدمهاد الانام، صفوة الله التي خلق عليها خلق النشريف وخيرة التي ملكها اعنه
 التصريف و نخبة التي جمع لها من شريف النسب بين التألدو الطريف و خلاصة التي
 مد عليها من كريم النسب و مديد ظلها الوريف كهف الشريقين.

بسيط جهان بوقلمون و بساط چرخ نيلگون را چون پيمانه گردون که از تالی
 متلالی بی شمار ثوابت و سیار مشحون است به جواهر پیمایی تبلیغ دعای بی حد و
 ثنای لایحصى و لایعد مزین و محلی ساخته چهره گشای صور حسناى مدعا می گردد
 که نامه ملاطفت خنامه شاهانه و مراسله مؤالفت علامه شفقانه و ارمغان مصادقت نشان
 خسروانه که از ساحت جلال وافق اقبال به رنگ خورشید بی زوال طالع و لامع
 گردیده بود، چون صبح صادق و صفا از مشرن تمنا دمید. کتاب'...

بفرایده صدورالحوافل و المحاضر و ببقی فوایده فی بطون الصحایف و الدفاتر
تزیین من تاجه المرصع مفارق المنشآت و توشیح من و شاحه الملعع ترایب المکتوبات،
جامع الجوامع سوق التکلم و الخطاب و ماهو منخرط فی سلك الحکم و الاداب من کل
باب منه آیات بینات هن ام‌الکتاب^۱ .

فقی کل سطر منه روض من المنی

و فی کل حرف منه عقد من الدرر

به وساطت سفیر روشن ضمیر صداقت مصیر فصیح التقرير ، اعظم اعظم
السفراء مجداً ورتبة واکرم افاخم العظما شأناً ورفعة، صاحب المنزلة العظمی و المرتبة
الکبری، المحلی بجواهر الآداب المستحسنه و المتمیزین بزواهر الاخلاق الحسنه، راشد
محمد پاشا بگلربگی و الامقام کثیر الاحترام روم ایلی و ایلچی عظیم الشان منبع المکان
سدسئیه و عتبه علیه سلطانیه رسیده، روشنی بخش دیده امانی و آمال منتظران شاهره
ود و ولاگردید. بهشتی صفنان مضامین ملاطفت قرین ابن سراستان جنت نشان هر
یک در لباس عبقری الفاظ و عبارات دلنشین گرم جلوه گری و به حلی و حلال کانهن
الیاقوت و المرجان^۲ غارنگر هوش و جان و جنان و چشمک زن روح و روان مشتاقان
اخلاص نو امان بودند آراسته و به تلمیحات ملیحه و اشارات فصیحه اظهار موالات
و مصافات و مراعات همکشی و خیر اندیشی زبان عقیدت بنیان را حلوت آمود
شکر شکر الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لفقور شکور^۳ نمودند . از آنجا
که فحاوی مطاوی این همایون فال اقبال موضح انشراح بال و فراغ حال

۱- منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب و اخر متشابهاً (سورة آل عمران ۷)

۲- سورة الرحمن ۵۸

۳- سورة الفاطر ۳۴

مقیمان سده جلال و معتمدان بارگاه اجلال بود ، لاجرم غنچه مرام دوحه برومند
 النیام گل گل شکفتن آغاز نموده بهجت بر بهجت افزود مانند اغصان سنگین بارازها
 و انمار سر تعظیم و تسلیم به شکر نعم و دود و فیاض ریاض جود فرود آورد. چنانکه
 منقار طوطی خامه منشیان دربار گیتی مدار در مرایای صفایح صحایف شکر افشانی
 نموده بود ، برناظران مناظر عرفان و مستبصران مظاهر ایقان روشن است که به
 مقتضای مضمون صدق مشحون الفلاحه بالفلاحه مصحوبه والبرکه علی اهلها مصحوبه
 بقای دوره مراد و باقی خوشه امید رعایای نامراد جزیبوند بهار پیرایی دست رأفت
 و ظل حمایت سلاطین زمان و خواقین دوران شمر ندعا نتواند بود و مراعات این
 معنی اهم و فایده اتم بردمت همت ملوکانه خسروان زمان از متحتمات است. لاجرم
 قبل از ورود مسعود سفیر دلپذیر مشارالیه، از طرف مصادقت کیش خیر اندیش نیز ،
 ایالت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاه ، امیر الامراء العظام ،
 کبیر الکبراء الفخام، برگزیده دربار خلافت مدار شاهی، آرمیده بساط بانسباط عزت
 و آگاهی ، عالی جاه معلی جایگاه ، بگنوبگی عظیم الشان منیع مکان الکای فارس
 بعنایه املک الناس به خدمت عظمی و منزلت قصوای ایلاچیگری درگاه سپهر اشنباه
 عتبه علیا و سده آسمان اعتلا سرافراز و بین الامثال ممتاز شد . ان شاء الله الملك
 المتعال، بعد از تبلیغ نامه مخالفت اشتمال که به صحابت سفیر مشارالیه عز ارسال
 یافته، رجای واثق است که چنانچه بحر زخار را از کنار آمدن اصدا ف لآلی شاهوار
 و گوهرهای آبدار در موج خیز احسان بی شمار عاری نمی باشد، حین رخصت انصراف
 عالی جاه بیگلربیگی عظمت دستگاه ، ذائقه موالات را از شهد جواب مراسلات
 مخالفت آیات که نازل منزله مصداق لافاکهه اطیب من مفاکهه الخلان و لانیم
 ارواح من مباسمه الاخوان است، شیرین کام و به مراجعت این صوب صواب انجام
 مجدداً مبانی اتفاق و اساس خلت و وفاق را الی یوم میثاق اشتداد و استحکام
 خواهند بخشید .

ان شاء الله العزیز چنانکه فروغ تاج و هاج اورنگ آرای تارم
 چهارم شمشعه اندوز ساحت مکان و عرصه امکان است ، دبدۀ انام و عبیون خواص

و عوام به فروغ افروزی اختراقبال آن آفتاب عالمتاب سپهر سلطنت و جلال منور
باد بالنبی و آله الامجاد.

فی اواسط ۱۱۴۲*



شاه طهماسب ثانی

در هنگام محاصره اصفهان به دست افغانان، شاه سلطان حسین ارشد فرزندان خود را به نام محمود میرزا از حرمسرا فراخواند تا او را قائم مقام خویش سازد. چه میخواست وی را به جمع آوری سپاه بفرستد و چون این شاهزاده در آن هنگام بیست و پنج سال بیش نداشت و تجربه کافی نیندوخته بود، سید عبدالله والی خوزستان را مشاور او ساخت. خوب می دانیم که یکی از کسانی که خیانت کرد و موجب شکست سپاه قزلباش در گلون آباد شد، همین سید عبدالله است. محمود میرزا سه چهار روز بعد دوباره بالاجبار روانه حرمسرا شد. گفتند که شاهزاده تازه از حرمسرا بیرون آمده بود، از دیدن افراد زیاد دربار وحشت کرده و خود خواسته است که بار دیگر به حرمسرا بازگردد. اما حقیقت این بود که شاهزاده خواسته بود حکیم باشی و ملاباشی از کارهای دولتی معزول و از دربار مطرود شوند، و مسبب شکست گلون آباد (گلناباد) تنبیه گردند. اما این افراد، نزد شاه سلطان حسین رفتند که محمود میرزا سخت جاه طلب است و چشم به تاج و تخت صفوی دارد.

دو روز بعد، پسر دیگر شاه سلطان حسین به نام صفی میرزا که بیست و سه ساله بود، از حرمسرا احضار شد تا به تمشیت کارها پردازد و همان اختیاراتی را که به محمود میرزا فرار بود تفویض شود، داشته باشد. ولی باز هم والی عربستان

ریاست سپاه را عهده‌دار شد و صفی میرزا اختیاری نیابت و سرانجام او بعد از دوازده روز «بی اختیاری»، اجباراً به حرمسرا بازگشت و سه‌روز بیادت کسه بر اثر بیماری، نتوانسته است در کار بماند. ولی حقیقت باز این بود که، وی صریحاً به پذیر خویش گفته بود که با وجود میرزا رحیم حکیم‌باشی و میرزا محمد حسین ملاباشی و سید عبداللّه، کاری از پیش نمی‌رود و اگر وی اختیارات کامل نداشته باشد حاضر به خدمت نخواهد بود.

همان روز، سومین فرزند شاه سلطان حسین به نام طهماسب میرزا، جانشین برادران خویش گردید. وی در آن هنگام فقط هیجده سال داشت. این رفتار شاه صفوی با دو پسر کارآمد خویش، موجب شد که نارضایتی مردم بالاگیرد و به صورت شورش و اعتراض شدید درآید. نا جایی که مردم در برابر خانه ملاباشی و حکیم‌باشی تظاهراتی کردند و درها و پنجره‌ها را شکستند و فریاد کشیدند که مسئول بدبختی‌های کشور ما اینان می‌باشند. حتی جمعی سخن از سلطنت عباس میرزا، برادر شاه سلطان حسین به میان آوردند. ولی سپاه فزلباش که در برابر افغانان یعنی دشمنان خارجی تا آن اندازه تحمل خفت و خواری و شکست کرده بودند، در برابر مردم یعنی صاحبان حقیقی مرز و بوم و علاقه‌مندان طبیعی و راستین کشور، دست به شمشیر بردند و آنان را خواهی نخواهی ساکت کردند و به عبارت بهتر فریاد آنان را در گلو خفه نمودند.

شاه سلطان حسین، پس از نومید شدن از کهک و ختاتنگک والی گرجستان (که با پطر کبیر همدل و همداستان بود) و علی مردان خان بختیاری (که می‌خواست شاه از سلطنت کناره‌گیری کند و عباس میرزا به جای وی نشیند چون شاه جز سخنان حکیم‌باشی و ملاباشی را نمی‌پذیرد)، سرانجام طهماسب میرزا را در ۲۷ شعبان سال ۱۱۳۴ هـ. از اصفهان به طلب سپاه بیرون فرستاد. اما این شاهزاده آن مردی نبود که مردم ایران در آن روزگار آرزو می‌کردند، زیرا نه خود از روی علاقه و دل‌دوستی به جمع آوری سپاه پرداخت، نه به‌علی مردان خان و مردان وی روی آورد. بلکه از کاشان به قزوین رفت و در آن شهر، در لحظاتی که اصفهان محصور و قحطی زده

به امید کمکی از خارج نشسته بود، به شرابخواری و زنبارگی و عشرت پرداخت و وقتی شنید که اصفهان بر اثر قحطی از پای درآمده و پدرش به دشمن تسلیم شده است، خود را شاه خواند (۳۰ محرم ۱۱۳۵ هـ). نکته سنجان کلمات «آخر ماه محرم» را ماده تاریخ یافتند. طهماسب میرزا به نام خود سکه زد و جلوس خویش را همه جا اعلام داشت. محمود افغان، سردار خویش امان الله را به جنگ وی فرستاد. طهماسب که از بی تدبیری، اندک سپاه خویش را نیز مرخص کرده بود، به محض نزدیک شدن امان الله به زنجان و از آنجا به تبریز گریخت. در هنگامی که اشرف افغان در زندان بود، به وسیله چند نفر از بزرگان ایران پیغامی بدو رسید. اشرف لزو خواسته بود که با استفاده از هرج و مرج ناشی از بیماری محمود، به اصفهان حمله کند تا اشرف نیز به محض خروج از زندان به وی کمک نماید و در مقابل، شاه طهماسب، برجان و مال اشرف و همراهانش ببخشد. طهماسب این پیشنهاد را پذیرفت. ولی در همان روزها محمود مرد و اشرف بر جای وی نشست. آنک مناسبات تغییر یافته و دوستی پنهان به دشمنی آشکار تبدیل شده بود. اشرف از این سوابق خواست که طهماسب را به دام اندازد، ولی طهماسب از دام گریخت و هر چند سپاهش در بقعه حضرت عبدالعظیم در برابر افغانها شکست خورد، ولی او خود از کوره راهای البرز، به مازندران گریخت. در این هنگام ملک محمود سیستانی نیز برمشهد و روسها بر مازندران مسلط شده بودند. طهماسب با ارسال نامه‌ای از فتحعلی خان قاجار خواست تا بدو ملحق شود و او را در جنگ بادشمنان یاری دهد. ولی فتحعلی خان که حکومت سمنان را داشت نه تنها به دعوت طهماسب و قعی نهاد، بلکه به یکی از سرداران او نیز که به جمع آوری سپاه اشتغال داشت حمله برد و افراد وی را متفرق ساخت و دامغان را از دست او گرفت و اندکی بعد به جنگ طهماسب رفت و او را در نزدیک به شهر فعلی (اشرف البلاد قدیم) شکست داد. طهماسب به بافروش (بابل) رفت و محمدعلی خان قوللر آغاسی را به جمع آوری سپاه فرستاد. فتحعلی خان قاجار ازین معنی اندیشه کرد و بافروتنی و افنادگی نزد طهماسب رفت و به زودی

شاهزاده ضعیف‌النفس را در چنگک خویش گرفت، تاجائی که با او مانند يك زندانی رفتار می‌کرد. اندکی بعد، طهماسب و سردارش به‌خراسان رفتند تا مگر مشهد را از دست ملك محمود بازستانند. در طی این سفر، شاه طهماسب سردار خویش را منصب وکالت و لقب وکیل‌الدوله یعنی مقام نایب‌السلطنگی داد و باز در همین سفر بود که طهماسب مرد مورد اطمینان خویش، حسینعلی بیگ معیرالممالک را به‌نزد ندر-قلی فرستاد و او را به‌یاری خویش «راخواند. ندر قلی در آن هنگام، بر اثر دلیری و چابکی و قدرت سروری، شهرتی تمام در ناحیه دره‌گزر و خوبوشان (قوجان) یافته بود. معیرالممالک در کار خویش توفیق یافت و ندرقلی را به آمدن نزد پادشاه صفوی راضی ساخت. ندرقلی که بعدها نادر شد، در هنگام شرفیابی، زانو زد و پای طهماسب را بوسید و شاه او را طهماسب‌قلی خان لقب داد. این لقب چنان در آن روزها برای نادر افتخارآمیز می‌نمود که در سجع خویش چنین آورده بود:

ساید به فلك از ره اقبال رکايم طهماسب‌قلی خان شده از شاه خطابم

اما طهماسب‌قلی، سروری هیچ‌کس را بر نمی‌تافت. به‌زودی شاه طهماسب را که از تکبر و تحکم فتحعلی خان قاجار به‌جان آمده بود، باخود همدستان ساخت و عرصه سیاست را از وجود خان قاجار پاک کرد. آنگاه با دست‌های نیرومند خود به‌رتق وفتق کارهای گران پرداخت. داستان زندگی شاه طهماسب از اینجا به‌بعد با زندگی سردارش نادر درهم آمیخته است. شرح دسیسه‌های طهماسب برضد نادر و تفصیل گستاخیه‌ها و خشونت‌ها و دلیریهای نادر با طهماسب، در کتب تاریخ آمده و لزوم به‌ذکر آن نیست.

سرانجام در سال ۱۱۴۵ هـ، نادر که از حرکات سیه‌مانه شاه طهماسب نابی به‌تنگ آمده بود و از آن گذشته خود نیز در آتش اشتیاق رسیدن به سلطنت می‌سوخت، شاه طهماسب را در وضع شرم‌آوری به سرداران قزلباش نشان داد و او را از سلطنت برکنار کرد و بسرش عباس‌میرزا را که ظاهراً دو ماه پیشتر نداشت، به نام شاه عباس سوم، به سلطنت برداشت و خود همه‌کاره شد. اما بدین نیز قناعت نکرد و با صحنه‌سازی در دشت مغان، به عنوان تمایل مردم، سلطنت را به زور و

ارباب از صفویه گرفت و خود را پادشاه خواند (۱۱۴۸ هـ). شاه همتاسب و پسرانش را زندانی کرد و آنان همچنان در زندان بودند تا در سال ۱۱۵۳ به فرمان رضاقلی میرزا و به دست محمدحسین خان قاجار کشته شدند.

تقسیم ایران بین روسیه و عثمانی

پتر کبیر، پس از غلبه بر شارل دوازدهم در پولتاوا^۱ و مصالحه با ترکان عثمانی، چشم به سرزمینهای جنوبی و غربی دریای خزر دوخته بود. و چنانکه گذشت، در این راه تادربند لشکر کشید و آن شهر را متصرف شد. ترکها از مدتها پیش به پتر و خیالات دورودراز وی ظنین شده بودند. درین هنگام اوضاع ایران سخت بحرانی بود. این وضع نگرانی شدید دولت عثمانی را فراهم آورد. زیرا ترکها می ترسیدند که روسها با استفاده از آشفته گی ایران، قسمتهای مهمی از این کشور را تصرف کنند. در همین هنگام نمایندگان مناطق شمال غربی، مثل ازگیها و مردم شیروان و داغستان به قسطنطنیه رفتند و از فشار مذهبی عمال دولت ایران شکایت کردند. دولت عثمانی، بنابر همبستگی مذهبی و ملاحظات سیاسی، از شاکیان سنی مذهب لزگی و شروانی حمایت کرد و این امر موجب تشویش خاطر پتر گردید. زیرا او نیز به همین مناطق، یعنی داغستان و شروان، از مدتها پیش چشم طمع دوخته بود. هر دو دولت، قصد تجاوز به سرزمینهای ایران را داشتند ولی هر دو دولت نیز از جنگ با یکدیگر، بیمناک بودند. در این میان دولت فرانسه نیز می کوشید تا از بروز جنگ بین روس و عثمانی جلوگیری کند. بدیهی است که محرک آنان در این امر احساسات بشردوستانه و دلبستگی به صلح و آرامش نبود، بلکه مقاصد سیاسی بود. در آن روزگار رقابتی شدید بین دربارهای فرانسه و اتریش برقرار بود، چه در عرصه سیاست چه در میدانهای

جنگک. خاصه آنکه اتریش با استفاده از حملات روسها به ترکان، توانسته بود در جنوب اروپا و در شبه جزیره بالکان، مناطقی را تحت تسلط خویش در آورد و به صورت کشوری نیرومند در آید. فرانسه مایل نبود که دولت عثمانی باز باروسیه به جنگک در آید و بالنتیجه ناتوان تر گردد، برعکس از جهات سیاسی، فرانسه میل داشت که دولت عثمانی هرچه نیرومندتر گردد. چنین بود که برای نیرومند ساختن دولت عثمانی در برابر اتریش، دو بوناک^۱ صغیر فرانسه در استانبول، بسیار کوشید که از برخورد مجدد دولت عثمانی و دولت تزاری جلوگیری کند و سرانجام با وساطت و دلالتی وی، دولتین روس و عثمانی در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ قرارداد بی برسر تقسیم ایران امضا کردند.

بر طبق این معاهده، قرار شد که باکو و دربند و گیلان و مسازندران به روسیه تعلق گیرد و کلیه اراضی واقع در غرب خط فرضی از متهای رودهای کورا و اوارس، به نقطه‌ای در یک ساعتی غرب اردبیل، به دولت عثمانی واگذار گردد. درین عهدنامه تصریح شده بود که اگر شاه طهماسب ثانی بدین قرارداد گردن نهاده، تزار روس و سلطان عثمانی او را به سلطنت ایران بشناسند و به وی در استقرار بر تخت سلطنت یاری نمایند. ولی اگر این قرارداد را نپذیرفت، دولتین روس و ترک، سرزمینهای او را تصرف کنند و سهم خود را بر اساس قرارداد بردارند و بقیه را به شخص دیگری که شایسته سلطنت باشد، بپارند و این شخص در کلیه امور مختار و مستقل باشد!!

روسها در ایران

می‌دانیم که پطر کبیر، از مدتها پیش مشتاق تصرف سواحل غربی و کناره‌های جنوبی بحر خزر بود. اما تنها توانست دربند را تصرف کند. زیرا کشتیهای وی بسر اثر طوفان نابود شد و خطر جنگک با عثمانی هم مانع از توسعه عملیات نظامی او گردید. با این حال، هنوز پطر در آستراخان (هشترخان = حاجی ترخان) بود که بیامی

از حاکم رشت بدورسید، که عده‌ای سرباز برای تصرف شهر گسبل دارد. زیرا افغانه در صدد تصرف شهر هستند. پطر که در آرزوی تصرف گیلان و مازندران می‌سوخت، به دوگروهان سرباز تحت فرماندهی کلنل شیپوف^۱ دستور داد، تا با کشتیهای تحت فرماندهی سویمونوف^۲، عازم گیلان شوند. پطر شخصاً در مراسم حرکت این نیروی نظامی حضور یافت. در ورود به انزلی، سرهنگ شیپوف یکی از افسران خویش را به رشت فرستاد که ورود سربازان روسی را خبیر دهد و چند اسب به پیره بازار بفرستد. چندی بعد مردی یونانی، به نام پتریجی به رشت رسید و به شیپوف خبر داد که به عنوان مترجم همراه اسماعیل بیک سفیر شاه طهماسب آمده است و سفیر اختیارات کامل دارد تا با تزار قراردادی منعقد کند. وی ضمناً اطلاع داد که سفیر مایل است با بیک کشتی به روسیه برود. زیرا نمی‌خواهد از سرزمینهای پسر خطر شیروان و داغستان بگذرد. آورامف^۳ کنسول روس در رشت اهمیت این سفارت را به شیپوف باو گفت.

زیرا تزار به او اطلاع داده بود که می‌خواهد با طهماسب وارد مذاکره شود، تا در مقابل کمک تزار در دفع افغانان، طهماسب ایالات جنوبی دریای خزر را به روسها واگذارد. پیش از این شاه سلطان حسین، پس از شکست گلون آباد (گلناباد)، خواسته بود سفیری به دربار تزار روسیه بفرستد. ولی محاصره شدید شهر اصفهان مانع از انجام این امر شده بود. شیپوف و سویمونوف می‌خواستند که سایل حرکت اسماعیل بیک را فراهم کنند. ولی اواسط زمستان بود و رود وانگا سراسر یخ بسته. لذا حرکت سفیر به بعد موکول شده بود. اما ناگهان خبر رسید که قاصدی از طرف شاه طهماسب که در تبریز اقامت داشت به رشت می‌آید تا اسماعیل بیک را از حرکت مانع شود و به تبریز بازگرداند. زیرا شاه طهماسب از ورود بی‌اجازه و متجاوزانه روسها به خشم

1 - Schipov

2 - Soimonov

3 - Avramov

آمده بود. آورا می که می دید فرصتی مناسب نزدیک است از دست برود، قاصد را به عنوان پذیرائی متوقف کرد و ضمناً به شیپوف توصیه کرد که پیش از رسیدن قاصد، اسماعیل بیک را به هر نحو که شده از رشت به طرف روسیه ببرد. سویمونف هم اسماعیل بیک را به کشتی نشانده و چون می دانست که سفیر به سعد و نحس ساعت عقیده دارد، بدو گفت هم امشب ساعت از هر وقت برای حرکت سعادت راست.

حاکم گیلان که از نیرنگ روسها به خشم آمده بود، مراتب را به شاه طهماسب نانی آگاهی داد و شاه صفوی امر کرد که وی فوراً خواستار تخلیه ایران از سربازان روسی شود. شیپوف نپذیرفت و ایرانیان آماده جنگ شدند. اما باینکه شمار ایرانیان بیش از روسها بود، به علت عدم آشنائی دقیق به اسلحه گرم و نداشتن انضباط، از روسها شکست خوردند. و این امر موجب شد که دیگر ایرانیان باروسها به جنگ برخیزند. چندی بعد، سرتیپ لواشف از روسیه با چهارگردان سرباز رسید و فرماندهی را از شیپوف تحویل گرفت. روسها در تابستان سال ۱۷۲۳ به باکو نیز حمله بردند. پطر به تصرف این شهر اهمیت فراوان می داد. زیرا تنها بندر قابل اطمینان در سواحل جنوب غربی بحر خزر بود. گذشته از آن، تزار می خواست بر ترکها پیشدستی کرده باشد. زیرا ترکها ناحیه شماخی را به داوود بیک داده بودند و بیم آن می رفت که ترکان به باکو حمله کنند. ایرانیان ساکن باکو نیز قبلاً از ترس افغانها از روسها کمک خواسته بودند. ولی بعد از این کار پشیمان شده، حتی به سفیر پتر هم اجازه ورود نداده بودند. لذا پتر تصمیم گرفت که شهر را بازو تصرف کند. این بود که سه هزار سرباز با چند کشتی به تصرف باکو فرستاد.

فرمانده سربازان به نام ماتوشکین، در اواسط ژوئیه ۱۷۲۳، در کنار باکو لنگر انداخت و نامه ای از اسماعیل بیک با یکی از افسران خود به شهر فرستاد که در برابر سربازان تزار مقاومت نکنند.

اما مردم شهر بدین‌نامه و آن‌افسر اعتنایی نکردند و گفتند که چون اتباع شاه صفوی هستند، نیازی به اطاعت از تزار ندارند و تعهدی برای خود درقبال توصیه اسماعیل‌بیک نمی‌شناسند. سرانجام جنگ شروع شد. ولی باوجود مقاومت چهار روزه ایرانیان، شهر به تصرف روسها درآمد و روسها مقداری از درآمد حاصل از نفت را برای دولت متبوع خویش فرستادند.

اسماعیل‌بیک در ۲۱ اوت ۱۷۲۳ به سن پترزبورگ رسید. پطر که به‌مأموریت او اهمیت فراوان می‌داد، از وی تجلیل فراوان کرد و چهارروز بعد وی را به‌حضور پذیرفت. وقتی که تزار از حال شاه‌سلطان‌حسین پرسید، اسماعیل‌بیک چنان به‌گریه افتاد که جوابی نتوانست‌داد.

در مذاکراتی که پس از این جلسه به منظور عقد قرارداد صورت گرفت، وضع سفیر ایران چنان تأثرانگیز بود که مجبور بود عملاً به تمام تقاضاهای تزار تن دردهد. سرانجام قراردادی شامل یک مقدمه و پنج ماده به امضاء رسید، به این مدلول:

۱- تزار قول داد که دشمنان طهماسب را از کشور ایران براند و لشکری برای قلع و قمع آنان به ایران فرستد.

۲- طهماسب متعهد شد که شهرهای دربند و باکو و سوابغ و همچنین ایالات مازندران و گیلان و استرآباد را الی الابد به روسها واگذار کند.

۳- چون روسها نمی‌توانستند اسب و ملزومات به ایران بفرستند، ترتیباتی برای خرید عادلانه اسب، داده شود.

۴- بین دو کشور دوستی برقرار باشد و اتباع دو کشور به کشور یکدیگر آزادانه سفر و به مدت مطلوب اقامت کنند و آزادی تجارت برقرار گردد.

۵- دشمنان و دوستان هر یک از دو کشور دشمنان و دوستان دیگر محسوب شوند. بدون شک، اسماعیل‌بیک تحت فشار چنین قراردادی را امضاء کرده بود. ولی چون اختیارات کامل از مخدوم خویش داشت، قرارداد به تجاوزات پطر کبیر جنبه قانونی می‌داد. لذا پطر بسیار شادمان بود که چنین قراردادی امضاء شده. (ما اسماعیل‌بیک

که خود می دانست چه دسته گلی به آب داده و می دانست که چنین قرارداد يك طرفه ای را هرگز شاه طهماسب نمی پذیرد بلکه عقد آن را خیانتی مسلم می شمرد، بر جان خود ترسید و خود را تحت حمایت روسیه قرارداد و به حاجی طرخان رفت و تا بیست سال بعد که در گذشت، از دولت روسیه مستعری گرفت.

پطر کبیر چند ماه بعد، شاهزاده بوریس مشرسکی^۱ را جهت تصویب قرارداد، نزد شاه طهماسب فرستاد و بی آنکه منتظر نتیجه بماند، لواشف را به حکومت گیلان منصوب کرد. اما شاه طهماسب عهدنامه را نپذیرفت. سال بعد (۱۷۲۲/۱۱۳۷) هم که آورامف بار دیگر به دیدن طهماسب رفت باز هم قرارداد و تصویب قرار نگرفت. با این حال، سر بازان تزار، با وجود مقاومت های پنهان و گاهی آشکاره^۲ مردم گیلان و باکو، توانستند در مناطق مذکور بمانند. خاصه آنکه ماتیوشکین قلعه ای در سالیان ساخت. وضع چنین بود تا اینکه پطر در سال ۱۷۲۵ در گذشت.

متن قرارداد سن پترزبورگ (۱۷۲۳)

بین پتر کبیر تزار روسیه با اسماعیل بیگ

نماینده شاه طهماسب ثانی

به نام ایزد توانا

پوشیده نماند که چون چندین سال است در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش-
آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشان
است بر خاسته‌اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده‌اند بلکه به اتباع
اعلی حضرت امپراطور روسیه - که بنا بر دوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور
مشغول بازرگانی بوده‌اند - نیز زیان رسانیده‌اند و آنها را کشته‌اند و مبالغ مهمی از
دارائی ایشان را به غارت برده‌اند و چون اعلی حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آنچه‌ان
که باید از عهده شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند بر آید، به همین سبب
بود که اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه، بنا بر دوستی واقعی که با اعلی حضرت
شاه دارد برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحه خود را در برابر

شورشیان به کار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی‌اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحه خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلی‌حضرت شاه، لشکریان خود را در آنجا مستقر کرد. ولی در ضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پایتخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلی‌حضرت شاه آن زمان را با خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و پسر او طهماسب که به حکم وراثت قانونی پس از پدرش به تخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند و از آنجائی که مایل بود دوستی قدیم در میان دولتین را تجدید کند و بیش از پیش استحکام دهد، از میان چاکران وفادار خود که در اختیار داشت اسماعیل بیگ اعتمادالدوله معزز و صدیق خود را به عنوان سفیر کبیر و نماینده مختار نزد اعلی‌حضرت امپراطور سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها جلوس اعلی‌حضرت شاه طهماسب را اعلان می‌کرد بلکه در آن نامه خواستار شده بودند که اعلی‌حضرت سراسر روسیه، در اوضاع کنونی، وی را در برابر شورشیان یاری کنند و اراده کنند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند و نیز مشعر بر این بود که به سفیر و نماینده سابق الذکر اختیارات تام و تمام داده و آن را به مهر خود موشح ساخته تا وی قرارداد و موافقت نامه‌ای ابدی درباره یاری به اعلی‌حضرت شاه در برابر شورشیان منعقد سازد.

بنابر این اعلی‌حضرت امپراطور سراسر روسیه، بنابر علاقه دوستی که با اعلی‌حضرت شاه و دولت ایران دارد، فرمان مؤکد عالی شاهانه خود را صادر نمود که با سفیر کبیر و نماینده مختار اعلی‌حضرت شاه قراردادی به شرح ذیل منعقد شود:

۱- اعلی‌حضرت امپراطور سراسر روسیه دوستی صمیمانه و ابدی و نیز یاری و تأیید عالی و استوار شاهانه خود را در برابر شورشیان به اعلی‌حضرت شاه طهماسب وعده می‌دهد و برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلی‌حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می‌کند که هر چه زود به اندازه لازم قشون سوار و پیاده به کشور ایران ارسال

دارد تا در برابر کسانی که بر اعلی حضرت شاه باغی شده‌اند وارد عملیات لازم نظامی شوند و آنان را درهم شکنند و اعلی حضرت شاه به آسایش بر سراسر ایران حکومت کند.

۲- در مقابل اعلی حضرت شاه شهرهای دربند و باکو را با تمام توابع و نواحی شهرهای مزبور در کنار دریای خزر و نیز ایالات گیلان و مازندران و استرآباد را به تصرف و تصاحب ابدی به اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه واگذار می‌کند و اراضی مذکوره را من الآن الی الابد متعلق به اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه و تحت تابعیت وی خواهد دانست و اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه بدان سبب مایل است اراضی مزبور را به عنوان پاداش متصرف شود که قشون اعزامی برای یاری به اعلی حضرت شاه ایران باید در ایران نگهداری شود و اعلی حضرت امپراطور برای نگهداری قشون از اعلی حضرت شاه و جوهی مطالبه نخواهد کرد.

۳- چون انتقال اسب به میزان مورد لزوم جهت قشون و توپخانه و ارسال تجهیزات و لوازم و خواربار برای مقابله با شورشیان از چنین راه دوری ممکن نیست و سفیر کبیر و مختار اعلی حضرت نیز اعلام داشته در ایالاتی که اعلی حضرت امپراطور واگذار می‌گردد شمار فراوانی اسب می‌توان تهیه نمود، بدین جهت فرمانده قوای کمکی باید در ایالات مذکوره مقدار اسب لازم را تهیه کند و اگر نتواند، مقدار اسب مورد لزوم از جانب اعلی حضرت شاه ایران داده خواهد شد و بهای آن طبق نظر ارزیابان پرداخت خواهد گردید و در هر حال بهای آنها نباید از دوازده روبل بیشتر باشد. اما درباره شتر برای حمل اثاثه و لوازم، اعلی حضرت شاه وعده داده است که مقدار شتر مورد لزوم را مجاناً فراهم کند و در سرحد تحویل دهد. برای تأمین غذای افراد قشون امدادی نیز، اعلی حضرت شاه ایران وعده داده است که نان و گوشت و نمک لازم را در سراسر راه آماده سازد، به میزانی که نفرات احساس مضیقه نکنند و اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه باید در برابر نان و گوشت و نمک بهائی بپردازد. میزان بهای پرداختنی به موجب توافقی که در این قرارداد به عمل آمده بدین ترتیب خواهد

بود :

بهای هر يك من گندم به سنگ شاه ده كوپك،
 بهای هر يك من گوشت گاو به سنگ شاه پنج التین و يك كوپك،
 برای هر گوسفند که کمتر از چهار من سنگ شاه وزن نداشته باشد يك روبل،
 برای يك من نمک به سنگ شاه دو كوپك.
 اگر در هنگام حرکت قشون، بهای اجناس بیشتر از مقدار توافق شده در قرارداد باشد، اضافه بهارا اعلی حضرت شاه ایران از خزانه خود پرداخت خواهد کرد. به منظور جلوگیری از اتلاف وقت، به محض بازگشت و رسیدن سفیر کبیر نماینده مختار سابق الذکر اعلی حضرت شاه به کشور ایران، برای ذخیره مواد لازم اقدام مقتضی معمول خواهد گردید.

۴- ازین پس تا ابد دوستی میان اعلی حضرت امپراطور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعلی حضرت شاه و دولت ایران روابط دوستی برقرار خواهد بود و اتباع طرفین مجازند که همواره به کشور یکدیگر مسافرت کنند و به میل خود آزادانه زندگی نمایند و بازرگانان خود را به مملکت یکدیگر بفرستند و هر وقت خواستند بازگردند و هیچکس مانع آنان نخواهد بود و اگر کسی جرأت کند که به کسی آزاری برساند، از طرف اعلی حضرتین به سختی مجازات خواهد شد.

۵- اعلی حضرت امپراطور روسیه وعده می‌دهد که الی الابد دوست دوستان شاه و دولت ایران و دشمن دشمنان ایشان باشد و تعهد می‌کند که همواره دولت ایران را در برابر دشمنان یاری کند و اعلی حضرت شاه ایران نیز متقابلاً متعهد می‌شود که دولت روسیه را در برابر دشمنان از هر جهت که باشند یاری بخشد.^۱

۱ - سیاست‌های استعماری در ایران (تألیف دکتر احمد تاج‌بخش، اقبال، تهران، ۱۳۶۰)

ترکها در ایران

ابراهیم پاشا حاکم ارزنة الروم مأمور تصرف گرجستان شد و به علت اختلاف بین کنستانتین سوم (محمدقلی خان) از شاهزادگان ناحیه کاخت که در دربار شاه طهماسب بود و وختانگ فرمانروای گرجستان، به زودی توانست بر سر اسر گرجستان دست یابد. شایان توجه اینکه وختانگ پس از سو می‌شدن از کمک پطر پادشاه روسیه، از ترکها کمک خواسته بود. ولی ابراهیم پاشا که به آسانی بر تفلیس مرکز گرجستان دست یافته و از کنستانتین، در فتح ایروان و گنجه نوید فتح دریافت کرده بود، سنگی در ترازوی وختانگ نهاد. این بار نوبت وختانگ بود که وجه بیشتری به پاشای طماع بدهد و چنین کرد. پاشاهم کنستانتین را در ارگ زندانی نمود. اما باز چیزی به وختانگ نرسید. زیرا پاشا باز گشت وختانگ را به سلطنت، مشروط به اسلام آوردن وی ساخت. وختانگ نیز از پذیرفتن تاج و تخت کار تیل امتناع ورزید. اما برادر وختانگ به نام یزه مذهب تسنن اختیار کرد و مصطفی پاشا نامیده شد و فرزند وختانگ نیز که اسلام آورده بود، نام بکر و لقب ابراهیم پاشا گرفت و به سلطنت کار تیل رسید. وختانگ نیز به دعوت پطر کبیر به روسیه رفت، (۱۷۳۷/۱۷۲۴) و تا پایان عمر (۱۷۳۷/۱۱۵۰) در آن کشور ماند.

ابراهیم پاشای ترک به همراهی مصطفی پاشا والی قارص و اسحاق پاشا حاکم چلدیر کوشیدند که گنجه را تصرف کنند، ولی نتوانستند.

در ماه ژوئن ۱۷۲۴/ ذی القعدة ۱۱۳۶، عارف احمد پاشا که به جای ابراهیم پاشا سمت فرماندهی یافته بود، به کمک مهندسی از اهالی اسپانیا، ایروان را گلوله باران کرد. ولی حملات ترکان توسط مدافعین درهم شکست و ترکها چندان کشته برجای گذاشتند که سرعسکر برای تدفین اجساد مجبور به تقاضای متراکه جنگ شد. با این حال، بارسیدن قوای کمکی، ترکان دوباره به حمله پرداختند. مردم شهر تا آذوقه و مهمات داشتند، در برابر دشمن ایستادگی نمودند و سرانجام در نهم محرم ۱۱۳۷،

در برابر دشمن تسلیم شدند. بر اثر شجاعت فراوانی که فرماده پادگان و سربازانش نشان داد بودند، به فرمانده و بقایای پادگان اجازه داده شد که با احترام از شهر بیرون روند. ترکان در برابر ایروان بیست هزار سرباز از دست دادند. تلفات ایرانیان از این هم بیشتر بود.

تصرف تبریز بر عهده عبدالله پاشا کوپر و لو حاکم وان گذشته شده بود. وی در بهار ۱۱۳۷/۱۷۲۴ از مرز گذشت و خوی را تصرف کرد و شهبازخان مدافع شهر و سه هزار سربازش را به دم تیغ سپرد. سپس با بیست و پنج هزار سرباز به تبریز حمله برد و با این که مرند و شبستر را نیز گرفت و تايکی از محلات شهر هم نفوذ کرد، ولی مردم تبریز چنان برایشان ناخندند که چهار هزار نفر از ترکان برخاک هلاک افتادند. عبدالله پاشا عقب نشست و چون شنید که تبریزیان قصد شبیخون دارند، شب هنگام گریخت. سال بعد، باردیگر عبدالله پاشا به تبریز روی آورد و مرند و شبستر را دوباره به دست گرفت و با هفتاد هزار سرباز به تبریز یورش برد. چهار روز جنگ کوچک به کوچه ادامه داشت تا اینکه پاشا پیغام داد که پادگان ایرانی شهر با حفظ احترامات می‌تواند از تبریز خارج شود. آنگاه قریب به پنج هزار کس که از تمامی خلق بی‌شمار آن شهر مانده بودند به دسنی قبضه شمشیر و به دستنی دست‌زن و فرزند گرفته از میان سپاه روم بیرون رفتند. تبریز در روز اول اوت ۱۷۲۵/۱۸ شوال ۱۱۳۷ به دست ترکان افتاد و کمی بعد گنجه نیز سقوط کرد.

بدین ترتیب در قسمت شمال غربی، ترکها کلیه نقاطی را که طبق قرارداد تقسیم بدانان تعلق گرفته بود متصرف شدند و حتی پس از مرگ پطر کبیر، اردبیل را که قرارگاه طهمااسب دوم بود تصرف کردند.

در قسمت غرب ایران نیز، حسن پاشا که مأمور اجرای عملیات نظامی بود، کرمانشاهان را گرفت و آماده تصرف همدان شد. فرارسیدن زمستان عملیات نظامی را منوقف نمود و در همین زمستان حسن پاشا در گذشت و پسرش احمد پاشا جای پدر را گرفت. احمد پاشا در سال ۱۷۲۴ همدان را محاصره نمود. مدافعین ایرانی برای دفاع

از شهر از هیچ گونه فداکاری دریغ نکردند. حتی دست به دامان کشیشی از فرقه کرملی شدند به نام ژان ژوزف که برایشان توپ بسازد. کشیش بیچاره هم که چندان اطلاعی از این کار نداشت توفیقی نیافت و به اندک زمانی توپی که ساخته بود منفجر شد. سرانجام ترکان بر شهر دست یافتند. (اول سپتامبر ۱۷۲۴ م / ۱۱ ذی القعدة ۱۱۳۶ هـ). ترکان سپس ناحیه درگزین و شهر نهاوند را متصرف شدند و درین قسمت علاوه بر مناطق مصرحه در قرارداد تقسیم، به منطقه لرستان نیز تجاوز کردند و شهرهای خرم آباد و بروجرد را تصرف نمودند (۱۷۲۵). و حتی ستونی از سپاه ترك روی به اصفهان نهاد. ولی بهختیاری‌ها سر راه برایشان گرفتند و ترکان بالا جبار تا همدان عقب نشستند.

روابط طهماسب ثانی با ترکان

در سال ۱۷۲۳ طهماسب سفیری به نام رضا اقلی بیك، به فسطاطنیه فرستاد و كمك خواست. ولی داماد ابراهیم ارسال كمك را موکول به اخذ چند ایالت از ایران کرد. در اوایل سال ۱۷۲۶ / ۱۳۹ طهماسب نامه‌ای به عبدالله پاشا نوشت مشعر بر گله از ترکان که شورش افغانها را برای هجوم خود به ایران مقننم شمرده‌اند.

در این نامه، شاه صفوی نوشته بود که سفیری به روسیه فرستاده و وعده کمکی ارزنده دریافت نموده است. ولی وی مایل نیست به کمک مردمی خارج از اسلام، با مردم يك کشور مسلمان جنگ کند. وی در این نامه خواسته بود که سلطان عثمانی سه ساله جنگ را متارکه کند تا وی بتواند شورشیان افغانی را سرکوب نماید و اگر سلطان این پیشنهاد را بپذیرد، متقابلاً تمام سرزمینهای را که از ایران تصاحب کرده، الی الابد نگهدارد. دولت عثمانی نمی خواست بدین نامه جواب رد بدهد. زیرا از طرفی با اشرف افغان در شرف جنگ بود و از طرف دیگر می ترسید که مبادا بر اثر رد این پیشنهاد، طهماسب به روسها نزدیکتر شود. سرانجام مردی را بنام مصطفی افندی برای مذاکره فرستاد. ولی از مذاکرات طهماسب و مصطفی افندی، نتیجه‌ای حاصل نیامد.

با این حال ترکان، به علت وجود قرارداد تقسیم، روسها را از ماهیت پیشنهاد طهماسب و موضوع مذاکرات آگاه کردند و حتی پیشنهاد نمودند که روسها نیز نماینده‌ای برای مذاکرات با مصطفی‌افندی و طهماسب بفرستند. در سال ۱۷۲۸/۱۱۴۱ طهماسب سفیری به نام ولی محمدخان شاملو به نزد سلطان عثمانی گسیل داشت. ولی ترکان مانع از رفتن این سفیر شدند. استانیان سفیر انگلیس در دربار عثمانی، درین باره نوشته‌است که ترکان در کار این سفیر اشکال‌تراشی می‌کنند تا ببینند کار طهماسب به کجا می‌کشد. دو ماه بعد، همین سفیر انگلستان، در یادداشتهای خود می‌نویسد که دولت عثمانی نمایندگان برای مذاکره با این سفیر به تبریز فرستاده، ولی به آنها دستور داده که تعهد صریحی نکنند و تا زمانی که وضع متغیر و متحول ایران سر و صورتی نپذیرفته، قول صریحی مخالف با مفاد عهدنامه اشرف و سلطان احمد عثمانی ندهند. بدین ترتیب، دولت عثمانی به دفع الوقت می‌گذرانید تا از مال کار اشرف و طهماسب اطلاع دقیقی و قطعی حاصل کند.

در سال ۱۷۲۹/۱۱۴۲، که اشرف دچار شکستهای متوالی شده بود، شاه طهماسب ثانی سفیری به استانبول فرستاد. ولی دولت عثمانی که از سر نوشت اشرف اطلاع دقیقی نداشت، از سفیر شاه طهماسب چندان به شکوه پذیرائی نکرد، تا مبادا اشرف آزرده شود. اما همین که خبر درهم شکسته شدن اشرف رسید، مراتب احترام ترکان نسبت به سفیر نیز فزونی گرفت. پس از تصرف اصفهان، طهماسب دیگر خود را نیازمند دربار عثمانی نمی‌دانست. در این موقع بود که ترکان به ساختن يك مدعی برای تخت و تاج ایران پرداختند. بدین معنی که محمدعلی نام رفسنجانی را به نام صفی میرزا وارد قسطنطنیه کردند و هر چند که سفیر ایران هویت او را به عنوان يك شاهزاده صفوی تکذیب کرد، ولی ترکان او را همچنان به عنوان «صفی میرزای ثانی» برادر بزرگ طهماسب با اعزاز و احترام در خاک عثمانی نگذاشتند و حتی در جنگ با نادر نیز از او استفاده کردند. چه خوب مجلس زده است استانیان که می‌نویسد: «باب عالی برای تسویه اختلافات خودباهر کسی که شاه ایران شود، ازین شخص (محمدعلی رفسنجانی)

استفاده خواهد کرد.»

روابط طهماسب با روسها

پطر کبیر تا زنده بود، سعی داشت که عهدنامه‌ای را که اسماعیل بیک امضاء کرده بود به تصویب شاه طهماسب ثانی برساند و شاه طهماسب هم به هیچ وجه زیر بار آن عهدنامه نمی‌رفت و حتی با این که روسیه قول داده بود که اگر وی به روسیه پناهنده شود، روسیه بسو کمک خواهد کرد، طهماسب نپذیرفت. با این همه، در سال ۱۷۲۵م/۱۱۳۸ ه. ق طهماسب با الاجبار سفیری جهت رفع اختلافات دولتی به روسیه فرستاد. درین هنگام پطر مرده و کاترین زنش، بر جای وی نشسته بود. وقتی سفیر به گیلان رسید، پرنس دالگوروکی^۱ فرمانده کل قوای روسیه در ایران، از طرف درات متبوع خود با وی به مذاکره نشست. کاترین امپراتریس روسیه که از بدی آب و هوای مالاریاخیز گیلان ورنج و بیماری سربازان روس درین منطقه شدیداً متأثر شده بود، به دالگوروکی نوشت که اگر طهماسب تسلط روسیه را بر قسمتی از شروان و داغستان که در تصرف آن کشور است به رسمیت بشناسد، روسیه حاضر است که از گیلان و مازندران و استرآباد صرف نظر کند. این پیشنهاد ظاهراً به وسیله دالگوروکی به طهماسب داده شد و مضافاً بر آن، دولت روسیه حاضر شد که از ادامه عملیات نظامی در شمال ایران دست بردارد. اما کاترین نیز به زودی درگذشت (۱۷۲۷) و موافقتی بین دولتی حاصل نشد. از طرف دیگر، در این هنگام سیمون آورامف کنسول روسیه در رشت، به عنوان منشی روسی شاه طهماسب انتخاب شده بود که روسیه از آنچه در ایران می‌گذرد بی‌خبر نماند. آورامف تا سال ۱۷۲۹ در این سمت بود. همین که اوضاع سیاسی و نظامی ایران مناسب شد، طهماسب بیش از پیش با واگذاری قسمتی از خاکی ایران به روسیه مخالفت ورزید. با این حال، روابط وی با سرتیپ

لواشف دوستانه بود. به طوری که وقتی طهماسب به مازندران رفت، خلعتی برای «ینارال» (سرتیپ) فرستاد و پیغامی دوستانه داد و در پایان همین سال، نادر (طهماسب‌قلی خان) از طرف شاه طهماسب ثانی به روسها پیغام داد که گیلان را تخلیه کنند. در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۷۳۰ امپراطریس روسیه به نام آنا ایوانوفا جلوس طهماسب را بر تخت سلطنت تبریک گفت و یاد آورد که چون دیگر خطر حمله ترکان عثمانی وجود ندارد، دولت روسیه سر بازاری را که برای حفظ گیلان در برابر حملات ترکان و افغانان فرستاده، فر خواهدخواند. در نتیجه مذاکرات بین دولتین، در اول فوریه ۱۷۳۳ قراردادی به نام عهدنامه رشت بسته شد و به موجب آن دولت روسیه متعهد شد که تمام ایالات ایران را در جنوب رود کورا به ایران بازگرداند. سه سال بعد، (۲۱ مه ۱۷۳۵) عهدنامه گنجه تنظیم شد و به موجب آن، دولت روسیه شهرهای باکو و دربند و تمام اراضی واقع در جنوب سولاق را به ایران باز پس داد.

نامه طهماسب ثانی به سلطان احمد ثالث^۱

محب اخلاصمند، بعد از اهدای دعای بی‌ریا و تحیات اجابت انتم، آیینۀ ضمیر مهر تنویر ملاطفت تخمیر را از صور مدعا و مکنون خاطر اخلاص اقتضا عکس پیرا می‌سازد که به شرح حال و اختلال اوضاع و احوال ایران و سلوک دوستان و دشمنان که البته حقیقت آن گوشزد معتکفان حریم دوات و اقبال و سامعه افروز مقیمان بارگاه عز و جلال شده و خواهد بود، پرداختن و مرآت خاطر دریا مقاطر را از غبار اظهار آن آلوده زنگک کدورت ساختن بی‌صورت است و چون در این وقت، عالی‌جاه صدر معظم محترم و دستور مکرم مفخم وزیر اعظم، سرور سلاطین جهان و افسر تارک خواقین دوران، فاتح ابواب بسته مهر و ولا و شیرازه بند رشته گسسته صدق و صفا گردیده، شرحی مشعر بر تصمیم همت علیای سلطانی و نهمت والای خاقانی به تنبیه افغان خذلان نشان و تسخیر اصفهان و تمکن این خالص الجنان در ممالک موروثی آبا و اجداد بلند مکان و حرکت این نیازمند درگاه اله بعد از حرکت و اعلام مجدد سرعسکران ظفر نشان ایشان که با سپاه بی‌کران نصرت همعان از دربار عظمت مدار خلافت مکان به اعانت این خالص الجنان تعیین شده‌اند که ان‌شاء الله تعالی به قلع و قمع آن قوم پرنفاق پردازیم که بعد از دفع و رفع افغان،

۱- عنوان در سند: رکاب همایون شوکت مقرونه شاهزاده طهماسب ایلجسی

ولی محمد خان ایله کلان استقامت نامه صورتیدر.

به عون عنایت داور سبحان و لطف محبت آن عم بلند مکان، در کل ممالک ایران، متمکن گسردد قلمی نموده بود مراتب مزبوره یادی از دلجویی و التفات و تفقد و توجهات آن اعظم خواقین روزگار برادری فی مابین آن زبده سلاطین نامدار و والد بزرگوار این عقیدت شعار مستحکم بوده می داد. این محب جنانی، در اول کار که از خدمت والد بزرگوار خود ولی عهد و مرخص شد، مأمور به اظهار وقایع به خدمت ثریا منزلت آن عم کامکار عالی مقدار و شهریار گردون و قار سپهر اقتدار و استمداد و استعانت از کارکنان آن سلطنت ابد توأمان بود و به همین جهت، حرکت به ولایت آذربایجان که در قرب جوار آن خسرو جم اقتدار بود نموده و ایلچی به دربار ملک مدار سلطانی و تالییم عبه عابه خاقانی روانه بود و مشرف نشدن به شرف تقبیل آستان آسمان سان آن خدیو جهانیان جهتی جز مقتضیات فلک کج مدار نداشت. حال که الحمدلله خاطر فیض مظاهر که مهبط الهامات غیبی و مطرح اشعه انوار ناییدات لاریبی است، بدون وساطت غیر متوجه این امر خیر شده

آنچه دلم در طلبش می شتافت در پس این پرده نهان بود یافت

لهذا به ترقیم و تحریر این ذریعه مخالفت تفسیر پرداخته در پیشگاه رای جهان آرا که جلوه گاه حقایق اشیاست، صورت بمای شاهد مدعا می گردد که در صورتی که مثل آن عم بی مثال پادشاهی صاحب شوکت و اجلال متوجه استقرار این فرزند اخلاص خصال خود شوند، شایان شأن سلطنت و کامرانی و مقتضای ابوت و محبت و مهربانی آن تاجبخش پادشاهان روزگار و مهر تابان اوج فرمانفرمائی و اقتدار آن است که از تفویض زیاده بر ملک موروثی دولتخواهان خود را قرین امتنان سازند و از آن احسان بی پایان نمایان خود را مذکور السنه و افواه جهانیان فرمایند و کل ممالک ایران را از ساحت ولایت و انکای وسیع الارجای سلطانی شهرند و چون در مکتوب دستور ارسطو شعور مسفور مرقوم و مذکور بود که منتظر اعلام مجدد باشد، لهذا ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی جاه صوفی.

زاده قدیم خاندان ولایت نشان ولی محمد خان بیگدلی شاملو را که از زمرة غلام زادگان دیرین و بندگان اخلاص آئین و پذیرای مؤدای ایزه من عبادنا المخلصین^۱ بود به سفارت و رسانیدن این ذریعة المخالصة به آن آستان عمیم الاحسان سلطانی تعیین و سرافراز و به آن سعادت بی مثل و ثانی مباهی و ممتاز و به استعجال روانة دربار ملک مدار خاقانی درگاه سپهر بارگاه عثمانی و سفارشات زبانی نیز به سفیر مزبور نمود که بعد از استیذان و رخصت از مقیمان حریم دولت به عرض عاکفان سده سنیه والا و معتکفان عتبه علیه رساند و لوازم سفارت را و شرایط آداب خدمت و شکرگزاری احسان بی نهایت و الطاف و عاطفت آن عم ثریا منازات به جا آورد و به عنایت داور ذوالجلال جل شانہ و مرحمت قادر بی شبه و مثال عم نواله ، بعد از فراغ از بقیة مهمات خراسان و اعلام مجدد از کارکنان آن خدیو زمان به اتفاق میرعسکران نصرت نشان آن عم بلند مکان به قلع و قمع اعدای شقاوت نوآمان قیام خواهد نمود. از آن خسرو کیوان غلام و خدیو سپهر احتشام مدعا و مرام آن است که لازمه بزرگی و پدری و پادشاهی و خسروی را در این خصوص معمول و سعی و جهد میذول و خود را عندالمخالق جل شانہ و الخلیق مرضی و مستحسن فرموده، باعث آرامش ولایتی پرشور و رفتن و آسایش جمعی گرفتار بلا و محن شوند و زیاده بر این اختلال اوضاع و احوال ایران و تشویش و اضطراب مسلمانان و عصبیان و طغیان جمعی از سرکشان بی نام و نشان و بی التفاتی با محبان و دوستان راسخ الجنان را که خلاف غیرت جهانداری و حمیت داوری است ، پسند خاطر عاطر حق پسند و منظور نظر فیض منظر کیمیا مانند ندارند . چون طول کلام باعث ملال و سوء ادب بود، به دعا ختم نمود.

الهی تاجهان را آب و رنگ است	فلک را دور و گیتی را درنگ است
ممتنع داریش در کامرانی	زهر چیزش فزون کن زندگانی
به تخت خسروی چندان بماند	که بر خاک فلک تسبیح خواند

باقی، اطناب سرادق جاه و جلال به اوتاد خلود مستحکم و محدود باد برب

العباد*

نامه شاه طهماسب دوم به داماد ابراهیم پاشا^۱

[نظاماً للسلطنة والجلال والعظمة والحشمة والعدالة والعز والافتدار، سمي احمد مختار، لازالت عنته العلية ملجأ لقاطبة الأنام وسدنه السنية سداً بين الكفر والاسلام]^۲ صحیفه مشکین طراز بلاغت نشان و نعیقه صداقت آغاز فصاحت عنوان، محلی به جواهر زواهر الفاظ و عبارات و موشح به لالی متلالی نکات و استعارات که از جانب نجیب و صوب حسیب جناب معلی انساب وزارت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاه، ابهت و نصف و مناعت انتباه و عدالت و بسالت و فخامت اکتناه، عالی جاه عمده الامراء الفخام، قدوة الوزراء العظام، ناظم مناظم الامور بالرای الناقب، کافل مهام الجمهور بالفکر الصائب، وزیر صاحب تدبیر ملک آرای، مشیر صافی ضمیر کافی رای، دستور مکرم مفخم، داماد محترم معظم، ظهور اللوزارة والشوكة والنصفة والمناعة والعظمة والبسالة والنبالة والشهامة والابهة والفخامة والعز والاقبال [۲] ابراهیم پاشای وزیر اعظم رفع الله شأنه وضاعف اقباله نگاشته کلك محبت وولا ورقم زده خامه خلعت و وفا گردیده اهدای بزم والاراتحاف محفل دلگشای ما ساخته بودند، در زمانی که این نیازمند درگاه خالق مستعان بر حسب اراده و رضای ایزد منان، متکفل مهام و انتظام امور بقیه ولایت خراسان بسود، در پیشگاه رأی مهران جلا جلوه ظهور نموده عطر افزای دماغ مؤلفت و روشنی بخشای محفل صداقت گردیده مراتبی که در سبب استحکام ارکان مؤلفت و وداد صادقه و تشیید بنیان خلوص و اتحاد سابقه فی مابین نیازمند این درگاه داور بی مانند و اعلی-

۱- عنوان نامه در سند، «شاهزاده طهماسب طرفندن صاحب دولت حضرت تریبه کلان

مکتوب صورتیدر»

۲- نعوت ابراهیم پاشا احتراماً در صدر نامه آمده و جایش این قسمت است. اما ظاهراً

در عبارت سمی احمد مختار سقطی روی داده، زیرا ابراهیم پاشا همنام پیغمبر اسلام نبوده ولی همنام ابراهیم پسر رسول اکرم بوده از ظن ماریه قطیبه.

حضرت گردون بسطت سپهر مرتبت ثریا منزلت مشتری سعادت، خاقان کیوان غلام
فلك احتشام، قآن بهرام صولت فلك احترام، سلطان ستاره سپاه سلیمان بارگاه، شاه
جم جاه خورشید کلاه، خسرو فریدون فر کسری شکوه، قیصر دارادراپت انجم گروه

زینت‌ده بارگاه شاهی زینت‌ده تخت پادشاهی

شهبوار مضمار نصف و امتنان، مظهر آثار ان‌الله یس‌امر بالعدل والاحسان،
فارس میدان غزا و جهاد، حارس خطه صلاح و رشاد، رافع الویة الاسلام، کاسر رؤس
الکفر والاصنام، قانع مآثر الظلم والمعدوان، قانع آثار الجور والظلمیان، بدر درخشان
سپهر کامکاری، آفتاب تابان فلك بختیاری، مه‌مه مسند سلیمانی، مزین سریر عثمانی،
مطاع اعظم السلاطین، قهرمان الماء والظین، سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی اسکندر
ذی القرنین، خادم الحرمین الشریفین، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن -
الخاقان بن الخاقان، نگاشته خامه صدافت بیان و ریخته قلم مودت ترجمان شده بود،
پسند طبع حق پسند و مرضی خاطر ارجمند افتاد.

بر آن وزیر ارسطو نظیر و مشیر روشن ضمیر در حجاب خفا و جلالت اختفا نماید
که چون رویه پادشاهان صاحب تمکین و آئین سلاطین معدلت آئین که فی مابین
ایشان بنای مصالحه و دوستی و اساس موافقت و یکجبهتی مشید و مستحکم بوده باشد
چنان است که در هنگام یسرو رخا و در ایام عسر و عناء یکدیگر را از کینیت احوال
خوبش مطلع ساخته استمداد و استعانت می‌نمایند، بنابراین، بندگان ثریا مکان، نواب
کامیاب مالک رقاب این بیازمند درگاه الهرا به ولایت عهد مأمور و از دار السلطنة اصفهان
روانه آذربایجان و کمال سفارش و تأکید نمودند که در حین ورود به آن صوب
به جنت‌قرین ایلچی تعیین و به استعجال تمام به دربار سپهر مقام سلطانی و عتبه علیة
همانی فرستاده، حقیقت حالات را معلوم نمایند و غرض اصلی و منظور کلی از روانه
نمودن این نیازمند درگاه ملک‌منان به سمت آذربایجان و اختیارات آن ولایت در میان
ممالک ایران این بود که به معاونت و یاری و مساعدت و مددکاری اولیای دولت

خاندان رفیع‌الشان قیصری به قلع و قمع افغانه تیره روزگار و دفع و رفع آن قوم بابکار پردازیم.

لهذا بعد از ورود به آن حدود، برخورد ارحان را به رسم سفارت به جهت اعلام کیفیت احوال خود و والد ماجد ثریا مکان، روانه آن طرف قرین الشرف نموده توقع آن داشت که آن شهریار زمان و خسرو دوران، در عالم ضوابط ابوت و بنوت و شرایط محبت و الفت لوازم امداد و معاونت به عمل آورند. به آن جهت مدتی در آن حدود توقف نموده، منتظر معاودت و مراجعت ایلچی مشارالیه بودیم. بعد از حصول یأس از معاودت سفیر مزبور و ظهور خلاف توقعات، به این نیازمند درگاه رب‌غفور و بدهم رسیدن اختلال کلی در اوضاع خراسان به سبب عصبان و طغیان محمود سیستانی که لوای خود سری افرخته انواع تعدیات و بی‌اعتدالی نسبت به رعایا و برابری نموده عنان یکران عزیمت به آن صوب معطوف و همت و الانهت را به دفع او مصروف و باسپاه نصرت قرین وارد آن سرزمین گردیده، بحمدالله تعالی الملك المتعال به یاری یاری و امداد حضرت رسالت پناهی در اندک زمانی اکثر ولایت خراسان به تصرف درآمده، محمود مزبور به سزای اعمال خود رسید. و شرحی که طی صحیفه صحیحیه مؤلف ختامه در خصوص توجه و اتفاق این نیازمند درگاه سبحان، بعد از اعلام باسر عسکران ظفر نشان ایشان که از دربار فلك مدار آن خدیو زمان مأمور به دفع افغان و تمکن این نیازمند درگاه ملك منان و دستور آسای بلند مکان در سریر سلطنت ایران گردیده اند زبانه زده خامه صداقت بیان شده باعث تضاعف امیدواری و تزیید الفت و دوستی گردید. در صورتی که آن سلطان سلیمان‌شان، در عالم مروت و احسان که رسم پادشاهان معدلت بنیان است، به اعانت و اعتضاد آن دستور مکرم و وزیر معظم و محترم متوجه شیرازه بندی اوراق منفرقه ایران و تمکن این نیازمند قادر یزدان در ممالک موروثی آبا و اجداد بلند مکان باشند، شایان شأن سلطنت و مقتضای شرایط مروت و معدلت آن است که نوعی محبت و التفات فرمایند که کل ملک موروثی به انضمام و علاوه ولایتهای دیگر به این نیازمند درگاه ربانی منتقل گردیده تمامی

ایران را نیز داخل ولایت فسیحه‌الارجای خود دانند و این نام نیک و احسان‌بی‌پایان تا انقراض زمان جهت ایشان باقی خواهد ماند.

از بزرگان آنچه می‌ماند به جا نام است و بس

و در این وقت اخلاص نامچه در باب مراتب مسطوره به خدمت باسعادت آن عم عالی مقدار و اعظم سلاطین ناسم‌دار قلمی و به‌جهت تشبید میانی دوستی و تجدید مراسم یکجهتی و تقدیم لوازم شکرگزاری، ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی جاه صوفی‌زاده قدیم این خاندان ولایت نشان، ولی محمد خان بیگدلی شاملو^۱ را که از جمله صوفی‌زادگان عقیدت‌نشان این آستان خلافت مکان بود، به امر سفارت تعیین و به‌عنوان مسارعت و استعجال روانه دربار عظمت مدار و عتبه‌گردون و قارآن خاندان معدلت شعار نموده مشافهه نیز سفارشات چند به‌سفر مزبور شده که در محل مرغوب و مناسب، در حضور آن دستور به خدمت‌عاکفان سده سینه عرض نماید که به عنایت قادر سبحان، بعد از اعلام مجدد ایشان و انتظام امور بقیه خراسان به موافقت سرع‌مکران ایشان، در دفع و رفع افغان قیام و اقدام نمائیم.

طریقه انیقه دوستی و یکجهتی مقتضی آن است که همواره در استحکام بنیان دوستی و موالات طرفین و اشتداد ارکان مصادقت و مصافات جانین و استواری

۱- در خصوص این شخص، آذر بیگدلی، در تذکره آتشکده ذیل کلمه مسرور ه می‌نویسد: اسم شریفش ولی محمد خان عم مؤلف از اعظام خوانین بیگدلی. در عهد شاه طهماسب ثانی به سفارت روم مأمور و حکومت کرمان و آذربایجان نیز کرده. در سنه ۱۱۴۲ در زمانی که نادر شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرده در حکومت لار در دست اشرار شهید شده... حضرتش در اصفهان ته‌مصل کمالات کرده شوق بسیار به نظم اشعار داشت و شعر را خوب می‌نهمید... (آتشکده چاپ دکتر شهیدی ۴۱۵) و نیز رجوع شود به ریاض‌الشعرا علیقلی خان واله که آشوب لار را زیر سر شیخ محمدعلی حزین‌م‌عروف دانسته در شرح حال حزین لاهیجی.

اساس دوستی پیشین و استقرار عهد دیرین لوازم کوشش و اهتمام و نوعی نمایندگی که به محاسن سعی آن دبیر ارسطو نظیر خلل و نقصان به ارکان را سخة البنیان آن راه نیابد و رعایا و برابا که ودایع و بدایع جناب خالق تواناست در مهد امن و امان آسوده باشند.

توقع از آن دستور ارسطو شعور آن است که انشاه الله تعالی سفیر مزبور را به زودی با نیل مقصود اذن معاودت بخشند.

نشود کار عالمی به نظام ورنه پای تو در میان باشد

باقی ایام وزارت و شوکت و اقبال بماناد*

فرمان شاه طهماسب ثانی^۱

حکم جهان مطاع شد

چون پیشنهاد خاطر خورشید مظاهر اقدس و قرارداد ضمیر منیر مقدس آن است که جمعی از بندگان اخلاص آگاه و صوفی زادگان درگاه جهان پناه که جبهه سابی آستان امامت نشان را مایه سربلندی و غبار عتبه علیه الاراکحل الجواهر دیده امیدواری و فیروزمندی ساخته و به مصداق و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید^۲ از روی نیاز در این درگاه بنده نواز سر بر آستان عبودیت گذشته از این سرزمین سر بر آسمان افراشته باشند ایشان را به مزید الطاف ممتاز و به ضمیمه عنایات سرافراز فرمائیم. ما صدق این مقال صورت احوال صفی قلی بیگ شاملوی قاپوچی باشی دیوان اعلی است که همیشه، به سان حلقه در باب، چشم بر این درگاه دوخته پدر بر پدر و ابواب سعادت در هر باب ازین عتبه آسمانی کرباس ملایک بواب اندوخته که نسلاً بعد نسل سگ پاسبان این آستان و مقلد قلاده غلامی این خاندان عزوشان می باشد. لهذا مشارالیه را به رتبه بلند و لقب ارجمند صوفی درگاه جهان پناه سرافراز و مباهی و مقرر فرمودیم که من بعد این لقب را به علاوه القاب وارقام جهانگرد شاهی و احکام گیتی نورد پادشاهی نوشته باشد.*

۱- عنوان مطلب در نسخه: رقمی است که در خصوص صفی قلی بیگ قاپوچی نوشته شد.

۲- سوره کهف ۱۸

* منشآت ص ۳۱

رقم شاه طهماسب به میرزا حسن وزیر گیلان^۱

چون منظور نظر اکسیر تأثیر اقدس و مکتون خاطر خورشید مظاهر آن است که هر يك از بندگان آستان امامت نشان و غلامزادگان درگاه عظمت بنیان که دائماً شاهد بی ساخته (؟) اخلاصشان در پیشگاه وضوح نقاب خفا و حجاب اختفا از چهره گشوده و حسنای دلارای حسن خدمت ایشان بوجه حسن و طریق احسن در منظر نظر اقدس جلوة استحسان نموده به مصداق الذین بعملون الصالحات لهم اجرا^۲ حسناً، در این دربار فلك تمثال از رهگذر حسن اعمال، شایسته نوازش احوال باشند، ایشان را از مقربان حضرت شاهی و نزدیکان بساط گردون قماط پادشاهی و به مزید عواطف و عنایات ظل اللہی سرافراز و مباهی فرماییم. ما صدق این مقال، حال نیکومآل میرزا حسن وزیر گیلان است که از سعادت اندوزان قرب حضور همایون و از کامیابان فیض خدمت میمنت مقرون می بود. چون در این وقت او را به وزارت الگای مزبور سرافراز و به لقب ارجمند «مقرب الحضرة العلیه» که

۱- عنوان در منشآت: «رقم علاوة القاب به جهت میرزا حسن وزیر گیلان که در ایام

شاه طهماسب نوشته^۲

۲- سرور ذالکهنه ۳

مخصوصاً قرب و باریافتگان در گاه و برگزیدگان ابن آستان عز و جاه است ممتاز
و مقرر فرمودیم که من بعد این لقب را به علاوه القاب او در ارقام مروت نشان
سعادت انجام و احکام قدر قدرت قضا نظام نوشته باشند.*

رقم صدارت ممالك به اسم ميرزا ابراهيم^۱

چون به‌یمن تأیید ایزدی و الطاف سرمدی، صدر ایوان کیوان قدر این دولت نادره به وجود مسعود عالی‌زینت‌پذیر و اسباب‌کامیابی و کامرانی و موجبات جهانگیری و جهان‌بانی نباشیر دعای رب اشروح‌لی‌صدری و بسر^۲‌لی امری در سراجة دهر قرین حصول و تیسر می‌باشد، ما نیز به‌شکرانه این عارفه‌عظمی بر ذمت علیا لازم فرمودیم که هر يك از اخلاص کیشان صداقت‌منش را که در تأسیس اساس دین مبین و تشیید قواعد ملت متین کوشیده نوعی فرمائیم که حدیقه شریعت زهرا از ازهار نمایش جنت ترسیم و سرابستان ملت بیضا به آبیاری سعی ایشان رشک‌گلزار ابراهیم گردد. از آن جاکه حصول این مرام منوط به نصب و تعیین جمعی است که از فروغ انوار فطن شرح‌الله صدره الاسلام فهو علی نور من ربه^۳ به‌ر مندی و در مراتب دانش و کمال به فحوای آیه کریمه والذین اوتوا العلم درجات^۴ بر اکفاء و اقران خطاب مزین و مثال تفوق

۱- عنوان در منشآت: «رقم صدارت ممالك به اسم ميرزا ابراهيم نوشته شده است.»

۲- سورة طه ۲۵ و ۲۶

۳- سورة الزمر ۲۲

۴- سورة المجادلة ۱۱

وسربلندی داشته باشند، لهذا از ابتدای بارس‌نیل^۱ خیریت دلیل میرزا محمدابراهیم که مصادق این مقال بود به مرتبه بلند و منصب ارجمند صدارت ممالک محروسه سرافراز فرمودیم.*

۱- بارس به معنای یوزپلنگ است و بارس‌نیل یعنی سال یوزپلنگ از دوره دوازده ساله‌ای که هر سالش به نام جانوری نامیده می‌شود. آغاز این دوره سال موش (سیچمان‌نیل) است و پایان آن سال خوک (تنگوزنیل).

فرمان شاه طهماسب ثانی^۱

در مورد لغو عوارض بی جای مردم کاشان

حکم جهان مطاع شد

آنکه چون پیوسته مرکوز خاطر خطیر اقدس و مکنون ضمیر منیر انفس
انتشار دین مبین خیرالبشری و اشتهار منهاج و حاج ائنا عشری در محو آثار مبتدعه
و رفع اطوار مخترعه و ترفیه عباد و تعمیر بلاد است، بناء علیه در این وقت که
سیادت و نجابت پناه هدایت و نقابت و کمالات دستگاه، فضیلت و افادت انتباه،
حقایق و معارف آگاه عالی جباه، اسلام و اسلامیان ملازی، مخاص عقیدت کیش،
سراجاً للسیادة والنجابة والهدایة والنقاۃ والفضیلة والافادة والکمال میرزا ابوالقاسم
رضوی به عرض اقدس رسانید که حواله و جهی به صیغه سرشمار و وجهی به علت توفیر
نشستن به صیغه محال مشهور به بعضی از قرای دارالمومنین کاشان منداول است
که در هیچیک از بلاد شیعه این طریقه شنیعه مستمر نیست و از آن جا که خلوص
عقیدت اعیان و اهالی متوطنین دارالمومنین بر مرآت خاطر قدس مظاهر همایون

۱- این فرمان بر روی سنگ مفیدی در طرف چپ جلوخان مسجد میدان کاشان به

خط نستعلیق نوشته شده است.

جلوه و ظهور دارد، رسوم مبتدعه مزبوره را به تخفیف و تصدق فرق فرقدسای اقدس و مقرر فرمودیم که حکام و عمال و جهین مزبورین را از جزو جمع بنیچه دارالمومنین مزبور وضع و متوجهات ایشان را موافق بنیچه سایر طبقه موافقه اثناعشری دارالمومنین مزبور حواله و خلاف کننده را از زمره شیعیان ندانند.

مستوفیان عظام گرام دیوان اعلیٰ سرشمار و توفیر مزبور را از جزو جمع حکام و عمال دارالمومنین مزبور وضع و بدان علت دیناری ابواب جمع ایشان ننموده، جمع ایشان را موافق بنیچه سایر محال برآورد و حواله و شرح رقم مطاع را در دفاتر خلود ثبت نموده، از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و در عهده شناسند.

تحریر آ فی شهر الصفر ختم بالخیر والظفر سنه ۱۱۴۲

فرمان شاه طهماسب ثانی

جای مهر: بنده شاه و لایت طهماسب ۱۱۳۷

حکم جهان مطاع شد

آنکه سیادت و رفعت و معالی بنای نظاماً للسیادة والرفعة و المعالی مرتضی قلی- بیک صفوی به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که قبل از این به عهده تورچی تیر و کمان کهنه مقرر شده بود که چریک و ابلجاری قول آغاچ و اوج رود را در عرض سه یوم جمع کرده حاضر سازد. تا حال نه چریک و ابلجاری را حاضر ساخته و نه عرض در آن باب نموده. آن سیادت و رفعت و معالی پناه چون به مضمون رقم اشرف مطلع گردد، روانه آن حدود شده و مشارالیه را گرفته و آویخته و مبالغ پانصد تومان تبریزی ترجمان^۱ ازو گرفته و بعد از باز یافت آن وجه او را مقید و محبوس روانه درگاه جهان پناه و وجه مزبور را ایفاد نماید و تحقیق نماید که مشارالیه در آن حدود با رعایا به چه نحو سلوک نموده و حقیقت آنرا مفصلاً عرض نماید و در این باب

۱- از اسناد موزه آذربایجان (به نقل از آثار باستانی آذربایجان) ج ۳ ص

نهایت سعی و اهتمام به عمل آورده کوتاهی نوزد که از و بازخواست خواهیم فرمود
و در عهده شناسد.

تحریراً فی ربیع الاول ۱۱۳۷

پشت فرمان هو بالمشافهة العلیة العالیة

من حب الحسین حب الله

فرمان شاه طهماسب ثانی^۱

[صفیة صفویه حفت بالانوار القدسیة^۲]

حکم جهان مطاع شد

آنکه سیادت پناه و نجابت و رفعت و معالی پناه نظاماً للسیادة والنجابة والرفعة والمعالی مرتضی قلی بیك صفوی نایب متولی دارالارشاد اردبیل به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که عریضه ای که درباب طلاآلات و اجناسی که سابقاً از آستانه متبر که^۲ بیرون آورده مقرر شده بود که ارسال در گاه جهان پناه نماید و مطالبه نمودن عالی جاه اغورلو خان حاکم الکاای مغانات اجناس مزبوره را که به موجب غازیان دهد و سپردن آن سیادت و نجابت پناه اجناس مذکوره را به عالی جاه سبجان و بردی-خان حاکم الکاای طالش و دادن مومی الیه آنها را به ابدال بیك خویش خود و مطالبه کردن آن سیادت و رفعت و معالی پناه همان اجناس را از ابدال بیك مزبور و ندادن او اجناس مسفوره را به سبب آنکه در حین استیلای روسیه به الکاای آستارا به تاراج

۱- از اسناد موجود در موزه آذربایجان منقول در «آثار باستانی آذربایجان»

تألیف سید جمال ترابی طباطبائی (ج ۲ ص ۱۱۶)

۲- احتراماً در صدرنامه آمده و جایش بعد از «آستانه متبر که» است که در متن

به شماره ۲ مشخص شده.

حوادثات رفته به درگاه جهان‌پناه فرستاده بود به نظر آفتاب اثر رسید. از اخلاص و صوفیگری و عقیدتمندی آن سیادت و نجابت‌پناه که به این آستان امامت‌نشان دارد بسیار مستبعد بود که با وجود آن که اهتمام تمام در بیرون آوردن آنها به عمل آورده بود در محافظت آنها تهاون نموده و عبث به عالی‌جاه سبحان و پروردی خان دهد که به تاراج رود.

چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد اهتمام تمام نماید که انشاء [لله] به دست در آورده به زودی ایفاد درگاه نموده و محاسن خدمات خود را بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر اقدس ظاهر نماید و در عهده شناسد.

تحریراً فی رجب المرجب ۱۱۳۸

پشت فرمان: هو بالمشافهة العلیة العالیة

رقم شاه طهماسب در باب تفویض نظارت خاصه به محمدعلی خان^۱

از آن جایی که ناظم کارخانه قضا و قدر و ناظر بی نظیر این همت منظر رتق و تق
امور جهانبنانی و ضبط و ربط مهم کشورگیری و گیتی ستانی را برای جهان آرای
نواب همایون ما واگذاشته و نظام کارخانه عالم امکان و رونق افزایی بیوات معموره
دین و دولت ابد اقتران را به ذات کامل الصفات اقدس ما حواله داشته تخت فیروز
بخت سلطنت و دارایی ایران را به جلوس میمنت مانوس اشرف ارجمندی و دیهیم
فرماندهی و فرمانروایی عرصه جهان را از تارک مبارک اقدس سربلندی کرامت کرده
و از فیض بهار پیرایی مرحام بی دریغ شاهی آثار طراوت و خرمی در حدایق قلوب
عالمیان پدید آورده و از چشمه سار عواطف ازحد افزون ظل الهی آب تازه به روی
کار آمده ما نیز به شکرانه این موهبت عظمی و سپاسگزاری این عطیه کبری بر ذمت
همت فلك فرسا لازم فرموده ایم که هر يك از بندگان عقیدت کیش دودمان خلافت
نشان و غلامان خاص خاندان ایالت بنیان که اباعن جد به شیوه یکرنگی و بندگی
ستوده و آثار صونگیری و اخلاص خود را نسبت به این آستان سدره اساس مانند

۱- عنوان در منشآت: «رقم نظارت خاصه به اسم محمدعلی خان و اسد اصلاخان

در ایام شاه طهماسب نوشته» (یعنی میرزا محمد مهدی خان استرآبادی)

بدر منیر و شعله مهر عالمگیر بر عالمان ظاهر نموده به مصداق صداقت اتساق و جوه
 یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة^۱ از آن وجه سرخ روی درگاه رب العالمین و سربلند آل
 طه^۲ و بس^۳ باشند ایشان را به منطوقه و رفعتا مکاناً علیاً^۴ رفعت گزین مدارج علیای
 قرب سلطانی و مورد عنایات بیش از پیش خاقانی فرمائیم. چون ما صدق این مقال
 حال نیکو مال محمد علی خان ملقب به شاه اصلان خان خادم آستانه مقدسه منوره متبرکه
 است که مدتی از صهبای فرح بخش ایالت ولایت استرآباد جرعه نوش و چندی باشاهد
 دلارای منصب ارجمند توپچی باشیگری هماعوش بوده، از او ان صبی حتی الی یومنا
 هذا که آغاز طلوع نیر جهانبانی و بدو ظهور سلطنت و کشورستانی نواب هما یون
 ماست در مراسم بندگی و عقیدت و اخلاص قوی دست و از بشأه باده خوشگوار غلامی
 این آستان همیشه سرمست بوده لهذا از ابتدای سنه فلان هومی الیه، منظور نظر الطاف
 خاص و بار یافته خلوت سرای قرب اختصاص بوده به رتبه منصب جلیل القدر نظارت
 بیوتات خاصه شریفه سرافراز فرمودیم که مساند مردمک بصر از روی امعان نظر
 به شغل نظارت اقدام فرموده طرفه العینی خود را معاف ندارد.*

۱- سوره القیامة ۲۲ و ۲۳

۲/۳ نام سوره هذی ۲۰ و ۳۶ قرآن کریم و از اسامی رسول اکرم (ص)

۳- سوره مریم ۵۸

۴- مشآت ص ۳۳-۳۲

رقم شاه طهماسب^۱

درباره میرزا مهدی کوب

چون از روزی که بانی نزهت سرای جهان و معموره این بلند ایوان قبه چرخ مقرنس را بی آلت خشت و گل برافراخته و پیش طاق و رواق آنرا به شمس خورشید زرین و صور سیمین کواکب نگاشته آینه خانه سپهر زجاجی را به نقوش و تمایل اختران آراسته و نشیمن خاک را که عمارت پایین افلاک است به حدایق ذات بهجت حقایق پیراسته و بهار آرایی قدرتش گل‌های چهارباغ عناصر را به صنع کامل رنگه آمیزی نموده و مهندس حکمتش به مفاد و الارض فرشناها^۲ بسیط بساط زمین و به مصداق و بنیاد فوقکم سبعا شدادا^۳ احداث مناظر دلگشای چرخ برین فرموده پایه قصر بی قصور این دولت و الارا سرکوب قصور سپهر و بنیان ایوان این سلطنت کبری را رفیعت از طارم مه و مهر ساخته در ازاء این عارفه عظمی و به شکرانه این موهبت کبری بر ذمت همت شاهی لازم فرمودیم که هر يك از راست کیشان را که در سرزمین بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم و در جوهر ذاتی بی خلاف با چنار توأم

۱- عنوان مطلب در منشآت: رقم در خصوص باهبان باشیگری میرزا مهدی ملقب

به کوب نوشته شده

۲- سورة الازهار بات ۲۸

۳- سورة النبا ۱۲

باشند نزد امثال و اقران سرسبز و سربلند و زوفور عنایت و عاطفت بهره‌مند سازیم. از آن جا که ماصدق این مقال حال نیکو آمال میرزا مهدی ملقب و متخلص به کوکب می‌باشد که خانه ضمیر را به خامه اخلاص کتابت نوشته و بنیاد عمارت وجودش به آب و گل نیک اعتقادی سرشته است از ابتدای فلان... نظارت کل باغات را و عمارات مبارکات واقعه در اصفهان جنت نشان که نمونه ارم ذات العماد الی‌الم تخلق مثلها فی البلاد است^۱ به مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم که طرفة العینی از مراسم نظارت غافل نگردد. مشرف و سرکاران صاحب اهتمام و سرایداران کیوان مقام و مهندسان و معماران مهندس طراز سنمار فن و سنگتراشان فرهاد کیش خارا شکن و نقاشان مانی هنر و ارژنگ نگار و باغبانان صنایع برو و بدایع کار مشارالیه را صاحب اختیار عمارات و باغات دانند*

فرمان شاه طهماسب دوم

بسم الله

بنده شاه ولایت طهماسب

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلال دستگاه، عالی جاه نظاماً الایالة والشوكة والحكمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو به الطاف بی قیاس خسروانه سرافراز گشته بدانند که درین وقت رفعت و معالی و عزت و عوالی دستگاه نظاماً لارفعة والسمه الی محمدعلی بیک برادر آن عالی جاه به درگاه جهان پناه آمده حقیقت اخلاص و صوفیگری را چنانچه باید بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر جلوة ظهور و بروز نموده به عالی جاه، عمدة الامراء العظام وکیل الدوله العلیه العالیه قورچی باشی مقرر فرمودیم که به آن ایالت و شوکت پناه قلمی نماید که از چه قرار به عمل آورد. باید که به نحوی که عمدة الامراء العظام مزبوره قلمی نموده آن ایالت و شوکت پناه از آن قرار معمول داشته به توجّهات خسروانه مستظهر و مستمال و امیدوار بوده باشد.

تحریر فی جمادی الثانی سنه ۱۱۴۲ *

نادر شاه افشار

نادر از قبیله افشار بود، از تیره قرقلو. افشار (اوشار) طایفه‌ای صحرائشین بود از مغولان که سه قول رشیدالدین فضل‌الله در جزیره میمنه سپاه اغوزخان جد چنگیز بوده‌اند. این قوم که علی‌الظاهر در زمان استیلای مغول به ایران آمده و در این سرزمین جای گرفته‌اند، مرکز اصلیشان در آذربایجان غربی بود. ولی قسمتی از آنان را اسماعیل صفوی به خراسان شمالی در حدود ایبورد کوچ داد، تادر برابر ازبکان سدی اسنوار باشند. زبان این طایفه ترکی بود و محل نشلاقشان در حوالی دستگرد و درگز.

نادر در محرم سال ۱۱۰۰ هجری/ نوامبر ۱۶۸۸ در دستگرد چشم به جهان گشود. بعدها به همین مناسبت در دستگرد بنایی ساخته شد به نام «مولودگاه». خانواده وی بسیار تنگدست بودند. پدرش امام‌قلی بود که شغل پوستین‌دوزی داشت و گویند که مادرش مدتی در اسارت اوزبکسان بوده است. در ابتدای زندگانی ندرقلی نام داشت و وقتی کارش در دستگاه طهماسب دوم بالا گرفت، لقب طهماسب‌قلی خان یافت و هنگامی که به سلطنت رسید خود را نادرشاه خواند.

در ایام جوانی، در زدوخوردهای محلی باترکان و کردان چشم‌گزنک نجبوشان

(فوجان) و اوزبکان و تاتارها به شجاعت شهرت یافت. همراہانش از افشارهای قرقلو و کردان دره‌گز و ابیورد بودند و جمعی از طایفهٔ جلایر به سرکردگی طهماسب‌قلی جلایر، قلعهٔ کلات مرکز فعالیت‌های شرارت‌آمیز و نظامی وی بود.

در سال ۱۱۳۵، دولت صفویه در برابر افغانها به‌زانو در آمد و هشتی افغان بر اصفهان، پایتخت سلسلهٔ دیرپای صفویه، دست یافتند. این امر موجب آشوب در سراسر کشور شد. از آن جمله ملک محمود سیستانی، حکمران منطقهٔ کوچک تون، که نسب خویش به صفاریان و از آنان به کیانیان می‌رسانید، برخاسته و مسلط گردید. شاهزاده طهماسب میرزا پسر سوم شاه سلطان حسین، که خود را از اصفهان بیرون انداخته بود، عازم سرکوبی ملک محمود گردید. در این امر، رئیس ایل قاجار به نام فتحعلی‌خان، وی را همراهی می‌کرد. طلبهٔ سپاه شاه طهماسب نانی تحت فرماندهی رضاقلی‌خان توفیقی نیافت. بلکه ملک محمود بر نیشابور نیز مسلط شد و به نام خویش سکه زد و تاج بر سر نهاد. در آن هنگام نادر جمعی را به دور خویش فراهم آورده بود. طهماسب که به دنبال یار و یاور می‌گشت، ازمازندران حسین‌علی بیگ، عمیر الممالک را نزد وی فرستاد که او را راضی کند تا به اردوی شاهی آید. ندرقلی به حضور شاه صفوی رسید و زانوی وی را بوسید و خطاب طهماسب‌قلی خان یافت و اندکی بعد فتحعلی‌خان قاجار را که مانع پیشرفت‌ها و ترقیات خویش می‌دانست، با همداستانی طهماسب میرزا، کشت (۱۴ صفر ۱۱۳۹ ق.ه) و خود یک تنه همه کاره و جملهٔ المملک شد.

جنگ برای تصرف مشهد، در ربیع‌الثانی همان سال / ۲ دسامبر ۱۷۲۶ به پایان رسید و ملک محمود که مقاومت را بیهوده دید، دست از محاربت برداشت و به تزویر جامعهٔ درویشان پویشید. از همین تاریخ، نادر شهر مشهد را مرکز فعالیت‌های سیاسی و نظامی و به عبارت دیگر، پایتخت خویش قرارداد و خانوادهٔ خود را به این شهر آورد و گنبد مطهر مزار روضهٔ رضوی را طلاکاری کرد. قدرت نادر موجب وحشت شاه طهماسب و مایهٔ حسد اطرافیان وی شد و از این تاریخ چندبار بین نادر و طهماسب قهر

و آشنی پیش آمده که شرح آن به تفصیل در کتب تاریخ آمده است.

نادرپس از کشتن ملک محمود و بسیاری از بستگان او، شورش کردان درگزو خجوشان (قوچان) را سرکوبی کرد و به جنگ افغانان ابدالی رفت. اما این امر به نتیجه قطعی نرسید. زیرا شاه طهماسب میل داشت که نادر، پیش از این کار، به اصفهان رود و آن شهر را که پایگاه صفویه و پایتخت آنان بود، از افغانها بازپس گیرد. ولی نادر، به حق، نظر داشت که نخست دشمنان خرده پا ولی خطرناک را در خراسان ریشه کن کند. طهماسب بيمقدمه نیابت سلطنت عراق و آذربایجان را به محمدعلی خان قولر آقاسی داد و چون نادر بسا این نظر موافقت نداشت، شاه را به مشهد فرستاد و خود روی به عراق نهاد. در این هنگام روسها در گیلان سرباز پیاده کرده این منطقه را در سال ۱۷۲۲ میلادی/ ۱۱۳۵ هـ تصرف کرده بودند. نادر بدانان پیغام فرستاد که بساط خود را برچینند. روسها هم که به علت بدی هوا تلفات فراوانی داده بودند، بر اساس معاهدات رشت (۱۷۳۳/۱۱۴۵) و معاهده گنجه (۱۷۳۵/۱۱۴۷) سپاه خود را از کلیه مناطق متعلق به ایران در جنوب و مغرب دریای خزر بیرون بردند.

افغانان ابدالی در هرات از دیرباز با ایران دشمنی داشتند. سرکوبی آنان لازم بود تا بتوان به وضع افغانان مستقر در ایران رسید. نادر بدانان حمله برد (۴ شوال ۱۱۴۱/ ۳ ۱۷۲۹م) و پس از پیشرفتهای نخستین نظامی، کار به مذاکره کشید و افغانها به اطاعت درآمدند و نادر هرات را به الله یارخان سپرد و طوایف فارسی زبان جمشیدی را در جام سکنی بخشید و به مشهد بازگشت. (۴ ذی الحجه ۱۱۴۱/ اول ژوئیه ۱۷۲۹م). اشرف افغان از تیره غلججایی (غلجی ایلی) که دست تقدیر او را بر سلطنت ایران نشانده بود، برای مقابله نادر به خراسان لشکر کشید. نادر پس از غلبه بر صیدال (سیدال) خلیفه سپاه اشرف، در روز ششم ربیع الاول ۱۱۴۲/ ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۹م، در کنار قریه مهماندوست دامغان، سپاه اشرف را به سختی درهم شکست و چنان که مورخ رسمی او، میرزا مهدی خان می نویسد، نادر در این جنگ برای درهم کوبیدن سپاه افغان، از «توپچیان فرنگی نژاد» استفاده کرد. نادر به افغانها مجال نداد. جنگ دوم وی با آنان،

درس درهٔ خوار صورت گرفت و افغانها به اصفهان گریختند و سه هزار نفر از مردم سرشناس اصفهان را کشتند. نادر به دنبال آنان تاخت و جنگگ سوم در مورچه‌خورت اصفهان روی داد. این بار نیز نادر به کمک توپخانه، افغانها را تارومار کرد. (۲۰ ربیع الثانی ۱۱۴۲/۱۲ نوامبر ۱۷۲۹) و سه روز بعد به اصفهان وارد شد. اما زیاد در این شهر نماند و به تفریق افغانها به طرف شیراز رفت و در ماه جمادی‌الثانی، اشرف را در زرقان نزدیک شیراز شکست داد. اشرف به طرف قندهار گریخت و در راه کشته شد. جمعی از افغانان هم به هند گریختند و نادر به محمدشاه گورکانی نامه‌ای نوشت و او را، از پناه دادن به فراریان، برحذر داشت. آنگاه نادر از طریق کهگیلویه و شوشتر و دزفول و خرم‌آباد، وارد بروجرد شد. شاه‌طهماسب فرمان حکومت مناطق شرقی ایران را از قندهار تا پول کوربی، به نام وی صادر کرد به اضافهٔ مازندران و یزد و کرمان و سیستان. ضمناً یکی از خواهران خود را نیز به نام رضیه‌خانم به زنی بدو داد. ظاهراً این زن قبلاً زن داودخان، شاهزادهٔ گرجی بوده و از او پسری دوازده ساله داشته است. خواهر دیگر شاه طهماسب دوم نیز به عقد رضاقلی میرزا پسر ارشد نادر درآمد.

چون ترکان عثمانی به پیغام نادر مشعر بر ترک ایران جوابی نداده بودند، نادر نپاوند را تصرف کرد. فرماندهٔ سپاه ترک عبدالرحمن پاشا، همدان را رها کرده به سنج رفت. کمی بعد کرمانشاهان نیز به دست نادر افتاد. در ۲۷ محرم سال ۱۱۴۴/۱۲ اوت ۱۷۳۰ نادر وارد تبریز شد و می‌خواست به قصد تصرف ایروان حرکت کند که خبر شورش ابدالیان و هجوم آنان به مشهد، وی را از این حرکت منصرف ساخت. در این روزها بود که شورش بنی‌چریان در استانبول، موجب عزل سلطان احمد ثالث گردید. نادر بیستون‌بیک افشار را در تبریز حکمران ساخت، به خراسان رفت. زیرا ذوالفقارخان حاکم فراه، الله‌یارخان ابدالی متحد نادر را که برخلاف دستور نادر از حصار بیرون آمده و به جنگ صحرا روی نهاده بود، درهم شکسته بود. (۱۳ محرم ۱۱۴۳/۲۹ ژوئیه ۱۷۳۰).

نادر پس از سرکوبی طوایف ترکمن، لشکر به جنگ ابدالیها برد که حسین غلجائی برادر اشرف افغان بدانان یاری می‌داد. در چهارم شوال جنگ در گرفت. سرانجام افغانیان ذوالفقارخان را معزول کرده، الله یارخان را به حکومت دعوت نمودند. الله یارخان روز ۱۸ صفر سال ۱۱۴۴/۲۲ اوت ۱۷۳۱ از ردوی نادر به هرات رفت. اما هنوز به هرات نرسیده خود اوسریه شورش برداشت و باز جنگ در گرفت. سرانجام هرات در اول رمضان (۲۷ فوریه ۱۷۳۲) تسلیم شد.

الله یارخان به هند تبعید گردید و چند روز بعد حسین غلجائی به دست ابراهیم خان برادر نادر افتاد.

در مدت اقامت نادر در خراسان، شاه طهماسب ثانی که می‌خواست قدرتی نشان دهد تا خود را مگر از زیر بار تحکیمات طهماسب قلی خان نجات بخشد و مشاورین وی نیز او را بدین کار تشویق می‌کردند، عسازم جنگ با ترکان عثمانی شد و در تبریز بیستون بیک افشار را معزول کرد و خود به محاصره ایروان شتافت. اما کاری از پیش نبرد و بازگشت و در پنج فرسخی شمال همدان، با احمد پاشا والی بغداد در افتاد. اما شکست خورد و احمد پاشا تا ابر پیش آمد و شاه طهماسب به اصفهان گریخت و سردار دیگر ترک به نام علی پاشا حکیم اوغلو از ایروان به راه افتاد و تبریز و مراغه را نیز تصرف کرد. با این حال، ترکها که از بازگشت ایرانیان تحت نظر نادر هراسان بودند، دم از صلح زدند و طبق قرارداد صلحی که بسته شد، اراضی شمال ارس را ترکان عثمانی متصرف شدند.

مقارن فتح هرات بود که نسخه عهدنامه ایران و عثمانی به دست نادر رسید و او عدم رضایت خود را از این قرارداد صریحاً اعلام داشت و ایلچیان به استانبول و بغداد فرستاده، سرزمینهای مغصوبه را تقاضا کرد.

نادر پس از تنظیم امور خراسان و سپردن آن به ابراهیم خان، روز ۷ محرم ۱۱۴۴ از مشهد بیرون آمد و پس از سرکوبی ترکمانان به گرگان رسید. وی از شاه طهماسب ثانی خواسته بود که در قم یا تهران بدو پیوندد. اما شاه که سرگرم مذاکرات

جدیدی با ترکان بود، بدین امر توجهی نکرد و نادر هم به اصفهان آمد و شاه را به چادر خویش دعوت کرد و چندان به شاه طهماسب عرق خورانید که شاه صفوی دست به حرکات ناشایسته‌ای زد و نادر هم وی را در چنین وضعی به درباریان و همراهان نشان داده گفت آیا چنین کسی شایسته سلطنت است. درباریان نیمی مرعوب و نیمی مجذوب رأی بر عزل شاه طهماسب نصابی دادند و نادر پسر چند ماهه طهماسب را به نام شاد عباس سوم به سلطنت برداشت. و شاه طهماسب را در ۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۵/۴ سپتامبر ۱۷۳۲ به مشهد فرستاد و سه روز بعد رسماً سلطنت پادشاه جدید را اعلام داشت و شاه چند ماهه را به قزوین فرستاد.^۱

نادر پسر از گور شمالی طوایف هفت لنگک بختیاری و طایفه زند، در عجمادی الثانیه وارد کرمانشاه شد و در ۲۲ آن ماه به احمد پاشای باجلان حمله کرد و قلعه زهاب را در تصرف گرفت. در اول رجب به کرکوک رفت تا مگر احمد پاشا از بغداد خارج شود. ولی پاشا همچنان در بغداد ماند. نادر به کمک پلی که یک مهندس فرنگی از چوب خرماساخت، از دجله گذشت و بغداد کهنه را گرفت و بغداد جدید را محاصره کرد و شیخ عبدالباقی، رئیس طایفه بنی لام و حکمران مشععی خوزستان را مأمور فتح بصره نمود. احمد پاشا برای وقت گذرانی، وعده داد که شهر را در پایان ماه صفر تسلیم کند. زیرا می‌دانست که سپاه توپال عثمان پاشا از راه کرکوک پیش می‌آید. نادر در ۶ صفر ۱۱۴۶ به مقابله با توپال عثمان پاشا شتافت ولی شکست خورد و به همدان عقب نشست و پس از تجدید قوای نظامی و تهیه مایحتاج، در ۲۲ ربیع الثانی، مجدداً به جنگک با ترکان رفت و این بار پیروزی کامل نصیب نادر شد و توپال عثمان در میدان جنگک به قتل رسید و الله یار گرایلی سرش را از تن جدا کرد. اما نادر دستور داد که سر او را به بدن او ببندند و به عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی دهند تا به وطن برده،

۱- سن عباس میرزا را در این هنگام بعضی دوماه و بعضی هشت ماه نوشته‌اند. در هر حال شیرخواره و طفلی گاهواره بوده است.

دفن کنند.

نادر خود را به بغداد رسانید. احمدپاشا اعلام کرد که سرحدات ایران و عثمانی بر اساس قرارداد زهاب تعیین شود. اما خود او از بغداد بیرون نیامد. نادر تنها به پس-گرفتن اسرا اقدام نمود. زیرا محمدخان بلوچ حکمران کهگیلویه سر به شورش برداشته بود. محمدخان از همراهان محمود افغان بود که از طرف اشرف به سفارت به استانبول رفت و در بازگشت، شاه طهماسب او را منصب فرماندهی بخشید و از جانب نادر به حکومت کهگیلویه منصوب گردید. ولی در این هنگام سراسر جنوب ایران را به آتش شورش کشیده بود. نادر پس از زیارت عتبات عالیات، در ۱۵ رجب ۱۱۴۶/۲۲ دسامبر ۱۷۳۳، از بغداد حرکت کرد. محمدخان بلوچ شکست خورد و گریخت. اما دستگیر شد و به فرمان نادر چشمان او را کور کردند.

روز ۲۶ شعبان ۱۱۴۶ نادر به شیراز وارد شد و چون خبری از تصویب تمهیدات احمدپاشا از طرف دولت عثمانی نرسید، نادر در ماه ذی القعدة همان سال روی به اصفهان نهاد. در راه خبر تولد شاهرخ فرزند رضاقلی میرزا رسید و نادر بسیار خوشحال شد. زیرا این مولود که مادرش دختر شاه سلطان حسین بود، می توانست واسطه انتقال سلطنت از صفویه به افشاریه شود.

نادر در ۲۵ ذی القعدة به اصفهان رسید. نماینده دولت عثمانی به نام عبدالکریم افندی به نزد وی آمد که دولت عثمانی عبدالله پاشا کوپرو لوزاده را سفیر تام الاختیار قرار داده است. نادر از وی خواست که ایالات قفقاز را به ایران بازگرداند تا راه برای مذاکرات بعد هموار شود. در ۱۲ محرم ۱۱۴۷/۴ ژوئن ۱۷۳۴، نادر از اصفهان به سوی آذربایجان روانه شد. عبدالله پاشا خواستار شد که حل موضوع ولایات قفقاز به دو سال دیگر موکول گردد. نادر که وقت گذرانی ترکان را دین، نخست به سرخای رئیس طوایف داغستان در غازی قموق حمله برد. ابن سرخای همان است که از ایراب روی گردانده به سوی ترکان رفته بود و ترکان حکومت وی را تصویب و تأیید کرده بودند. نادر پس از تنبیه طوایف داغستان و لنگزبها، خود را در ۱۶ جمادی الثانی

سال ۱۱۴۷ به گنجه رسانید و به کمک توپخانه و مهندسين روسی که پرنس گولیتسین سفیر روس در اختیارش گذاشته بود، گنجه را گرفت و در همین شهر بود که قرارداد ایران و روس بسته شد (۱۷۳۰) و به موجب آن روسیه و ایران تعهد کردند که در هنگام هجوم دولت ثالث از کمک به یکدیگر خودداری نکنند. ضمناً روسها اراضی ایران را پس دادند.

عبدالله پاشا کورولو حاضر نبود که ایالات قفقاز را پس بدهد و نادر هم دست بردار نبود. پس جنگ این دو حتمی بود. این جنگ در مغرب ابروان صورت گرفت و روز ۲۶ محرم ۱۱۴۸ فتحی درخشان نصیب نادر گردید (۱۸ ژوئن ۱۷۳۵). پنج هزار نفر از سپاه عثمانی در این جنگ کشته شدند. عبدالله پاشا و سارو مصطفی والی دیاربکر نیز از این جمله بودند. نادر سی هزار نفر اسیر عثمانی را انعام داد و مرخص نمود و نعلی عبدالله پاشا را که به دست رستم قرا چورلو کشته شده بود، به قارص فرستاد و جمده سارو مصطفی پاشا، داماد سلطان عثمانی را به ابروان. در این جنگ که در محلی به نام مرادپه روی داد، شمار سپاه ترك را هفتاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده نوشته اند. وقتی چنین سپاهی، بدان سان تار و مار شد، شهرهای بزرگ ماوراء قفقاز مانند گنجه و تفلیس و ابروان به دست سپاه نادر افتاد.

نادر پس از سرکوبی مجدد طوایف سرکش داغستان و تنبیه طهمورث (تیمورز) پادشاه گرجستان و فرستادن بیش از شش هزار نفر از مردم تفلیس به خراسان، روی به جنگ با قاپلان گرای نهاد و در هشتم رمضان ۱۱۴۸/۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ به ملتقای رودهای کورا و ارس رسید و در دشت مغان، نزدیک جواد، اردو زد و امانا و بزرگان ولایات مختلف را احضار کرد و به حاضرین گفت که می خواهد به خراسان باز گردد و گوشه ای گیرد و آنان در انتخاب شاه طهماسب ثانی یا شاه عباس ثالث آزاد هستند.

البته این يك عشوۀ نظامی و ناز سربازی بود. زیرا میرزا عبدالحمین صدر اصفهانی چون خواست به حمایت از صفویه سخنی گوید، به دستور نادر طناب به

گردنش افکندند و چندان کشیدند که ازدین و سیاست در گذشت و دیگران هم تکلیف خویش را دانستند و یک زبان گفتند کسی جز نادرشایسته مقام سلطنت نیست. آنگاه نادر به سلطنت رضا داد به شرط آنکه مذهب شیعه را که شاه اسماعیل رواج داده بود و «مخالف آبی کرام و اروغ عظام» نادر بود، ترک کنند. تا بدین ترتیب اتحاد ممالک اسلامی صورت پذیرد و مذهب شیعه پنجمین مذهب در برابر مذاهب اربعه^۱ شود و ایرانیان در فروع مقلد طریقه جعفری یعنی امام جعفر بن محمد الصادق (۴) باشند. همگان به رغبت یا نفرت، غیر تسلیم و رضا چاره‌ای ندیدند و صورت مجلسی (محضری) به مهر همه حضار تهیه و در خزانه ضبط گردید. آنگاه نادر شروط پنجگانه‌ای را که می‌بایست به سلطان عثمانی عرضه شود، بدین گونه عنوان نمود:

۱- چون ایرانیان از عقاید گذشته دست برداشته‌اند، دولت عثمانی باید مذهب شیعه را پنجمین مذاهب چهارگانه بشناسد.

۲- شیعیان رکنی خاص در مکه داشته باشند.

۳- هر ساله از ایران امیرالحاج تعیین شود، همچنان که از مصر و شام امیرالحاج تعیین می‌شود.

۴- اسرای دوطرف مبادله شوند.

۵- از طرفین، سفیران مقیم در پایتخت دولین معین گردند.

روز پنجشنبه ۴ شوال ۱۱۴۸ نادر بر تخت سلطنت نشست و برای اعلام جلوس خود، سفرائی به استانبول و سن پترزبورگ فرستاد. سفیر وی به استانبول عبدالباقی خان زنگنه بود. در همین هنگام بود که رضاقلی میرزا به والیگری خراسان و طهماسبقلی خان جلابر به پیشکاری (وزارت) وی منصوب شد و حکومت آذربایجان کلاً از قافلانکوه تا ارومیه جای به ابراهیم خان تفویض گردید.

۱- منظور از مذاهب اربعه، چهار مذهب مهم اهل تسنن است به نامهای حنفی (منسوب به امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت) و مالکی (امام مالک بن انس) و شافعی (امام محمد بن ادریس شافعی) و حنبلی (امام احمد بن حنبل).

نخستین اقدام نادر پس از سلطنت، سرکسوی افغانستان غلجائی و تسخیر قندهار بود. برای این امر، نادر در اردوگاه خویش که سرخه‌شیر نام داشت، برجهای باروهای استوار بنانهاد و شهری جدید به نام «نادر آباد» پی افکند. روز دوم ذی‌الحجه سال ۱۱۵۰ هـ. ق. قندهار تسلیم شد و به دستور نادر قلعه قندهار با خاک برابری گردید.

در انثای توفیق در قندهار، نادر بر ثروت عظیم هندوستان و بی‌لباقتی گورکانیان آگاهی یافت. بنابراین، وی عازم حمله به هند شد. بهانه‌اش نیز این بود که محمدشاه بعضی از افغانها را به هند راه داده و سفیر نادر را در هند نگهداشته است. شهرهای غزنین و کابل و جلال‌آباد یکی بعد از دیگری به دست نادر افتاد. در پنج فرسخی جلال‌آباد، رضاقلی میرزا به اردوی نادر رسید و منصب نیابت سلطنت و امتیاز اختیار تغییر و تبدیل حکام و بیگلر بیگیان یافت. ناصر خان والی پشاور، معبر خیبر را گرفته بود، ولی نادر این معبر را دورزد و ناصر خان را گرفت. در پشاور خبر کشته شدن ابراهیم خان به دست لگزیها (لزگیها) رسید. نادر یکی از بزرگان قبیله قرقلو را به نام اصلان‌خان به جای اوفرستاد و خود به سوی دهلی شتافت.

لاهور بزودی به دست نادر تصرف شد. روز ۶ شوال ۱۱۵۱/۶ فوریه ۱۷۳۹، هنگام خروج از لاهور شنید که محمدشاه با سیصد هزار سپاهی و دوهزار فیل و دوهزار توپ به کرنال، در بیست فرسخی شمال شاه‌جهان‌آباد رسیده است. جنگ روز ۱۵ ذی‌القعده ۱۱۵۱/۲۴ فوریه ۱۷۳۹ شروع شد و با آنکه سپاه نادر از حریف بسیار کمتر بود، به کمک تیراندازی دقیق توپخانه، بردشمن پیروزی یافت. چند روز بعد، نادر محمد شاه را به چادر خویش دعوت کرد و اندکی پس از این دیدار، نادر در رأس سپاه نیرومند خویش، به همراه محمدشاه گورکانی، به دهلی درآمد و از پادشاه هند مبلغی هنگفت در حدود بیست کرور روپیه و بیست هزار سپاه کمکی تقاضا نمود (ذی‌الحجه ۱۱۵۱/۲۰ مارس ۱۷۳۹). نام نادر در خطبه‌ها مذکور و به اسم او سکه ضرب شد. روز ۱۵ ذی‌الحجه نادر به بازدید محمدشاه رفت. بعد از ظهر آن روز

شایع شد که نادر در کاخ سلطنتی هند کشته شده است.

لذا او باش شهر به سربازان ایرانی حمله بردند و جمعی از ایشان را کشتند. شمار کشتگان ایرانی را بین سه تا هفت هزار نوشته اند. صبح روز بعد، نادر به مسجد روشن‌الملک رفته فرمان قتل عام داد. در این قتل عام، که از ساعت ۹ صبح تا دو بعد از ظهر طول کشید، بیش از سی هزار هندی کشته شدند. تا این که به خواہش محمدشاه، نادر دستور داد که قتل عام متوقف شود. توقف نادر در دهلی دو ماه و چند روز به طول انجامید و در طی این مدت بود که دختر محمدشاه با تشریفات فراوان به عقد نصرالله میرزا پسر دوم نادر درآمد. میزان مال هنگفتی که نادر از پادشاه هند گرفت دقیقاً معلوم نیست. ولی یکی از هندیان آن مبلغ را شش میلیون روپیه نقد و پنجمیلیون جواهر، من جمله الماسهای کوه نور و دریای نور و تاج ماه و محمدشاهی نوشته است، به اضافه تخت طاوس. به سربازان و مأمورین و مستخدمین هم هر یک از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه رسید. نادر به شکرانه این پیروزی مردم ایران را تا سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد که البته بعد مطالبه و وصول کرد. روز ۳ صفر ۱۱۵۲ هـ (۱۷۳۹م) در حضور کلیه بزرگان هند، نادر تاج سلطنت هند را بر سر محمدشاه نهاد و پادشاه مغلوب هند، در برابر تاجی که نادر بدو بخشید، به نشانه سپاسگزاری ولایات شمال غربی هند یعنی ناحیه سند را از کشمیر تا مرزهای ایران بدو تقدیم نمود.

روز هشتم صفر نادر از دهلی بیرون آمده روی به ایران نهاد و در اول رمضان به کابل وارد شد و روز هفتم رمضان سال ۱۱۵۳ به نادر آباد وارد شد. دو سال و هفت ماه پیش، از همین شهر روی به هند نهاده بود. در دهم ربیع الاول به هرات رسید و به شادمانی فتوحانی که کرده بود، بر تخت طاوس نشست و خیمه بسیار مجللی برافراشت تا چشمها را خیره کند.

پس از پانزده روز اقامت در هرات، وی به طرف بلخ حرکت کرد و در هفتم جمادی الاولی بدین شهر درآمد. نادر پیش از این، از هندوستان، نجاران بسیاری را برای ساختن کشتی جهت عبور از چیبخون فرستاده بود. لذا با ۱۱۰۰ کشتی که هر یک

گنجایش ۱۰۰۰ من بار داشت، به طرف چهارجوی روانه شد و در ۱۸ جمادی الثانی به چهارجوی رسید و در ظرف سه روز جسری برسط ساخته شد که سپاهیان از آن گذشتند. روز نوزدهم، نادر به نزدیک بخارا رسید و حاکم بخارا ابوالفیض خان را به حضور پذیرفت. رود جیحون سرحد میان ازبکان و ایرانیان تعیین شد و ادرتاج بر سر ابوالفیض خان نهاد و دختر او را برای علیقلی خان برادرزاده خود گرفت و دختر دیگرش را خود به زنی اختیار کرد و حکومت نواحی شمال سند را تا ثبت به طهماسبقلی خان جلاپر بخشید.

پس از این وقایع، نادر به سرکوبی ایلبارس خان حاکم خوارزم شتافت. زیرا در هنگام توقف نادر در هند، وی به سرحدات سرخس تاخته بود. ایلبارس خان پس از جنگی دلیرانه دستگیر و به امر نادر با ۲۰ نفر از اعیان دولتش کشته شدند [۲۴ شعبان ۱۱۵۳/۵ نوامبر ۱۷۴۰]. آنگاه نادر به کلات و سپس به مشهد رفت و هدایای گرانبها به حرم حضرت رضا تقدیم نمود (آخر شوال). در این اوقات، سفیر محمدشاه گورکانی رسید و رسماً از طرف محمدشاه واگذاری مضمات ایالت کابل و تته واقع در ساحل چپ رود سند را که طبق قرارداد به محمدشاه تعلق داشت، به نادر اعلام کرد و نادر نیز با فرستادن چند رأس اسب و چند خر بزه تشکر نمود!

آنگاه هنگام سرکوبی لگزیها رسید، چه آنان سر به شورش برداشته و برادر وی ابراهیم خان را کشته بودند. وی از راه قسوجان و استرآباد و مازندران قصد داغستان نمود. در هنگام عبور از مازندران، در ۲۸ صفر ۱۱۵۴، مردی که خود را در جنگل پنهان کرده بود با تفنگک قصد جان نادر کرد. به طوری که دست راست نادر مجروح شد و شست چپ او قطع گردید. ضارب را نتوانستند بیابند. ولی رضافلی - میرزا که هنگام اقامت نادر در هند و پسرانکند شدن شایعه مرگ وی، در سبزوار شاه طهماسب ثانی و فرزندان او عباس میرزا و سلیمان میرزا را کشته و زن خود را نیز که به قتل برادر اعتراض کرده بود به قتل رسانده و از مردم جریمه‌ای گران گرفته بود، مورد سوءظن قرار گرفت. در آن هنگام نادر فرزند خود را در طهران گذاشت که در

همان‌جا بماند و خود به سوی داغستان عزیمت کرد. این لشکر کشی برای نادر بسیار گران تمام شد. زیرا لگزیها با شجاعت تمام به جنگ پرداختند و حتی راه آذوقه را به سپاه نادر بستند و اگر کشتی‌های روسی برای حمل خواروبار به‌وی کمک نمی‌کردند، مسلماً سپاه وی در این جنگ تلفات فراوان تحمل می‌کرد. در طی همین سفر و شاید بر اثر خشم و کینه از لگزیها بود که نادر تصمیم وحشتناکی گرفت و آن این بود که مجلس محاکمه‌ای ترتیب داد و اعضای آن را بانظر خاص تعیین نمود و این مجلس رضاقلی میرزا را در واقعه سوء قصد به نادر گناهکار دانست و نادر هم دستور داد تا وی را کور کنند. در این هنگام نادر زمه‌های در اعراض از سلطنت و کناره‌گیری از کار و تفویض امر سلطنت به یکی از پسران خود کرد، اما کسی از ترس نپذیرفت و نادر هم بزودی این داستان را به دست فراموشی سپرد. زیرا در ذی‌القعده سال ۱۱۵۴ / ژانویه ۱۷۴۲ سفیر ایران از استانبول بازگشت و خبر آورد که سلطان عثمانی از قبول شناسائی مذهب شیعه به عنوان مذهب پنجم و شرکت دادن مردم شیعی مذهب ایران در رکن شافعی خودداری کرده است. نادر در این موقع بار دیگر به ملت ایران اعلام کرد که دست از عقاید بدعت‌آمیز شاه اسماعیل بردارند و تصمیمات انجمن مغان را تأیید کنند و به خفای نخستین یعنی ابوبکر و عمر و عثمان احترام گذارند.

بعد از نوزده سال ۱۱۵۵ / ۱۷۴۲، نادر مجدداً به داغستان لشکر کشید و طبرسران را به باد غارت داد. با این همه، وی نتوانست بر اوسمی که در قلعه فریش متحصن شده بود دست یابد. وی به نزد طوایف آوار گریخت و قلعه‌اش باخک یکسان شد. يك سال و نیم نادر در داغستان گذراند و این سال آغاز ضعف و انحطاط قدرت اوست. زیرا نه تنها در داغستان به فتحی نایل نشد، بلکه درین مدت، به مناسبت دوری نادر از صحنه سیاست و بیکار در هر گوشه شورشی برخاست. در خوارزم پسر ابوالخیر قزاق، طاهرخان را که از جانب نادر حکومت داشت به قتل رسانید و بر خوارزم دست یافت. اما وقتی نصرالله میرزا متوجه آن خطه شد، مردم خوارزم به مرو آمده اظهار اطاعت کردند.

از بیکان سپاه نادر نیز، خواستار حکومت پسر ایلبارس خان شدند که نادر او را کشته بود. در بلخ هم درویشی راه‌طغیان گرفت و لسی پس از جنگ و کشت و کشتار دستگیر شد.

نادر در ۱۶ ذی‌الحجه ۱۱۵۵ / ۲۰ فوریه ۱۷۴۳ از داغستان بیرون آمد و شب‌نوروز سال ۱۷۴۳ / ۱۱۵۶ به مغان رسید و از راه تبریز و سنندج به شهر زور رفت و توپخانه او از سمت همدان به کرمانشاه و عراق رسید. احمدپاشا حکمران بغداد بزرگتر هدایای فراوان نزد نادر فرستاد، ولی از تسلیم شهر خودداری نمود. نادر اطراف بغداد را در محاصره گرفت و خواجه‌نخان چمشکزکی را به فتح بصره فرستاد. روز ۱۴ جمادی‌الثانیه نادر به کرکوک رسید و یک هفته بعد این شهر را تصرف کرد و از یل هم یک‌روزه به دست وی افتاد. در کرکوک بود که خبر رسید سلطان عثمانی پس از شنیدن پیغامها و پیشنهادهای احمدپاشا، فتوای شیخ‌الاسلام را مشعر بر تباین مذهب شیعه با دین اسلام و مباح بودن قتل و اسارت ایرانیان منتشر ساخته است. نادر از کرکوک به قصد موصل حرکت کرد ولی به فتح این شهر توفیق نیافت. با این حال مردم موصل که از خشم نادر در وحشت بودند، وعده دادند که نمایندگان به استانبول فرستاده رضایت خاطر سلطان را در پذیرفتن خواسته‌های نادر جلب کنند. در این هنگام ایلچی احمدپاشا نیز رسید و پیغام سلطان را رسانید که قبول تخمیس مذاهب از به باعث فتنه عمومی خواهد شد. ضمناً سلطان از نادر خواسته بود که با احمدپاشا قرارداد لازم بسته، به ایران بازگردد. نادر در دوم رمضان ۱۱۵۶ / ۱۲ اکتبر ۱۷۴۳ به سمت کرکوک و خانقین رفت و پس از زیارت بقاع متبرکه کربلا و نجف و سامره و کاظمین مزار ابوحنیفه را نیز طواف نمود و در نجف مجمعی از علما و روحانیون گرد آورد. در این جلسه که صورت دقیق آن به قلم میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی نوشته شده، حاضرین مواد تصویب‌نامه مغان را تجدید و از آرای باطله تبری جستند. علمای عراق امامت جعفر بن محمد الصادق (ع) را اقرار کردند و مذهب ایرانیان را که به حقانیت سه‌خلیفه نخست اظهار ایمان کرده بودند، تصدیق نمودند. مطلب قابل ذکر اینکه در این

صورت جلسه سخنی از تخمیس مذاهب اربعه نبرفته بلکه نوشته شده است که ایرانیان شیعی مذهبی می‌خواهند درمکه با رکن شافعی شریک شوند.

نادر وزناش می‌الغی کرآمد برای تذهیب و تزین عتبات عالیات خرج کردند و نادر به ایران بازگشت و هنگام مراجعت دستور داد که کرکوک و اربیل و قرنه (در نزدیکی بصره) را بسا چند نقطه دیگر به احمد پاشا پس دهند. زیر پاشای حیل‌گر خوب دانسته بود که چگونه در احترام و تکریم مرد مفرور نودولتی چون نادر بکوشد.

شتاب نادر در آمدن به ایران علت فراوان داشت. ظلم و بیداد نادر و فقر و اضطراب مردم ایران سبب شده بود که هر چند گاه يك‌بار شورشی در نقطه‌ای از ایران برپا شود، خسواه از سوی اطرافیان خود نادر، خواه از سوی شیادانی که خود را به خاندان صفوی منتسب می‌نمودند. از جمله در شروان شخصی به نام سام میرزا پیدا شد که پسر شاه سلطان حسین است و جمعی دور او را گرفتند. نادر نصرالله میرزا را به دفع وی فرستاد و او بدین شورش پایان بخشید. اما سام میرزا موفق به فرار شد.

در فارس هم محمد تقی خان بیگلربیگی سر به شورش برداشت. وی از سرداران نادری بود که با سردار کلبعلی بيك‌کوسه احمدلو در عمان و نواحی جنوب خلیج فارس مستقر بودند. نادر آنان را به حضور خسواست و محمد حسین خان قرقلو را به جانشینی ایشان معین کرد. اما محمد تقی خان به عزل خویش و رفتن به نزد نادر راضی نشد و کلبعلی خان را کشت و با محمد حسین خان به جنگ برخاست. کلبعلی خان پدرزن نادر بود به دو دختر. بدین معنی که دختر بزرگ او نخست با نادر ازدواج کرد و ثمره این وصلت رضا قلی میرزا فرزند ارشد نادر بود که در بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۱۳۱ ۱۵/۸ آوریل ۱۷۱۹ متولد شد. پس از این، دختر دیگر وی به نکاح نادر در آمد که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا از بطن او بودند. محمدتقی خان بزودی قدرتی فراوان یافت و چون مردی لایق بود، در دولت

نادری به مقامات عالی رسیده بود. نادر به جنگ وی شتاب کرد و او را گرفت و مقطوع‌النسل ساخت.

در ایل قاجاریه نیز تشنج سخنی بروز کرد. طرفداران محمد حسن خان قاجار (پسرتحملی خان قاجار) و محمد زمان بیک قراموسانلو به جان یکدیگر افتادند و محمد حسین خان قاجار از اردوی نادر به‌استرآباد آمد. عده زیادی از مخالفین را کشت و کله منارها بر آورد و جمعی را کور کرد.

هنوز در خوارزم آتش فساد تسکین نیافته بود که خبر خروج صفی میرزای صفوی رسید. این مدعی را که اصلاً محمدعلی رفسنجانی نام داشت عثمانیها ساخته بودند. جمال اوغلو احمد پاشا حاکم قارص، از جانب صفی میرزا که مدعی سلطنت ایران بود، احکامی در آذربایجان منتشر می‌کرد. وقتی نادر به ابهر رسید و بدو خبر دادند که جمال اوغلو معزول شده و احمد پاشا وزیر سابق عثمانی به‌جای وی مأمور قارص شده است، نادر به امید آنکه پاشای جدید مأمور مذاکره درباره صلح است، در باغ سبز نشان داد و به حکام ولایات شمالی من جمله ایران امر کرد که اسرای عثمانی را رها کنند. اما پاشای جدید از شرایط صلح اظهار بی‌اطلاعی کرد و نادر عازم قارص شد. در راه دوخبر خوش بدو رسید: یکی غلبه گرجیان بر ترکان عثمانی و دیگری دستگیری سام میرزا. چنانکه گذشت، سام میرزا از زندان گریخته بود. البته پیش از فرار به امر نادر بینی او را بریده بودند. این بار نادر دستور داد که یک چشم او را نیز از کاسه درآوردند و او را به قارص فرستاد تا چون صفی میرزای ثانی نزد پاشای قارص بماند و دو برادر بتوانند یکدیگر را ببینند. یوسف پاشا حاکم آخسکه که با هدایا نزد رؤسای طوایف داغستان می‌رفت، در محل گوری به دست گرجیها مغلوب شد. نادر به پاس این خدمات، طهمورث را والی ایالت کارتلی کرد و پسرش ابراکلی را والیگری کاخ داد.

نادر قارص را در محاصره گرفت ولی به علت سرمای شدید کساری از پیش نبرد و از راه آخسکه و گنجه به بردع رفت و در ۲۲ ذی‌القعدة ۲۷ دسامبر باردیگر

به داغستان درآمد. هنگامی که بعد از نوروز سال ۱۱۵۸/مارس ۱۷۴۵ به کنار دریاچه گوکچه رسید با بیماری دست به گریبان بود. کشیش بازن، طبیب وی، علائم بیماری او را مقدمه استسقا تشخیص داده بود.

ترکان عثمانی برای یکسره کردن کار نادر دو سپاه مهم بر سر او فرستادند، یکی بسه سرکردگی یکن محمد پاشا صدراعظم سابق که مأمور ناحیه ارزنةاروم شده بود و دیگری به فرماندهی عبدالله پاشا جبهچی و سلطان وردی خان اردلان از کردان فراری ایرانی مأمور ناحیه دیاربکر و موصل. نادر پسر خود نصرالله میرزا را به جلوه عبدالله پاشا فرستاد و خود پس از انجام مراسم و تشریفات عروسی برای پسرش امامقلی میرزا و برادرزاده اش ابراهیم خان (پسر ابراهیم خان مقتول در داغستان) و تفویض حکومت خراسان به امامقلی میرزا و حکومت عراق به ابراهیم خان، روز ۵ رجب/۱۳ اوت به مقابله ترکان رفت. یکن محمد پاشا یکصد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار ینگیحیری همراه داشت. تصادفاً وی به همان نقطه ای رفت که ده سال پیش عبدالله پاشا کوبر و لوزاده در برابر نادر مغلوب و مقتول شده بود. یعنی محلی موسوم به مراد تپه در نزدیکی ایروان.

جنگ روز یازدهم رجب شروع شد. نادر رابطه وی را با قارص قطع کرد و او را به محاصره انداخت. در همین ایام خبر رسید که عبدالله پاشا در حدود موصل شکست خورده است. نادر حلقه محاصره را تنگتر نمود. در میان آشوب و اضطراب ناشی از این پیشامد ناگوار، یکن محمد پاشا در گذشت و شکست بر عثمانیان افتاد. دوازده هزار نفر از آنان کشته شدند و پنج هزار نفر به اسارت درآمدند و توپخانه آنان به دست نادر افتاد.

بعد از این شکست عظیم که به ترکان وارد آمد، به نظر می رسید که نادر کار را بر سلطان عثمانی دشوارتر گیرد. ولی وی که از آشوبها و شورشهای روز بروز ایرانیان خشمگین و از جلب قلوب مردم ایران ناامید شده بود، دیگر اصراری در تحمیل شرایط پنجگانه نداشت بلکه از پادشاه عثمانی به بطور محرمانه تقاضا خواست

که با دیار بکر و یسا عراق عرب که اولی در زمان شاه اسماعیل و دومی در زمان شاه طهماسب اول به‌دست ترکان افتاده بود بدو داده شود و این مطالب را نیز به خواست و اراده سلطان عثمانی واگذار کرد. نادر از میدان جنگ به چورس (نزدیک خوی) رفت و پس از پذیرفتن امیر خوقند به عراق آمد و از راه فراهان در ۴ ذی‌الحجه ۱۱۵۸/۲۸ دسامبر ۱۷۴۵ به اصفهان رسید و تا دهم محرم در این شهر بود. در طی همین روزها بود که طبیب بازن کشیش نوشت که هرچه ظلم در تصور آید مرتکب شد. سپس از راه طبس و کویر در ۲۳ صفر به مشهد رفت.

نوزده سال ۱۷۴۶/۱۱۵۹ را نادر در مشهد گذراند و چندی بعد به سرکشی قلعه مستحکم کلات رفت و از آنجا به عراق آمد و در دهم محرم سال ۱۱۶۰ از اصفهان، مصطفی‌خان شاملورا به‌همراه میرزا محمد مهدی‌خان به استانبول فرستاد. قرارداد صلح براساس صلح زمان شاه صفی و سلطان مراد چهارم (قرارداد زهاب ۱۰۴۹) بسته شد و از آن همه صورت مجلس و محضر و انجمن مغان و نجف و بغداد چیزی حاصل نیامد و آن همه خونهای ریخته از ترکان و ایرانیان ثمری برنیامد. نادر در روز دهم محرم ۱۱۶۰ از اصفهان بیرون آمد و نوزده سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ را در خارج شهر کرمان جشن گرفت. شاهزادگان که پیش او بدیدن آمده بودند باز گشتند. بازن می‌بسد که نادر به شاهزادگان تکلیف سلطنت کردنا خود کناره‌گیری کند. ولی هیچکس از ترس جوابی نداد. نادر به مشهد رفت و اندکی بعد چون کردان خوبشان سر به شورش برداشتند شخصاً به سرکوبی ایشان شتافت. ولی در فتح آباد دو فرسخی قوچان، شب هنگام به‌دست چند تن از سران قزلباش که نادر قصد داشت فردای آن شب ایشان را به‌دست افغانها و ازبکان بکشد، به‌قتل رسید. (بازدهم جمادی‌الثانیه ۱۱۶۰ هـ - ق/۲۰ ژوئن ۱۷۴۷).

این بود آنچه از زندگانی نادر در کتب تاریخ آمده: شرح جنگها و دلیرها و فتوحها و شکستها. ولی هرچند که در ضمن بیان، اشارتی کوتاه به خلق و خوی نادر رفته است، جا دارد بلکه شایسته و بایسته است که از سیاست داخلی نادر و رفتار

اوبا مردم ایران ذکر می شود تا پشت و روی سکه هردو در نظر آید. زیرا از زندگانی نادر به عنوان يك فهريمان داستانها گفته و كتابها نوشته اند و تاريخ بيست سالهٔ فعاليت سياسي و نظامي او را هر چه توانسته اند مشروحتر و مفصltr به قلم آورده اند. اما كمتر كسي زحمت آن را به خود داده كه از مردم آن روزگار نيز يادي بكنند و بر حال سیه روزاني كه گناهی جز معاصر بودن با نادر نداشته اند اشكي بریزد و از آن همه كشته و مجروح و آواره و سرگردان و عزادار و داغديده نامی ببرد. زیرا مردم در كشور ما همیشه عامل فراموش شده ای بوده اند و هیچكس برای آنان ارزشی قائل نبوده كه شرح زندگانی سراسر رنج و بدبختی آنان را در كتاب و دفترى آورد و به قول بیهقی قلم را لختی برایشان بگریاند. هر چه بوده خداینامه و كارنامهٔ سلاطین بوده است و شرح جنگها و آدمكشیا و فتوحات پادشاهان. به همین جهت است كه از تكاپو و كوشش نادر، همه كم و بیش چیزی می دانند. اما از حال مردم ایران كه در ركاب نادر گامی در عراق عرب و گاهی در گرجستان و گاهی در هند و گاهی در ماوراءالنهر خون خود را نثار می كردند كمتر كسي خبر دارد:

اینك اشارتی بدین قصهٔ پرغصه :

در فاصلهٔ سرگت شاه عباس اول (۱۰۳۸ هـ) تا سال تسلط افغانه بر ایران (۱۱۳۵ هـ) كشور و مردم ایران دوران آسایش و آرامشی آمیخته به لذت و ثروت می گذرانیدند. سیاست شدید ولی خردمندانهٔ شاه عباس موفق شده بود كه دشمنان ایران را چنان سر كوب كند كه دیگر اندیشهٔ تجاوز به ایران نكنند. عهدنامهٔ زهاب بین شاه صفی و سلطان مراد چهارم كه در سال ۱۰۴۹ منعقد گردید به جنگهای خونین و ممتد ایران و عثمانی پایان بخشید. سلاطین از يك هم دیگر از آن جوش و خروش عبیدالله خانی و عبدالؤمن خسانی افتاده بودند. بلکه كم و بیش با دربار صفوی نرد محبت می باختمند. گور كانیان هند هم اگر چه برای تصرف قندهار می كوشیدند، ولی به همان جنگهای مختصر بسنده می كردند و ابواب مكاتبات را همیشه گشاده می داشتند. روابط اكثر زیاد دوستانه نبود. دشمنانه و پسر خاشجویانه هم نبود.

بنابر این ایرانیان دشمن خارجی سهمگین و خطرناکی نداشتند. در داخل کشور نیز بر اثر امنیت راهها و برقراری تجارت و ارتباط فراوان با ممالک مجاور و حتی با کشورهای دوردست مثل فرانسه و اتریش و هلند و انگلستان و دلبستگی سلاطین صفوی به ایجاد راههای خوب و آب‌انبارها و کاروانسراها و قناتها و نهرها، وسایل لازم و مکفی دزدسترس کلیه طبقات مردم از تاجر گرفته تا زارع و صنعتگر قرار گرفته بود و این امر موجب آرامش ممتد و آسایش بیحد و گدآمدن ثرونی عظیم شده بود که مسافران فرنگی از شاردن و تاورنیه تا اولتاریوس آدام و انگلبرت کمپفرو، سان سون کشیش و دیگران از آن یاد کرده‌اند. اشارات فراوانی که در اسناد و کتابها و رسالات مختلف این دوره چه از خودی چه از بیگانه به وجود قوه‌خانه‌ها و کوکنارخانه‌ها و شرابخانه‌ها و بیت‌اللطیفها (روسپی خانه) شده، نشان لذت‌طلبی مردم ایران است که خود ناشی از آرامش و ثروت و آسایش و امنیت فراوان می‌باشد. لذت این دوره صدساله را ایرانیان که ذاتاً مردمانی صاحب‌دل و اهل ذوق و آسایش طلب و تفنن جو و تجمل پرست می‌باشند هرگز نمی‌توانستند فراموش کنند و به همین جهت نمی‌توانستند از ابراز حق شناسی عمیق خود نسبت به دودمان صفوی که موجب این همه آسایش و ثروت و لذت بودند، خودداری نمایند و این معنی یکی از علل دلبستگی شدید مردم ایران به دودمان صفوی بود.

از طرف دیگر ایرانیان به مذهب تشیع که اصلاً برداشتی لطیف از اسلام و حاصل محبت و اخلاص فراوان قوم ایرانی به‌خاندان رسالت و دودمان ولایت بود، دلبستگی فراوان داشتند و به همین جهت به صفویه که این مذهب را قدرت و قوت بخشیدند، به دیده احترام می‌نگریستند. زیرا درست است که در طول قرن‌ها ایرانیان به‌مبانی تشیع وقوف و اعتقاد داشتند، اما به علت وجود سلاطین سنی مذهب مقتدری چون سلاطین غزنوی و امرای سامانی و سلاجقه و ایلخانیان و تیموریان، تشیع در ایران شمول و گسترشی نداشت و تنها در کانونهای محدودی چون قم و سبزوار و ری و آوه و کاشان فعال و پویا بود و این شاه اسماعیل صفوی مؤسس سلطنت صفوی

بود که باشمیر خون‌نشانان سلاطین سنی مذهب آق‌قویونلو و شیبانی و شروان‌شاهی را درهم شکست و راه را برای گسترش و پرورش تشیع باز و هموار نمود و اولاد او بودند که با چنگ و دندان از تشیع دفاع کردند و در مقابل دشمنان مقتدر سنی، مانند سلاطین آل عثمان و ازبکان و گورکانیان هند سینه سپر نمودند و نه تنها تشیع را در برابر خطرات فراوان حمایت کردند بلکه با تعظیم و تکریم علمای شیعه مثل شیخ کرکی و شیخ بهاء‌الدین عاملی و شیخ لطف‌الله میسی و شیخ محمدتقی مجلسی و پسرش شیخ محمدباقر مجلسی صاحب دائرة المعارف عظیم شیعه یعنی بحار الانوار و الامام حسن فیض و آقا جمال خوانساری و صد هائین دیگر - از فحول علمای شیعه تا آن جا که توانستند بر قدرت و قوت تشیع افزودند و در این راه از هیچ‌گونه خدمتی دریغ نکردند. کم‌اینکه شاه طهماسب اول دست شیخ عبدالعالی معروف به محقق کرکی یا به اصطلاح آن روز «حضرت مجتهد الزمانی» را در کلیه امور باز گذارد و او را در حقیقت در سلطنت خویش شریک ساخت و مردی مقتدر چون شاه عباس در جلو چشم هزاران نفر از مردم اصفهان افسار الاغ ملا عبدالله تونی را به دست گرفت و در حالی که ملا عبدالله سوار بر الاغ بود جلو دار وی گشت یا برای شیخ لطف‌الله میسی عاملی مسجد زبائی ساخت که هنوز از زیباترین آثار هنر اسلامی است. همین شاه عباس برای نشان دادن مراتب اخلاص خویش نسبت به حضرت ثامن الائمه حضرت رضا، از اصفهان پیاده به مشهد رفت و بعدها نیز سنت سنیه شاه اسماعیل و شاد طهماسب و شاه عباسی در بزرگداشت علمای شیعه همچنان ادامه یافت و مردم ایران به همین جهت همواره در سلاطین صفوی به چشم تحسین و حق شناسی می‌نگریستند.

البته نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که اندک‌اندک ایرانیان با برداشتهای نادرست از تعالیم اسلام و تشیع دچار انحراف شدند و به کم‌کاری و تبلی و فرار از مسئولیت و پرداختن به ظواهر شرع و تظاهر و ریا و تقیه و دروغ مصلحت‌آمیز

روی آوردند.^۱ با این حال نباید تصور کرد که گناه این انحرافات برگردن امثال مجلسی و دیگر فقهای شیعه بوده بلکه سبب پیشامدن این وضع بیشتر سیاست بوده است. زیرا این سلاطین صفوی بودند که می‌خواستند بین جسامه اسلامی ایران و جامعه اسلامی ممالک مجاورشکافی عمیق فاصله باشد تا مبادا اقلیت ایرانی در اکثریت سنی ترکان عثمانی و ازبکان و گورکانیان هند تحلیل رود. در هر حال مردم راحت طلب و کامجوی و آسان‌پسند ایران در نیمه اول قرن دوازدهم نه می‌خواستند راجع به حقایق تشیع و بواطن اسلام فکر کنند، نه توان اندیشه داشتند. و نگرانی تأثیر این گونه سطحی گرائیها آنی نیست و اثرات آن با گذشت زمان ظاهر خواهد شد. در هر حال مردم ایران روح ایمان خود را به دوازده امام (ع) و قدرت اظهار علاقه بی حد و حصر خود را نسبت به مولا علی (ع) و فرزندان او از برکت وجود صفویه می‌دانستند و این هم علت دیگری بود برای دل بستگی مردم ایران به صفویه. اما روزگار هرگز بزرگ منوال نمی‌دهد. چنانکه برای نیاکان ما در ایران نیمه اول قرن دوازدهم نیز نماند. ناآشنائی وی بی کفایتی شاه سلطان حسین صفوی وی بندوباری او در امور اجتماعی و اخلاقی و شیفتگی او به «اُذت خانه‌ها» و سرسره‌ها و پرداختن وی تنها به ظواهر شرع و عدم توجه او به مسئولیت دینی و مذهبی در مقابل ملت ایران و امت مسلمان چنان او را از سلطنت و حکومت دور کرد که نفهمید چگونه يك مَشْت افغانی گرسنه و پابندی به پشت دروژه اصفهان رسیدند و حتی در این هنگام نیز نترانست خائن را از خادم تمیز دهد. به طوری که خادمین دلسوز را از دربار خویش راند و خائنین را بر صدر نشانید. تا آنکه، جاه طلبیها و طمع ورزیهای همین سرداران خائن موجب شد که شاه صفوی به دست خود تاج سلطنتی را که اجدادش به ضرب شمشیر از دهان شیر گرفته بودند بر سر فروما به ای چون محمود افغان گذارد. (۱۱۳۵ ه. ق.)

۱- برای اطلاع بر تفصیل بیشتر در این مورد رجوع شود به کتاب «شیعه‌عاری و شیعه صفوی» از دکتر علی شریعتی که به طرز جالب و آسوزنده در این باره بحث کرده است.

پنج سال افغانان بر ایران حکومت کردند. نه شاه سلطان حسین که بناچار دست به سینه در خدمت محمود و اشرف افغان ایستاده بود توانست جبران مافات کند، نه طهماسب میرزا که به قصد جمع کردن لشکر و جنگ با افغانان از اصفهان بیرون رفت ولی در تبریز و قزوین به می‌گساری و زشتکاری نشست. تا اینکه دست تقدیر ندرقلی پسر امام‌قلی پوسترین دوز را به میدان جنگ و عرصه سیاست کشانید. این مرد که آمیخته‌ای از قدرت اراده و تصمیم و شجاعت و نبوغ نظامی و در عین حال قساوت و سنگدلی و طمع و دنائت بود، در اندامدنی توانست خراسان را از دست ملک محمود سیستانی و اصفهان و فارس و دیگر نقاط ایران مرکزی را از چنگ افغانان بیرون آورد و عثمانیان را از صفحات عرب و شمال غربی و روسها را از ولایات شمالی ایران اخراج نماید. پیداست که چنین مرد دلیر و بااراده‌ای نمی‌توانست خسود را خادم و بنده مردی سست و ترسو و عیاش و بی‌اراده چون شاه طهماسب ثانی ببیند. درست است که طهماسب برای نشان دادن مراتب علاقه و حق شناسی خود، یک خواهر خویش را به نادر و خواهر دیگر را به رضاقلی پسر نادر داده و نادر با بهتر بگوئیم ندرقلی را خطاب طهماسب‌قلی خان بخشیده و طهماسب‌قلی خان هم ظاهراً سرفخر بر آسمان می‌سود و این شهر را از روی تفاخر یا تملق سجع مهر خویش فرار داده بود:

ساید بسه فلك از ره اقبال ركابم

طهماسب‌قلی خان شده از شاه خطابم

ولی این مرد جسور نقشه‌های دیگری در سر داشت و به این القاب و عناوین قناعت نمی‌کرد. او می‌خواست دستگاه سلطنت صفویه را براندازد و پایه سلطنتی برای خود و اولادش بگذارد. مردم به این نکته پی برده بودند. اما دل از صفویه نمی‌توانستند بردارند. زیرا صفویه با تمام مفاسد و معایبی که داشتند، پایگاهی در دل مردم برای خویش ساخته بودند. کدورت و اختلاف مردم ایران با طهماسب‌قلی خان

از همین جا سر چشمه می گرفت. خاصه آنکه وضع رقت بار شاهزادگان دست و پا بسته صفوی در برابر مرد خشن و توانا و بیرحم و خونخواری چون نادر، دل‌نازک و پراحساس ایرانیان را به رحم و رقت می آورد و آب دردبدگان ایشان می گردانید. مطلب دیگر اینکه طهماسبقلی خان، اگر نگوییم به دینی و مذهبی پای بند نبود، لااقل می توان گفت که اعتقادی به مذهب تشیع نداشت. بلکه گرایش وی به جانب تسنن یعنی مذهب پدران و نیاکانش بود. وی طمن ولعن ایرانیان را بر خلفای سه گانه نخستین تحمل نمی توانست کرد. چون صرف نظر از جنبه مذهبی، وی می دانست تا وقتی چنین اعمالی در میان مردم ایران رواج دارد، صلح با ترکان عثمانی امکان پذیر نخواهد بود و جنگ بین دو کشور همچنان ادامه خواهد یافت. به همین جهت، بنا بر قول محمدخلیل مرعشی در مجمع التواریخ، نخست «بعضی افعال را که شیوه و شعار شیعه می باشد مثل تعزیه داشتن خامس آل عبا حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) شهید دشت کربلا در عشر محرم الحرام و برپاداشتن رسم عید غدیر خم و عید نوروز از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نمود» و بعدها «چادر به یک شاخ افکنده علانیه قدغن نمود که کسی قرآن نخواند، بلکه نداشته باشد».

اما ایرانیان که دل در گرو محبت علی (ع) و فرزندانش داشتند و گریه در عزای حسین بن علی و دیگر معصومین را رافع معاصی می شمردند، نمی خواستند که اسلام و قرآن و مذهب تشیع و محبت اهل بیت پیغمبر اکرم را از دست بدهند. کشمکش از این جا شروع شد و در هنگام اجتماع صحرای مغان به صورت علنی در آمد. در این اجتماع، طهماسبقلی خان که مقدمات سلطنت خود را به نیروی سربازان و تزییر اطرافیان و شمشیر سرداران خویش فراهم کرده و مدعوی رابزه ورمحصلین غلاظ و شداد به دشت مغان در شمال آذربایجان کشانده بود، پس از چند روز، ناز نظامی و عشوه سیاسی، بالاخره حاضر شد که سلطنت ایران را بپذیرد. ولی به این شرط که ایرانیان از سب و لعن صحابه پیغمبر یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و طمن بر عایشه خودداری کنند و به اهل تسنن دشنام ندهند و از تعزیه داری آل عبا دست بردارند. یا مقدمات

فراهم آمده قبلی و زهرچشمی که طهماسبقلی خان از همه گرفته بود و شمشیر کشان و چماق به دوشانش که کران تا کران صف کشیده بودند، به نظر نمی آمد که کسی اعتراضی کند و لب از لب بردارد. اما ناگهان صدرالصدور روحانی اول ایران به سخن در آمده گفت قبول این شرایط با مذهب تشیع که مذهب رسمی کشور است، مغایرت دارد. ولی بیچاره فرصت توضیح نیافت. زیرا نادر که از این صداقت و شجاعت وی به خشم آمده بود، دستور داد تا طناب در گردنش افکندند و در برابر چشم همه مدعوین وی را از رنج بحث در اختلاف بین عمامه و خاصه و تشیع و تسنن آسوده ساختند^۱.

این آغاز مبارزه بود. مبارزه سخت و خونین نادرشاه فاتح و سردار بزرگ با مردم بی سلاح و ناتوان ایران. اما از همان روز تاجگذاری، مردم بی سلاح که قدرت و توان مبارزه رویاروی نداشتند، با ظریفه گویی و مضمون سازی و شعر و لطیفه که سلاح مردم عادی با دشمن زورمند سنگدل زور گوی است، نادر را به مبارزه طلبیدند. چنانکه در برابر ماده تاریخ «الخیر فی ماقع»^۲ که مطلقان و چاپلوسان درباری جهت تاجگذاری وی یافته بودند، ظریفی ناشناس تاریخ «لاخیر فی ماقع» را اعلام کرد و دیگری در این زمینه گفت:

بریدیم از مال و از جان طمع

به تساریخ «الخیر فی ماقع»

۱- هر چند که در نام و نحوه قتل این شخص اختلاف است ولی همه مورخین در این نکته متفق اند که در اجتماع مغان، يك روحانی در برابر نادر قتل کرد و جان خویش را بر سر عقیده خود گذاشت. (د.ک. به کتب جونا س هانوی و پوهان اتر و محمد کاظم و دیگران)

۲- جمله الخیر فی ماقع به حساب جعل برابر است با ۱۱۴۸ یعنی سال تاجگذاری

و دیگری گفت:

طهماسب‌قلی نه می نه پیمانانه گذاشت

در خرمن مانه خوشه نه‌دانه گذاشت

نادر هم هرگز نخواست با مردم کنار آید و آنان را در حساب آورد. او از همان روزهای نخست خواست که پایه سلطنت خویش را بر روی اجساد خون‌آلود مردم قرار دهد تا کسی جرأت مخالفت ننماید. قتل صدرالصدور پیرمرد، بیشتر برای ترساندن و زهرچشم گرفتن از دیگران بود تا مجازات شخصی او. از آن روز به بعد نادر روز بروز در اجرای این سیاست جریت‌تر و درنده‌تر و برنده‌تر شد. به طوری که وقتی از تشریفات تاجگذاری فراغت یافت و از صحرای مغان بازگشت، دستور داد تا تمام وجوه اوقاف ایران را ضبط کردند و بسه مصرف قشون نادری رسانیدند و صریحاً گفت حتی که سپاهیان من به گردن مردم ایران دارند به مراتب بیشتر از حقی است که علمای شیعه جهت خویش قائل هستند.

نادر همیشه از این موضوع رنج می‌برد که چرا مردم او را دوست ندارند و صفویه را دوست دارند. اما او نمی‌دانست کسی که می‌خواهد موجب وحشت دیگران باشد، هرگز مورد محبت آنان قرار نخواهد گرفت و آنان که دوست دارند بر اعصاب مردم حکومت کنند، هرگز در قلبهای افراد مردم راه نخواهند یافت. زور و فشار هرگز موجب محبت نمی‌شود!!

در تاریخ ایران آدمکش و خونخواره کم نیست، اما نادر چیز دیگری است. در

۱- نقش سکه نادر بريك طرف همین جماعه «الخیر فی ما وقع» بود و بر طرف دیگر

این بیت:

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان

۲- دیوان طالب کتابخانه ملی به شماره (۲۶۶۸ ف)

مورد قساوت نادر، از يك چشم یا دو چشم کردن و از گوش و زماغ بریدن و بیضه کشیدن و شکنجه و چوب و تازیانه لازم نیست سختی به میان آید. چون این جزئیات در برابر «قهرمان قهر و سطوت نادری» ناچیز است. حتی از کشته‌ری که نادر در دهلی به راه انداخت تا جایی که به قول ژنرال سایکس هنوز هم مردم دهلی برای مفهوم «قتل عام» کلمه «نادرشاهی» را به کار می‌برند و خود ما هم در مقابل حکم زور می‌گوئیم «حکم نادری» ذکر نمی‌کنیم، زیرا در نظر ما که سراسر تاریخمان قتل عام و خاص بوده است و حکم زور و بی‌منطقی، این مسائل چندان نازگی ندارد. مگر آنکه با حسن ابتکار و ابداعی توأم باشد! مثلاً این داستان که در تاریخ سالاری آمده است:

پس از اینکه در میدان نقش جهان اصفهان چند نفر از بازرگان ارمنی و مسلمان و یهودی و هندی را به دستور وی زنده زنده در آتش سوزانیدند، «در اواخر سنه يك هزار و يكصد و پنجاه و نه، موکب والا از راه نیریز به صوب کرمان نهضت فرمود. در اوایل صفر سنه يك هزار و يكصد و شصت، در خارج گواشیر که دارالملك کرمان است، در پای چنار موسوم به چنار مرزبانی منزل نمود. خاندان نقلی بيك نایب الحکومه (معاون استانداری کرمان) که مدتها در آن ولایت توطن داشت، با اینکه آن بیچاره تا بلوک انار که اول خاک کرمان است استقبال نموده، پیشکش و بارخانه کرماند از نظر والا گذرانیده، اولیای دولت را فرداً فرداً نزل و حاضر فرستاده، سیورسات و ما بحتاج اردور حتی سیر و پیاز فراهم آورده در حالتی که به هیچ وجه، بهانه برای قتل و مصادرة او نبود، روز دوم ورود، به خاندان نقلی بيك فرمود که چند سال قبل من ترا دیدم لاغر و بار يك اندام بودی. چه کردی که بطین (شکم گنده) و سمین (چاق) شدی. عرض کرد طبیعی کرمانی معجون بی برای من ترکیب نمود. مداومت آن سبب فریبهی بنده گردید. شاه پرسید اجزای آن چه بود. بیچاره ادویه معجون را يك يك بر شمرد تا

۱- علت این جنایات را جو ناس ها نوی چنین نوشته: می‌گفتند که این گروه زبن

اسبی را که متعلق به شاه سلطان حسین بوده خریدند و بدون اطلاع دادن به نادر مرواریدهای

آن را برده بودند. (زندگی نادرشاه ص ۳۱۰)

به شیرۀ مغز گنجشک رسید. نادر کج خلق گردیده به فراسان غضب امر کرد اورا باریک نماید. بنا به حکم همایونی بردیوار باغی که نزدیک سرابردۀ شاهسی بود، سوراخ تنگی کرده، سرخاندانقلی بیگ را از سوراخ بیرون آورد؛ طنابهای محکم بر آن سر و گردن بستند و سردیگر طنابها را به دو گاو بسته و چوب به گاوها زدند. سرخاندانقلی بیچاره با بیشتر اعصاب و عروق آن کنده شد. پنج الف که هر الفی پنج هزار تومان این زمان است به اسم حسینقلی بیگ پسرخاندانقلی بیگ نوشتند و محصلان غلاظ و شداد به جهت اخذ وجه معین گردید.»

در همین سفر کرمان است که از سرشصت و سه نفر از کلانتران و عمال بلوکات فارس و یکصد و شانزده نفر از مردم کرمان، دو کله منار ساخت. به طبری که میرزا-محمد کلانتر می نویسد نسقچیان از علیبنقی بیگ لر تقاضا داشتند که کشته فارسیان از شصت و سه کمتر نشود که مبادا کله منار ناقص شده مورد موأخذه شویم در نسقچی هم از ترس نادر و از بیم آنکه مبادا عدد کشتگان از شماره مقرر کمتر شود و کله منار ناقص بماند هر که در راه می یافت بدون هیچ علت و پرسشی در جمع آن بی گناهان داخل می کرد. به طوری که میرزا محمد کلانتر که خود از مستوفیان و حسابداران درگاه بود می ترسیده به دنبال دایی خویش برود مبادا که نسقچی او را به عوض فراریان «به قلم دهد». اصل این بود که کله منار ناقص نشود. دیگر جان مردم بیگناه که نه سرباز بودند نه تبه بیاز چه اهمیتی داشت!!!

باز در همین سفر محنت اثر است که در حدود هفتصد نفر از مردم کرمان را به قتل رسانید و از کلهها منارها به ثریا بر آورد. من جمله آقافتحعلی نام کلانتر شهر کرمان را کشت. گناه این بینوا این بود که در آن سال (۱۱۶۰) شب سه شنبه نهم ربیع الاول (شب قتل عمر خلیفه ثانی) مصادف شده بود با شب تحویل سال و جشن نوروز. آقافتحعلی هم مثل دیگر ایرانیان به مناسبت نوروز حمامی رفته و دست و پای خود را حنایی گذاشته بود. نا چشم نادر به دست خضاب کرده کلانتر افتاد، فرمود یقین به جهت این عید (= قتل خلیفه ثانی) خضاب کردی و فحش زیادی به

سلاطین صفویه داد که چرا روز نهم ربیع الاول را عید قرار دادند و حکم به قتل آقا فتحعلی کرد و او را به طناب خفه کردند. و جسد او را در خندق انداختند و ورثه و اقربای او جرأت دفن او را نکردند.

و باز در همین مدت اقامت کوتاه نادر در کرمان است که منشی بنگاه تجارتهای هندی به چوب فلک بسته شد و چندان چوب خورد که مرد و بهانه این کار هم ظاهراً این بود که چرا یکی از اشراف ایران مبالغه‌گزافی از اموال خود را به او سپرده است. با این همه بیرحمیها، نادر می‌خواست او را دوست داشته باشند. تازه با این روشهای ابتکار آمیز! در جلب قلوب مردم، فرومایگی و پول‌پرستی و مال دوستی مفرط و لثامت و خست را نیز همراه ساخته بود. این سیره ناپسند که در ابتدا زیر پوشش ازوم توجه به قشون و تهیه هزینه جنگ در مقابل ترکان عثمانی پنهان شده بود، پس از استقرار قطعی وی بر تخت سلطنت، به صورت بارز و کریمانه سوانی آمیزی برملا گردید و مردی که حتماً می‌بایست فهردان ملی شناخته شود و احتیاجی هم به جمع مال نداشت، به علت پستی طبع، چنان به جمع مال شیفته شد که در این راه از صغیر و کبیر و برنا و بیرون و مرد نگذشت و هر جازر و سیمی می‌دید به زور شمشیر یا به چوب محصل و داروغه گرفت و این حرص او به جمع مال، بیشتر از هنگامی شروع شد که وی به هند رفت و شکوه و جلال دو بیست‌ساله دربار هند را ملاحظه کرد.

حمله به هند در سال ۱۱۵۱ صورت گرفت. ثروت افسانه‌ای این کشور کهن سال همیشه موجب هجوم بیگانگان بدان کشور بوده است. سلطان محمود غزنوی و تیمور گورکانی ظاهراً به قصد جهاد و باطناً در اندیشه غارت و جمع مال به هند حمله بردند. نادر هم برای تازاج جواهر و جمع غنائم و ثروت به هند روی آورد. پس از غلبه بر سپاه هند (جنگ کرنال ۱۶ ذی القعدة ۱۱۵۱ ه. ق/ ۱۹ فوریه ۱۷۳۸) دختر پادشاه هند را برای پسر خود نصرالذمه میرزا گرفت و به شکرانه این فتح مالیات سه ساله ایران را بخشید. نادر سلطنت هند را که نمی‌توانست نگهدارد به محمدشاه پس-

داد و در عرض هر چه جواهر و نفایس در خزانه محمدشاهی بود صاحب شد و همه را به ایران آورد، من جمله تخت طاوس و الماسهای معروف کوه نور و دریای نور و تاج‌ماه و محمدشاهی.

شرح این نفایس و قیمت و ارزش افسانه‌ای آنها در کتب مختلف، من جمله کتاب جرناس‌هانوی انگلیسی که خود در آن هنگام در ایران بود، آمده است. وی قیمت این غنایم را برابر با ۸۷/۰۰۰/۰۰۰ لیره انگلیسی تخمین می‌زند. شرحی که تاورنیه در حدود صد سال پیش ازین تاریخ راجع به تخت طاوس نوشته، نوشته جرناس‌هانوی را تأیید می‌کند. تاورنیه می‌نویسد:

«این تخت به همان شکل و به همان اندازه تخت خوابهای سفری مسامت یعنی تقریباً شش پا طول و چهار پا عرض دارد. در روی چهار پایه آن که بسیار کلفت است و بیست تا بیست و پنج شست دست، ارتفاع دارد، چهار میله کار گذاشته‌اند که تخت در روی آنها قرار دارد. در روی این میله‌ها ۱۲ ستون است که از سه طرف روپوش تخت بر روی آنها قرار دارد و طرفی که روپوش حیاط است، روپوش ندارد. هم پایه‌ها و هم میله‌ها که بیش از ۱۸ شست دست عرض دارند، کلاً از طلای مینا کاری مرصع به الماس و یاقوت و زمرد پوشیده شده‌اند. در میان هر میله‌ای یاقوت درشتی دیده می‌شود که در وسط و اطراف آن چهار زمرد است که به شکل صلیب در آورده‌اند در طول میله‌ها، جای‌جای، از همین صلیبها دیده می‌شود و طوری آنها را قرار داده‌اند که در یکی از آنها یاقوت در وسط است و چهار زمرد در چهار طرف و در دیگری زمرد در وسط است و چهار یاقوت در چهار طرف. زمردها را سطح تراشیده‌اند و در جاهایی که در میان یاقوتها و زمردهاست الماسهایی نشانده‌اند. بزرگترین این الماسها بیش از ده تا دوازده قیراط نیست و همه آنها نگینهای مسطح هستند، در بعضی نقاط مرواریدهایی است که در طلا نشانده‌اند، در یکی از اضلاع طول تخت چهار پله است که از آن بالا می‌روند. از سه پشتی با بالشی که در روی تخت است، یکی که در پشت شاه گذاشته می‌شود درشت و گرد است، مانند متکا‌های ما و آن دو پشتی

دیگر که دو طرف وی می گذارند پهن است. گذشته از این شمیری و گریزی و کمایی و تبری و ترکیبی به این تخت آویخته اند و این سلاحها تماماً مانند بالشها و پله ها و دیگر قسمتهای تخت مرصع به جواهراتی هستند متناسب با جواهرات دیگر تخت. من یاقوتهای درشتی را که در اطراف تخت کار گذاشته اند شمردم. تقریباً صد و هشت دانه است که کوچکترین آنها صد قیراط وزن دارد. بعضی از آنها دویت بلکه بیشتر هم وزن دارد. زمردها تا اندازه ای خوش رنگ اند و بزرگترین آنها ممکن است تقریباً شصت قیراط باشد و کوچکترین آنها سی قیراط. من تا یک و صد و شصت دانه از آنها را شمردم و به همین مقدار یا بیشتر، یاقوت است. عقب روپوش تخت پوشیده از الماس و جواهر است و در دوران ریشه ای از مروارید آویخته اند و در بالای روپوش که به شکل گنبد است و چهاردانه دارد، طاوسی دیده می شود که دم خود را بلند کرده و آن دم از یاقوت کیبود و جواهرات رنگ دیگر است. بدن طاوس از طلای میناکاری است و چند قطعه جواهر، از آن جمله یاقوت درشتی است که در جلو شکم طاوس است و از آن مرواریدی به شکل گلابی آویزان است که پنجاه قیراط تقریباً وزن دارد و زرد رنگ است. در دو طرف طاوس دسته گل بزرگی است به قد همان پرنده متشکل از چندین گل طلایی میناکاری با چند قطعه جواهر. در آن طرف تخت که روبه حیاط است، شبکه ای از جواهر و الماس که هشتاد تا نود قیراط وزن آن می شود آویخته است و در اطراف آن یاقوتهایی است و وقتی که شاه روی این تخت نشسته این شبکه درست رو بروی چشم اوست. آنچه به نظر من درین تخت مجال گرانبهاست، این است که دور دروازه ستونی که روپوش آن را نگه می دارد رشته های زیبایی از مرواریدهای خیلی گرد و درشت پیچیده اند و هر دانه ای از آنها ممکن است از شش تا ده قیراط باشد به فاصله چهار با از تخت، در چهار طرف، دو چتر است که در زمین کار گذاشته اند و میله آنها که هفت ناهشت پا ارتفاع دارد مرصع به الماس و یاقوت و مروارید است. این چترها از مخمل سرخ است که زردوزی کرده اند و در اطراف آنها رشته ای از مروارید است. این بود آنچه من توانستم ببینم.

کسانی که حساب جواهرات شاه و ارزش این کار را دارند، به من تأکید کردند که صد و هفت هزار لک رویه تمام شده یعنی معادل پانصد هزار لیره به پول ما».

محمد کاظم نیز این تخت را به چشم دیده است و او وصف تاورنیه را از تخت طاوس بدین گونه تکمیل می‌نماید: «دیگر تختی بود مشهور به تخت طاوس ... هفتاد شتر آن تخت را مسی کشید. به طرح کلاه فرنگی هشتی که دور آن مدور بود و سقف و در و دیوار آن از طلا مرصع کرده بودند و در بالای سر آن طاوس یک دانه از زمرد و یاقوت ساخته گذاشته بودند و در بالای سر آن طاوس یک دانه الماس به قدر بیضه مرغی بود مشهور به کوه نور که قیمت او را بجز ذات پاک الهی احد دیگر نمی‌دانست نصب کرده و بالهای آن مکمل به جواهر ساخته بودند. مرارید درشت بسیار چون بیضه کبوتر به سیم کشیده و بدان پایه‌های تخت قرار داده و جمیع آلات و اسباب آن تخت از سیم سرخ و به جواهر مکمل بود و دانه ضعیف تر آن به وزن نیم مثقال و باقی دیگر چهار مثقال و سه مثقال و دو مثقال و فروش خارج آن از گلابتون که دور آن به مروارید آبدار غلطان تعبیه شده بود و پنج ذراع از آن تخت محجری از طلا، استادان صاحب وقوف به طرح هشت کرده و ساخته بودند، مکمل به جواهر که در زمین به دور و دایره آن تخت کشیده که هر گاه پادشاه ممالک هندوستان اراده جلوس می‌نمود، بر او رنگ جهانبانی برآمده چند نفر از امیران عظام و سرداران کرام در پائین آن تخت تکیه بدان محجری گذاشته توقیف می‌نمودند و آن تخت و محجر همه پاره پاره بود به یکدیگر نصب کرده بر قرار می‌گردانیدند.»

«محرر این رواق (محمد کاظم) در هنگامی که رایسات جاه و جلال از هندوستان به دارالسلطنه هرات منعطف گردیده بود، آن تخت را که حسب فرمان قضا جریان باخیمه نادری تکانیده بودند تماشای آن را نمود که عقل بنده روزگار از تصور و تقریر آن عاجز و قاصر است. دارای زمان آن تخت را مقرر فرمود که بارگیری کردند.»

در میان این غنایم اشیای نفیس فراوان بود من جمله خیمه‌ای که آسترش از اطلس بنفش و روی آن صورت تمام پرندگان و حیوانات روی زمین و گل‌های قشنگ

نقش شده بود. تمام این نقوش و تصاویر از مروارید و الماس و یاقوت قرمز و یاقوت کبود و دیگر جواهرات تهیه شده بود.

محمد کاظم در این مورد می نویسد: «از جمله تحفه‌ها دو دانه یاقوت و الماس بود یکی مشهور به دریای نور و دیگری معروف به عین الحور که از قرار تقریر حاجی علی نقی خان جواهری قیمت هر یک دانه آن به نحوی است که هر گاه طفل چهارساله اشرفی دو مثقال و نیمی را به هوا بیاندازد، تا مکانی که آن اشرفی عروج نماید زر سرخ هر گاه بدان بلندی بریزند یک دانه آن است و حسب الامر دارای زمان آن را نیز ضبط سرکار نمودند.»

«دیگر از جمله تحفه‌ها کتابی بود مشهور به ره‌وزحوزه که خوش نویسی بسیار خوب آن را کتابت نموده و نقاشان و صحافان و مذهب‌ان صاحب وقوف مقطعات آن را مصور پشت و رو نموده بودند که هر جنگ و جدال و مجلس آرائی و عیاری عمرو بنی امیه و باقی مقدمات را تصویر کرده و ساخته که عقل از تصور آن عاجز و آن کتاب را دربار دو قطار شتر می بستند. چون دارای زمان خواهش آوردن آن را نمود، محمد شاه صمصام الدوله وزیر اعظم را به خدمت حضرت گیتی ستان فرستاد و خواهش آن نمود که آن کتاب را ملاحظه فرمودند به انعام مقرر فرمایند. حضرت صاحبقران در جواب فرمودند که هر گاه خواهش نبردن جمیع خزاین را نمایند قبول می فرمایم. اما خاطر اقدس تعلق به مطالعه آن کتاب به هم رسانیده، ان شاء الله تعالی از ممالک ایران خواهم فرستاد. صمصام الدوله معروض داشت که محمد شاه را از بردن خزانه شاهی سرموئی ملال به خاطر خطور آن نمی نماید، اما به جهت این کتاب بسیار مکدر خاطر گردیده است. بندگان اقدس (نادر) میرزا زکی ندیم خصاص خود را فرستاد که رفته در خدمت پادشاه مذکور معذرت خواهی کتاب را نمود. ناچار محمد شاه سکوت اختیار نمود و هر ورق [آن کتاب] مساوی یک ذرغ و نیم شاه طول و سه چهارم یک عرض داشت و جمیع ورقهای آن را مقوا نموده بودند.»

همین محمد کاظم شرح دقیقی نیز درباره میزان غنایم و بهتر بگوییم چپاول

نفایس هند به دست نادر آورده که خواندنی است.

«ازقرار تقریر میرزا محمدشرف موازی بیست هزار نفر شتر در سرکارخاصه شریفه بود و موازی چهار هزار نفر شتر را جواهر و مرصع آلات پادشاهی بازگیری نمودند و موازی دوهزار نفر دیگر را اسباب اسب و بدکی مرصع و زین و لگام مرصع و اسباب و موازی دوهزار نفر دیگر را از قبیل زربنه آلات مرصع چون جام و زبرجام بلورین کنده کاری مکمل به جواهر و صراحی‌بشم و طلا و سرپوشهای بلورین مرصع و غیرهم که عقل از تصور آنها عاجز بود بازگیری نمودند و موازی شش هزار نفر دیگر را اشرافی جهان آبادی بار گرفتند و موازی بیست و چهار هزار رأس استر بردعی را زرسفید و نقره آلات بار بستند.»

تنها این جواهر و نفایس و خزائن نبود. نادر در طول راه بازگشت، سربازان و اسران خود را نیز بسازرسی کرد تا اگر پول و جواهری دربار خود داشتند به «بندگان اقدس» تحویل دهند. این داستان از محمد کاظم شنیدنی است (به اختصار): «چون چند منزلی طی مسافت نمود و به نظاره سپاه فیروز دستگاه مشغول گردید، همگی عساکر خود را چون آراسته و به لباسهای الوان ملون ملاحظه کرد سجدات شکر الهی را به جا آورد. اما جمعی از کوته اندیشان و حاسدان و خوشامد گویان به عرض رسانیدند که عساکر منصور در هنگام قتل عام و غارت شاد جهان آباد (دهلی) جواهرات بسیار و طلا آلات بی شمار تحصیل کرده اند و مین باشیان و پانصد باشیان و یوز باشیان، هر یک بدون حساب از جواهرات و طلا آلات کسب کرده اند و هر گاه وارد مملکت ایران گردند و این همه دولت و ائانه که در تصرف ایشان است گناه باشد که باد نخوت و غرور که در کاخ دماغ ایشان راه یافته هر یک طالب فتنه و شینی خواهند گردید...»

دارای زمان را ازین رأی و تدبیر تأمل دست داده بعد از ساعتی گنفت گرفتارن این مال و ائانه البیت در کمال آسانی است. اما حال وقت اظهار نیست. از آن منزل در حرکت آمده و وارد کناره رود آنک و سنگ در دیدند. اولاً دارای زمان

باعمله و کارکنان سرکار از جبری که در هنگام ورود در عرض دوایم بسته بودند گذشته و به دفعات مین‌باشیان را باغازیان تحت هر يك دسته بدسته از جسر گذرانیده و در آن طرف رود آب، نسقچیان غلاظ و شداد و معتمدان با تمهید و داد فرمود که عساکر منصوره را فرود آورده و جمیع اموال و اشیاء ایشان را ملاحظه می کردند هرگاه سایر ملازم اضافه از پنجاه تومان و یوزباشی از دوست تومان و پانصدباشی از هزار تومان و مین‌باشی از دوهزار تومان و امرای عظام از سه هزار تومان نقد هرگاه اضافه داشته باشند یا آنکه از جواهرات نفیسه و مرصع آلات گرانها که داشته گرفته، ضبط سرکار گیتی مدار می کردند و به همین تمهید، جمیع اموال عساکر منصوره را ملاحظه و اضافه نقد و جنس به نهجی که مذکور گردیده ضبط نمودند و بعد از اتمام غازیان، گرفتن نفود و اجناس نسقچیان و معتمدان را نیز به عهده غلامان مقرر فرمود که اموال آنها را ملاحظه کرده بر نهج سایر مردم گرفتند و خاطر جمع گردیدند. «اما ظاهراً نادر با هم خاطر جمع نشده بود. زیرا باردیگر: «به سمع همایون رسانیدند که غازیان آنچه جواهرات و طلا آلات که داشتند در جهاز شتران و در میان نمد زین اسب و پالان دواب بار گیر خود مخفی داشته و چیزی به دیوان عاید نگردیده. چون عساکر منصوره وارد کنار رود گردیدند، مجدداً حسب فرمان گیتی ستان مقرر گردید که دواب غازیان را ملاحظه نمودند. چون عساکر فیروز ماژرچنان مشاهده کردند، جمعی که از جواهرات و زربنه آلات بسیار تصرف کرده بودند، از خوف و سخط پادشاهی که مبادا در مقام بسازخواست در آمده به قتل خیانت کنندگان امر فرماید، جواهرات و زربنه آلات بسیار در میان رود آب انداختند... الفصه در آن منزل نیز به قدر يك دو کرور جواهرات و مرصع آلات به تصرف اولیای قاهره در آمد. سوای آنکه به رود آب ریخته بودند و در زیر خاك مخفی داشتند.»

آن حال مردم بیچاره مغلوب هند بود و این حال سر بازان فاتح نادری. اما آنان نیز که به بسته بندی و بارگیری این غنائم مأمور شدند نیز سر نوشتی به ازین نداشتند. یکی ازین افراد آقا محمد نام بود که «خزانه دار و صندوقدار صاحبقران

دوران و محل اعتماد و اعتبار آن حضرت بود. در هنگام تحویل گرفتن طلاآت به‌قدر سه خروار طلا تقلب کرده تصرف نموده بود. غمازان و حاسدان بداندیش آن مقدمه را به عرض اقدس رسانیدند و بعد از تشخیص تصرف نمودن آن مقدار مذکور، میرزا محمد را به قتل رسانید و آن منصب خطیر را به عهده همان شخص (لابد همان غازی و حاسد بداندیش) مقرر فرمود و در هنگام مراجعت در کناره رود جیلمند به‌جهت یکصد مثقال طلا، آن نیز به قتل رسید.^۱

با این کرور کرور مال و جواهر، باز هنگامی که در عمر کوت بر کیان ناصر غایب کرد و کیان ناصر به اضطرار «یکصد هزار تومان نقد که در خزاین موجود بود، تکلف و پاندازی پیشکش سرکار خاصه شریفه گردانید» باز نادر «به‌عهده غلامان مقرر گردانید که به خدمت کیان ناصر رفته، اظهار نمایند که این یکصد هزار تومان نعل بهای عساکر منصوره نمی‌گردد و هرگاه قدری دیگر وجه به سرکار ما مهم‌سازی نمایند عوض آن را از مداخل سد به‌عمال جدید مقرر خواهیم فرمود که تسلیم نمایند» و کیان ناصر به‌عرض رسانید که «آنچه در خزاین بود، تسلیم کارکنان سرکار گردیده» یعنی دیگر کفگیر به ته دیگ خورده و چیزی حاضر نیست. اما در همین وقت «چند نفر از خوشامدگویان به سمع همایون رسانیدند که در میان ارگ این قلعه چاهی است عمیق و در قعر آن چاه به قدر پانصد هزار تومان اشرفی خالص مخفی داشته» نادر با به قول محمد کاظم، بندگان گیتی‌ستان «آن دو نفر را مقرر فرمود که این راز را مخفی داشته اولاً مقرر داشت که کیان ناصر با سه چهار هزار نفر عازم خداآباد و قبل از ورود موکب همایون در نندارک مهمانداری اشتغال ورزد» و خلاصه به این بهانه او را دست به‌سر کرد و «دارای دوران به حفر آن چاه مقرر فرمود. پانصد هزار تومان از آن چاه انتزاع داد.»

میزان این غنایم و نفایس که نادر از هند به ایران کشید به قدری زیاد بود که

۱- محمد کاظم، عالم‌آرای نادری ج ۲ ص ۴۶.

۲- محمد کاظم، عالم‌آرای نادری ج ۲ ص ۴۸.

تقریباً يك قرن یعنی صدسال بعد از آن تاریخ یکی از بازماندگان فقیر و بینوای نادر گردن‌بند مرجانی کارهند به ژنرال سایکس فروخته و ژنرال در کتساب خود نوشته است که طبق قوانین و دلایل گردن‌بند مزبور از غنائم هند بوده که نادر به ایران آورده است.

این ثروت هنگفت را نادر به ایران آورد ولی يك دینار از آن را در این کشور خرج نکرد، سهل است که حتی مالیات سه ساله ایران را که قبلاً به شکرانه فتح هند به مردم ایران بخشیده بود، مجدداً مطالبه نمود و تاشاهی آخر وصول کرد. از آن گذشته وجود این ثروت عظیم و انبوه ائانه مجلل و مرصع و خرم‌نهای جواهر، به جای آنکه او را نسبت به خالق مطیع‌تر و نسبت به مخلوق خدا مهربانتر گرداند، بیشتر موجب بفسی و طغیان و جور و عدوان او با خدا و خلق خدا شد. اولاً به طوری که جو ناس‌ها نوری نقل کرده از آن‌پس نادر هر جا در ایران جواهری سراغ می‌کرد، به‌عزرا آنکه در دلهی دزدیده شده و از جواهرات هند است از مردم می‌گرفت. ثانیاً مدام نگران اسباب و ائانه و جواهراتی بود که یا در هند به غصب و زور از محمدشاه، یا در ایران به قسوت و لئامت از مردم گرفته بود و به جرم سرقت آن اشیاء، بیگناه و گناهکار را به فجیع‌ترین صورتی می‌کشت. این داستان را از طبیب مخصوصش کشیش بازن بشنوید:

«پیش از آنکه از اصفهان بیرون آید، خواست ائانه گرانهای کاخ خود را شماره کند. سجاده‌ای که از آرايشهای تخت پادشاهی بود، از سه سال پیش گم شده بود. نخست به نگهبان جواهرات سلطنتی بدگمان شد. منم انکار کرد و چون تازیانه بسیار خورد، گفت که مأموری که پیش از او نگهبان بوده سجاده را فروخته است. نادر سخت بر آشفته که کیست که جرأت خسریداری ائانه قصر را داشته باشد، نام او چيست. منم مهلت خواست تا جستجو کند. چون چند روز گذشت، باز گشت و گفت که يك مشت بازرگان، دو ارمني و چهار يهودی، سجاده را خریده‌اند. هر هشت تن را دستگیر کردند و پس از چند جلسه بازجوئی، از هر يك از آنان، يك

چشم را برکنند. ایشان را بازنجیری گران از گردن به هم بستند. فردای آن روز بامدادان به فرمان پادشاه آتشی بسیار بزرگ روشن کردند و آن هشت تن را همان گونه که بازنجیر به هم متصل بودند، در میان آتش انداختند. همه مردم حتی جلادان نیز از نگرستن بدان عقوبت وحشیانه به هراس افتاده بودند. این نخستین بار بود که فرمان مجازاتی چنین داده شده بود ولی با آن همه تفحصها و جستجوها عامل دزدی کشف نشد.»

نادر از خاندان بسیار فقیری بود، وقتی هم که به سلطنت رسید، هنوز تلخی فقر و بدبختی روزگاران گذشته را از یاد نبرده بود. او که خود و خانواده خویش را در برابر مردم و بزرگان زمان کودکی خویش فقیر و حقیر و سرافکنده و بدبخت و بینوا دیده بود، دیگر تنها راضی نبود که خود را زورمند و توانگر و خوشبخت و سرافراز ببیند، بلکه دوست داشت که همه مردم را عموماً و بزرگان زمان خود را خصوصاً فقیر و حقیر و سرافکنده و بدبخت و بینوا و در زیر پای خود عاجز و مسکین و مخدول و منکوب ببیند. چه خوب فهمیده و چه خوب گفته است، شیخ محمدعلی حزین درباره نادر و روزگار وی

به دست خلق عالم کاسه در یوزه می‌بینم

گدا چون پادشاه گردد، گدا سازد جهانی را

ابن شیخ محمدعلی که از مردم لاهبجان بود و شعر می‌گفت و در شعر «حزین» تخلص می‌کرده و لذا در تاریخ و ادب ایران بیشتر به حزین لاهیجی شهرت یافته، مردی بود دانشمند و شاعر، با احساسی شدید و پختگی و دانش و هوش تام و تمام. وی از بدو روزگار، در آن روزهای سخت محاصره اصفهان و بعد در استیلاي افغانها و سپس در سالهای پراضطراب و آشوب سلطنت طهماسب ثانی در ایران بوده و از آن پس، در سال ۱۱۴۶ به هند گریخته و در موقعی که نادر به هند حمله کرده وی در هند بوده است. پس هرچه در این باره نوشته یا از دیده‌های خود اوست یا از

قول مردمی که خود این بدبختها را به چشم دیده‌اند. گواه گفتار شیخ لاهیجی سخن کبیش بازن فرانسوی است که می‌نویسد نادر می‌گفته «در مملکت برای هر پنج خانوده يك دینگ کافی است» یعنی مردم باید به حدی فقیر باشند که در دفته بیش از یکی دوبار غذای پختنی نخورند. و چه قدر فرق است بین نظر نادر با عقیده هانری چهارم پادشاه فرانسه که می‌گفت «در روزگار سلطنت من هر خانواده‌ای در روزهای يك شنبه باید مرغی بپزد». همین کشیش فرانسوی که طبیب مخصوص نادر بوده همچنان می‌نویسد :

«در ابتدای دسامبر (روز آخر خزان) به اصفهان باز آمد^۱ و چهل و پنج روز در آن جا بماند و در آن مدت آنچه از ظلم و تعدی که بتوان تصور نمود به مردم رسید که آن همه یا به فرمان خود او بود و اگر هم نبود مرتکب مورد هیچگونه مؤاخذه و بازخواست واقع نمی‌گردید. سپاهیان که در شهر و اطراف پراکنده بودند، آسیب و زیان فراوان می‌رسانیدند. در هر کوی و برزن دسته‌دسته سر بازان خشمناک در حرکت بودند که عنان گسیخته می‌دویدند و به ضرب و زور گروهای بیست‌سی نفری از مردم بدبخت را که نتوانسته بودند حرص و طمع بی‌پایان آنان را فرو نشانند بر زمین می‌کشیدند. در هر جا، جز فریادهای دلخراش و رقت‌بار که نشان وحشت و نومیدی بود، شنیده نمی‌شد. اگر کسی از ترس و بیم از خانه خود می‌گریخت، خانه همسایه او را به باد تاراج می‌دادند و اگر اهل روستایی هجرت می‌نمود و به جایی دیگر خود را سر به نیست می‌کرد جریمه آن را از شهری می‌گرفتند. شهری که در معرض هجوم قرار گیرد و پس از فتح، آن هم به قهر و غلبه، به سر بازان فاتح واگذار شده باشد، آن گزندها و صدمه‌ها نبیند که شهر اصفهان در این چهل و پنج روزه از نادرشاه و کسان او دید. بدگمانیهای اونسبت به ستمکاریهایش روبه افزونی می‌گذاشت. هر روزی، روز زوال و پایان چند خانمان بود. هرگز نشد که من از قصر بیرون آیم و نمش

۱- یعنی بائیز سال ۱۱۶۰ که نادر پس از توقف یک ماه و نیمه در اصفهان به شیراز

و کرمان رفت و از آنجا خود را به مشهد رسانید و کمی بعد کشته شد.

بیست و پنج تاسی مرد را نبینم که برخی به امر او خفه شده بودند و بعضی به دست سربازان وی به هلاکت رسیده بودند.^۱»

جناس هانوی هم در این خصوص شرح مفصلی دارد و می‌نویسد که محصلین و چاпарهای نادری، در نظر مردم ایران، مانند مأمورین عذاب و لعنت بودند و در هر ده یا قصبه که مردم از آمدن ایشان باخبر می‌شدند، برای جلوگیری از ورود ایشان از هر طرف محصور و مستحکم می‌کردند. فی الواقع مثل این بود که تمامی ایران فاتح به دست دشمنی ویران شده و نفوس آن ناپدید شده‌اند.

نادر که از طرفی در مبارزه با دولت عثمانی، با وجود موفقیتهای نظامی سال ۱۱۵۸ هـ در منطقه ایروان، موفق نشده بود که موضوع مذهب جعفری را به عنوان خامس مذاهب اربعه بقبولاند و از طرفی نتوانسته بود شورشیان داغستان را (که برادرش را کشته بودند) سرکوب کند، دچار نوعی سرکوفتگی شده بود که او را سخت می‌آزرد و بری تلافی این ناکامیها، بدبختانه بیچاره‌تر از مردم ایران کسی را نیافته بود. امری که مزید بر علت شده بود سوءظن نادر بود به رضاقلی میرزا و کور کردن او و بعد پشیمان شدنش از این عمل وحشیانه. علت این امر چه بود؟

علت این بود که مردم ایران نادر را دوست نداشتند، اما به پسرش رضاقلی خان بی‌علاقه نبودند. زیرا تصور می‌کردند که او چون بر بساط سلطنت بزرگ شده و زنش هم از خانواده صفوی و بزرگ‌زاده است، ازین گونه سختگیریهای لثیمانه و پولدوستیهای ناشی از گناه طبیعی، به دور خواهد ماند. نادر این علاقه مردم را به رضاقلی تحمل نمی‌توانست کرد. خاصه این که در طی سفر نادر به هند، به محض شیوع خبر بی‌اساس مرگ نادر، رضاقلی دستگاه سلطنت چیده و طهماسب ثانی و فرزندانش عباس و سلیمان خرد سال را به قتل رسانده بود تا مبادا برای سلطنتش معارضی باقی بماند. این بود که تا موضوع سوء قصد پیش آمد، نادر به رضاقلی بدگمان شد و دستور داد او را کور کنند. اندکی بعد که بر اثر علاقه پدری با رفع

سوه تفاهم ازین کار پشیمان شد، پنجاه نفر از بزرگان را کسه در مجلس کور کردن شاهزاده حضور داشتند به قتل رسانید به این بهانه که چرا شفاعت نکردند!! نادر برای وصول پول و گرفتن مال مردم و تقیر کردن آنان ابداعات و اختراعات فراوان و هول‌انگیز داشت. یکی ازین ابتکارات داستان «الف» بود. الف کلمه‌ای است عربی به معنای هزار. ولی نادر آن را پنج‌هزار می‌دانست. هر کس که مورد بی‌مهری پادشاه افشار قرار می‌گرفت، اگر سرش از گردنش جدا نمی‌شد، یا گوش و بینی و خصیة خود را ازدست نمی‌داد، به پرداخت «الف» مجازات می‌شد، آن‌هم نه يك الف، چون در جنب جبروت و کبریای نادری، يك الف یعنی پنج‌هزار نمودی نداشت، بلکه پنج الف، ده الف، بیست الف، حال نحوه وصول:

«از عمالی که به پای محکمه حساب می‌آورد، ده الف و بیست الف مطالبه می‌کرد. و اگر آن جماعت و جهی در بساط نداشتند ایشان را به چوب می‌بست یا گوش و بینی می‌برد تا از راه اضطرار به نام خود هر چه را پادشاه بیرحم خواسته بود بنویسند و قبض بدهند. سپس به فرمان نادر جماعت مزبور را به عنوان معرفی اعوان و دستیاران چوب می‌زدند و آن گروه بخت برگشته از ترس جان هر که را می‌شناختند یادیده یا اسمشان را از کسی شنیده بودند نام می‌بردند و مأمورین غلاظ و شداد نادری به دستگیری ایشان روانه می‌شدند و به اسم هر کس که نامی از او برده شده یادگیری به خط یا به فرض او را همدست قلمداد کرده بود، چندین الف صادر می‌شد و عمال شاهی به وصول آن می‌رفتند و «حکم حکم نادر» است را به رخ او می‌کشیدند. خلاصه این ابتکار شوم نادر و احکام و حوالات ظالمانه‌ای که از طرف او به نام شهرها و دهات و قصبات صدور می‌یافت، آن قسمت از آبادیهای ایران را هم که در استیلای افغانان و قشونکشیهای نادر و طغیان سرکشان خراب نشده بود، ویران ساخت و فریاد مظلومین را به فلك رساند. خاصه آنکه مأمورین نادری هر که را از پرداخت آن وجوه گزاف سر می‌پیچید کور می‌کردند یا گردن می‌زدند و اگر قدرت پرداخت آن را نداشت و در زیر شکنجه جان می‌سپرد، حواله به ورثه

او و در صورت بی‌چیزی به همسایه به محله و از محله به شهرها و ولایات منتقل و وجه آن به سختی تمام مطالبه می‌شد تا حکم نادر بلااثر و حواله او بلاوصول نمانده باشد»

بدیهی است که پرداخت ابن‌همه وجوه ناروا خارج از حد و اندازه قدرت و طاقت مردم ایران بوده که در فاصله استیلای افغانان غارتگر و سالهای آخر سلطنت نادر از هستی ساقط شده بودند و مأمورین و محصلین دیوانی هم، با تمام ترسی که از لاوصول ماندن آنها بر جان خود داشتند نمی‌توانستند تمام آنها را دریافت کنند. ناچار قسمت عمده حواله‌ها وصول نشده برمی‌گشت. این بار دیگر نادر، به بهانه آنکه حوالجات تحصیل لاوصول و حقوق ثابت دیوانی معطل مانده، محصلین و مأمورین را کور می‌کرد و از سرهای ایشان کله منار می‌ساخت. چنانکه در سال ۱۱۵۹ هجری در اصفهان، تعداد هفتاد و سه نفر از ضابطان و عمال و کلانتران فارس را که در رکابش حاضر بودند سخت مؤاخذه کرد که «چرا مسال ما را نمی‌دهید و خدمت نمی‌کنید». آنگاه دستور داد تا شصت و سه نفر از آنان را کور کردند و سپس در کرمان «تمامی گورهای فارس و شصت و سه نفر از کلانتران و عمال بلوکات را به ضمیمه یکصد و شانزده نفر اهالی کرمان برحسب حکم «پادشاه عدالت‌پناه» کشتند و جنازه آنها را در میدان انداختند و از سرهای آنها که به شماره یکصد و هفتاد و نه نفر بود دو کله مناره ساختند و به مراسم معدلت پرداختند»

این پولها را چه می‌کرد؟ همه را روی هم می‌انباشت و از داشتن و دیدن آن همه زر و سیم و جواهر لذت می‌برد. همچنانکه سلطان محمود از دیدن جواهراتی که از هند غارت کرده بود، حتی در بستر مرگ خودداری نمی‌توانست کرد. برای حفظ این ثروت عظیم که از خون جگر و اشک دیده مردم فراهم آمده بود، نادرشاه افشار دستور داده بود که قلعه‌ای در کلات بسازند. کلات نخستین پایگاه نادر بود.

شرح ساختمان قلعه کلات را از زبان ابوالحسن گلستانه از معاصرین آن روزگار و مؤلف مجمع التواریخ بشنوید:

«نادرشاه در ایام سلطنت، سنگتراشان چابکدست را از جمیع ممالک محروسه احضار و به تراشیدن و هموار نمودن پست و بلند آن کوه آسمان شکوه مقرر داشت و جمعی دیگر از ملازمان حضور را برایشان گماشته که دقیقه‌ای آنها را بی کار نگذاشته روزمره حقیقت کار را به عرض رسانند. چنانچه پنج سال متوالی مأمورین به خدمت مقرره قیام نموده، کوه را به حدی صاف و هموار نموده بودند که کار پردازان شخصی را می فرستادند که از سر آن کوه آرد بریدن کوه بریزند که اگر ناهمواری معلوم شود هموار نمایند و در وقت ریختن، همه آن آرد بر زمین می ریخت که يك مثقال از آن به کوه نمی چسبید و اگر از چهار طرف جائی پیدامی کرد که کسی ناخن بند بتواند کرد، پنج تومان از سر کارشاهی به او انعام می دادند.»

مردی که برای حفظ جان و ناموس خود و خانواده خویش و برای انباشتن جواهرات و زر و سیم خود چنین قلعه‌ای می ساخت که حتی آرد بر سنگهای آن بند نشود، نه به جان و مال مردم رحم می کرد، نه به عرض و ناموس آنان. به این داستان توجه کنید که چگونگی ناموسها بر باد می رفت تا کلات «به سیم وزر و جواهر و مسکوک» انباشته شود.

در همان سفر کرمان، وقتی نادر تصمیم به مراجعت به خراسان گرفت، دستور داد تا متمولین شهر و بلوکات را سیاه کردند و پای هر کس چند «الفی» نوشتند. از اعیان و غیره سیصد نفر بدبخت به قلم آمد. سیصد محصل و میر غضب برای اخذ وصول تنخواه در کرمان گذاشت. یکی از این بیچارگان «الف» داغ شده خواجه محمد شفیع بردسیری بود. به طوری که صاحب تاریخ سالاری می نویسد:

«هرچه نقد و جنس از او و منسوبانش وصول می شد گرفتند و هنوز کلی از مبلغ مقرر باقی بود. محصلان خواجه شفیع را به جهت وصول بقیه تنخواه شکنجه کردند. چند نفر تاجر ترکمان و مردم ماوراءالنهر در کرمان بودند که هرگاه کسی

به قدر جریمه‌ای که به نامش نوشته بودند نتواند بدهد، هرگاه دختر یا پسر مقبولی داشته باشد بخزند تا او پول گرفته در عوض وجه مقرر بدهد. خواجه محمد شفیع بیچاره لابد دودختر خود را چادر کرده بامحصل به منزل ترکمان برد که شاید بخزند و از عذاب فارغ شود. چون ترکمان روی آن دو مستوره دید گفت نمی‌خواهم. محصل گفت خواجه محمد شفیع، فلان (تاجر ترکمان) نپسندید، فکر پول کن. خواجه بیچاره گفت خدایا تاجر ترکمان نپسندید توهم مپسند.»

واقعاً در برابر چنین رفتارهای وحشیانه‌ای مردم ایران چه می‌توانستند بکنند. جز اینکه گاه و بیگاه، به‌عنوان اینکه یکی از شاهزادگان صفوی را یافته‌اند دور کسی جمع شوند و شورشی به راه اندازند. ولی هیچک از این شورشها هم به‌جائی نمی‌رسید و تنها اثری که از آن برجای می‌ماند خشم شدید نادر و خونریزی بیشتر بود. در این روزگار، مردم چنان از ظلم و جور نادر به‌ستوه آمده بودند که مرگ او را از خدا آرزو می‌کردند و حتی روزی همه دیدند که بر مقبره‌ای که نادر، جهت خود در مشهد، ساخته بود این بیت نوشته شده:

در هیچ پسرده، نیست نباشد نوای تو

عالم پراست از تو و خالی است جای تو

بیتی که از يك غزل عارفانه صائب تبریزی گرفته شده و تمام آن غزل بر روی سنگ آرامگاه شاعر در اصفهان منقوش است.

این مقدمات بالاخره بدانجا منجر شد که نادر اندک‌اندک نسبت به «قرلباشیه» یعنی سرداران و سربازان ایرانی شیعی مذهب بکلی بدگمان گردید و درصدد برآمد که به کمک افغانان و تاتارها و ازبکان سنی مذهب اردوی خویش، یکباره سرداران ایرانی را از میان بردارد. زیرا او می‌پنداشت که اگر او به حیات این سرداران شیعی مذهب و علاقمند به صفویه پایان ندهد، آنان به حیات پادشاه خونخوار و فرومایه

و سنی مذهب خویش خاتمه خواهد داد. نادر در سال ۱۱۶۰ در ۲۳ ماه صفر از کرمان به مشهد رسید. مقارن همین ایام، مردم سیستان سربه شورش برداشتند. نادر برادرزاده خود علیقلی خان و سردار وفادار خویش طهماسبقلی خان جلایر امیر کابل را به سرکوبی شورشیان فرستاد. هنوز علیقلی خان و طهماسبقلی خان به سیستان نرسیده بودند که عده‌ای از گرفتار شدگان به دست محصلین نادری، در زیر ضربات چوب، دروغهایی درباره ایشان گفتند و نتیجه این شد که صد الف نادری (الفی پنج هزار) به پای علیقلی خان و پنجاه الف به پای طهماسبقلی خان نوشته شد. محصلین نادری هم فوراً جهت اخذ وصول «آلاف» مذکور راه افتادند. علیقلی خان که می‌دانست کار «عمومی تاجدار» عذر و بهانه بسر نمی‌دارد، خود بسا سیستانیان ساخته سربه شورش برداشت و چون سردار جلایر را با خود همدل و همداستان نمی‌دید، وی را مسموم کرد و مخالفت خود را با عموی تاجدار آشکار ساخت. در همین زمان، کردان ناحیه خبوشان (قوچان) نیز شورش کردند و نادر به سرکوبی آنان شتافت. شورش سیستان و نافرمانی کردان خبوشان و سرکشی قوم فاجار در استراباد و تشنجات سایر نقاط، مثل تجمع مردم تبریز در زیر لوای سام میرزای دروغین و شورش شروان و قتل حاکم آن منطقه، نادر را سخت به خشم آورد و او را واداشت که تصمیم نهائی خود را در مورد قلع و قمع سرداران و بزرگان قزلباشیه زودتر عملی سازد. برای این منظور، نخست فرزندان خود نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را به کلات فرستاد و عده‌ای از عمال و لایات را که در حضور او بودند دستور داد تا «بعضی را نابینا کردند و برخی دیگر را محصلین شدید همراه داد به اوطان آنها رخصت کردند که در آن برده باقی زرا بواب از آنها وصول نمایند» سپس با سرداران ازبک و افغان قرار بر قتل سرداران قزلباش در فردای آن روز نهاد. اما یکی از حاضران در جلسه شوم مزبور، مراتب را به محمدقلی خان کشیکچی باشی گفت و او نیز به چند نفری از امرای قزلباش اطلاع داد و این عده که مرگ خود را محقق دانسته بودند، در قتل نادر با یکدیگر همداستان شدند.

داستان این شب خونین را (به اختصار) از گلستانه مورخ مشهور و معاصر بشنوید. عندلیب آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را:

«شب يك شنبه يازدهم جمادى الثانى سال ۱۱۶۰، در منزل فتح آباد، دوفرسخی فوجان، محمدخان فاجار ايروانى و موسى بيك افشار خلیجالی و قوچه بيك گوندوزلوی افشارارومی و محمد صالح خان فرقلوی ابیوردی با هفتاد نفر جوان داوطلب نیمه شب به سمت سراپرده روانه شدند و تا رسیدن به پرده زنبوری که اول باب سراپرده بود، از هیبت و سطوت نادری، پای دلاوران از حرکت بازمانده، سه نفر خود را به پرده زنبوری رسانیده داخل سراپرده شدند. خواجه سرای که قاپوچی حرم بود ایشان را دیده خواست که فریاد کند که یکی از جوانان خود را به او رسانیده حلق او را چسبیده و گفت اگر حرفی خواهی زد گذشته می‌شوی. بگو شاه در کدام خیمه است. خواجه مذکور محل خوابگاه شاه را اشاره نموده همان وقت حلق او را فشرده، جان به قابض ارواح سپرد.»

آن روز نادر شاه در کمال اضطراب، به خلاف عادت مقرر، چندین بار به حرم داخل شده و بیرون آمده بود و در یک جا قرار و آرام نمی‌گرفت و مردمان حضور همگی در حیرت و [تعجب بودند] و احدی را یارای تحقیق این مراتب نبود. حسینعلی بیك معیر الممالک که معتمد علیه بود و امورات مخفی را نظر به اعتماد و اعتبار او، جناب شاهی از او پوشیده نمی‌داشت، سبب وحشت و تفکرم را پرسید. شاه او را نزدیک طلبیده فرمود خوابی دیده‌ام، به تو می‌گویم. این را به احدی اظهار مکن. پیش از ظهور این دولت خداداد، در اوایل حال، باباعلی بیك کومه احمدلوحاکم ابیوردی که ما را برای امری به اصفهان فرستاده بود، با چند نفر که همراه بودند، به همین منزل وارد شدم و سه همین مکان که حالا سراپرده سلطانی به ریاست خیمه کوچکی استاده کرده، شب آن روز در عالم رویا شخصی مرا به نزد خود خوانده

گفت همراه من بیا که حضرت ترا می‌طلبد. من رفتم. در صحرا مکان مرتفعی به نظر آمد که دوازده شخص عظیم‌الشان که نور روی ایشان صحرا روشن کرده بود، در آن بالا نشسته بودند. از آن دوازده بزرگ یکی که از همه بزرگتر بود خطاب به یکی از آن بزرگان کرده فرمود که آن شمشیر را بیاور و مرا پیش طلبید و شمشیر را به کمر من بست و فرمود که «ریاست ایران را به تو دادیم. با بندگان خدا رویه سلوک را مساوک دار» مرا مرخص فرمود. من از خواب بیدار شدم و این خواب را برای احدی نقل نکردم تا آنکه به این دولت رسیدم. شب گذشته در خواب دیدم که همان شخص که در آن ایام مرا به خدمت آن دوازده بزرگ برده بود حاضر شد و مرا کشان کشان به خدمت آن بزرگان برده و بروی استاده کرد. آن بزرگی که شمشیر به کمر من بسته بود، از دیدن من روی درهم کشید و فرمود که شمشیر را از کمر این ناقابل بگشاکه لایق این کار نیست. هر چند من خواستم که شمشیر را ندهم مفید نیفتاد. جبراً از کمر من وا کرده مرا از نزد خود بیرون کردند. از وقتی که از خواب بیدار شده‌ام قرار و آرام از من سلب شده. نمی‌دانم چه خواهد شد. اگر تا دو سه روز خود را به قلعه کلات برسانم این همه کدورات به فرح و سرور مبدل خواهد شد. معیر الممالک عرض کرد که الحمدلله دشمنان را حالت مقابله نیست و قلعه کلات هم نزدیک است و از هیچ رهگذر مخاطره و تشویش نمی‌باشد، شاه در جواب گفت «آنچه من می‌دانم، تو دیگری نمی‌دانی». این را گفته مضطرب به حرم داخل شد. آنشب نادر نزد دختر محمدحسین خان یکی از زنان خود بود. شاه را آن خواب این قدر بی‌حواس کرده بود که لباس از تن برنیاورد و کلاه نادری که چهار جبقه بر او نصب کرده بود از سر برداشته بر زمین گذاشت و به دختر محمدحسین خان گفت که خواب بر من چندان غلبه کرده که عنان اختیار از کف ربوده و خوابیدن را بر خود خوب نمی‌دانم. این قدر که چشم من گرم شود، زود مرا بیدار کن و سپس چشم بر هم نهاده به خواب رفت.

در آن وقت محمد صالح خان نزدیک رسید. دختر محمدحسین خان سیاهی او

را دیده مرتعش شد و دستی به پای شاه رسانید. شاه سراسیمه از جای جست و چشم او بر محمد صالح‌خان افتاده زبان به دشنام‌گشود، شمشیر را از غلاف بیرون کشید و از جای برخاسته به سوی اجل دوید که پای او به طناب خیمه بند شده به رو در افتاد. محمد صالح‌خان شمشیری به کتف او نواخت که يك دست او از بدن جدا شد، شاه را از افتادن دست، در ارکان وجود شکست به هم رسیده به عجز درآمد. صالح‌خان را بعد از زدن ضرب از سطوت نادری، دست از کار و پای از رفتار بازمانده زمین دوز بود که محمد بيك قاجار رسیده نادر را به نخون غلطان و صالح‌خان را به حال خود گرفتار دیده بجلدی پیش آمده سر نادر را بریده از سراپرده بیرون آمد.

سرداران قزلباش خواستند این مطلب را پوشیده نگهدارند تا هم اردو دستخوش غارت و چپاول نشود و هم آنان بتوانند به حساب از يك و افغان برسند. ولی تقدیر با تدبیر سازگار نیامد. سران از يك و افغان که از مواقع خبردار شدند، از نظر احتیاط «شب‌شب سنگین‌بار را ریخته اسباب خوب و اسرای مرغوب را حمل شتران و باربرداران کرده به سمت قندهار روانه» کردند و خود با جمعیت خویش که در حدود سی هزار نفر بودند منتظر ماندند و صبح که خبر قتل به همه کس و همه جا رسیده بود، اردوی ننادری به غارت رفت و در مدتی کمتر از چهار ساعت از آن همه شکوه و عظمت نادری و از سراپرده و اردو خیمه و خرگاه اثری باقی نماند و به قول مورخ مخصوص وی:

سر شب سر قتل و تاراج داشت

سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

به يك گردش چرخ نیلسوفری

نه نادر به جا ماند و نه نادری

چنین بود پایان زندگانی پرماجرایی نادر و چنین بود آخرین ساعات حیات خونین وی. این مرد که به نیروی دلیری و توانایی اراده کشور ما را در دشوارترین

لحظات از سقوط حتمی نجات داد، پس از آنکه بر سرزمین پهناوری از داغستان تا هند و از خوارزم تا بحرین تسلط یافت، بر اثر علاقه فراوان به قدرت نمایی و عشق به جمع مال و منال، آنقدر در آزار مردم کوشید که سرانجام جان خویش را در این راه گذاشت. او نیز مانند دیگر فاتحان جهان چندان به جهانگشایی و جهان خواری حریص شد که از جهانداری بازماند. هیچگونه اثری در زمینه اصلاحات داخلی از خود باقی نگذاشت. بلکه برای اصلاح کار مردم بر نداشت. چنین بود که امپراطوری پهناوری که بنیان نهاده بود، پس از مرگش، همچنان گلدانی چینی که از دست کودکی بر زمین افتد قطعه قطعه بلکه ریز ریز شد.

چه خوب اظهار عقیده کرده است ناپلئون امپراطور فرانسه در باره نادر، آن جا که در نامه‌ای به فتح‌ملی‌شاه می‌نویسد: «نادرشاه جنگجوی بزرگی بود که موفق شد قدرت بزرگی تحصیل کند. وی در مقابل مفسده جویمان سهمگین و در برابر همسایگان مهیب بود. بردشمنان خود غالب آمد و با افتخار سلطنت کرد. ولی این فرزاندگی را نداشت که هم به فکر حال هم به فکر آینده باشد.»

آری نادر جنگجوی بزرگی بود و دیگر هیچ!

در پایان این مقال، بی‌مناسبت نیست که شرحی در باب صورت و شکل و شمایل و همچنین اعتقادات مذهبی وی گفته‌آید، آن هم از قول مردی که او را به چشم دیده و مدتی در اردوی او بوده و طبعاً با بزرگان دربار نادری حشر و نشر داشته است. این مرد جوناس هانوی انگلیسی است. وی که در ۱۷۱۲ در پرتسموت انگلستان متولد شده و در ۱۷۸۶ در لندن در گذشته، در سال ۱۷۴۳ به روسیه رفته و برای ایجاد روابط بازرگانی به ایران سفر کرده است و چون در استرآباد دزدان اموال وی را به سرقت بردند وی برای تظلم و به امید پس گرفتن اموال خویش به نزد نادر رفته است. او شرح وقایع زندگانی خود را به اضافه مطالب ارزنده دیگری در خصوص اقدامات انگلیسیها در جهت ایجاد روابط تجاری با ایران در چهار جلد در سال ۱۷۵۳ در لندن منتشر نموده است. آنچه در این جا می‌آوریم از کتاب اوست در نهایت

اختصار:

«قبایله وی حاکی از سادگی او بود و طبیعت ستمگر او را نشان نمی‌داد. صورت او گردتر از صورت ایرانیها و بینی او کمتر شبیه بینی رومیها بود، زیرا بینی غالب ایرانیها شبیه بینی رومیهاست. مویش سیاه و چشمانش درشت و نافذ و پشانیش بلند و صورتش گندمگون و بدنش نیرومند و قدش در حدود شش پا و شانهاش جلو آمده بود. قیافه او مخصوصاً هنگامی که لب به سخن می‌گشود هیبتی مخصوص داشت. صدای او چنان قوی و طنین افکن بود که از مسافت بعید شنیده می‌شد و هنگامی که در صحنه جنگ به سر بازان فرمان می‌داد بسیار شدید بود و سرانجام یکی از وسایل جلوس او به تخت سلطنت شد. نیروی جسمانی وی نیز در پیشرفت کار او بی‌تأثیر نبود. استفاده از تبرزین که یکی از قدیمیترین سلاحهای معمول در میان ایرانیان است، گرچه از مدتها پیش منسوخ شده بود ولی نادر آن را دوباره رایج ساخت. به طوری که وی را قبل از جلوس بر تخت سلطنت «تبرزین‌خان» می‌نامیدند. قوه حافظه او و همچنین وقوفش بر احوال ایرانیان شگفت‌انگیز بود. وی می‌توانست به آسانی نام همه اشخاصی را که با آنها رابطه داشت به خاطر بیاورد. جزئیات عایدات هر ایالت را می‌دانست. چنان در حبله و نیرنگ استاد شده بود که از راه راست منحرف شد و با ظلم و ستم زمینه نابودی خود را فراهم کرد. وی از آنجا که عادت به تفکر نداشت، فکرش مشغول نبود و فقط درباره مطالبی می‌اندیشید که به امور جنگی وابستگی داشت. در اواخر عمر شروع به خواندن و نوشتن کرد. حضور ذهن عجیبی داشت. تصمیمات خود را تقریباً به همان سرعت فکر خود عملی می‌ساخت. در مرحله‌ای از عمر به آزادی شراب و عرق می‌خورد. ولی بعد، از نوشیدن عرق، بکلی روگردان شد و فقط شراب به اندازه‌ای می‌خورد که باعث ازدیاد قدرت جسمانی و فکری او بشود. غذای او بسیار ساده بود و اغلب به قدری نخورد برشته که مانند ایرانیان در جیب داشت اکتفا می‌کرد. لباس او قابل ملاحظه نبود. بیشتر به جواهر گرانبهائی که تاجش را آراسته کرده بود می‌نزدید. و

عمامة خود را نیز با جواهر مزین ساخته بود . غالباً دیده می‌شد که فیروزه درشتی در دست دارد و در چادر با آن سرگرم است. می‌گویند که همیشه جوشنی زیرلباس می‌پوشید و این موضوع هم بهید نیست. زیرا وی از خشم مردم برضد خود آگاهی داشت. اما تظاهر می‌کرد که جامه زیادی در بر ندارد و به سر بازان خود نیز می‌گفت که از او پیروی کنند . نادر به زنان علاقه بسیار داشت . می‌گویند که تا چند سال پیش از مرگش، هر شب دختری به حضور او می‌بردند. ولی این خود قصه مسخره آمیزی بیش نیست. وی در اواخر عمر به سی و سه زن قناعت می‌کرد و بعضی از آنها را تا مدت‌ها دوست داشت. در جنگهای با عثمانیان، غالباً زنان خود را همراه می‌برد.

در مقاصد مذهبی، ظاهراً نادر هدف مبهمی را در نظر داشت. اومی‌خواست که ذهن مردم را به خود مشغول‌دارد و در همان زمان با ایجاد مذهبی نو مانند پاشاهان گذشته بر شهرت خود بیافزاید. چون خاندان صفوی به سبب نقوی و ایمان بر تحت سلطنت نشسته بودند، او نیز ظاهراً مایل بود که بر اساس مذهبی نو سلسله‌ای نو تأسیس کند. در اواخر سال ۱۷۴۰ وی فرمان داد که انجیل را به زبان فارسی ترجمه کنند. ولی از طرز رفتار او در این مورد چنین برمی‌آید که این عمل از روی هوی و هوس است و برطبق نشئه ثابت و صحیحی نیست. این امر تحت نظر میرزامهدی که مرد نسبتاً عالمی بود گذشته شد و او چند تن از اسقفها و کشیشان ارمنی و چند نفر از مبلغین کاتولیک و ملاهای ایرانی را دعوت کرد که با او در اصفهان ملاقات کنند. اما ملاها دعوت او را نپذیرفتند. زیرا اگر تغییری در اوضاع حاصل می‌آمد به زبان مسلمانان تمام می‌شد. گذشته از این، رفتار نادر نسبت به آنها بیسابقه و زننده بود. ازین رو، بسیاری از آنان به میرزامهدی رشوه‌های کلانی دادند تا از حضور معاف شوند.

در میان عیسویانی که در این مورد احضار شدند تنها يك مبلغ کاتولیک که در ایران تولد یافته بود و در زبان فارسی به اندازه کافی تسلط داشت می‌توانست به

چنان‌کار مهمی بردارد. اما ارمانه اگرچه در ایران به دنیا آمده‌اند و با مردم معاشرت می‌کنند، ولی عده کمی از آنها در زبان فارسی تسلط دارند. در این ترجمه انواع لغات و مشکلات قرآنی به کار بردند. منبع معتبر آنها ترجمه‌های از قرآن به زبان فارسی بود. کشیشی به نام ده‌وین^۱ از مردم فرانسه، ترجمه انجیل را به زبان لاتین مورد استفاده قرار داد. شش ماه در این کار وقت صرف شد.

در ماه مه بعد (۱۷۴۱) میرزاهدی با علما و کشیشان به حضور نادر رسید. نادر نظری سرسری به کار آنها انداخت و وقتی قسمتی از ترجمه را برای او خواندند، مطالب مسخره آمیزی درباره مذهب عیسوی بر زبان راند و ضمناً مذهب موسی را به باد ریشخند گرفت و همچنین از حضرت محمد (ص) و امام علی (ع) انتقاد کرد. نادر عتبه داشت که نویسندگان انجیل در شروع خود بیش از مسلمانان اختلاف دارند و بنابراین اشکال مرتفع نخواهد شد و اگر خدا به او عمر بدهد از مذهب اسلام و مسیحیت مذهبی به وجود خواهد آورد که از دیگر مذاهب بشر بهتر باشد.

این مطلب به درازا کشید و بهتر آن است که بیش از این به تفصیل نگرانیم. اما دریغ است که در مورد وزیر و منشی و مشاور وی میرزا محمد مهدی خان استرآبادی خاموشی اختیار کنیم و از این مرد ادیب سخنور و نویسنده زبردست، که دست تقدیر او را همنشین و همسفر و همراه و همراز مردی چون نادر کرده بود، یادی ننمائیم.

میرزا محمد مهدی خان استرآبادی

میرزا محمد مهدی، پسر محمد نصیر، تحصیلات خود را در اصفهان که در آن روزگار مهد دانش و فرهنگ اسلامی و ایرانی بود آغاز کرد و در پرتو هوش فراوان و استعداد کم نظیر خویش، بزودی در ادبیت و عربیت پیشرفت تمام نمود و در معارف اسلامی و دقائق زبان فارسی و عربی به مقامی ارجمند رسید و در لغت و انشا دستی توانا یافت و به «سرکار خاصه شریفه» یعنی دستگاه دولت و دربار صفوی درآمد و با سمت منشیگری مشغول خدمت شد. اما این که نوشته اند وی کوکب نخلص می کرده و فرمان باغبان باشیگری یا به اصطلاح امروز چیزی در حد ریاست بیوثات سلطنتی داشته، ظاهراً درست نیست. در این باره سخن بسیار است و ما حاصل آن اینکه در هیچیک از تذکرة های معتبر مثل «تذکره اختر» احمد بیک گرجی و «سفرینة المجد و د»، اثر محمود میرزای قاجار پسر فتحعلی شاه و «نگارستان دارا» تألیف عبدالرزاق دنبلی و «مصطفی خراب» اثر هلاکو میرزا از زندگانی و اشعار شاعری به نام کوکب استرآبادی یا مازندرانی و استرآبادی یاد نشده است. حتی در «تذکره آتشکده» تألیف آذریبگدلی نیز نام چنین شاعری نیامده و این امر می رساند که آذر چنین شاعری رانمی شناخته و نامی از او نشنیده بوده، در حالی که وی لا اقل در روزگار جوانی با ایام بیری میرزا

مهدی‌خان معاصر و هم‌زمان بوده است. از آن گذشته رقم باغبان باشیگری که به نام میرزاهمدی کوکب صادر شده به قلم میرزا محمدمهدی‌خان استرآبادی نوشته شده و بعید می‌نماید که در دستگاه عریض و طویل و دیرپائی چون دولت صفوی، از لحاظ شمار محرران و منشیان، چنان قافیه تنگ بوده باشد، که میرزا محمدمهدی‌خان خود مأمور نوشتن فرمان منصب جدید خویش شده باشد و این مطلب که فرمان مذکور به قلم میرزا محمد مهدی‌خان است، نه بر اهل ادب و واقفان بر شیوه ترسل و دقایق انشاء که بر هر طفل دبستانی آشکار است و آن فرمان در منشآت وی نیز به چاپ رسیده است.

باری، ظاهراً دوران خدمت وی در دستگاه صفوی چندان به طول نینجامیده است. چه افغانها نخست بر قسمت شرقی ایران دست یافتند و سپس اصفهان را در محاصره گرفتند و پس از محاصره‌ای نسبتاً طولانی، بر اثر بروز قحط و ظهور غلا، مردم شهر به جان آمدند و شاه صفوی بیش از آن تاب نیاورد و به اردوی محمود افغان رفت و تاج خویش بر سر وی نهاد و بدین گونه دولت صفوی عملاً فرو ریخت و اندکی بعد، طهماسب میرزا که در بحبوحه محاصره اصفهان به قصد تهیه لشکر و اعلام جنگ با افغانه، از پایتخت دولت صفوی خود را بیرون انداخته بود، در نشیب و فراز میدان جنگ و عرصه سیاست باندرقلی آشنا شد و به نیروی کفایت و شجاعت او خراسان را از دست رقیبان به قهر و غلبه بیرون کشید و نذرقلی که آنک به «طهماسب‌قلی» شهرت یافته بود، در جنگهای متعدد افغانها را درهم شکست و فغانخانه به اصفهان در آمد و نختگاه دولت صفوی را از لوٹ و جود مهاجمین ستمگر برداخت. در همین هنگام بود که میرزا محمد مهدی‌خان عریضه‌ای مشعر بر تهنیت فتح اصفهان و ورود سپاه فاتح قزلباش به دارالسلطنه اصفهان تقدیم و کوکب نادری داشت و از جانب مردم استرآباد عرض تبریک و تهنیت نمود. ظاهراً از همین روز گاراست که وی در دستگاه طهماسب‌قلی خان (نادر) راه یافته و منشی مخصوص او شده و از آن پس همه جا با او بوده و رسماً «منشی الممالک» نادر گردیده است.

نادر پس از غلبه بر افغانه و بیرون رفتن روسها از ایران، بر اثر قراردادهای رشت (۱۷۳۳) و گنجه (۱۷۳۵) و غلبه بر ترکان عثمانی، نخست شاه طهماسب ثانی را به جرم بیکفایتی از سلطنت برکنار کرد و شاه عباس سوم را که طفلی شیرخوار بود به سلطنت برداشت و خود زمام امور را به دست گرفت و پیداست که در چنین شرایطی سلطنت به نام عباس میرزا بود و به کام طهماسبعلی خسان. اما طهماسبعلی خان نام سلطنت را نیز خواستار بود. لذا به کمک سربازان و سرداران، زمینه را برای سلطنت خود هموار کرد و بسزرگان هر شهر و ولایت را به دشت مغان کشانید و به شرحی که همه می‌دانند با ارباب و تهدید که حربه زورگویان و ستمگران است، خلع صفویه را از سلطنت و تصویب سلطنت نادر و خاندانش را از آن جماعت مرعوب و مجذوب درخواست کرد و مردم در کف آن شیرینر خونخواه، جز تسلیم و رضا چاره‌ای ندیدند و به سلطنت وی گردن نهادند و شرایط نامطلوب وی را پذیرفتند (۱۱۴۸).

در همین روزهای نخستین سلطنت نادر، میرزا محمد مهدی خان از منصب منشی الممالکی برکنار شد و به امر نادر، میرزا مؤمن که قبلاً وزیر شاه طهماسب ثانی بود سمت منشی الممالکی یافت. هر چند از این منشی الممالک در تاریخ نادر ذکر نیست، ولی از میرزا محمد مهدی خان که به سمت وقایع نگاری تنزل یافته بود سخن بسیار است و ظاهراً از این مطلب چنین برمی آید که غرض از تعیین شغل جدید، تضعیف و تحقیر نبوده بلکه محرمیت بیشتر و حضور دائم وی در خدمت نادر بوده است.

نادر مثل همه زورگویان و خیره سران بی منطق مغرور، نه اهل شور و مشورت بود، نه کسی را شایسته شور و مشورت می‌دانست و نه اندیشه و نظر دیگران را به چیزی می‌شمرد. همه کارها با خود او بود و او خود در همه کارها، از جنگ گرفته تا سیاست و از اقتصاد و امور مالی تا دیانت اظهار نظر می‌کرد و حتی به جزئیات کارها مداخله می‌نمود و سخن نخستین و واپسین را می‌گفت و کسی را حق چون و چرا در کارهای وی نبود. چنین بود که درد دستگاه نادری نامی از صدر اعظم و وزیری نبود. تمام یاران یا بهتر بگوئیم از کمان دولت وی چهار نفر بیش نبودند: میرزا محمد.

مهدی‌خان استرآبادی که منشی فرمانهای مهم سیاسی و اداری بود. نامه‌هایی که به سلاطین نوشته می‌شد و دستورات مهم اداری که به‌عمل و ضابطین نادری ارسال می‌گردید، حتی فرمان مشاغل و مناصب درجه اول شمه به‌انزای میرزا محمد مهدی‌خان بود. دیگری میرزا علی‌اکبر ملاباشی که در مسائل مذهبی دست داشت و از جانب نادر با علمای سنی مذهب مذاکره می‌نمود و سفری نیز به سفارت به دربار عثمانی رفت و با مفتی دولت عثمانی مذاکره و مکاتبه نمود. دیگری حسین‌علی‌خان معیرالممالک بطامی که مسئول وجوه نقدی و ضرب سکه و حفظ عیار پول بود و بالاخره چهارمین نفر میرزا ابوالقاسم کاشی.

گذشته از اینان، در سفرها نیز چهار مستوفی همواره در رکابش بودند: میرزا محمد شفیع تبریزی، مستوفی آذربایجان (متوفی در ۱۱۸۰ ق.ه) و میرزا محمد باقر مستوفی خراسان که نادر در اواخر سلطنت خود به قتل او فرمان داد و میرزا احسن مستوفی عراق که پس از نادر بیگلربیگی فارس شد و در شیراز درگذشت و تقی‌خان شیرازی مستوفی فارس که به فرمان نادر مقطوع‌النسل و از بک چشم نابینا گردید. البته این چهار ایالت آذربایجان و خراسان و عراق و فارس در آن روزها شمول وسیعتری از امروز داشت و کلیه سرزمین «ایران» را شامل می‌گردید. این تقسیم بندی ایران، به چهار ایالت آذربایجان و خراسان و فارس و عراق، تا اوائل سلطنت رضاشاه نیز معمول بود و در مدارس نیز تدریس می‌گردید. و بعدها، خاصه از سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در تقسیمات کشوری تجدید نظرهای مکرر صورت گرفت و بر شمار استانها افزوده شد و حتی آذربایجان به دو استان شرقی و غربی تقسیم گردید.

باری ارکان دولت نادری همین چندتن بودند و اینان نیز در برابر وی سخن از چون و چرانی نمی‌گفتند و لب‌جز به «بله‌فرمان» نمی‌گشودند و با این همه در جامعه محدود آن روز ایران نامی داشتند و جاهی. تا اینکه در سال ۱۱۵۹، پس از آن همه تلاش و کوشش و جوشش نادر، چه در عرصه سیاست چه در میدان محاربت، دولت عثمانی بی‌آنکه شرایط نادر رادر مورد مذهب جعفری و تخصیص مقامی در مکه از رکن شافعی به‌شبه‌یان ایران پذیرفته باشد

حاضر به مصالحه شد و نادر هم که گذشته از پیری و فرسودگی جسمانی، از طعن و کنایه مردم ایران و توجهشان به صفویه و شورشهای هر روزه آنان بهزیر لوای مدعیان انتساب به صفویه خسته شده بود، صلح را پذیرفت و سفیر عثمانی به نام نظیف افندی برای عقد قرارداد صلح به ایران آمد و قرارداد صلح بسته شد و برطبق قرارداد بنا شد که طرفین به مبادله سفیر اقدام کنند و سفیری از ایران به باب عالی رود و سه سال در آن جا اقامت کند و سفیری نیز از باب عالی (دربار عثمانی) به ایران آید و سه سال در دربار نادری مقیم باشد.

متعاقب امضای قرار داد، از طرف دولت عثمانی، احمد افندی حاکم سیواس به موافقت رحمی شاعر معروف ترك و عثمان نعمان افندی از فضیلتی کشور عثمانی قرار شد به ایران بیایند و هدایای سلطان عثمانی را به حضور نادر آورند. متقابلاً از جانب دولت ایران نیز مصطفی خان شاملو از سرداران نادری با لقب خلیفه الخلفائی مأمور سفارت به دربار عثمانی شد و مقرر گردید که میرزا محمد مهدی خان نیز همراه این سفیر باشد.

به درستی نمیدانیم که میرزا محمد مهدی خان در این هیأت سفارت پر اهمیت چه سمتی داشته است. رحمی شاعر ترك، به عنوان وقایع نگار در جزوه همراهان سفیر ترك به ایران آمده بود. اما به نظر نمی آید که میرزا مهدی خان چنین سمت و عنوانی داشته، شاید هم مغز متفکر هیأت سیاسی او بوده و مصطفی خان شاملو به اصطلاح نقش ظاهری و نمایشی داشته و مأموریت مهم سیاسی و زد و بندهای دیپلماتیک و جمع آوری اطلاعات و اخبار با میرزا محمد مهدی خان بوده است. این مطلب از این جا تأیید می شود که در جزوه اسناد سیاسی دولت ترکیه سندی است، از احمد پاشا حاکم زیرك بغداد به دولت متبوع خود در باب این که میرزا مهدی خان را بر مصطفی خان مرجع بدانند، هر چند که ظاهراً عنوان سفارت با مصطفی خان است. پیداست که پاشای بغداد که به زیرکی و حیلگری شهرت فراوان داشت متوجه موضوع شده و خواسته باب عالی را نیز از این امر مطلع کند تا مبادا بر اثر غفلت مقامات موجهات

ندامتی فراهم آید. احمدپاشا تصریح می‌کند که چون میرزا مهدی‌خان از مصطفی‌خان به نادرشاه نزدیکتر است، مأمورین باید به او بیش از مصطفی‌خان احترام کنند.^۱ هیأت سفارت ایران، روز دهم محرم ۱۱۶۰، در همان هنگامی که نادر از راه یزد و کسرمان، چون پیک مرگ روانه خراسان شد، راهسی مأموریت خویش شدند تا خود را به استانبول رسانند و هدایای نادری را به سلطان محمودخان عثمانی تقدیم دارند. این هدایا، غیر از تحف و نفایس فراوان آن روزگار مانند، پارچه‌های ابریشمی و ظروف چینی و شمشره‌های جوهردار مرصع و امثال آن، مشتمل بود بر تختی زرین و خیمه‌ای مجلل و زربفت و دو زنجیر قبل رفاص.

هیأت سفارت ایران از اصفهان عازم بغداد شد. در روزهای توقف در بغداد بود که خبر کشته شدن نادر رسید و معلوم شد که شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال ۱۱۶۰ پادشاه بیدادگر، خونریز، مال‌دوست و جواهرپرست ایران به دست سربازانش کشته شده است. با وصول این خبر، بهت و حیرت همه را فرو گرفت و مبادله سفرا که هر دو در بغداد بودند به تعویق افتاد. زیرا دولت عثمانی نمی‌دانست که پس از نادر چه کسی بر بالش سلطنت تکیه خواهد زد.

در این احوال، جماعتی از داعیه‌داران سربلند کردند که ما از دودمان صفوی هستیم و وارث تاج و تخت کیان. از آن جمله، حسین میرزا نامی بود که ترکان عثمانی او را در بغداد بدین کار وا داشته بودند. حسین مدعی بود که فرزند شاه طهماسب ثانی بوده و در هنگامه قتل شاهزادگان صفوی به دست محمود افغان فرار کرده و بدزوسیه گریخته و از آنجا خود را به بغداد رسانده است.

نوشته‌اند که مصطفی‌خان شاملو بر صدق ادعای حسین میرزا گواهی داده است.

روزی سفير نادر و روزی در کنار مدعیان نادر!

باری مصطفی‌خان، پس از مرگ نادر مدتی بلا تکلیف و حیران در بغداد بود تا اینکه

۱- فهرست اسناد تاریخی ایران تألیف محمود غروی (انتشارات فرهنگستان ادب

در مبارزه قدرت، ابراهیم خان برادرزاده نادر بر علیقلی خان برادر خود غلبه کرد و بر جای وی به سلطنت نشست و برای تحکیم کار خویش، خواست با دولت عثمانی رابطه سیاسی برقرار کند. وی مصطفی خان شاملورا در مأموریت سه‌ارت ابقاوتساید نمود، اما میرزا محمدمهدی خان را در نظر نیاورد. شاید این مطاب هم قرینه دیگری بوده بر محرمیت و تقرب فراوان میرزا مهدی خان به نادر و اعتماد فراوان نادر به هوش و کاردانی وی. مزایائی که پس از مرگ نادر، موجب عزل و برکناری وی شده، زیرا میرزا مهدی خان مسلماً امثال ابراهیم خان را به چیرزی نمی گرفته و او را شایسته خدمت نمی دانسته و ابراهیم خان نیز، با استحضار بر این مراتب، بدو اعتماد و اطمینان نداشته است.

مصطفی خان کوشش فراوان داشت که هرچه زودتر عازم استانبول شود. اما گویبی مشیت الهی بر این کار قرار نگرفته بود. زیرا بزودی بدو خبر رسید که اولاً دو پسر او را به امر کریم خان زندانی کرده‌اند و ثانیاً چندتن از خوانین لرستان با بیست و پنج نفر از بزرگان قوم وی در کرمانشاهان نزد حسین میرزا رفته‌اند و منتظر او می‌باشند. مصطفی خان بناچار عازم کرمانشاهان شد.

در این میان، میرزا محمدمهدی خان که از سفارت برکنار شده بود، ظاهراً از بغداد به کرمانشاه و از آنجا به مشهد رفت. زندگانی وی در این سالها روشن نیست. نمی‌دانیم در کجا بوده و چندسال و چگونه زیسته و کی روی در نقاب خالک کشیده است. تاریخ اتمام کتاب سنگلاخ ۱۱۷۲ قمری است و از این جا برمی آید که مرگش پس از این تاریخ بوده. سال مرگش را در بین سنوات ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ نوشته‌اند. اگر چنین باشد، یعنی وی بیست سال پس از نادر حیات یافته باشد، لابد در گوشه عزلت و در میان کتابهای فراوان خود به سر می‌برده. زیرا او کتابخانه عظیمی داشته مشتمل بر کتب خطی فارسی و عربی و ترکی و مجموعه مفصلی از خطوط خوش استادان بزرگ من جمله خطوط میرعمادالحسنی و اکثر مذهب به کار آقا محمد هادی. چنانکه در روزگار ما هر جا که خط میرعماد پیدا شود، مهر میرزا مهدی خان بر پشت آن جلب نظر

می‌کند، میرزا محمد مهدی خان این کتابخانه عظیم را وقف ارشد اولاد خویش کرد تا مگر از فنای آن حلو گیری نماید. وای به کاری که نسا زد خدا. صورت وقف نامه کتابخانه در جزو منشآت وی چاپ شده و در آن اسامی بسیاری از کتب مهم و مشهور (و لابد کتب موجود در کتابخانه) به تصریح یا به ابهام و تمهیه و تلمیح آمده است.

میرزا محمد مهدی خان با همه گرفتاریهای اداری، آن‌هم در خدمت مرد تندخوی زورگویی چون نادر، کتابهای مهمی نوشته است. من جمله: تاریخ نادر شاه معروف به «جهانگشای نادری» جالب توجه است که وی خود نامی بر کتاب خویش نهاده ولی ایرانیان کتاب او را، شاید هم به قیاس کتاب عظام‌المک جوینی درباره چنگیز، «جهانگشای» خوانده‌اند. نه آخر، نادر هم چون چنگیز فاتحی خونریز بود. در این تاریخ، مؤلف هرگز نتوانسته به صراحت و صداقتی درخور یک مورخ به شرح مطالب بپردازد. گاهی در بیان وقایع به ایجاز تمام گرائیده و گاهی هم اصلاً یادی از وقایع نکرده. ولی در شرح وقایع سال آخر سلطنت نادر، مؤلف با صراحت و روشنی تمام به ذکر مطالب و مسائل پرداخته است و پیداست که این فصول را بعد از مرگ نادر نوشته. دره نادری نیز کتاب دیگری از این مؤلف است در تاریخ نادر ولی خلاصه‌تر از جهانگشا. این کتاب هر چند نمونه روشنی است که از شیوه مغلق و متکلف نثر فارسی و نموداری از فضل‌فروشی منشیانه ولی ضمناً دلیل روشنی است بر احاطه عظیم میرزا-مهدی خان بر دقایق زبان عربی و فارسی و لغات شاذ و نادر و عمق اطلاعات مؤلف در فرهنگ عظیم گسترده ایرانی و اسلامی.

لغت سنگلاخ فرهنگی است ترکی در بیان الفاظ مشکل امیرعلیشیر نوایی که تألیف آن از زمان نادر شروع شده و به سال ۱۱۷۲ پایان یافته و آن از بهترین کتب لغت در زبان ترکی جغتایی است.

منشآت که مجموعه‌ای از نامه‌های اوست در زمینه فرمانها و نامه‌های سلطنتی و اداری، ولی آنچه به نام منشآت وی چاپ شده، آن‌هم به صورتی بسیار مغلوطناقص، مسلماً متضمن سراسر نامه‌های او نیست. زیرا نمی‌توان تصور کرد که مرد توانا و منشی ماهر فاضلی چون میرزا محمد مهدی خان، آن‌هم در دستگاه پر جوش و خروش نادری، هر چند

تنگ نظر و تنگ مایه، همین مجموعه مختصر را پرداخته باشد. تازه این مجموعه نیز ظاهراً پس از میرزا محمد مهدی خان فراهم آمده و می‌توان احتمال داد که نامه یا نامه‌هایی از نویسنده یا نویسندگان دیگری نیز در این مجموعه راه یافته باشد.

علیقلی خان واله در تذکره ریاض الشعر که به سال ۱۱۶۲ تألیف شده است می‌نویسد که وی اشعاری از قطعه و قصیده و غزل و مثنوی داشته. ولی ظاهراً این سخن درست نیست و تاکنون هیچگونه شعری در تذکره‌ها به نام میرزا محمد مهدی استرآبادی کو کتب نخلص نیامده است.

همچنان که از پایان کار میرزا محمد مهدی خان اطلاع نداریم، از وضع زندگی و شمار و نام فرزندان و فرزندزادگان وی نیز بی‌خبریم و این امر شگفت‌آور است که مردی چون وی که مصاحب روز و شب و محرم و انیس و سفیر و منشی الممالک و مورخ و وقایع‌نگار بوده، در گمنامی بمرود و کسی نداند که پس از مخلوم نیرومند خود چه کرده و کی مرده و کسی بر او گریسته است، تنها در کتاب «حدیقه الشعراء» به چند تن از نوادگان دختر وی اشاره شده است.

شرح حال اورا کسی بنفصیل یا به‌ایجاز ننوشته و هر که به شرح زندگی وی پرداخته چیزی جز سخنان گنگ و بی‌ارزش، آمیخته به مدح و ثنای لفظی، نگفته و مطلبی به دست نداده. نمونه را به نقل مطالبی که در استرآباد نامه آمده، اکتفا می‌کنیم. این نکته‌ها هم برای روشنتر شدن مطالب بیافزاییم که ظاهراً در سال ۱۲۹۴ ناصرالدین شاه اظهار تمایل می‌کند که شرح حال «علماء عظام و محدثین و الامام و مجتهدین فخام و عرفاه کرام و اطباء حکمت فرجام و منجمین حقایق نظام» که «از مبداء اسلام الی هذه الشهور و الاعوام (۱۲۹۴) در مملکت محروسه ایران در هر عصری و هر مصری بوده‌اند، نوشته شود تا کتابی در این باب پرداخته آید» و انجام این کار را به اعتضاد السلطنه محول می‌نماید و او نیز به «حکام و فرمان فرمایان جمیع بلاد محروسه ایران» ابلاغ می‌کند که اهل خبرت و بصیرت هر بلدی در این باب آنچه را دانند و توانند و تعلق به بلد ایشان داشته باشد، در حیز تحریر در آورده به منصفه

عرض پیشگاه... برسانند». حاکم استرآباد هم به محمد صالح بن محمدنقی استرآبادی، دانشمند همشهری میرزا محمد مهدی خان این مهم را ارجاع می‌نماید و اینک آنچه وی درباره میرزا محمد مهدی خان نوشته:

المرحوم المبرور میرزا مهدی خان نادری الاسترآبادی

ماشاءالله از علم و فضل او که در او ایل و اواخر چون او صاحب فضل و اطلاع از علوم چشمی ندیده و گوش نشنیده. در علم لغت و تفسیر و نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و رجال و تاریخ و نظم و نثر و انشاء و تواریخ مقتدر متبحر و فاضل کامل و ماهر بوده عبارات رشیده و مضامین رقیقه دقیقه انشآت او در «دره نادری» و غیره سرمشق متقدمین و متأخرین است. چنانکه صد نفر کاتب تحریر بنشینند و قلم نگارش اوصاف و تحریر فضایل او در سرانگشت بگیرند، سالهای دراز به انجام نتوانند رسانند. آخر الامر اعتراف به عجز و اقرار به قصور خواهند نمود. همانا کافی الکفاة صاحب بن عباد ثانی بلکه اول است. اگر استرآباد را هیچ صاحب فضلی نبود الا او، هر آینه کفایت می‌کرد، در نپرد آن بلد [و] برابری می‌کرد با اوصاف جمیع بلدان ایران بلکه می‌افزود.

چو خورشید سر بر زد از کوهسار

دگر شمع کافور ناید به کار

این بود آنچه دانشمند استرآبادی درباره همشهری خود میرزا محمد مهدی خان استرآبادی می‌نویسد. ماشاءالله از تحقیق او!

چنین به نظر می‌رسد که زندگانی میرزا محمد مهدی خان با همه فضل و هنرش چنان تحت الشعاع زندگانی سراسر حادثه و پسر و صدای نادر قرار گرفته که هیچکس بدو نپرداخته و هر نکته‌ای یا داستانی از زندگانی وی که در سینه مردم ایران یادر دل کتابها و تواریخ باقی مانده باز به مناسبت ارتباط وی با نادر بوده است. از آن

جمله گویند که پس از جنگ کرکوک که به شکست و فرار نادر منجر شد، نادرصدد جبران فوری آن شکست برمی آید و برای این امر به میرزا محمد مهدی خان دستور می دهد که به اطراف و اکناف کشور ماجری را خبر دهد و تقاضای کمک نماید. میرزا محمد مهدی خان نیز قلم بر صفحه کاغذ می نهد و پس از ذکر جریان جنگ، با عبارات منشیانه، ضمن کوچک نشان دادن شکست، بدین مطلب اشاره می کند که «چشم زخمی به قشون ظفر نمون رسیده است. اما وقتی نامه را برای نادر خوانده، نادر سخت برآشفته که این مهملات چیست. چشم زخم کدام است، بنویس ... نادر را پاره کردند. قشون بفرستید.»

این داستان را هم نوشته اند که نادر در بزم شبانه دستوری به میرزا محمد مهدی خان داد که اجرا کند. بیچاره همچنان که سینه آسا برای اجرای فرمان نادری از جا پرید پایش به قدح چینی گرانبهایی خورد و قدح شکست. نادر روی درهم کشید و میرزا فی البدیهه گفت:

کاسه چینی به چشمم کله فغفور بود

چون سگ این آستانم با نهادم بر سرش

لابد بیچاره میرزا محمد مهدی خان مرگ را به چشم دیده بود. چه زجری دانشمندان در خدمت زورگویان می کشند و چه زبونیها بر خویش روا می دارند. هر چند که دانشمندی که به زور گوئی خدمت کند، شایسته چنان زجر و مستحق آن زبونیها نیز خواهد بود. اگر دانش استغنا نبخشد وسیله بردگی و در یوزگی خواهد شد.

در تحریر شرح حال نادر از مراجع ذیل کم و بیش سود جسته ام:

جهانگشای نادری از میرزا محمد مهدی خان استرآبادی (انجمن آثار ملی،

تصحیح عبدالله انوار، تهران، ۱۳۴۱ ش).

مجمع التواریخ از ابوالحسن گلستانه به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی،

۱۳۲۰ ش، تهران

- مجمع‌التواریخ از میرزا محمد خلیل مرعشی به تصحیح عباس اقبال ۱۳۲۸
ش، تهران
- روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس به تصحیح عباس اقبال ۱۳۲۵ ش، تهران
سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب خان نوری، ۱۳۳۱ ق، تهران
تذکره محمد علی حزین (چاپ سوم) ۱۳۳۳ ش، اصفهان
تاریخ کرمان (سالاربه) تالیف وزیری به تصحیح دکتر باستانی پاریزی، ۱۳۴۰
ش، تهران
- فارس نامه حاجی میرزا حسن فسایی (چاپ سنگی، جلد اول)
تاریخ ایران تألیف ژنرال سبکس، ترجمه فخرداعی گیلانی (ج ۲، چاپ اول
۱۳۳۰ ش، تهران)
- نادرشاه از لارنس لاکهارت، ترجمه مشفق همدانی (امیر کبیر، ۱۳۳۱ ش)
تاریخچه نادرشاه از ولادیمیر مینورسکی، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی (چاپ
دوم ۱۳۵۶ ش، تهران)
- منتخبانی از یادداشت‌های ابراهام کاتوگیکوس، ترجمه عبدالحسین سینتا و
استفان هانائیان (۱۳۴۷ ش، اصفهان)
- رستم‌التواریخ از محمد هاشم رستم‌الحکما به اهتمام محمد مشیری (۱۳۴۸
ش، تهران)
- تاریخ نادرشاه از جیمز فریزر، ترجمه ابوالقاسم خان ناصرالملک (۱۳۲۷
ق، کرمانشاه)
- تاریخ نادرشاهی از محمد شفیع به اهتمام دکتر رضا شعبانی (بنیاد فرهنگ
۱۳۴۹ ش، تهران)
- دولت‌نادرشاه از ک. ز. اشراقیان و م. رآرونوابه روسی، ترجمه حمیده و منی
(انتشارات شبگیر، ۱۳۵۶ تهران)
- نامه‌های طبیب نادر شاه از کشیش بازن، ترجمه عباس حریری، مجله ینما

سال ۲۹ (وچاپ جداگانه انجمن آثار ملی)

زندگی نادر از جوناس هانسوی، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی (ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، تهران)
همچنین مقالات:

«عاقبت نادرشاه» از عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار سال ۲ شماره ۲ سال (۱۳۲۵)

«چگونه نادرقلی شاه شد» از نصرالله فلسفی (چند مقاله تاریخی و ادبی، ۱۳۴۲ ش، تهران)

«نادر در دوران» از دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی (خاتون هفت قلعه)، ۱۳۴۴، تهران

«عاقبت بازماندگان نادر» از عبدالحسین نوایی مجله یادگار سال ۲ شماره ۵ (سال ۱۳۲۵)

و در باب میرزا محمد مهدی خان استرآبادی:

سبک شناسی از محمد تقی ملک الشعراء بهار، (جلد ۲ ص ۳۱۱، تهران)

الذریعه تألیف آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی (ذیل نام کتب وی)

ریحانة الادب از شیخ محمدعلی تبریزی معروف به مدرس (ج ۳ ص ۳۹۷)

نادرنامه از محمدحسین قدوسی (انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹)، ص ۵۱۳

«میرزا مهدی خسان استرآبادی» مقاله احمد سهیلی خوانساری در مجله توشه

(سال اول شماره اول، ۱۳۳۷، تهران)

نامه میرزا مهدی خان به طهماسبقلی خان^۱ (نادر)

به ذروره عرض می‌رساند که چون ذی شوکتی که تدبیر ملک آرایش آرایش جهان را علت و برق شمشیر جان ستانش آتش افروز خرمن صبر و توان دشمن ملک و مات باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجرش گلو سوز اعدای دون و ماهچه لوائی طالعش به سان زین آفتاب خیره ساز دیده خفاش طبعان سیاه اندرون بوده از آب تیغ آشبار خاک مذلت بروی دشمنان بادپیما باشد دعای بقای عمر و اقبالش بر خاص و عام و شکر دولتش بر عموم و جمهورا نام واجب می‌باشد.

لهذا بنسده اخلاص نژاد با تمامی اهل استرآباد، درگاه و بیگاه، از درگاه احدیت به مسئلت درام دولت و ایام عمر شریف قیام و به اقدام جبین به طی مراحل دعاگوئی اقدام ورزید به تخصیص درین اوان خجسته و زمان فرخنده که به معاضدت جنود تأییدات لایزانی و لشکر کشتی و دشمن کشتی نواب مستطاب عالی فتح دارالملك اصفهان میسر و کلید تدبیر و سعی بندگان عالی مفتاح هلالی مملکت گشای هر کشور و شهر گشته و نقد ملت محمدی که در بازار جهان کاسد شده بود رواج طلای دست افشار^۲

۱- عنوان نامه در منشآت: «عریضه که در مبادی حال، در تهنیت تسخیر اصفهان، به

خدمت اقدس نوشته».

۲- اشارتی ادیبانه به قوم و قبیله نادر یعنی افشاریه-

گشته و اورنگ سلطنت و جهانبانی که پای فرسوده اعدای سرکش گشته بود
 سر کوب چرخ برین برآمده الحمدلله ثم الحمدلله که مجدداً آفتاب وجود قبله
 حقیقی بر عرصه ملک موروثی تافت و به کوری چشم کوتاه بینان، خاک اصفهان از
 تأثیر قدوم میمنت لزوم والا در نظرها حکم سرمه صفاهانی یافت. در این صورت
 فراموش کردن حق اینگونه احسان کجا رواست و خاموش گشتن از شکر مروج
 ملت ازدست رفته در کدام مذهب سزا. امید که دائماً کشورگشای عرصه دولت و
 اقبال و سپه آرای معارک نصرت و اجلال باشند.*

نامه میرزا محمد مهدی خان به طهماسبقلی خان در تهنیت حکومت خراسان^۱

به ذروره عرض می‌رساند که در این عهد نجسته و زمان فرخنده از مژده
تغویض دارایی و حکمرانی ممالک خراسان به بندگان صاحب قران شکوفه‌های
شکفتگی در حدیقه خاطرها شکفت و سروش غیبی دیده منتظران ظهور فجر فرح
را چشم‌روشنی می‌گفت و امید از کرم پادشاه حقیقی و شهنشاه تحقیقی آنکه در
عن‌قرب نگین فتح کابل در کابلج^۲ اقبال و ساغر حکمرانی باخ در بزم آمال مالا مال
بوده از خیل ختلانی ناحیه پرداز بلاد عرب و عجم و از سیف هندی زنگ زدای
آیینة ملک حلب و از چین جبین‌خانه برانداز خطا کاران و به زور بازوی عزم آبادگر
کشور قلوب امیدواران باشند.*

۱- نامه وقتی نوشته شده که نادر به مناسبت خدماتش در قلع و قمع افغانه و تصرف
اصفهان، از جانب طهماسب ثانی به فرمانروایی سرار خراسان منصوب شده بود.
۲- کابلج و کابلج بروزن نارنج و مارپیچ انگشت کوچک دست و پا را گویند که
در عربی مختصر خوانده می‌شود (فرهنگ رشیدی).

فرمان طهماسبقلی خان (نادر) به الله یار خان^۱

آنکه عالی‌جاه الله یارخان بدانند شرحی که درخصوص [عضو تفصیرات]^۲ انجوی ابراهیم خان [قلمی] عرض و استدعا نموده بود، چون مشارالیه از بی‌طالعی خود شرم‌منده و از وقوع امر شکست که از قضایای آسمانی بود شکسته دل و سرافکننده است، من بعد به زبان و قلم او را نیازاریم و به شرمساری و خجالت‌زدگی خودش

۱- نادر به برادرش ابراهیم خان تأکید کرده بود که اگر احتمالاً افغانها به خراسان حمله کنند، وی از جنگ رویاروی در صحرا خودداری کند و به قلعه‌داری بپردازد. ولی وی برخلاف همه سفارشها، هنگامی که نادر در مغرب ایران با ترکها در زد و خورد بود همین که افغانه ابدالی به سرکردگی ذوالفقارخان حاکم قراه به خراسان آمدند و مشهد را در محاصره گرفتند، ابراهیم خان از مشهد بیرون آمد و به جنگ ایستاد. اما شکست خورد (۱۳ محرم ۱۱۴۳) و به شهر گریخت و از ترس و شرمساری در صحن مطهر حضرت رضا متحصن شد. این خبر را رضاقلی میرزا به نادر رسانید. همین که نادر در بازگشت به سوی خراسان به استرآباد رسید، الله یارخان افغان پسای شفاعت در میان نهاد و عفو ابراهیم خان را خواستار شد. نادر تقاضای عفو را پذیرفت و این نامه را که به انشای میرزا محمد مهنی خان است ارسال داشت.

۲- قسمت بین اقلاب در جهانگشا نیامده.

که ارباب غیرت را بدتر از آن عذابی نیست و اگذاریم. بر آن عالی‌جاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارك جنگ کشش و کوشش به‌قدر امکان در کار است. اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از بس پرده غیب جلو ظهور نکند موجب ملالت آن طایفه که با قبض و بسط عالم معنی‌کاری و از تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود. زیرا که به مضمون صدق نمون کریمه ما النصر الامن عند الله^۱ ابواب فتح و ظفر منوط به تأییدات حضرت ایزد داور است نه به زور بازوی سعی بشر^۲. باوصف این کسانی که فی الجمله از غیرت بهره‌ورند به نیزه و سنان اعدا سینه سپری سازند، اما به طعنه بردازی نیزه خطی کلک زبان امثال و اقران تن در نمی‌دهند و به تیغ تیز دشمن سرکش گردن تسایم می‌نهند اما به چوب‌کاری عصای خانه پدر و برادر راضی نمی‌گردند و حرف تند را کشند در از سیف و سنان قاتل و روی ترش را تلختر از زهر هلاهل می‌دانند.

در دوزخسم بیفکن و نام گنه میر

کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

از صدور چنین امری مادام الحیات در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت بوده، معات را بر حیات راجع می‌شمارند. چنان که اظهر من الشمس است که سپهدار زرین لوای مهر، بعد از آنکه از معرکه سپهر تیغ کشیده روی به هزیمت می‌گذارد از رنگ زردی به زمین فرومی‌رود و هروقت که رایات جهانگشایی را از مرکز نقطه نصف النهار منحرف می‌سازد، از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می‌بیند. هر چند بنا بر معانی مذکوره ملامت بر مشارالیه وارد نمی‌آید که چرا از دشمن

۱- سوره آل عمران ۱۲۶

۲- منشآت: به زور سر پنجه بشر - ولی بازو درستتر به نظر می‌آید. زیرا ظاهراً میرزا مهدی‌خان بدین بیت سعدی نظر داشته از باب پنجم بوستان.

سعادت به بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی زودآور است

شکست یافته و نمی‌توان گفت که چرا شمع آسا این همه سرزنش بر خود روا داشته و از تیغ نیز عدو رونافته و لیکن سخن درین است که با وصف این که مکرر از جانب ما در باب جنگ روبرو ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام مأثر خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا^۱ او را مسموع شده بود، باز برخلاف معمول مصدر این گونه جهل و فضول گشته، بایستی به رهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید و با رضای خاطر ما را بروفق اشاره جوید. درین صورت که سالک طریق احد الامرین و تابع مدلول آیه کریمه و هدیناه النجدین^۲ نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته رنجش و آزار می‌باشد. حال چون آن عالی‌جاه در مقام شفاعت و التماس در آمده حسب المأمول و المستول آن عالی‌جاه، این دفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاه و به همان تویخات سابقه او را انبیا ساختیم.*

۱- سورة هود ۷۹

۲- سورة البلد ۱۱

* منشآت میرزا مهدی خاں، جهان‌نگسای نادری تصحیح سید عبداللہ انوار ص

فرمان نادر به محمدحسین خان غلیجایی^۱

عالی‌جاه محمدحسین‌خان بالقابہ بدانند کہ شرحی کہ درباب مقدمه ابدالی و روانه ساختن کسان خود به نزد آن طایفه از خرد خالی برای اصلاح بعض مواد و رفع نزاع و فساد نگاشته خامه اظهار ساخته بودند، اگرچه قبل از ورود مومی‌الیهام به مفاد کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن^۲ آن طایفه را به راه اطاعت ارشاد و ترغیب به قبول متابعت و انقیاد نموده بودیم، لیکن این دفعه نیز فرستادگان آن عالی‌جاه را برای اتمام حجت روانه هرات ساختیم که ادای سفارشات و تبلیغ مضمون نگارشات آن عالی‌جاه نمایند. بعد از مراجعت معلوم شد که به مفاد و مایمنه‌کم نصیحی ان اردت ان انصح لکم^۳ بر زبان قولاله قولاً لایناً^۴ با آن طایفه سخن گفتن به سرانگشت نرم سنگ سفتن است. آن

۱- عنوان در منشآت: «فرمانی که به محمدحسین‌خان غلیجایی نوشته‌ام». خواهر

حسین‌خان در حباله نکاح نادر بود (رکع نامه‌های کشیش بازن مجله بنما آبان ۱۳۲۹ ص ۳۲۸).

۲- سورة النحل ۱۲۵

۳- هود ۳۴

۴- اٰلہ ۴۴

جماعت نه به آن طایفه در مقام اخلاص اند و نه به آن عالی جاه در سده موافقت و اختصاص، یحلفون لکم انهم منکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون^۱ و از گل رعنای احوال آن گروه آثار دورنگی واضح و از آینه حال ایشان صورت نفاق و عکس وفات ظاهر و لایح است و ما وجدنا لاکثرهم من عهد^۲ سوا علیهم^۳ انذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون^۴ اگر چه آثار مکر و احتیال از ناحیه آن فرقه پیداست لیکن و ما یمکرون الا بانفسهم انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً^۵ و همانا این طایفه دور از خرد را اجل نزدیک و به مفاد اذا جسامت الحین صارت العین دیده بصیرت تیره و تار بک گشته که به مضمون کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً^۶ حصار قلعه را مأمن و سرکشی را دست مایه^۷ رفع محن دانسته اند. بلی اذا اراد الله بقوم سوء لامر دله^۸. از آن جا که بر اختصاص یافتگان به مفاد نرفع درجات من نشأ^۹ و به محتوای کلکم راع و کلکم مسئولون عن رعیته لازم است که در صیانت حال و باسداری احوال خدایق کوشیده و از شبیه غوغا طلبان هنگامه عناد و فتنه انگیزان طریق یهملک الحرث و النسل والله لا یحب الفساد^{۱۰} طرفه العینی دیده نبوشیده از اطاعت کیشان به حکم و ان جنحو للسلم فاجنح^{۱۱} لها رفیع حیف و برفنده و مرده به مصداق فان لم یعزلوکم ویلقوا الیکم السلم و یکفوا الیدیهم فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقتموهم^{۱۲} سل سبب نمایند. این جانب را از فرقه ابدالی الذین ینقضون عهد الله من بعد ميثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض^{۱۳} بجز

۱- سوره انزوبه ۴۶: و یحلفون بالله انهم امنکم وما هم منکم

۲- الاعراف ۱۵۲

۳- یس ۱۵

۴- الطارق ۱۶، ۱۵

۵- سوره العنکبوت ۴۱: کمثل العنکبوت... وان اوهن البيوت لبیت العنکبوت.

۶- سوره الرعد ۱۱

۷- الانعام ۸۳: یوسف ۷۶

۸- البقره ۲۵۵

۹- الانفال ۶۱

۱۰- النساء ۹۱

۱۱- البقره ۲۷

اطاعت منظور دیگر و از کشیدن سد سدید شمشیر تیز بر روی آن جماعت بغیر از تسدید راه بأجوج فساد امری ملحوظ نیست. لیکن ایشان می خواهند که به محض حرف رفع این امر شگرف کرده باز اعاده عادت قدیم نمایند. بقولون بالاستنوم مالیس فی قلوبهم^۱. هر چند معلوم است که اطوار آن گروه غدار نامرضی طبع آن صدیق صداقت شعار است و لقد نعلم انک بضیق صدرک بما یقولون^۲ اما بنا بر حکم و لانهزن علیهم و لانه می ضیق مما یحکرون^۳ از آن رهگذر خلعجانی به خاطر راه ندمید که ان شاء الله تعالی و خامت آن کار عن قریب به روزگار آن طایفه عاید خواهد گشت. درین صورت آن عالی جاه اعانت و باری ایشان را هم منافی رضای باری و هم مخالف شیوه حق گزینی و صداقت شعاری خواهند دانست که به حول و قوه الهی قطع کار آن طایفه حواله به دم شمشیر تیز و طیور ارواح ایشان صید چنگال شهباز خونریز خواهد بود و سایر امور رجوع به تقریر فرستادگان مزبور است که در انجمن حضور مذکور خواهند ساخت.*

۱- المیزان ۱۱

۲- الحجر ۹۷

۳- المحل ۷۵

۲- تنآت ص ۹۴ - ۹۳

رقم عتاب آمیز نادر به افغانه هرات

حکم جهان مضاع شد

آنکه ریش سفیدان و سرخیلان افغانه سکنه هرات و اسفراز بدانند که در این چند وقت به سبب انقلابی که در اوضاع بهم رسیده، اکثر ایالات پا از جاده اطاعت بیرون گذاشته سربه سرکشی در آوردند. یکی از آن جمله ایل افغان بود که در مقام بغی و طغیان بر آمده اند. در این اوقات بحمدالله تعالی ممالک ایران صاحب به هم رسانیده و همگی سرکشان از حزب غازیان نصرت بنیان به دستور قدیم، بلکه بهتر از اول، طوق اطاعت به گردن گرفتند سوای افغانه عهد شکن هرات که ایشان نیز در سال قبل باو کلای عالی عهد اطاعت بستند. اما زود مفاد او فوا بالعهده ان العهدکان مسئولاً را فراموش و مصدقه و من نکث فانما ینکث علی نفسه^۱ را [آویزه گوش] خاطر ضلالت نبوش نکردند. زود پیمانۀ پیمان را به سنگ بدعهدی شکسته باوصف این معنی باز و کلای عالی از راه مسروت به مفاد ادعای سبیل ربک بالحکمة و

۱- سوره لاسری ۳۲

۲- سوره الفتح ۱۵

۳- تکمیل قیاسی

الموعظة الحسنه^۱ آن گروه را بر اطاعت دعوت و به مضمون عفی‌الله عما سلف^۲ از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام محبت بر ایشان کردیم . چون به فحوای اذارا^۳ الله بقوم سوه ولامردله^۴ و به مضمون ادا حان الحین صارت العین آن طائفة دور از خرد اجل نزدیک و در ورطه حیرت دیده بصیرت تداریک گشته نیز خبر از شر و نفع از ضرر نمی‌نمایند و به مضمون و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم^۵ قلعه‌نشین و تحصن را باعث نجات خود می‌شمارند. چون حالت افاغنه^۶ آن حدود معلوم و کلای عالی نبود، به همین جهت در این چند وقت جیوش بحر خروش را مأمور به مکث در پنج فرسخی آن نواحی ساخته رخصت یورش و قلعه‌گیری ندادیم که مبادا در عین تسلط افواج قاهره، بنا بر اطاعت امر و جادلهم بالتی‌هی‌احسن^۷ و به مصداق فقولا له قولاً لینالعله یذکر او یخشی^۸ به اعلام این مراتب پردازیم که حرکات خبیانت‌پیشگان هرات را که به مفاد ان‌الله لایهدی کید الخائنین^۹ از سر منزل هدایت دورند پروا نکرده و حرف علمی مردان یا دیگری از بی‌عاقبتان را یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول^{۱۰} غروراً عبارت از آن است به سماع قبول نشنیده جمعی از روسا و سرکردگان به مدلول ان‌الحسنات یذهب الی‌آیات^{۱۱} به تدارک ما نزلت پرداخته از راه یک جهتی روانه خدمت عالی شوند . معلوم است که به مفاد لاتاریب^{۱۲} علیکم از کرده‌های افاغنه هرات بر ایشان ملامتی وارد نگشته و نفوس و عرض و جان ایشان

۱- سورة النحل ۱۲۵

۲- سورة المائدة ۹۵

۳- الرعد ۱۱

۴- الحشر ۲

۵- النحل ۱۲۵

۶- طه ۲۴

۷- یوسف ۵۲

۸- الانعام ۱۱۲

۹- هود ۱۱۴

۱۰- یوسف ۹۲

در معرض صیانت و امانت خواهد بود. چنانچه در آمدن خائف باشند از آن سرزمین کوچیده با مال و حال روانه مسکن قدیم خود شده ولایات را به دستور ازمنه سابقه به تصرف جنود مسعود دهند و اگر اختیار احد الامرین نکنند انما بفيكم على انفسكم^۱ و اینما تکنونوا بدر ککم الموت ولو کنتم فی بروج المشیده^۲ به عنایت بلانهایت الهی سپاه منصور را به تخریب بنیاد هستی ایشان مأمور و قلاع ایشان را محصور همت ساخته در انسک زمانی به آتش انگیزی نوایر کهن، دود از دودمان ایشان خواهیم بر آورد و لباس وجود ایشان را با خاک تیره یکسان خواهیم کرد. اگر به ظلمت سرای هند رفته اند که برق شمشیر غازیان چراغی در پیش راهشان خواهد افروخت و اگر به روم گریخته اند که بارقه شمشیر مصری خانمان ایشان را خواهد سوخت. آن وقت به مفاد فلم يك ينفعهم ايمانهم لمارأوا بأساندامت^۳ سودی ندارد. و احدی از ایشان را روی به بودی نخواهد بود. ان هذه تذكرة لمن شاء اتخذ الی ربه سبيلاً^۴. در عهده شناسند. تحریر آقی شهر فلان

۱- بونس ۲۳

۲- النساء ۷۸

۳- المؤمن ۸۵

۴- المزمل ۱۹

فتح نامه هرات^۱

[حکم جهان مطاع شد^۲]

آنکه کلانتران و اهالی ممالک محروسه به توفیق یزدانی و به توجهات خاطر والا مستظهر و مستوثق بوده بدانند که از آنجا که به برکات و عنایات ایزد داور و به یمن تولای خاندان ائمه انبی عشر علیهم صلوات الله الملك الأکبر تیغ هلال آسای فلک سای عالی را در فتح شهرها خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین راه همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نبوش را سروش غیبی [و انزل جنودم تروها^۳] رهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را در گشایش بلاد و قلاع دست دیگرست، در این اوان میمنت نشان که به عواطف قادر زمان افاغنه ابدالی هرات را که از دم شه شیرغازبان

۱- عنوان مطلب در منشآت چنین آمده: فرمان در فتح هرات که به تمامی ولایات ایران

نوشته شده.

۲- در منشآت به جای این جمله آمده است: «فرمان هما یون شده. ولی ظاهر آن توفیق

طهما سبقلی خان (نادر) فرمان جهان مطاع شد» بوده و هنوز شاه نشده بود که «فرمان هما یون شده» بنویسد.

۳- این قسمت که جزئی است از آیه ۱۶ سورة التوبة در جهانگشا نیامده.

غضنفر و بهادران اژدر در کانه‌هم حمر مستنفره فرت من قسوره^۱ فراری و به مصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم^۲ کمثل العنکبوت اتخذت بيتاً^۳ در قلعه هرات متحصن و متواری بودند، به مفاد و قذف فی قلوبهم الرعب^۴ گونه^۴ احوالشان متبدل به فحوای و زلزله‌ها و زلزله‌ها^۵ ارکان صبر و قرارشان تزلزل یافته از شدت جوع به جان و از خوردن زخم سیف و سنان به امان آمدند. مانیز به مضمون آیه کریمه وان احدل من المشركين استجارك فاجر^۶ و به مدلول احسن العفو عند القدرة الفاهره آن طایفه را امان و به کوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از شخصت هزار خانوار بیشتر از ایشان که به حال نیم جان در عرصه فلاکت و ورطه هلاکت حیران مانده بودند همگی را با خانه کوچ کانه‌هم جراد فانتشر^۷ متفرق ساخته به ممالک خراسان الی خوار و شهریار فرستادیم و لله الحمد به مقالیدنا^۸ ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی اهل قلعه مزبور با طوایف غلیجائی قندهار که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت و چاکری و قساده خدمت و فرمان‌بری به گردن گرفتند و در خلال این احوال، که از انجام مهام هرات الی قندهار فراغت حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم، نوشته عالی‌جاه^۹ محمدرضاخان عبداللوه که به سفارت روم مأمور بود رسید مشعر بر این که فی مابین او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک واقع در آن طرف رود ارس به ارومی و ابن طرف به قزلباش تعلق

۱- سورة المدثر ۵۱/۵۳

۲- الحشر ۳

۳- العنکبوت ۴۱

۴- الاحزاب ۲۷

۵- ایضاً ۱۱

۶- النوبة ۶

۷- القمر ۷

۸- منشآت شاه و الاجاه

۹- جهان‌نگشا: عبداللوه

داشته باشد. الحق این مصالحه در نظر اولوالباب حکم نقض بر آب و نمونه موج سراب دارد. زیرا که مقصود اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق به آن نپرداخته و آن امر اهم را در ضمن صلح به هیچ وجه مندرج و مذکور نساخته و وجود امثال ما بندگان که به توفیق کردگار رتبه برتری و اقتدار [سروری] یافته ایم برای همین است که به مقتضای کلامک راع و کلکم مسئول عن رعیتہ صیانت ضعفا و باری اسرا نموده شر مخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده مفاسد را از مزاج ممالک دفع نمایم. نه اینکه قفل غفلت بردل زده [تغافل و از کار گرفتاران تجاهل کرده] تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهد شکن باشیم.

بحول الله و قوته امروز روز اعادی دین تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از آن دین مرتضوی است. درین صورت از آن طایفه [بدسگال] ^۱ که به فحوائی آیه کریمه فاذا جاء الخوف رأیتهم ينظرون البك تدور اعینهم كالذی یفشی علیه من الموت و اذا ذهب الخوف سفقو کم بالسنة حداد اشحة علی الخیر ^۲ مصداق حال ایشان است تحمل این گونه امور کردن از حمیت دور و منافی خاطر و طبع غیور است [چرا باید این تکلیف را شنید و این تخیل کشید] ^۳. چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود، لهذا به عزامضا مقرون نفرمودیم. چون از آن جا که سر پنجه شوق طواف روضه ملائک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان، مظهر العجائب و الفرائب، علی بن ابی طالب، گریبانگیر دل عطوفت قربن و ضمیر حقانیت گزین و توفیق استخلاص اسرای مسلمین [عمده مآرب و مساایل می باشد] ^۴، انشاء الله تعالی، بعد از عید سعید فطر، به همعنائی جنود غیبی و هم رکابی تأییدات لاریبی، از خدمت سلطان اقلیم ولایت ارتضا، علی-

۱- جهانگشا ندارد

۲- جهانگشا: [کم فرصت]

۳- سوره الاحزاب ۲۰

۴- جهانگشا ندارد

۵- جهانگشا: [را از درگاه احدیت مسائل می باشد]

بن موسی الرضا علیه السلام حبة واثنا عشر مرخص گشته باجنود پر خاشا بجوی نوری چنگک و عسا کر هژیروخوی فیروز چنگک، بدون تأمل و درنگ، کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد.

[طغیان نمود شور جنونم به سوی یار چون سبیل می روم همه جا روی بر زمین]

مصراع تیار که را خواهد و میلش به که باشد

ولانقولن لثنی انی فاعل ذلك غدا الا ان یشاء الله^۱

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان به صدق

بدرقه رمت شود همت شحنة النجف

دشمن آتش پرست باد پیما را بگسوی

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جوی

هر که در این امر [راجل و درین مصلحت^۲] داخل نباشد، از کسوت حمیت

عاری و بی بهره و از سعادت دینداری [بری و شایسته^۳] لعنت حضرت باری بوده از حوزة اسلام خارج و مردود و در زمره خوارج داخل خواهد بود^۴.

در این وقت، رفیع مقدار عمدة الاما جد، محمد قلی بیك افشار را برای عرض

بعضی مواد روانة در گاه سپهر بنیاد به اعلام این مراتب پرداختیم که منتظر ورود

موکب مسعود عالی باشند. چون عهد کردیم که در مقدمه هرات نقصان نرسد و همیشه

اهالی آن ولایت، در راه دین و دولت ابد مدت، متحمل متاعب بی نهایت شده اند، به

علت مزدگانی و غیره دیناری به احدی ندهند و در عهده دانند.*

۱- سورة الکهف

۲- جهانگشا: شحنة نجف

۳- ایضاً: [وسزوار]

۴- و منشآت پس از این مطالب داستان منظوم مطولی به سبک بوستان آورده به مطابع

شنیدم که در دولت معتصم... در جهانگشا، فرمان نادر به همین جا پایان می پذیرد. (رک تاریخ

جهانگشا، تصحیح سید عبدالله انوار ص ۱۷۸-۱۷۵)

*- منشآت ص ۳۹-۴۲

رقم نادر شاه به میرزا محمد زکی شیخ الاسلام اصفهان

آنکه علامی فهامی مولانا میرزا محمد زکی بدانند مکتوبی که به انضمام دو اوله دعا اهدا یافته بود، سمت وصول یافته تمیمه بازوی نصرت و یتیمه اکلیل دولت گردید. در این اوان فیروز نشان که به توفیق ایزدمنان تسخیر هرات و جهة همت والا بود، ذوالفقارخان ابدالی اعلاى لوى استبداد و به فحوای الغریق بتشبث بکل حشیش از حسین غلجایی و افاغنه قندهار استمداد نموده و حسین مزبور به مصداق استحوذ علیهم الشیطان فأنسیهم ذکر الله^۱ ضرب دست غازیان را فراموش و از قندهار استرکاب چند و جیوش کرده به مقاد این که صید را چون اجل آید سوی صیاد رود، به امداد ذوالفقار خان آمده که شاید به یاری یکدیگر از دم تیغ فولاد پیکر تیمور طالع غازیان که جوهر فیه بأس شدید و منافع الناس^۲ از آن پیدا و تصورش در عالم وهم چاک افکن قلوب دل‌های اعداست جان به در کرده که با مشت خاکی راه بر سیلاب و با شاخص گذر بر آفتاب بندند. از آن جا که همیشه تأیید حضرت داور مقدمه الجیش موکب قیامت اثر و فتح

۱- عنوان رقم در منشآت: «رقم که به میرزا محمد زکی شیخ الاسلام اصفهان نوشته

۲- سورة المجادلة ۱۹

۳- سورة الحديد ۲۵

وظفر طلیمه لشکر ضبغم شکار و غضنفر فر به مضمون کریمه و ایده بجنودلم تروها^۱ سپاه غیبی پیشرو و جیوش اقبال سروش وانتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعمالکم^۲ به انهای منهای لاریبی سامعه افروز خاطر حقیقت سگال بوده آمدن آن هر دو بخت برگشته را دلیل آمد کارو آن دو به دام افتاده را صید دلیران شیرشکار دانسته به همراهی وفود عنایت سبحانی با افواج قاهره ظفر مناقب

کتاب لماجر دو السیف قهرهم بصیربها الدهر الفشوم کتاب

توکل به خالق جزو وکل کرده به اذن سلطان اقلیم ولایت و ارتضا، علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء، کوس قیامت غریو رزم سازی را بلند آوا و لوای کشور گشائی را فلك فرسا ساخته از ارض قدس حرکت واقع شد. اما چون این لشکر کشی و جنگجویی و سپه آرای و جهان پویی را جز این امر داعی نیست که شمع جهان افروز دین مصطفوی به هواداری مشکوة ایزدی از صرصر فتن مصون و کافه خلائی که بهین ودیعه خالقند از تطاول قهرمان اعادی مأمون بوده کار ممالک صحت مزاج و نقد ملت حقه در عرصه گیتی رواج یابد، بر فرزندگان علم علم که سالکان سالک مسلمان و طلبه رضای سبحانی اند لازم است که چنان که لشکریان به بذل جان و ارباب مکنت به صرف مال در راه دین مبین ذخیره اندوز سعادت می باشند، ایشان نیز به قدر قوت و توان دست اعانت بلند و به همراهی کردن فوج چیر دست دعا که لشکر خصم افکن و سپاه دشمن شکن را بهتر از آن مددی نمی باشد امداد و یاری غازیان نصرت پیوند نمایند. فی الواقع همیشه گشایش ابواب فتوح بعد از تفضلات خداوند به دستیاری دعای انقیاء میسر و به برکات انقاس میمنت اساس آن فرقه حق شناس اسباب فتح و ظفر در پیشگاه حصول جلوه گر بوده است.

می یابد که آن فضایل مآب در ایام و ایالی متبر که تمامی فضلی ذی شان و صلحا و درویشان را که در معرکه جهاد نفس سرویرا به در عود راعه صلحادت و اسلحه زهد

۱- سورة التوبة ۲۵

۲- سورة محمد ۲۵

و اصلاح آراسته جوشن دعای خیرشان حرز دافع تیر قضا و جنه و اقیه سهام بلاواقع می باشد و سهم اللیل آهشان در ظلمت شب از سپر نه قبه سپهر ترسی گذشته بر هدف زاد کارگر آید به اشاره ضرب البحر بنیاد کرده اعدا را به آب می رساند و به ناموس قدرت زورق کشتی شکستگان طمطم حادثات را از گرداب سرگشتهگی می رهاند از دم سبفی ایشان سیف مسلول خصم را چون ید مسلول اثر نباشد و بی اعتصام همت ایشان ایام حیات عدوی عدم کیش اختتام نیابد، در جوامع و جمععات جمع و در صباح و مساتوسل به ادعیه اجابت سمات جویند و قدح دهان را از شراب طهور دعا لبریز ساخته به ختم سور و آیات طیبات فرقانی که مصباح منهجدان صوامع لاهوت و مفتاح کنز العرش ملکوت است طریق استفتاح هو بیده شاهدان صنمی قریش افغان را تأیید خدا و قوت سرپنجه دعا از طاق هستی براندازد و خاک عرصه ایران را به آب شمشیر آتشبار آن هواخواهان از لوح وجود اعدا پاک سازند.*

فرمان طهماسبقلی خان (نادر)
به علیمیرادخان شاملو سفیر دولت ایران در هند
در باب هرات و غلبه بر افاغنه ابدالی

[حکم جهان مطاع شد]

آنکه حجابت و ابالت و شوکت پناه، سفارت وحشمت و جلالست دستگاه،
واقف از موز آداب دانی، ناظم امور بارگاه آسمان جاه، سلطان عالی جاه، مقرب الخاقان
نظام للایاله والشوکه والحشمة والجلالة والاقبال علیمیرادخان شاملو ایشیک آقاسی-
باشی دیوان اعلی به توفیقات الهی موفق و به اشتقاق سرشار خدیوانه مستوثق گشته
بدانند که بعد از رفتن آن عالی جاه از شیراز به سفارت هندوستان، رایت کشور گشائی
به عزم تنبیه و تأدیب سرکشان روم و استرداد و انتزاع آن مرز و بوم در نهضت آمد. به
نیروی الطاف یزدانی سه دفعه مابین غازیان خون آشام و وزیر اعظم و پاشایان با احتشام
مصر و شام و عساکریی شمار که در حدود آذربایجان آماده بیکار و مهبای کارزار شده
یودند محاربه واقع شد و قریب پنجاه هزار کس از آن گروه فساد انگیز در عرصه سبیز

و آویز عرضه شمشیر تیز و ده هزار درقید اسارت گرفتار آمدند که از راه فتوت درباره ایشان به کلك احسن العفو عند القدرة رقم نگار فرمان آزادی گشته روانه دیار و امصارشان فرمودیم و لله الحمد تمامی ممالک و وسیع المسالك ایران که به اقتضای گردش دوران به حیطة تصرف رومی و افغان و سایر مخالفان درآمده بود مسترد و به اولیای دولت جاوید مدت بندگان ثریا مکان نواب کامیاب سپهر رکاب قآن اعظم و خاقان معظم و مالک الرقاب الامم سیدالسلطنین العالم مقرر گشته از انتظام مهام عراق و آذربایجان و فارس فراغ کامل حاصل کرده بودیم که مقارن آن خبر رسید که افاغنه ابدالی هرات که در سال قبل از بیم شمشیر غازیان شیرگیر و سطوت دلبران هژبر نظیر قلاده اطاعت برگردن گرفته از جان امان یافته بودند، شیوه اقباح المكافات المجازاة بالمساواة پیش آورده در مقام بغی و طغیان برآمدند، لهذا تنبیه سرکشان آن دیار اهم و از سایر مهام الزم دانسته به هم رکابی قانده توکل از حدود روم عنان ناب توسن عزم و در ساحت هرات هنگامه آرای عرصه رزم گردیدیم. به مجرد وصول آوازه توجه و کعب عالی، افاغنه ابدالی به مضمون الفریق یتشبت بکل حشیش از حسین برادر محمود استمداد و او نیز از قندهار باطایفه غلیجه به مدد هراتیان آمده و از آن جا که همواره سپاه و ایده بجنود لم تر و هاهام مقدمه لشکر غضنفر فرو نوید انتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعداؤکم^۱ به انهای منبیهان عالم غیب سامعه افروز دل حقیقت پرور می باشد، آمدن حسین را دلیل آمدن کار آمدن صید به پای خود به دام و سرهای گروه را آویزه فترک غازیان شیر شکار دانسته اگر چه از اشدتد سپاه دی سد طرق و معابر گردیده بود، اما چون جنود مسعود را از فرط سرگرمی شوق خصم افکنی حر و برد در نظر یکسان و طی و بحر و بر مانند ریح صرصر برایشان سهل و آسان بود، سه روز بعد از نوروز فیروز که هنوز لشکر بهمن پایه دامن نکشیده بود به هم عنانی و قوه تأییدات ایزد بی همتا و به از سلطنت

۱- منظور شاه طهماسب ثانی است که به مناسبت انتصابش به سیادت، نادر وی را

سیدالسلطنین العالم خوانده است.

۲- سورة التوبة ۲۰

۳- سورة محمد ۳۵

اقلیم ولایت ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا از ارض فیض تخمیر با سپاهی به عدت موروصوات شیربابخت جوان و تدبیرپیر، کوس قیامت غریو رزم سازی بلند آوا و لوای گیتی ستانی فلک فرسا ساخته عازم مقصد گردیدیم. طنطنه پردازی شیران بیشهٔ بسالت و لوله افکن عرصهٔ غبر اگشته، حسین و اتباع او را به مفاد و قذف فی قلوبهم^۱ الرعب گونهٔ احوال متبدل و به فحوای وزلز لو از لزالا^۲ شدیداً^۳ ارکان صبر و قرار تزلزل یافته چون صرغه در جنگ و صلاح در مکت و درنگ نیافتند از اسفزار عنان عزیمت بر تافتند و به جانب قندهار شتافتند و عرایض اخلاص آمیز که مشعر بر اظهار بندگی و چاکری و تعهد خدمت و فرمان بری [بود] به خدمت والا فرستادند. پیشتازان لشکر ظفر اثر و شجاعان سپاه فیروز اختر که به ضرب یکه آویز^۴ جوزا را دو پیکر و به برق شمشیر تیز خرمن هستی اعدا را تودهٔ خاکستر می ساختند، تا حوالی هرات آنش افروز نوایر کین و خانمان سوز اعادی خذلان قرین و با آن فوج دغا هنگامه آرای مهر که و غا گشتند. زیاده از ده هزار از آن گروه ناپاک را بر خاک هلاک افکندند. بقیة السیف آن طایفه کحمر مستنفره فرت من قسورة^۵ فراری و کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً به^۶ مصداق وظنوا انهم مانعهم حصونهم به امید نجات در قلعهٔ هرات متوازی شدند. سرپل مالان یک فرسخی شهر مضرب خیم فلک احتشام بود که عریضة آن عالی جاه محتوی پروردادرنه پول^۷ پذیرای وصول و به پیشگاه حضور والا موصول گردید. والله الحمد، به حسن تأییدات از ابتدای هرات الی یک منزلی قندهار تمامی قلعهجات که مساکن افغانه بود به تصرف غازیان در آمده سواى قلعهٔ هرات و

۱- سورة الاحزاب ۲۶

۲- ایضاً ۱۱

۳- به نظر می آید از ترکیبات ساخت میرزا مهدی خان باشد به معنای شمشیر، تیغ.

۴- سورة المدثر ۵۱/۵۰

۵- العنکبوت ۴۱

۶- یعنی شهر ادرنه

فراه و اسفزار که آنها نیز به عنایت الهی محصور سپاه انجم شعار و سکان هر يك از این سه قلعه از چهار طرف در ششدر حیرت گرفتارند و به حول و قوه الهی عن قریب کار آن طایفه ساخته و این ممالک از وجود ایشان پرداخته خواهد شد. لیکن در این اوان که از کثرت جنود قاهره و افزونی جیوش زعد خروش باهره ساخت سپهر فسحت هرات بر گروه انجم حشم ننگ و از این ناحیه تا حد قندهار هر سرزمینی پایکوب اشهب دلبران فیروز جنگ می‌باشد، چون آن طایفه را سوی سمت کابل مفری و بغیر آن مملکت مفری نیست، ممکن است که بعضی از آن طایفه از دم شمشیر صمصام آتش فام و بلارک خون آشام غازیان بهرام انتقام به آن سمتها گریزند و شیران بیشه حرب و هژبران عرصه طعن و ضرب که چنگک و چنگالشان همیشه به افتراس آن طایفه روباه خصلت تیز و سر پنجه بسالنتشان در مضمار جان ستانی خونریز است به تعاقب آن گروه یکران جلادت به آن حدود برانگیزند و از نابلدی دوست از دشمن نشناخته به امری که نامرضی طبع امنای دولت طرفین بوده باشد اقدام نمایند.

چون همیشه فی مابین این دو دولت عظمی اساس دوستی و ولامت حکم بوده در این ولایه که به یمن مرحمت خالق توانا و منظوقه والله یؤید بنصره من یشاء این نیازمند درگاه اله به فتح و ظفر مخصوص و فرمان فرمای افواج چیره دست یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهام بنیان مرصوص گشته پیوسته پیشنهاد و الا و اقتضای رای همت اعلی آن است که بیشتر مراسم الفت و وداد فی مابین این دو دولت خداداد معمول و پیوسته از این دو دودمان عظیم الشان رسم ائتلاف و یاری به یکدیگر مرعی و مبذول گردد، می‌باید که آن عالی‌جاه به خدمت عاکفان عتبه علیه حاقانی و سده سنیه گورکانی عرض نماید که هر گاه احدی از درگاه عظمت مدار تعیین شود که با فوجی از جنود جلادت نمود وارد کابل و آن عالی‌جاه نیز همراهی نماید اموری که از طرفین محتاج به ابلاغ و

۱- الحشر ۲

۲- آل عمران ۳

۳- الصف ۴

تبلیغ باشد بوجه بلیغ به یکدیگر اعلا و مقدماتی که موافق مرام و شیوه خیراندیشی و التیام باشد به هر سمت سمت حصول و انجام یافته هم کشور دوستی از دست انداز سپاه فتور و قتن مصون هم سد راه نجات و فراریان آن طایفه خذلان نمون خواهد. تحریراً فی شهر فلان*.

فرمان طهماسبقلی خان به بیگلربیگی فارس

در باب فتح هرات و غلبه بر افغانه ابدالی

(حکم جهان مطاع شد)

آنکه عالی‌جاه رفیع جایگاه، عزت و سعادت هم‌راه، فخامت و مناعت
اکتناه، جلالت و جلالت انبیا، اخلاص و ارادت آگاه، محمدعلی خان بیگلربیگی
مملکت فارس به توجهات بی‌قیاس خاطر خطیر حضرت شهر یاری درجهٔ مفاخرت و
اعتبار یافته بدانند که از آن جایی که به برکت الطاف حضرت داور دادگر و به یمین
تولای خاندان حیدر صفا و ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الهلک الأکبر تبع
هلال آسای و کلای اخلاء عالی رادر فتح شهرها خاصیت ماه نو و موکب نصرت
قرین معالی را همیشه قائد اقبال و ظفر پیشرو و انزل جنوداً لم تروها جیوش
اقبال نبوش را سروش غیبی راهبر و بازوی بخت فیروز را از گشایش فلاح و بلاد
دستی دیگر است، در این اوان سعادت نشان، به عنایت قادر منان، جماعت افغانه

ابدالی هرات را که از دم شمشیر غازیان غضنفر فرودلوران اژدر در کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره^۱ و به مصداق وظنوانهم مسانعتهم حصونهم^۲ متحصن گشته که مثل العنکبوت اتخذت بیتاً^۳ در قلعه هرات محصور و متواری بود، به مفاد و قذف فی قلوبهم الرعب^۴ گونه احوال متبدل و به فحوای فزلزلوا زلزالا شدیداً^۵ ارکان صبر و قرارشان منزلزل از شدت جوع به جان رسیده و از خوردن سیف و سنان به امان آمده بودند امان خواستند، ما نیز به مضمون وان احدالمشركین استجارک فاجر^۶ و به مدلول احسن المفوعندالقدرة آن طایفه را امان و به کوچانیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت و به و رطه هلاکت بودند از آن جا همگی را با خانه کوچ کانهم جراد^۷ منتشر متفرق ساخته به ممالک خراسان الی خوار و شهریار فرستادیم و بحمدالله به تأیید ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل مزبوره با طوایف غلیجه قندهار که به آن طایفه نابکار یار و مددگار گشته بودند مطیع و مسخر گردیده طوق اطاعت و چاکری و قلاده خدمتگزاری و فرمانبری را به گردن جان انداخته در این حال که از انجام مهم هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم، نوشته ای از جانب عالی جاه رفیع جایگاه، محمدرضاخان که قبل از این به سفارت روم تعیین گشته بود رسید مشعر بر آنکه میان او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک واقعه در آن سمت

۱- سورة المدثر ۵۱/۵۲

۲- الحشر ۳

۳- العنکبوت ۴۱

۴- الاحزاب ۲۷

۵- اېضا ۱۱

۶- التوبة ۶

۷- القصر ۷

رود ارس به رومی و این طرف به قزلباش تعلق داشته باشد. الحق این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و موج سراب دارد. زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق به آن نپرداخته و آن امر را هم در ضمن صلح مندرج و مسذکور نساخته‌اند. چون سنور مزبور منا رای و رضای سبحانی و مخالف دولت قاهره حضرت خاقانی بود این صلح را مناط اعتبار ندانسته در این وقت که مناعت و معالی پناه مقصود علی بیک گرایلی را به اتفاق ایلچی روم روانه فرمودیم؛ عالی‌جاه مشارالیه را اعلام فرمودیم که چنین صلح را مناط اعتبار ندانسته منتظر ورود موکب مسعود سرکار عالی بوده باشد.

بر عالمیان ظاهر است که وجود امثال مابندگان خاکسار که [به عنایت؟] سایه حضرت آفریدگار مرتبه سروری و رتبه برتری یسافته‌ایم از برای ما همین است که یاری و غمخواری ضعیفان و فقیران و زبردستان نماییم به فحوائی کلکم را عو کلکم مسئول عین رعیت یاری ضعیفا نموده شرمخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه این که از حال ضعیفان تغافل و در کار ایران تجاهل نماییم. تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم. به حول و قوه خداوندی امروز که روزاعادی تیره و دست اقبال شیعیان و هراخواهان این دولت ابد مدت چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضوی است، این صورت از این طائفه کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رأبتهم بنظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر^۱ مصداق حال ایشان است تحمل کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور ماست، چرا باید این نوع تکلیف را بکنند و به این طرف رود اکتفا نمایند. چون حدود و سنور مزبور منافی رضای سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بوده.

به خدمت نلک رفعت بندگان ثریا مکان همایون اعلیٰ عرض شد که این صلح را مناظر اعتبار ندانسته و معلوم است که روانه ساختن ایلچی از راه اسفار بوده و الا طبع غیور نواب همایون ما البته به این معنی راضی نخواهد شد. به هر حال، چون سرپیچیه شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل علی بن ابی طالب (ع) گریبانگیر دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمانان را پیوسته از درگاه احدیت سائل می باشد، ان شاء الله تعالی، بعد از عید سعید فطر، به همعنائی جنود غیبی و همراکابی تأییدات لاریبی از خدمت سلطان اقالیم ولایت و ارتضا، علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا مرخص گشته با جیوش بحر خروش قوی چنگک و عسا کر هژبرخوی فیروز جنگ بدون تأمل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد. تا یار کرا خواهد میلش به که باشد. و لا تقولن لشیئی انی فاعل ذلک غدآ لان یشاء الله^{۱۰}.

طغیان نمود شوق خیالم به سوی دوست

چون سیل می روم همه جا سینه بر زمین

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان به صدق

بدرقه رخت شود همت شحنة النجف

چون در این ولا، حضرت مناعت و معالی دستگاه معصوم علی بیک گرایلی [را] به اتفاق ایلچی روم به عنوان بدرقه روانه فرمودیم، آن عالی جاه جلالت و جلالت همراه را از اراده و مقصود خاطر واقف ساختیم که از این معنی مستبشر و به الطاف الهی مستظهر بوده مصالحه رومیه را مناظر اعتبار ندانسته و منتظر موکب مسعود عالی باشد که ان شاء الله تعالی عمایق فواج قاهره، به عدت و وصولت شیر با بخت جوان و تدبیر پیر، از رکاب ظفر انتساب بندگان ثریا مکان جمشید نشان ارفع

همایون مرخص و با افغان آن سامان مرز و بوم ممالک روم خواهیم شد.

دشمن آتش پرست بساد پیمان را بگو

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جو

و هربك از شیعیان که به این امر راضی و از فساد این صلح غافل باشند از حمیت دور و از طریقه دینداری عاری و مورد سخط باری، از حوزة تشیع خارج و در زمرة خوارج داخل، خون ایشان حلال و زندگانی بر آنها حرام خواهد بود.

اسیرم که در دولت معتصم	اسیری گرفتار شد از عجم
روان کرد از دیده سیلاب خون	بنالید از ضعف و حال زبون
که ای معتصم غافلای داد داد	اسیرت به دست مخالف فتاد
تویی شمع روشن به فانوس ملک	به تومی رسد ننگ و ناموس ملک
رعایا امان پروران تواند	همه دختران خواهران تواند
مخالف بر آشفته زمین گفتگو	ز روی غضب سلیش زد به رو
که الحال شاه شما معتصم	ز ابلق سواران ملک عجم
فراهم کند لشکر بی شمار	به عزم نجات تو گردد سوار
قضارا به اندک زمان این خبر	رسانید پیکی به آن نامور
ز غیرت درآمد ز جا معتصم	صدازد به گردان ملک عجم
که هر کس که دارد ز مردمی نشان	کشد مرکب ابلقی زیران
ندارک چنان دید آن شهریار	بسر آورد از دشمن خود دمار
ز بهر خلاصی آن یک اسیر	درآمد ز جا لشکر بی نظیر

در این دم که از شیمیان عجم
 بقین است برزمره شیعیان
 نبوده است از بهر اهل عجم
 خصوصاً که از لطف و فضل اله
 به فضل خداوند و لطف امام
 نمازده در این مرز و بوم این زمان
 در این دشت شد بس که افغان شکار
 به اقبال شاه خراسان زمین
 ز قتل اعدای زبیس خورده خون
 گرفتیم از دشمن نابکار
 به احرام درگاه شاه نجف
 که آن آستان را زیارت کنم
 بگیرییم از رومیان کینه را
 در این رزم هر کس تأمل کند
 حلال است هم خون و هم مال او

اسیرند در دست اهل ستم
 که شاه خراسان امام زمان
 به ناموس و غیرت کم از معتصم
 ظفر همعنان است بسا این سپاه
 ز افغان کشیدیم خوش انتقام
 ز افغان بجز نام افغان نشان
 قزلباش گردیده هر نوک خار
 ز افغان تمامی گرفتیم کین
 شده جوهر تیغها لانه گون
 هری را به شمشیر تا قندهار
 نمودم به اخلاص روی آن طرف
 اسیران خود را حمایت کنم
 بمالیم اعدای دیرینه را
 ز بی غیرتیها نحمل کند
 ز دین است بیرون، بدا حال او

آن عالی‌جاه هرگاه در الگای فارس سرگردانی داشته باشد به طریق ابلغار
 روانه دارالسلطنه اصفهان و به خدمت فلك رفعت بندگان اقدس ارفع نواب همايون
 ما مشرف شده بنایی در این باب گذاشته که چنین صلحی به کار نمی آید و به هیچ وجه
 من الوجوه مناسب ندارد. و کلای عالی و عموم قزلباش هم البته به این معنی راضی
 نخواهند شد. چنانچه مقدمه اعراب فیصل نیافته باشد و حرکت متعذر [باشد] فوراً اعلام
 و اگر خود تنبیه و تأدیب می نماید خوب و الا که امداد ضرورت داشته باشد عرض
 نماید که فوجی از غازیان نصرت نشان را به امداد و کمک آن عالی‌جاه اخلاص
 همراه از رکاب ظفر انتساب روانه آن سرزمین نماییم واحوال و اخبار آن سامان

را با مطالبی که بوده باشد به امیدواری به طی اعلام آورده و در عهده شناسد. تحریراً
فی شهر فلان.*

* - نادر نامه ۵۴۶ تا ۵۵۱، تکمیل اشعار از منشآت. ظاهراً این نامه به صورت
بخشنامه (با کمی اختلال) برای کلیه بیگمار بیگمان ارسال شده است.

فرمان نادر (طهماسبقلی خان) در مورد خلع طهماسب دوم و سلطنت شاه عباس سوم ۱

[حکم جهان مطاع شد]

[آنکه] عالی‌جاه سلالة الاطیاب میرزا محمد رضای منولی و کلانتر واعزه و اهالی واعیان مشهد مقدس به توفیقات الهی موفق و به توجهات خاطر عالی مستوفق بوده بدانند که درین مدت که فرمانروایی ایران به ذات شریف نواب کامیاب طهماسب میرزا اختصاص داشت، هر روز امری حادث و به مصلحت سنجی کارگزاران آن دولت سنوح حادثه‌ای را باعث می‌گشت که مردم خواب راحت در خواب نمی‌دیدند و از میزان عدالت ایشان غیر بسارگران زحمت نمی‌کشیدند . صغیر و کبیر از شاخسار اقبالشان به جای گل دست حسرت بر سر می‌زدند و برنا و پیر از جوان احسانشان

۱- عنوان موضوع در منشآت: «رقم مبارک در خصوص خلع سلطنت از طهماسب میرزا و تفویض امر مزبور به پسرش شاه عباس ثالث، به میرزا محمد رضا منولی مشهد مقدس نوشته .»

به جای نوال خون جگر می‌خوردند.

لهذا به مفاد تلك الايام نداولها بين الناس^۱ به مصلحت و کنگاش عظمای
 قزلباش و رؤسای این فرقه حتی تلاش خلع سلطنت و پادشاهی از قامت اقبال نواب
 سابق الذکر گشته امر سلطنت و پادشاهی و شغل فرماندهی و شهنشاهی بلاد عراق و
 فارس و آذربایجان^۲، به دستوری که بانواب سابق الالاقاب بود، به حضرت گردون
 مهد فیروز عهد، سکندر بخت آسمان تخت، مظهر فحوای و آتینساح الحکم صبیحاً و
 مظهر کریمه فرغناه مکاناً علیاً^۳ ملک و ملت را وارث، السلطان بن السلطان شاه عباس
 ثالث خلد الله ملک و صانعه عن الحوادث مقرر یسافنه رؤس منابر و وجوه دنانیر در
 ممالک محروسه سلطان به اسم سامی و نام نامی قره باصره کشورستانی و غره ناصیه
 جهانبانی آرایش پذیرفت و ارض اقدس به جهت مکث و توقف نواب سابق الذکر
 معین گشته شولان و ولان در خدمت حضرت مأمور شدند. می‌باید مضمون رقم مطاع
 را در جمیع عام گورنزد دور و نزدیک و ترک و تاجیک ساخته و شریف را از این
 مژده مستبشر و به اللطاف الهی مستظهر سازند.*

۱- سوره آل عمران ۱۲۰

۲- مانندک ترجمی روشن می‌شود که نادر ایالت خراسان را از اوچستان و سمنان
 و کرمان گرفته تا ایالات ساحلی بحر خزر برای خوردن نگاه داشته و در جزو قلمرو پادشاه سعودی
 نیآورده است.

۳- سوره مریم ۱۲

۴- ایضاً ۵۷

۵- نادر خراسان را که قلمرو شخصی خود می‌شمرده، بعنوان زندان طعمه‌اسب مبین
 کرده تا کاملاً وی را در زیر نظر خویش داشته باشد. دوران حبس طعمه‌اسب با بهر تغییر نادر
 «مکث و توقف» چند سال طول کشید که سرانجام وی «ادو پورش در همان سالهای مکث و
 توقف» هنگامی که بازگشت نادر از هند به دربار اکشید و حتی شایه برکت او منتشر گردید
 به دستود و سابقی میرزا گشته شد.

رقم نادر (طهما سابقلی خان) به نایب السلطنه تبریز^۱

در خصوص خلع طهما سب دوم و سلطنت شاد عباس سوم

[حکم جهان مطاع شد]

آنکه نایب السلطنه تبریز به عواطف بیکران و توجهات بی پایان خاطر عالی
اعز اختصاص یافته بداند از آن جا که خلع و تفویض سلطنت و جهانبانی به مصداق
توتی أملك من تشاء^۲ به رد و قبول قهرمان ازل منوط و تغییر و تبدیل شقای غلبیل
پادشاهی به مفاد تعز من تشاء^۳ به حکمت اندیشی شاهنشاه لم یزل مربوط می باشد؛ در
این اوان سعادت نشان، به مقتضای تلك الايام نداولها^۴ [بین الناس] ؛ به مصلحت
سنجی کارگذاران تقدیر، اورنگک سلطنت و حکمرانی و سریر فرما بروایی و جهانبانی
به و جرد اقدس اعلی حضرت گردون مهد خمسنه عهد فیروز بخت ، مظهر آثار

۱- عنوان درمنشآت : رقم همایون به نام نایب السلطنه تبریز نوشته

۴- ایضاً ۱۴۰

۲-۳۰۲- سورة آل عمران ۲۶

و آئیناه الحکم صبیا^۱ و مظهر آیات و رفعا مه‌مکانا، علیا^۲، آنکه شخص مقدسش در کودکی چون طفل عین بینش دیده و راست و وجود عدالتش در بدو کار مانند مهر انور کرم جهان‌داری و ملک پروری، اعنی انتظام ملک و ملت را باعث و کشور دین دولت را وارث، شاه عباس ثالث صان‌الله عمره و دولته عن الحوادث آرایش پذیرفته رؤس منساهر و وجوه دنایز به نام نامی و اسم سامی آن غرة ناصیه جهان‌داری و قره باصرة شهریاری آزینت گرفته خلاع فاخرة آفتاب مثال به آن عالی‌شان و سرکردگان نصرت نشان با سکه مبارکه ارسال شد. می‌باید که حکم همایون و خلاع خورشید نمون را به آیین تمام استقبال و خلعت را پیرایه برودش اعتبار و رقم اشرف رازینت تارک افتخار ساخته سوافق ضابطه و دستور مجلس جشن و سرور آراسته خلاع سرکردگان را به ایشان تسلیم و درازاء این عطیه به سجدهات ایزدی تقدیم نموده سکه نامی را در دارالضرب تبریز نقش جبین طلا و نقره سازد^۳ و نقاره شادمانی بلند آوازه و خاطر خاص و عام از این مؤده دلپذیر قسریں مسرت بی اندازه کرده حکم والا را به اطراف ممالک آذربایجان فرستد *

۱- سوره مریم ۵۲

۲- ایضا؛ ۵۷

۳- این همه عناوین و نعوت تملق آمیز برای طفل شیرخواره‌ای بوده که نادر وی را به سلطنت برداشته بود تا دست خودش در کارهای کشور باز باشد. سه سال بعد نادر این مانع ناچیز را هم از سر راه برداشت و خود را رسماً شاه خواند و شاه عباس ثالث را به سبزواری نزد پدرش فرستاد (۱۱۴۸) و در حدود سه سال بعد هم این طفل به دستور رضاقلی میرزا کشته شد.

۴- از سکه‌های شاه عباس ثالث نمونه‌هایی موجود است. در وسط نقش لا اله الا اله

محمد رسول الله علی ولی الله است و در حاشیه نام دوازده امام و در پشت آن، این بیت:

سکه بر زر زد به ترفیق الهی در جهان ظل حق عباس ثالث نانی صاحبقران

و وثیقه نامه دشت مغان

غرض از تحریر این وثیقه و اوضحه الدلالات و تنمیق این صحیفه البینات آنکه چون همگی ولایات تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی در تصرف اهل سنت و جماعت و ایشان تابع خلفای کبیر بوده اند و بعد از آنکه شاه اسماعیل متصدی امر سلطنت شد، چون ممالک ایران را از تصرف ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بودند گرفته بود، برای صرفه کار و استحکام اساس دولت خود، که مبدا رعایا از راه موافقت مذهب باز مایل بدیشان گشته رخنه در اساس سلطنتش به هم رسد، فی مابینهم بنای سب و رفض گذاشته و به دستگیری این تدبیر آتش افروز دو برهم زنی گردیده بنیان نقاضت را مستحکم ساخت و به این وسیله رسم آمیزش و التیام را از میان اهل اسلام بر انداخت تا اینکه مسلمین دست از مقاتله کفر برداشته مشغول اسر و قتل نفوس و فروج و نهب اموال یکدیگر شدند و از نتایج این قضیه کار ایران به این جا رسید که

۱- شاه اسماعیل ایران را از ترکمانان آق قویونلو (بایندر) گرفت. نویسنده گان وثیقه کلمه افشار را در متن آورده اند که به تعلق خاندان و قبیله نادر را نیز از این نمذکلاهی داده باشند.

طایفه لزگیه برشروان و افاغنه برعراق و فارس و اصفهان و ملک محمود سیستانی بر خراسان و رومیه^۱ بر آذربایجان و همدان و کرمانشاهان و روسیه بر مملکت گیلان‌الی دربند مسلط و مسئولی شدند و ضعفای ایران و عجزه و مساکین دبار و بلدان جمیعاً پایدسال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشتند. بعد از آنکه دست امید ما بی کسان از همه جا گسیخته و خساک یأس بر فرق فرق اهل ایران ریخته شد، به فحوای کریمه سیجعل الله بعد عسر یسراً^۲ عنایت بزدانی و مرحمت صمدانی کو کب وجود مسعود همایون و نیر تسابنک ذات فرخنده صفات میمنت مقرون، نواب سپهر رکاب، برگزیده حضرت خالق، زحمتکش راه خلاق، آفتاب اوج سلطنت و جهان‌بانی، دری درج بسالت و گیتی‌ستانی، مظهر قدرت الهی، طلای دست افشار معدن پادشاهی، السلطان الاعظم و الخاقان الافخم، السلطان نادرقلی بهادرخان آخلدالله مالک و سلطانه ازافق خراسان تابان و مشعل دولت فیروزش را برای ظلمت زدایی شب تیره روزی ماسیه‌بخشان روشن و فروزان ساخت. اولاً^۳ به نیروی تأیید الهی خراسان را از وجود متقلبه پرداخته بعد از آن رایت افراز عزیمت به جانب اصفهان گشته اصفهان و ممالکی را که در تصرف افغان بود مسخر ساخت و همچنین ولایات گیلان را از تصرف اروس^۴ و ممالک آذربایجان و سایر قلاع را از تصرف رومیه انتزاع و مسخر گردانیده آثار جور و عدوان را برانداخت و در این اوان سعادت‌نشان که به عون عنایت الهی و چیره‌دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب

۱- غرض از رومیه ترکان عثمانی هستند. آسیای صغیر یعنی سرزمین اصلی دولت روم شرقی را ایرانیان «اروس» می‌گفتند و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مواری را را چون ساکن آسیای صغیر بود به همین جهت رومی خوانده‌اند.

۲- سورة الطلاق ۷

۳- نام نادر تفخیماً در بالای و بیقه‌نامه نوشته شده

۴- روس را «اروس» می‌گفتند. هنوز در آذربایجان این تلفظ وجود دارد. کلمه ارسی (اروسی = روسی) به نوعی درهای بالارو (مزین به شیشه‌های رنگی) و گسونه‌ای کنش زنان اطلاق می‌شد. چه این هر دو ظاهراً از روسیه به ایران آمده بود.

ومظفر ورعابا وضعفای این بلاد که چندین سال بود که اسیر انواع مصائب و گرفتار سجن نواب بودند هر يك در مکان ومفر خود آسوده حال و رفاهیت روز شدندو کار دشمن شکاری اتمام و امور مملکت نظام یافت تمامی اهالی مملکت ایران را از سیدو فاضل وعالم و جاهل و خرد و بزرگ وتاجیک وترك وصغیر و کبیر و برنا و پیر در صحرای مغان به اردوی ظفر نمون احضار فرموده، خواهشمند اذن کلات و ابیورد گشته مقرر فرمودند که برای خود از سلسله صفویه با سایر طبقات امم هر کس را که خواهیم به سلطنت و ریاست قبول کنیم. چون اهالی ایران آنچه درین مدت به روزگار خود دیده از گل خیز بوستان دولت صفویه بود که در عهد ایشان آتش فتنه و نفاضت افروخته گشته اطراف را به دشمن و مسا را به دست انواع بلا و محن داده خود نیز از عهده ضبط و محافظت ما بر نیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس بودیم که ما را از چنگک اعدا نجات و قالب افسرده ما را دوباره حیات دادند. لهذا همگی در مقام الحاح وزاری در آمده دست به دامان مرحمتش زده مستدعی فسخ این عزیمت گشتیم و بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان را بپذیرفته ترك عزیمت مذکور فرمودند و کمترینان نیز بالطوع والرغبة قلباً و لساناً و منفق اللفظ والکلامه، بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیار و ترك تولای سلسله صفویه کرده عهد و شرط و اقرار و اعتراف نمودیم که نسلا بعد نسل شیوه رفض و سب امور مبتدعه دولت صفویه را که منشأ مفاسد عظیمه بود محو و متروک و ملت حنیف جعفری را که همیشه از جمله ملل و متبوع ملت احمدی است معمول و مسلوک داشته از سلسله صفویه زکورا و اناثا احدی را تابع و مطیع نشویم و در هر مملکت و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم و از هر يك از کمترینان که نسلاً بعد نسل خلاف عهد و قول ظاهر شود، مردود درگاه الهی و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت پناهی بوده خون ما هدر و عرض و نفس ما مستوجب عقوبت و خطر باشد.

تحریراً فی شهر شوال المکرم سنة ۱۱۴۸*

* مجله نوشه سال: اول (۱۳۲۷) شماره ۲، چند مقاله تاریخی از نصرالله فلسفی

اعلامیه نادر بعد از تاجگذاری

بیگلر بیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالی مقام و علماء و فضلاء کربوبی
احشام و اهالی شرع مبین و واقفان سالک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا
و سرکردگان و قاطبه قاطنین و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی
و منتظران سایه قصر بی قصور دولت ابد مدت ظل اللهی به مکارم بی دریغ خاقانی
و عنایات از حد افزون فاآنی امیدوار بوده بدانند که چون شاه اسماعیل صفوی که
در سنه نهصد و شش هجری خروج کسرد و جمعی از عوام کالانعام را با خود متفق
ساخت، بنا بر اغراض نفسانی و ریاست دنیای دنی در میان اهل اسلام قدح زنادر
دو برهم زنی کرده بنای سب و رفق گذاشت و به این وسیله احداث مبغضتی عظیم بین
مسلمین نموده لوای نزاع و نفاق برافراشت. به حدی که کفره در مهد آسایش استراحت
گزین شدند ولی فروج و دماء مسلمین به معرض تلف درآمدند. در شورای کبرای
صحرای مغان، درحین که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران، از نواب همایون
ما استدعای امر پادشاهی می کردند، به ایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسئول
ایشان مقرون به قبول خواهد شد که ایشان نیز از سب و رفق که از بدو ظهور شاه

اسماعیل در میان اهل ایران شیوع یافته نکول و تبری و در فروع و مقاد امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام باشند و حقیقت خلفای راشدین را که مذهب آبای همایون و اروغ میمون ما بوده بالجنان واللسان اذعان و قبول کرده از رفض و تبری تبر و به ولای ایشان تولا نمایند. برای تأکید این معنی از علمای اخبار و فضلالی دیندار که ملتزمان رکاب ظفر شعار و پرتواندوز حضور مهر آثار بودند تحقیق و استفسار فرمودیم. همگی به عرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین، هریک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین بذک نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و اعمام و اخوان کرده و لوم و لثام و تغییر خاص و عام را بر خود قرا داده و به این جهت به شرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته پیرایه پوش تشریف نزول آیه وافی هدایث و اسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان^۱ گردیدند و بعد از رحلت حضرت سید المرسلین بنای خلافت به اجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کاراست بودند بر خلیفه اول ثانی انبن اذهما فی الغار صدر نشین^۲ مسند خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق و بعد از او به نص و نصب اصحاب بر فاروق اعظم، مزین المنبر و المحراب، عمر بن الخطاب و بعد از آن به جناب ذی النورین عثمان بن عفان و بعد از او به حضرت اسد الله الغالب، غالب کل غالب، مظهر العجائب و الفرائب، علی بن ابی طالب (ح) قرار یافت و هریک از خلفای اربعه، در مدت خلافت خود، با هم سالک طریق وفاق و معری از شوائب خلاف و نفاق بوده، رسم اخوت و ائتلاف مرعی و ملحوظ و حوزة دین مبین را از تطرق شرك و کین مصون و محفوظ می داشته اند. و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم بازاله اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند. اگرچه به مرور دهور و تصاریف اعوام و شهور، به اعتبار اختلاف علمای اسلام، در بعضی از فروع و اذای صوم و صلاة و حج و غیره اختلاف راه یافت، لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص به

۱- سوره التوبة ۱۰۰

۲- ۴۰ ایذاً

خدمت حضرت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب او نقص و قصوری و خلل و فتوری راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی به همین دستور مستمر بوده ایشان نیز به رهنمونی حکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترك آثار مبتدعه و سب و رخص نموده بل به ذیل محبت و ولای آن چهاررکن ابوان دین مبین متشبث گردیدند.

در ازای این معنی، ما نیز سر بر سروری را به جلوس میمنت مانوس اقدس تزیین داده تمهد فرمودیم که عهود خمسۀ معهوده را به اعلی حضرت فلك رفعت، خاقان البرین و سلطان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، پادشاه اسلام پناه، برادر دارا احتشام، اعنی سلطان ممالک روم اعلام و آن امر را بر وفق مأمول پذیرای اختتام سازیم که مقدمات مزبوره به تأیید الهی قریب الحصول در دسرف انجام و وصول است.

در این وقت که ساحت در بند مطلع ماهجه را با ت فیر و زمند و مفر کو کبه مویکب آسمان پیوند بود، به تجدید مزید اللئاکید، از برای استحکام آن کار و اطمینان خاطر حقایق مدار، از علامه العالما و مجتهد الزمان، ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای گرام که در رکاب نصرت انتساب حاضر و منقبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند در مجالس و خلوات استعمال فرمودیم. همان مراتب سابق را معروض داشتند و به همه جهت حجاب شبهه و ابهام را از پیشگاه ضمیر اقدس ما مرتفع و ماده نشکیک و تردید مندفع گردید و به حد یقین پیوست که همگی رخص و بدع ناشی از فتنه انگیزی شاه اسماعیل بوده و الا، از صدر اول الی بدع ظهور صفوی، همگی مردم اسلام در مناهج اصل بر یک طریق ثابت و راسخ بوده اند. بناء علی هذا المقال، به تأیید ربانی و الهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عز و علا شرف صدور یافت که به نحوی که از مبسادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل همگی ایشان خلفای راشدین را خلیفه علی التحقیق می دانسته اند، به همان دستور هر یک را خلیفه برحق دانسته از سب و رخص محترز باشند و خطبای گرام و نقبای عظام در رؤس منابر اسامی سامی و مناقب و محامد خلفای گرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر نام ایشان را

به‌خبر و رضا یاد و شاد نمایند.

علامی و فهامی، خلاصه‌الفضلاء الکرام، میرزا محمد علی نایب‌الصدارة ممالک
محرور و سمرابه اقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را به‌همگی
دور و نزدیک القاء و ایشان نیز به‌سمع قبول و اذعان اصفا نموده تخلف از مدلول
آن را موجب عذاب الهی و مورد سخط و غضب شاهنشاهی دانند. *

فرمان نادر به مردم ایران به منظور ایجاد وحدت کلمه بین شیعه و سنی

عالی جاهاں صدر عالی قدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالسلطنه اصفهان به الطاف ملو کانه مباهی بوده بدانند که اوقاتی که رایت ظفر آیت در صحرای مغان برپا بود، در مجالس متعدده قرار بر این شد که چون طریقه حنفی و جعفری، موافق آنچه از اسلاف به ما رسیده است متحد بوده است خلفای راشدین رضی الله عنهم را خلیفه سید المرسلین (ص) می دانسته اند، من بعد الایام، اسامی هر یک از خلفای اربعه که ذکر کرده شود با تعظیم تمام ذکر کنند. به علاوه در بعضی از اوضاع مملکت ما، برخلاف اهل سنت، در اذان و اقامه لفظ علی ولی الله را بر طریقه شیعه ذکر می کنند و این فقره مخالف اهل سنت است و منافی قراری که معمول اسلاف بوده. گذشته از این بر تمام اهل عالم هویدا است که امیر المؤمنین اسد الله الغالب (ع) برگزیده و ممدوح و محبوب خداوند متعال است و به واسطه شهادت مخلوق بر جایگاه و رتبت او در درگاه احدیت نخواهد افزود و به حذف این الفاظ هم چیزی از فروغ بدر قدر او نخواهد کاست. ذکر این عبارت موجب اختلاف و بغض و

عداوت مابین اهل تشیع و سنت است که هر دو در متابعت شریعت مطهره سید. المرسلین (ص) شریک اند و خلاف رضای پیغمبر (ص) و امیرالمومنین (ع) به عمل خواهد آمد.

لهذا به مجرد اطلاع از مدلول این فرمان عالی، به تمام مسلمین از اعالی و ادانی بزرگ و کوچک و مؤذنین شهرها و توابع و اطراف و اکناف باید اعلام شود که از امروز به بعد این عبارت که خلاف طریقه اهل سنت است ذکر نشود و نیز در میان حکام معمول است که در مجالس بعد از فاتحه و تکبیر، دعای دوام عمر پادشاه و ولی نعمت را می نمایند، از آنجا که این نحو تعظیم بیهوده و بی معنی است، خصوصاً امروزه قمر می فرمائیم که خوانین صاحب طبل و علم، در این مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را به زبان بیاورند. عموم رعایا و برابا اطاعت این احکام و اوامر را برعهده شناسند. هر کس از آن تخلف ورزد، مورد غضب شاهنشاهی خواهد گردید. به تاریخ شهر صفر ۱۱۲۹*

روابط نادر باروسیه

پس از مرگ پتر کبیر (۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ میلادی) زنی کاترین^۱ (کاترینوشکا) را اولیای دولت روسیه به سلطنت برداشتند . اما کاترین که در سال ۱۶۸۹ به دنیا آمده و ابتدا معشوقه پتر بود سپس زن قانونی او شده بود ، بر سریر سلطنت تزارها دبری نپائید و متعاقب یک بیماری کوتاه و تپی شدید در ماه مه ۱۷۲۷ درگذشت . پس از وی پتر دوم ، پسر پتر کبیر سلطنت یافت . او که در سال ۱۷۱۵ متولد شده و در هنگام رسیدن به سلطنت دوازده سال بیشتر نداشت ، از امر خطیر سلطنت و وظایف دشوار آن کاملاً بی خبر بود و خبری هم نیافت . زیرا در شب ۱۹ ژانویه سال ۱۷۳۰ ، بیماری آبله وفات کرد . در آن هنگام به زحمت پانزده سال داشت .

رجال دربار روسیه ، این بار آنا ایوانوونا^۲ را به سلطنت برگزیدند . آنا دختر ایوان^۳ برادر دائم الخمر پتر کبیر بود و در هنگام رسیدن به سلطنت سی و هفت سال

1- Catherine = Katerinauchka

2- Anna Ivanovna

3- Ivan

داشت. وی به دستور پتر کبیر با فردریک گیوم^۱ دوک کورلاند^۲ ازدواج کرد و پس از مرگ شوهر در سال ۱۷۱۱ در دوک نشین دور افتاده کورلاند در آنزوا و تنهائی و فقر و بینوائی روزگار می گذرانید که ناگاه بزرگان دربار روسیه او را به سلطنت انتخاب کردند. کسی که بار اول از وی برای سلطنت روسیه نام برد، پرنس دیمتری گالیتزین^۳ بود. پرنس گالیتزین و پرنس دولگوروکی^۴، بنا بر نظر شورا ایعالمی، قرار شد که آنرا به سلطنت نوید دهند و در مقابل از او بخواهند که وی تعهد کند که بدون مشورت باشواری عالی در خصوص جنگ و صلح تصمیم نگیرد و مناصب و القاب را بیهوده به این و آن نبخشد و دست به ولخرجی نزند و به درآمدهای مملکتی تجاوز نکند و تقویض مناصب عالیه کشوری و لشکری را به شواری عالی واگذارد. آنها، در قبال دریافت ده هزار روبل، کلیه پیشنهادهارا پذیرفت و تعهد نامرا امضا کرد. ولی وقتی خرس از پزل گذشت و بر سریر سلطنت مستقر شد، تعهدنامه را پاره کرد.

دوران سلطنت دوازده ساله وی آمیخته ای از بساده گساریها و شهوترانیا و ضیافتهای مجلل و شکار و هرزه گیهای زنده بود. در زمان وی بود که نادر در ایران قیام کرد و در برابر شجاعت و قاطعیت وی، دولت روسیه بالاچار مناطق ساحلی شمالی ایران یعنی گیلان و مازندران و استرآباد را بر طبق عهدنامه رشت در ۱۷۳۲ و مناطق ماوراء ارس را بر اساس قرارداد گنجه (۱۷۳۵) به ایران مسترد داشت. آنها ایوانونا در پنجم اکتبر سال ۱۷۴۰ در گذشت.

آنها ایوانونا نوه خواهر خود را که کودکی دو ماهه بود برای سلطنت روسیه

۱- Fredrik Gillaume

۲- Courland

۳- Dimitri Galitzine

۴- Dolgourouki

در نظر گرفت. این کودک شیرخواره ایوان آنتونویچ^۱ نام داشت و مادرش شاهزاده خانم لئوپولدوونا^۲ و پدرش شاهزاده برنسیویک لونبورگ بودند. ابتدا بوهرن معشوق آنا و اونا عنوان نایب السلطنه یافت. ولسی فیلدمارشال مونیخ به حمایت از آنالئوپولدوونا، بوهرن^۳ را در شب نهم نوامبر ۱۷۴۰ بازداشت کرد. اموال وی به نفع دولت ضبط، و خود او پس از تحمل نازبانه های فراوان به سیبری تبعید شد و آنالئوپولدوونا عنوان نایب السلطنه یافت. اما مردم روسیه دیگر از تحمل حکومت آلمانیهای دربار به تنگ آمده بودند، سرانجام در شب ۲۵ نوامبر سال ۱۷۴۱، گاردهای هنگک پرنورژانسکی^۴ به حمایت از الیزابت^۵ دختر پتر کبیر برخاستند و آنالئوپولدوونا و شوهرش را دستگیر نموده تبعید کردند. آنا در سال ۱۷۴۶ درگذشت و شوهرش سی سال بعد از وی زندگی کرد و در سال ۱۷۷۵ عمرش به سرآمد. اما آن کودک تیره روز که در دوماهگی صاحب تاج و تخت شد و در شانزده ماهگی از سلطنت برکنار گردید، محکوم به تبعید و زندان شد و سرانجام در بیست و چهار سالگی در سرداب تاریک دژ شلوصلبورگ به قتل رسید.

الیزابت پتروونا زنی شهوتران و شیفته شکار و پوشیدن لباس مردانه بود. وقتی کاخ سلطنتی دچار حریق شد، چهارهزار دست لباس وی از بین رفت. پس از مرگش پانزده هزار دست لباس در گنجینه هایش یافتند. وقتی در یک مجلس رفص الیزابت دید که ناتالی لوپوخین^۶ زیبا لباسی چون لباس او پوشیده سیلی محکمی بر صورت وی نواخت و از شدت خشم فحشهای چارواداری بدو داد و «به قدرت سه هنگک از سربازان گارد که ناسزا بگیرند» فحش و ناسزا گفت و چندی بعد دستور

1- Ivan Antonovich

2- Ana Leopoldovna

3- Antoine Ulrich Prince Brunswick-Lounebourg

4- Bohren

5- Preo Bre jenesi

6- Elisabeth Petrovna

7- Schlossebourg

7- Natalie Lopovkhine

داد تا زبان ناتالی را بریدند و دستها و پاهایش را به چهاراسب بستند و آنها را شلاق زدند تادرجهات مختلف برانند. چنین بود که اعضای بدن وی قطعه قطعه شد. با این اوصاف جمعی از مورخان درباری از «مهربانیهای الیزابت» یاد کرده اند!

با تمام این احوال، در عرصه سیاست و میدان عمل، الیزابت آثار نیکوئی بر جای گذاشت. با این که تنها سی و سه سالگی هرگز تجربه‌ای در کارهای کشوری نیاندوخته بود، الیزابت از هنر و ادبیات حمایت کرد. تشکیلات اداری را بازسازی و بهسازی نمود. دست به تأسیس بانکها زد و به اوضاع اقتصادی کشور خود سروصورت داد و با راه دادن پروتستانهای فراری اروپا به روسیه، به جلب افراد متفکر و صنعتگران ماهر و متخصص پرداخت و امر تعلیمات عمومی را گسترش فراوان بخشید و سرانجام آنکه بر اثر قرارداد متارکه جنگ با سوئد، قسمتی از فنلاند را به روسیه ضمیمه ساخت. الیزابت بیشتر میل به عیش و نوش و لذت و شهوت داشت. ولی بر اثر دسته بندیهای سیاسی و سبب‌های سیاستمداران، وی ناخواسته در جنگهای هفت ساله درگیر شد و در این جنگ نیز پیشرفت درخشانی نمود. بطوری که تنها مرگ ناگهانی الیزابت، فردریک دوم، پادشاه پرجوش و خروش پروس را از شکست قطعی و سقوط نهائی نجات بخشید. الیزابت متعاقب یک سکنه ناقص و فلج اعضا در ۵ ژانویه ۱۷۶۱ درگذشت.

دوران جانشینان پتر کبیر که از مرگ پتر (۱۱۳۷/۱۷۲۵ م. ق.) تا استقرار سلطنت کاترین دوم طول کشیده، کلاً مصادف است با روزگار نادر، از هنگام قیام و ورود در صحنه جنگ و سیاست تا وصول به پادشاهی و سرانجام تا مرگ و فناء وی. لذا بدینست که اشاره‌ای به روابط سیاسی نادر و روسیه بکنیم.

می‌دانیم که از حدود سال ۱۱۳۴ که دولت صفوی در برابر افغانها به زانو درآمده و از هرگونه اقدام سیاسی و نظامی عاجز شده بود، پتر کبیر نخست در بند و باکو و شماخی یعنی داغستان و شروان را تصرف نمود و سپس در ولایات شمالی ایران، گیلان و مازندران نیروی نظامی پیاده کرد و شهر رشت را تصرف نمود و سفیر

دولت ایران را به‌زور و زر و تهدید و تزویر، وادار به عقد قراردادی ننگین ساخت. به طوری که سفیر جرئت بازگشت به ایسران ننمود و سپس پتر (پتر) با دولت عثمانی نیز قراردادی در باب تجزیه ایران و تصرف مناطق شمالی آن منعقد ساخت. اما عمر پتر چندان اکتفا نکرد که تمام مقاصد جاه طلبانه وی در باب تصرف ایران و رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس تحقق یابد. مرگ وی در سال ۱۷۲۵/۱۱۳۷ برای ایرانیان موهبتی الهی بود. کاترین زن پتر چندان غرق در شهوترانی و میگساری بود که نتوانست دنباله خیالات جاه طلبانه وی را بگیرد و سپس دوران پتر دوم آغاز شد و سلطنت و مرگ مستعجل وی، تا اینکه نوبت سلطنت روسیه به آنا ایوانوونا رسید. در خلال این مدت، امری عجیب روی داده بود و آن ظهور و قیام ندرقلی نامی بود که بر اثر رشادت و شجاعت فراوان، ناگهان از گمنامی، به شهرت فراوان رسیده و کشور ایران را از سقوط حتمی و مسلم نجات بخشیده بود. برق شمشیر نادری همان‌طور که چشم ترکان عثمانی را خیر کرده بود، موجبات وحشت روسها را نیز فراهم نموده بود. خاصه آنکه عده زیادی از سربازان روسی در مناطق با تلافی گیلان و مازندران یا دچار مالاریا شده و یا به اسهال و تب گرفتار آمده هلاک شده بودند. چنین بود که ملکه آنا ایوانوونا در سال ۱۱۴۳ نامه‌ای به شاه طهماسب نانی فرستاد و شرایط تخریب ایالت گیلان را از طرف روسها یاد آور گردید و بارون شافیروف^۱ را به عنوان نماینده دولت روسیه در مذاکرات معرفی نمود. وی وارد رشت شد، تا به اتفاق ژنرال لوشف^۲ فرمانده قوای روسی در گیلان، قراردادی با دولت ایران منعقد سازد. به موجب این قرارداد که در سال ۱۷۳۳/۱۱۴۵ منعقد شد و به قرارداد رشت معروف است، روسها متعهد شدند که در ظرف پنج ماه نیروهای نظامی خود را از ایران خارج کرده تمام مناطق متصرفی را (به استثنای نواحی شمالی قفقازیه) که می‌بایستی پس از خروج ترکان عثمانی، از ارمنستان و گرجستان، تخلیه گردد، به ایرانیان واگذار نمایند و دولتین روسیه و ایران در کشور یکدیگر نماینده

سیاسی داشته باشند و تجار روس و ایرانی در خاک یکدیگر به آزادی تجارت کنند. در همین سال ۱۱۳۵، نادر، به شرحی که در تواریخ آمده، شاه طهماسب را از کار برکنار کرد و پسر شیرخواره وی را به نام شاه عباس سوم به سلطنت برداشت و خود به عنوان نایب السلطنه زمام کلیه امور را به دست گرفت و مراتب را ضمن نامه‌ای به اطلاع دربار روسیه رسانید و عازم جنگ با عثمانیان شد.

روسها از پیشرفتهای اولیه نادر در برابر دولت عثمانی بسیار شادمان شدند. زیرا می‌دانستند که عثمانی به واسطه درگیری با ایران است که فرار داد صلح خود را با روسیه مرعات می‌نماید و اگر ترکان از جانب ایران دچار جنگ نبودند قطعاً به روسیه حمله می‌بردند. روسیه در آن زمان گرفتار جنگهای جانشینی لهستان بود و می‌ترسید که مبادا ترکان نیز در سرحدات جنوبی به جنگ برخیزند و برای دولت روسیه که از جنگ همزمان در دو جبهه شمال و جنوب وحشت داشت، ایجاد اشکالات فراوان کنند. برعکس روسها، فرانسویان مسایل بسودند که ایران در این جنگ مغلوب و یا به اتحاد با عثمانی مجبور گردد تا دولت عثمانی بتواند برضد دولت روسیه به جنگ برخیزد. شکست نادر در کرکوک موجب وحشت و اندوه روسها و مایه شادمانی و دلگرمی مارکی ویلنو سفیر فرانسه در قسطنطنیه گردید. اما نادر به زودی شکست خود را جبران نمود و باغلبه بر سپاه عثمانی موجب شد که دربار روسیه نفسی به راحت بکشد. دولت عثمانی حاضر به صلح با ایران شد و هیئتی به ایران فرستاد.

هنوز هیئت سیاسی عثمانی از دربار نایب السلطنه دور نشده، يك هیئت سفارت روسی، تحت ریاست پرنس سرگی دیمیتروویچ گالیتزین^۲، وارد اصفهان شد. گالیتزین از سیاستمداران کارگشته و از درباریان ورزیده روسی بود و پیش از این در دربارهای اسپانیا و پروس سفارت کبرای روسیه را به عهده داشت. هدف اساسی مأموریت وی این بود که نادر را از متارکه جنگ با دولت عثمانی و عقد قرارداد صلح بازدارد و ضمناً گزارشی دقیق از وضع نظامی و سیاسی ایران تهیه نماید.

گالیتزین پیشنهاد کرد که بین ایران و روسیه قرارداد صلحی منعقد شود و کشور ایران باردیگر به عثمانی اعلام جنگ کند و هرگاه یکی از دولتین ایران و روسیه با کشور دیگری وارد جنگ شود، طرف دیگر قرار داد به کمک و همکاری برخیزد و اطمینان داد که دولت روسیه، به کشور ایران در جنگ با ترکان عثمانی، به نحوی مؤثر یاری خواهد کرد. اما نادر در جواب اظهار تشکر کرد ولی گفت که اگر جنگ بین ایران و عثمانی درگیرد، میل دارد، شخصاً، بدون کمک دیگران، حریف را به زانو در آورد. البته اگر ایران توانست خود را به قسطنطنیه برساند، دولت روسیه می تواند از جانب دیگر به عثمانی حمله برد.

گالیتزین که جواب رد شنیده بود، بعد به سن پترزبورگ گزارش داد که نادر از دولت روسیه خشمناک است. زیرا دولت روسیه هنوز تخلیه بندر باکو و دربند را شروع نکرده است. هرچند دولت روسیه حق دارد بر طبق مفاد عهدنامه رشت، تا ترکان آذربایجان و ارمنستان و گرجستان را رها نکرده اند، نواحی شمالی رود کر را در تصرف داشته باشد.

نادر که تعال عثمانیان را مانع تصویب پیمان صلح دید، روز ۱۲ محرم ۱۱۴۷ باردیگر به لشکر کشی بر ضد عثمانی پرداخت. در این سفر گالیتزین نیز همراه او بود. اما در همدان به نادر گزارش رسید که دربار روسیه به اختانگ پادشاه سابق گرجستان و پسرش دستور داده تا به طرف دربند روانه شوند و شماخی و کارتلی را به تصرف روسیه در آورند. نادر بدین جهت حمله را از آن ناحیه شروع کرد و پس از تصرف شماخی، به وسیله گالیتزین به دربار تزار پیغام فرستاد که اگر باکو و دربند را پس ندهند آماده جنگ باشند. دربار روسیه به نادر پاسخ داد که با وجود عهدنامه رشت، باز هم دولت روسیه کلیه ولایات ایران را مسترد خواهد داشت. مشروط بر آنکه دولت ایران دشمنان روسیه را دشمنان خود تلقی کند. چند روز بعد، ژنرال لواشف که به فرماندهی قوای روسیه در داغستان منصوب شده بود، ماموریت یافت که تمام مناطق جنوب، من جمله باکو و دربند، را به ایران واگذارد. هنگامی که نادر در گنجه بود،

گالیتزین که همچنان همراه نادر بود، بنا به دستوری که از سن پترزبورگ دریافت نموده بود، به نادر اطلاع داد که ملکه آنا چون به غلبه نادر بر ترکان و تصرف آذربایجان و گرجستان و بیرون راندن عثمانیان اطمینان کامل دارد، حاضر است کلیه اراضی ایران را که در دست روسهاست، مسترد بدارد. به شرط آنکه نادر دشمنان روسیه را دشمنان ایران تلقی کند و کتباً به گالیتزین قول بدهد که تا سرحد امکان در برابر ترکان مقاومت کند. نادر نیز قول داد که بدان شروط عمل کند. چنین بود که در سال ۱۷۳۵ و در آغاز ۱۱۴۸ قرارداد گنجه بسته شد و بر طبق این قرارداد، دولت روسیه ملزم شد که از تاریخ امضای عهدنامه، تا پانزده روز، باکو و تا دوماه دربند را تخلیه کند. ایران نیز متقابلاً قول داد که هرگز دربند و باکو را به کشور دیگری نسپارد. قلعه سولاق مرز بین ایران و روسیه اعلام شد و دولتین متعهد شدند که بدون اطلاع دیگری در صدد عقد قرارداد صلح با عثمانی بر نیایند.

در سال ۱۱۴۸، نادر همچنان با ترکان عثمانی در جنگ بود. دولت عثمانی قاپلان‌گرای خدان کریمه را، با قوای فراوان، به داغستان به جنگ با نادر فرستاد. نمایندگان انگلیس و اتریش و هلند در قسطنطنیه خطر جنگ را با روسیه به صدر اعظم عثمانی گوشزد کردند و برای جلوگیری از وقوع جنگ بسیار کوشیدند. ولی سودی نداد و در تابستان ۱۱۴۸، قاپلان‌گرای با ۵۳ هزار نفر قوای خود به صوب داغستان عزیمت نمود. هر چند تصادمی بین تاتارها و روسها روی نداد، ولی دربار روسیه ژنرال لئونتف را با بیست هزار نفر سرباز مجهز و عده‌ای قزاق مأمور نمود تا شبه چیزه کریمه را زیر و زبر کند، تا هم به نادر کمکی شده باشد، هم طوایف تاتار کریمه که دائماً به روسیه تجاوز می‌کردند گوشمالی سخت یافته باشند. بر اثر این اقدامات دولت عثمانی حاضر به مصالحه شد و کلیه اراضی متعلق به ایران را که تصرف کرده بود مسترد داشت. در طی مذاکرات صلح با دولت عثمانی، نادر اصرار ورزید که دولت روسیه نیز به عهدنامه صلح ملحق گردد.

سفیر دولت روس کالوشکین، جانشین گالیتزین، به کنت استرومان صدراعظم روسیه گزارش داد که نادر حاضر به عقد قرارداد صلح با ترکان است به شرط آنکه دولت روسیه نیز بدین عهدنامه پیوندد. ولی دولت عثمانی با این پیشنهاد مخالفت می‌ورزد. زیرا معتقد است که روسیه با حمله به لهستان، دشمنی خود را با دولت عثمانی آشکار نموده است. کالوشکین می‌نویسد که «من دلایل حمله روسیه را به لهستان برای نادر بیان کردم و نادر متقاعد شد که حتی به جانب ماست و گفت خدا مرا یاری نکند اگر بدون اطلاع روسیه، با دولت عثمانی صلح کنم. سپس از احساسات دوستانه امپراطور روس آنها ایوانونا تشکر نمود»

در زمستان ۱۱۴۸، نادر پس از مراسم سیاسی و نظامی دشت مغان به تخت سلطنت نشست و نماینده‌ای به سن پترزبورگ فرستاد تا خبر جلوس وی را بر اورنگ شاهی به دربار روسیه اعلام دارد. در مراجعت از سفر پیروزمندانه خود به هندوینز، نادر در رجب ۸/۱۱۵۲ / نوامبر ۱۷۳۹ سفیری به نام سردار بیک قورلو توپچی باشی با هدایای فراوان و چند زنجیر قیل به پترزبورگ فرستاد.

در ماه مه ۱۷۳۶/۱۱۴۹، روسیه به قصد تصرف بندر آروف به دولت عثمانی اعلان جنگ داد. کالوشکین دستور یافت تا مراتب را به اطلاع نادر شاه برساند و او را به جنگ با ترکان عثمانی برانگیزد. اما نادر در جواب اظهار داشت که با دولت عثمانی وارد جنگ نخواهد شد. ولی، با مذاکرات صلح، مدتی عثمانیان را سرگرم و معطل خواهد ساخت. کالوشکین اعتراض کرد که دولت ایران خود دولت روسیه را به جنگ با ترکان بر می‌انگیزد، ولی عملاً از متحد دیرین خود جدا می‌شود و به کشوری می‌پیوندد که جز دشمنی با ایران اندیشه‌ای ندارد. نادر هم صریحاً در جواب گفت که عملیات جنگی روسیه عملیات پر اهمیتی نیست. از آن گذشته دلیلی ندارد که ایران وارد جنگ شود تا روسیه آروف را بگیرد. همچنان که روسها وارد جنگ با ترکان نخواهند شد، صرفاً برای اینکه ایران بغداد را تصرف کند.

چنانکه ذکر شد نماینده ایران مأمور اعلام جلوس نادر به دولت روسیه

اطمینان داد که بدون شرکت روسیه، دولت ایران با عثمانی قراردادی امضا نخواهد کرد. بنابراین وقتی خبر امضای عهدنامه قسطنطنیه، بین ایران و عثمانی، سه دربار روسیه رسید موجب شگفتی و بهت زدگی شد. هرچند که نادر قرارداد صلاحی منعقد نکرده بود و قرارداد قسطنطنیه در حکم آتش بسی بود که هنوز به نصوب نرسیده بود. پس از بازگشت از فتح هند، نادر از کشته شدن برادرش ابراهیم خان به دست لژیها خبر گرفت و عازم گرفتن انتقام خون برادر شد. در تهران، کالوشکین به حضور وی رفت و بر طبق دستور دولت روسیه، مراتب و داد و محبت دربار روسیه را به نادر ابراز داشت. ظاهراً این اقدام وی بسیار مؤثر و مفید بود. زیرا سفیر ایران در روسیه گزارشهای اغراق آمیزی در بساب مقاصد سوء دولت روسیه نسبت به ایران داده بود. کالوشکین که مأمور بود گزارش دربارۀ مقاصد نادر به روسیه بفرستد، در گزارش خود نوشت «بخت النصر جدید از بادۀ پیروزیها سرمست است و می گوید فتح هندوستان کاردشواری نبود. من اگر با يك پا حرکت کنم هند را تصرف می کنم و اگر با دو پا حرکت کنم دنیا را می گیرم.» کالوشکین هرچند مطمئن نبود که نادر نسبت به ترکان عثمانی روش و اندیشه مساعدی ندارد ولی از حسن نیت او در مورد روسیه نیز اطمینان کامل نداشت.

در سال ۱۷۴۱/۱۱۵۴، سلطنت روسیه به الیزابت پتروونا رسید و او کالوشکین را همچنان به سفارت در دربار نادری شناخت و او را مأمور اعلام سلطنت خود نمود. ظاهراً این اقدام دولت روسیه آخرین عمل سیاسی آن دولت در ایران زمان نادر نبوده، بلکه سفیر دیگری نیز به ایران فرستاده که نامش در تواریخ به صورت «کناس» درآمده است که مسلماً صورت مغلوط کلمه کنیاز روسی به معنی شاهزاده است. و این سفیر وقتی به ایران رسید که نادر شهر قارص را به محاصره گرفته بود. سفیر روسیه پس از بیان مراتب احساسات محبت آمیز دربار روسیه گزارش تحویل شهرهای دربند و باکو و دیگر شهرهای مناطق شمال رود کر را به ایران تقدیم کرد. نادر هم در بازگشت از ایروان، میرزا کافی نصیری خلفا را به سفارت ایران در دربار

تزار تعیین نمود و او را بایک زنجیر قیل و هدایای دیگر، به همراه سفیر روس به دربار تزار فرستاد.

اندکی پس از این قضایا، در تابستان ۱۱۵۸ در تاریخ نهم رجب، نادر در مراد تپه بایکن محمد پاشا روبرو شد. همان طور که درست ده سال پیش در همین نقطه عبدالله پاشا کوپرولو را درهم شکسته بود، این بار نیز سرعسکر جدید عثمانی را درهم شکست و سردار عثمانی، پس از تحمل تلفاتی به میزان بیست و هشت هزار نفر، خود نیز کشته شد. نادر اسرای ترک را آزاد کرد و بار دیگر دولت عثمانی در صلح زد و چون این بار نادر در قبولاندن مذهب جعفری و استقرار رکن پنجم اصرار نکرد، قرارداد دولتین، بر اساس قرارداد زهاب (۱۰۴۹/۱۶۳۹)، بسته شد (۷ شعبان ۱۱۵۹/۴ دسامبر ۱۷۴۶). هنوز ده ماه از این قرارداد نگذشته بود که نادر به قتل رسید و هرچه رشته بود پنبه شد.

نامه نادر به پادشاه روسیه^۱

نفایس دعوات و اقیات اجابت قرین و تحف طبیبات مصادقت تضمین را از کمال محبت و نهایت مودت به جانب نجیب و صوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ثریا منزات، زهره زهرای برج سلطنت و کامکاری و دره دریای عظمت و جلالت و شهر یاری، نمره شجره دعوات و ابهت و اقبال و شمسه ایوان شهامت و جهانداری و اجلال عمده السلاطین المسیحیه و زبده السلاطین العیسویه، پادشاه خورشید کلاه کیوان ایوان، خسرو شیرین شمالیل هو شنگ روان، ابلاغ و اهدا ساخته. مشهود رای بیضا ضیامی دارد که نامه نامی و مکتوب لازم الاعزاز گرامی که مشعر بر مؤده جلوس میمنت مانوس آن خدیو و الاشان بر اورنگ پادشاهی و قرار گرفتن حق به مرکز خود به عون و تأیید الهی نوشته کلك محبت سالك والا شده بود، سمت و وصول یافته باعث شکفتن شکوفه های شکفتگی در حدیقه خاطر و موجب طراوت و نضرت چمن همیشه بهار باطن و ظاهر گردید و فی الحقیقه نظر به ارلویت و استحقاق آن بر ازنده سریر و افسر به فرمان فرمانی آن دیار، احق و اولی می باشد و در این وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید و این نوید فرحبخش به مسامع دوستان رسید، نه به حدی انبساط و انتعاش در طبع اقدس حاصل شد که به دستیاری خامه و به تریسطنامه سمت اعلان و صورت اظهار و بیان تواند یافت

۱- عنوان نامه در منشآت: «صورت مراسم که به حضرت خورشید کلاه روس نوشته

امر مصالحه را به عهدهٔ اهتمام عالی‌جاهان [بنارال‌لواشف و بارون شافیروف] و چند نفر دیگر فرموده، آنچه شایان امر و داد و مقتضای صلاح کار بود، عالی‌جاهان مشارالیه‌م به ظهور آورده، عهدنامه‌جات همایون از طرفین عز صدور یافت. ولایات گیلان به نحو مقرر به حیطةٔ تصرف اولیای دولت علیه در آمد. فسی‌الحقیقه شاهد دوستی و اتحاد، در این مدت که ادعا می‌کردند، حلیهٔ شهود و پیرایهٔ وقوع پوشانیده در میان سلاطین زمان و خواقین دوران به حسن و عد و صدق عهداختصاص یافتند. نهایت مقدمهٔ رد کردن اسیران گیلان در جنب این محبت نمایان امری است جزئی و مقرب‌الخاقان مشارالیه، در طی مصالحه، مکرر این مراتب را اظهار نموده بنابراین که اسرا را به ولایت روس برده‌اند، استرداد آن به تعویق افتاده در این اوقات، که این نیازمند در گناه از قلع و قمع دشمنان و تمشیت امور خراسان فراغت‌گزین و عازم تنبیه سایر مخالفین است، بعد از فضل جناب باری، به دستگیری درخشنده اختر برج سلطنت و کامکاری بالکلیه رفع فساد و نگاهداشتن اسرا، بعد از مصالحه فی مابین پادشاهان، خلاف معمول و به وهن بنیان دوستی محمول است.

لذا از امنای کبری ترقب و رجا آن است که امر اشرف‌صدور یابد اسرا را در رجا [که بوده] باشند، جمع نموده به اتفاق مقرب‌الخاقان مشارالیه که حامل نامهٔ مودت‌ختمه است آورده تسلیم نمایند که هم موجب خشنودی پروردگار و هم باعث منت‌پذیری کارگزاران این سلطنت ابدمدار گشته، ابدالدهر مواد مودت فسی‌مابین دولتین باقی و استوار خواهد بود.*

۱- تصحیح قیاسی. در متن مغلوپ منشآت: [بنادال و آقا بارون و نظر شافیروف]

نامهٔ طهماسبقلی (نادر) به پادشاه روسیه^۱

شرایف دعوات و اقیات صداقت آئین و تحایف تحیات طیبات مخالفت
قرین را، از فرط عقیدت و نیازمندی، هدیهٔ بزم همایون و تحفهٔ حریم حرم سپهر نمون
علیاحضرت قمر طلعت خورشید احتجاب ثریسا جناب قمر رکاب، زهرهٔ زهرای
سلطنت و کامکاری و درهٔ دریای عظمت و بختیاری، غرهٔ ناصبهٔ پادشاهی و قرهٔ باصرهٔ
دیده وری و آگاهی، فرورزندهٔ گوهر عقل و فرهنگ، قرازندهٔ رایت تخت و اورنگ،
طرازندهٔ جامهٔ شهریاری، برافرازندهٔ افسر تاجداری، محجوبهٔ حجاب عظمت، منورهٔ
نقاب عصمت، مهد علیا و ستر کبری، همسر امپراطور بچهٔ عظمی، خلدالله تعالی ظلال
سلطنتها ساخته، بعد از نگارش [مرا تبت] محبت کبشی و گزارش مراسم خلوص اندیشی،
مرفوع رای عالم آرای ایستادگان قوا ایم سریر فلک مسیر می دارد که بعد از آنکه عالی
جاه مقرب الخاقانی میرزا ابراهیم خان ایلچی، به شرف تقبیل آن عتبهٔ علیه رسیده
و در استحکام بنیان دوستی طرفین کوشیده آن علیاحضرت بلقیس شوکت سرانجام

۱- عنوان نامه در منشآت: «مراسله که به پادشاه خورشید کلاه روسیه مرقوم شد.»
دربار ابران امپراتریه های روسیه را به عنوان «خورشید کلاه» می نامید. وی دلیل آن را
نیافتن فتحعلی شاه هم یک دختر خود را «خورشید کلاه» نام نهاده بود. (درک تاریخ
عسقی به تصحیح نگارنده، چاپ انتشارات بابک ۱۳۵۶ ش)

و قبل از وصول مکتوب گرامی، به وساطت [ایوان کالشتین^۱ ایستیک^۲] وکیل آن دولت دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید. از غایت محبت به ابلاغ نامه مشکین خنامه تهنیت جلوس میمنت مانوس شاهی پرداختیم. ان شاه الله تاج و دیهیم سلطنت بر تارک شریف مبارک و میمون و ایام جهانداری و جهانبانی به ابود و خاود مقرون باد. و اینکه مرقوم قلم دوستی رقم شده بود که شرایط دوستی و محبت نسبت به این دولت جاوید مدت بهتر و بیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بسود، هر چند قبل از این، از آن طرف به سبب بی‌اهتمامی و سهل‌انگاری کارگزاران سالفه که متکفل امور آن دولت می‌بودند به عمل نمی‌آمد، لکن از آنجا که با دولت علیه روسیه حرف دوستی به میان آمده بود، از آن رهگذر چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه نداده‌ایم. حال بحمدالله سرپرست دولت موروثی به وجود مسعود آن حضرت مزین گشته، این معنی بالکلیه زنگ زدای کلفت و موجب احیای راه و رسم الفت گردید. معلوم است که، به مقتضای محامدات خجسته آیات گرامی، در هراب شیوه اسلاف را مرعی و ملحوظ و کشور مودت را از دست انداز نطاو لفتن و فتور محفوظ خواهند داشت.

و شرحی که مشتمل بر تفویض شغل و کالت آن دربار عظمت مدار [به ایوان کالشتین^۲] به دستور سابق و توثیق او [در امور^۳] بین الدولتین نوشته بسودند، از [ایستیک^۵] وکیل مزبور در این مدت لوازم دولتخواهی به ظهور آمده به همه جهت

۱- کالشتین ظاهراً تحریفی است از کالوشکین که در سفارت روسیه در ایران جانشین گایتزین بود. کالوشکین از جانب آنا ایوانوونا به سفارت به ایران آمده بود ولی در زمان ایلیزابت پتروونانیز در همین سمت ابقاء و مأمور رساندن خبر جلوس سلطنت الیزابت بر تخت سلطنت روسیه شد.

۲- قسمت بین دو قلاب در منشآت نهاده است.

۳- ایضاً

۴- در مجله ارمغان چنین آمده و در منشآت: شاهنشاه

۵- منشآت: ایشک

منظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد و در این اوان که از جانب نیکو جوانب آن پادشاه و الاجاه به تجدید و امضای شغل و کار خود سرافرازی یافته است، البته زیاده بر سابق، او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست. طریقه مرضیه آنکه [با مراسلات دوستانه ابواب مودت را مفتوح سازند].*

۱- ارمغان : پیوسته به مراسلات دوستانه ابواب مودت را مفتوح سازند.
* منشآت ص ۱۰۲، مجله ارمغان سال یازدهم، شماره هفتم ص ۵۷۷

نامه نادرشاه به وزیر اعظم روسیه^۱

جناب وزارت مآب، ایسالت و شوکت پناه، حشمت و دولت دستگاه، رکن
رکین دولت ابد مدت روسیه و حصن حصین مملکت دوران عدت مسیحیه، وزیر اعظم
رفع الله قدره، بعد از طی مراحل تعارفات، انها و اعلام آنکه مکتوب آداب اسلوب
شعری جلوس میمنت مانوس حضرت خورشید طلعت، زهره برج سلطنت و کامکاری
و دره درج عظمت و شهر یاری، بر اورنگ موروثی و صرف همت پادشاه و الاجاه
معزی الیها، بنا بر اینکه آثار محبت و اتحاد زیاده بر از منته سابقه بین دولتین علیتین به
ظهور رسیده نوشته بودند سمت وصول یافت و از این خیر بهجت اثر کمال مسرت
و شاد کامی میسر گشته، از این که الحمد لله زمام و کالت و سررشته کفالت آن دولت
والا به قبضه اختیار جناب وزیر صائب تدبیر نیک خدواوه در آمده. بهجت بر بهجت
افزود و حقیقت اخلاص و دولتخواهی به مساعی جمیله آن عالی جاه به تقریبات شایان،
به عرض اقدس ارفع امجد امنع همایون اعلی که جانها فدایش باد رسیده باعث
مزید عنایت شاهنشاهانه درباره آن وزارت و شوکت پناه گردید و در این وقت که افسر
و دیهیم سلطنت به عز فرق پادشاه خورشید کلاه مقرب الیها سر بلندی یافته و خاطر
آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی متعلق به آن می باشد که بهتر از از منته سابقه بیشتر

۱- عنوان نامه در منشآت: «مراسله که به وزیر خورشید کلاه روس نوشته شده»

از سنوات ماضیه، رسم محبت و ولا و شرط مصادقت و صفا بین الحضرتین مرعی و ملحوظ گردد و هرگاه قبل از این به سبب مساهله کار گزاران، که متکفل امور آن دولت می بودند، قصوری و فتوری در بعضی مواد واقع شده باشد، معلوم است که من بعد به صیقل خیر خواهی زنگ زدای آینه خساطر آفتاب مظاهر شهنشاهی گشته، حق مصافات و شرایط موالات از آن طرف قرین الشرف به تقدیم خواهد رسید و نوعی خواهد شد که محبت و اتحاد بین الدولتین به حسن سعی و نیکخواهی آن وزارت پناه ابد آلاباد برقرار و پایدار باشد و به مقتضای مودت و حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مستدعیات که در این درگاه خلافت مناص داشته باشد مخلصانه اعلام کرده، قرین انجاح نمایند.*

عهدنامه دوم رشت بین ایران و روسیه

ژانویه ۱۷۳۲

به نام پدر و پسر و روح القدس

همه بدانند و آگاه باشند که چند سالی است در کشور ایران اغتشاشات بزرگی روی داده و برخی از اتباع آن کشور بردولت قانونی خود عصبان و رزبده و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و خرابی ایجاد کرده اند بلکه به اتباع امپراطوری روسیه نیز زیان رسانیده اند. از این روی، عده ای از تجار روسی که به ایران روی آورده بودند زیان بسیار برده اند و چندین صد هزار روبل از اموال ایشان به غارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکارانشان را آزار رسانده و سراز فرمان پادشاه خود پیچیده اند و این امر دولت ایران را به خطری بزرگ انداخته است. بدین سبب امپراطور بزرگ - پتر کبیر که خداوی را در کنف رحمت خود جای دهد - که امپراطور و شاهنشاه سراسر روسیه بود، هم برای حفظ ولایات نزدیک به ایران، هم برای جلوگیری از سقوط دولت ایران، ناچار لشکریان خود را به ایالات ایران فرستاد و به سربازان خود دستور داد در برخی از این ولایات و شهرهای مجاور دریای خزر فرود آیند یعنی در مناطقی که از دستبرد شورشیان که بر ضد شاه برخاسته و او

را مغلوب ساخته بودند در امان باشند و ایشان شورشیان را راندند و در نتیجه این لشکر کشی، سلطنت ایران اکنون در کمال آسایش می‌تواند اصفهان را پایتخت قرار دهد و شاه بر تخت نیاکان خود جلوس کند و به پیشرفتهای دیگر توفیق یابد.

اینک امپراطریس بزرگ آناپوانونا که فرمانروائی وی قرین آسایش است و امپراطریس و فرمانروای سراسر روسیه است و لشکریان فراوان در اختیار دارد، فرمان داده و اراده فرموده است که همه نوع یاری به‌اعلی حضرت شاه بکند و چون از نیک‌اندیشی آن‌اعلی حضرت همایون، اعلی حضرت امپراطریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیکبختی اعلی حضرت شاه است و امیدوار است که وی بتواند از همه ناگواریهایی که در دوره پادشاهی موروث‌اوست در امان باشد به‌نمایندگان خود که در گیلان هستند و مخصوصاً به کسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند، یعنی سرتیپ نجیب و الامقام آقای واسیلی لوشو، دارای نشان سنت الکاندر از درجه کاوالیر و آقای بارون پتر شافیرو و مشاور دولتی فرمان‌داده است که وسائل استقرار و استحکام روابط دوستی دیرین را فراهم آورند و وارد مذاکره شوند و با نماینده‌مختار اعلی حضرت شاه ایران، عالی‌جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلی حضرت شاه ایران اجازه رسمی و اختیار نام‌دارد قرار ی‌بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرگ خود اختیار دارند، پس از گفتگو، عهدنامه دوستی مؤبد را به این شرایط امضا کردند:

۱- همه اختلافات و عملیات خصمانه که تاکنون از این سو به ایران وارد آمده و از آن سو که ایران وارد آورده است، از طرفین کلاً فراموش خواهد شد. امید است که پادشاهان دولتین علینین روابط دوستی و همجواری را فی‌مابین خود برقرار کنند، از این پس بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند تا دشمنیها را در حال و آینده از میان بردارند.

۲- طرفین، به وسیله این عهدنامه، دوستی صمیمانه خود را اظهار و اعلام می‌کنند که به موجب فرمان امپراطریس بزرگ روسیه، دولت روسیه از امتیازاتی که امپراطوران

روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد۔ باعقد قرارداد باقوة قهریه و باتحمل مخارج گزاف و قبول ضرر و زیان از آغاز ورود به ایران الی الآن از طرف لشکریان به دست آورده اند، به خاطر رفاه مردم ایران صرف نظر می کنند و متعهد می شوند که یک ماه پس از امضاء و مبادله این قرارداد، ولایات لاهیجان و رانکود و توابع و لواحق آنرا به تصرف عالی جاه نمابند مختار سابق الذکر دهند و در اختیار کامل پادشاه ایران گذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد. اما گیلان و استرآباد و سایر نواحی رود کور، پنج ماه پس از امضاء تصدیق قرارداد به توسط پادشاه ایران، واگذار خواهد شد. زیرا که مردم این نواحی اکنون در ظل حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراطریس بزرگ در کمال رفاه و آسایش اند و منافع ولایت کهدم و شفت یک ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر واقع بر کنار رود کور، سه ماه پس از امضای این قرارداد و تصدیق آن از جانب اعلی حضرت شاه از تصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج و در مدت پنج ماه به تصرف کسی که از جانب اعلی حضرت شاه مأمور دریافت آن خواهد شد، داده می شود. اما در مورد ولایات و محال دیگر ایران در آن سوی رود کور که در تصرف امپراطریس بزرگ روسیه است و اکنون رسماً و به موجب قرارداد در دست مأموران اوست، امپراطریس روسیه نمی خواهد این نواحی را به کشور خود ضمیمه کند، بلکه متعهد می شود به محض رفع شدن خطر، یعنی همین که اعلی حضرت شاه بتواند دشمنان خویش را درهم شکند و از کشور خود براند و مملکت را آرام کند، آنها را در اختیار شاهنشاه بگذارد. چون تصرف این ولایات به دست لشکریان امپراطور روسیه دلیل دیگر جز خیرخواهی نسبت به شاه ایران و حمایت از او نداشته است مبدا مانند گذشته روزی که لشکریان امپراطریس بزرگ روسیه ناگهان از این ولایات و نواحی بیرون روند، عشایر کوه نشین آن مناطق با مخالفت شاه دست یکی کنند و دوباره ناامنی فراهم آورند و باز موجب آسیب و زیان بسیار گردند. لذا ادوات روسیه از ولایات دیگر متعلق به ایران لشکریان خود را احضار خواهد کرد و فرمان خواهد داد که بدون هیچ عذری این ولایات را به دولت ایران باز پس دهند.

اما امپراطریس بزرگ روسیه صلاح در آن می‌داند که نواحی مفتوحه به وسیلهٔ ناوگان روسیه و مأمورین امپراطریس بزرگ که به‌شاه ایران واگذار می‌شود به‌هیچ‌وجه به‌دولت دیگری واگذار نگردد و اعلی‌حضرت شاه ایران از این‌گذشت دولت‌روسیه سپاسگزار خواهد بود و دوستی دولت روسیه را خواهد پذیرفت و تعهد می‌کند که متقابلاً از هیچ‌گونه دوستی با امپراطریس روسیه دریغ نکند.

۳- به‌همین جهت، و برای اظهار مراتب سپاس، اعلی‌حضرت شاه ایران از جانب خود و جانشینان خود اعلام می‌دارد که همواره با امپراطریس بزرگ روسیه روابط دوستی و حسن‌همجواری ابدی را حفظ خواهد کرد و در همه قلمرو و محال کشورش بازرگانان در کمال امنیت و آزادی رفت‌وآمد کنند و از این‌پس، در مقابل کالائی که از روسیه به ایران می‌برند و معاملات مربوط بدان کالاها گمرک ندهند و به همه حکام شهرها و ولایات و مأمورین گمرکی فرمان خواهد داد که هیچ‌گونه گمرک و عوارض دیگر از تجار روسی نخواهند و نگیرند و بارائنه نامه‌های رسمی، از حکام نواحی سرحدی قلمرو امپراطوری، در مورد تعلق کالاها به اتباع امپراطوری روسیه، تجار روسی مجاز باشند در همه‌جای قلمرو اعلی‌حضرت بدون پرداخت گمرک وارد شوند و نیز اگر اتباع روسیه بخواهند از قلمرو اعلی‌حضرت شاه ایران برای تجارت به هندوستان یا کشور دیگری بروند عوارضی به دولت ایران نخواهند داد و هدایا و رشوه به‌هیچ عنوان و دلیل از ایشان مطالبه نخواهد شد و امید چنان است که در موارد محاکمه و مجازات و و امها و غراماتی که باید به اتباع روسیه داده شود، حکام تابع اعلی- حضرت شاه ایران که باید استیفای حقوق کنند همیشه به‌حق ایشان برسند و اجحاف و تجاوز دربارهٔ ایشان روا ندارند و به ایشان اجازه دهند خانه‌مسکونی و کاروانسرا و دکان برای بازرگانی خود بسازند و کالای خود را انبار کنند و حکام ایران هرگونه یاری به ایشان معمول دارند و اگر درجایی از قلمرو ایران زبانی به‌تجار روسی برسد، توقف آن است که در کشور اعلی‌حضرت شاه ایران فرمان داده شود تا دربارهٔ آن بیچارگان و تأمین احتیاج و امنیت آنان، از جانب مردم ایران، اعانت و امداد لازم

معمول گردد و همچنین در این گونه موارد خطر تأمین قطعی داده شود که در کشتیهای شکسته ایشان هیچگونه غارتی به عمل نیاید و چنانچه یکی از اتباع روسیه در ایران فوت کند، اموال وی بی کم و کاست به درخواست شرکای ایشان به کسانشان داده شود و در برابر امضای ایشان بی نقص تحویل دهند.

۴- متقابلاً به اتباع ایران که در روسیه هستند یا از طریق روسیه به تجارت به کشورهای دیگر می روند و عده داده می شود که از جانب امپراطریس بزرگ روسیه از هر گونه اعانت و امداد و آزادی در برابر احکام و سنن روسیه چنان که شایسته اتباع دولت است برخوردار شوند و در برابر هر گونه نقضای ایشان با کمال انصاف کمک به عمل آید و در این زمینه از جانب امپراطریس بزرگ روسیه در شهرها و همه نواحی تابع دولت روسیه دستور داده خواهد شد چنان که شایسته دوستی است با صدور فرمانها در همه نواحی دولت امپراطوری بزرگ روسیه، هر گونه مساعدت با ایشان معمول گردد و تقاضاهای ایشان بر آورده گردد مورد هر گونه حمایت قرار گیرند و نیز از جانب امپراطریس بزرگ روسیه تمهید می شود که بازگانی که با اسناد رسمی و معتبر دولتی برای خرید کالاهای مورد احتیاج شاه به روسیه می آیند، به پاس احترام شاه ایران، از پرداخت گمرک دولتی معاف باشند و این بازرگانان بنا بر رسوم قدیم مورد احترام قرار خواهند گرفت و از هر گونه اعانت و استقبال برخوردار خواهند شد. البته مشروط بدان که این تجارت به سود مردم ایران باشد نه این که تجار مزبور کالا برای بازرگانی خصوصی تحصیل کنند و جز برای شاه به تهیه و خرید کالا پردازند.

۵- چنان که قبلاً ذکر شد، از آغاز سرکشی باغیان در کشور ایران و قیامشان در برابر اتباع شاه به بسیاری از بازرگانان روسی خساراتی وارد آمده چند صد هزار روبل دارائی ایشان به غارت رفته و در نتیجه جمعی از تجار روسی ورشکست شده اند و بدین سبب امپراطریس روسیه که از این گرفتاریهای اتباع با وفای خود متأثر شده فرمان داده است که مراتب به پیشگاه شاه ایران معروض گردد تا درباره این بازرگانان روسی از جانب شاه دادرسی به عمل آید و اموال به غارت رفته ایشان مسترد شود و

اعلی حضرت شاه ایران هم عقیده دارند که دادخواهی به عمل آمده است. ولی اظهار می‌دارند که این کار در زمان شورش یا غیان صورت گرفته و قول می‌دهند که چنانچه خدای قادر متعال بدو قدرت دهد تا این نواحی را به تصرف در آورد، وی فرمان خواهد داد تا به موضوع غرامت‌زبان دیدگان رسیدگی به عمل آید و چنانچه مرتکبین غارت و کشتار اتباع روسیه شناخته شوند، حکم خواهد کرد تا مقصرین یا ورئه آنان غرامات اموال منقول و غیر منقول اتباع آسیب‌دیده روسیه را بپردازند.

۶- چون روابط دوستی و همجواری اقتضا دارد که ادامه روابط دوستانه و رفت‌آمد طرفین منجر به روابط دولتی و تنها در دربار و اقامتگاه وزیران و منوط بر اقتضای اراده شاهانه نباشد بلکه در نقاط مهم کشور نیز کسانی باشند که در مقام کنسولی یا نمایندگی، از روی خبرت و بصیرت به کار تجار روسی برسند و بتوانند در موقع لزوم زیانهای وارد به بازرگانان را جبران نمایند و نیز در میان ایشان به دادرسی بپردازند و برای توسعه تجارت از طرق مختلف اقدام و از وسایل گوناگون استفاده کنند، علی‌هذا مقرر می‌گردد که در دربار هر یک از دو کشور، وزرای مختار اقامت داشته باشند و امتیازاتی که در خور مقام و اهمیت کار و شخصیت آنان است مطابق شئون ایشان رعایت شود و از طرف دولتی که ایشان را پذیرفته باید به آنها مسکن مناسب و وسیله معاش متناسب وضع آنها و گذار گردد و در شهرهایی هم که لازم تشخیص شود، اجازه داده خواهد شد که برای حمایت ارتجار در هر دو کشور قنسولها و نمایندگان مقیم باشند و به فراخور مقامی که دارند مورد احترام و پیروی قرار گیرند و به نیروی طرفین دستور داده خواهد شد تا بدیشان احترام بگذارند و از هر نوع بی‌حرمتی و خسارتی در امان باشند و چنانچه ضروری بدیشان نرسیده شکایتی درباره اتباع یکی از طرفین صورت گرفت هر گونه دادرسی و داوری منصفانه به عمل آید و به شکایت ایشان برسند.

۷- دولت ایران نباید مردم ایران و اتباع شاهرا «که هنگام ورود و اقامت نیروهای مسلح روسی، در ولایات و شهرهای ایران، پیرو فرمان و تابع امپراطوری

بزرگ روسیه بودند منصر بشناسد و پس از خروج سپاه روسی، به علت خدماتی که [به روسها] کرده اند نباید به ایشان آسیبی برسد و به املاکشان تعرضی صورت گیرد. بلکه ایشان کمافی السابق املاک و دارائی خود را حفظ خواهند کرد و از عنایات و عوطف شاه ایران برخوردار خواهند بود. متقابلاً از جانب امپراطریس روسیه نیز تعهد می شود که پس از امضای این عهدنامه و مبادله آن اتباع شاهنشاه ایران را به اسارت از این ولایات نبرند و پس از امضای این عهدنامه به ایشان اجازه داده خواهد شد که چنانچه مایلند داوطلبانه وارد خدمت دولت روسیه بشوند و یا از خدمت روسیه خارج شوند.

۸- و اختان پادشاه گرجستان که تا کنون نسبت به امپراطوری بزرگ روسیه و شاه ایران محرم و قادار بوده از دارائی خود محروم شده است. شاه ایران تعهد می کند وقتی که گرجستان کمافی السابق در تحت حمایت ایران قرار گیرد، املاک و دارائی وی به وی مسترد گردد.

این قرارداد به وسیله نمایندگان مختار طرفین بسته شد و از جانب هر دو کشور نسخه ای به امضای نمایندگان مختار طرفین رسید و به مهر ایشان تصدیق شد و مبادله نسخ به عمل آمد و نمایندگان مزبور متعهد شدند با اختیار تامه که در این زمینه از طرفین دارند، چه از جانب امپراطوری بزرگ روسیه، چه از جانب شاهنشاهی بزرگ ایران، این عهدنامه را هر چه زودتر که ممکن باشد، به امضاء و به مهر دولتی برسانند و ارسال دارند. در رشت (گیلان) در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ به امضای رسید.

در ضمن نمایندگان مختار امپراطوری بزرگ روسیه تعهد می کنند که تا چهار ماه پس از مبادله این عهدنامه آن را به امضای امپراطریس بزرگ روسیه برسانند و بفرستند و مرقع استرداد ولایات معهود در این عهدنامه از وقتی خواهد بود که این عهدنامه به امضای شاهنشاه ایران فرستاده شود و به نمایندگان امپراطریس بزرگ تسلیم گردد.

عهدنامه گنجه بین ایران و روسیه

مارس ۱۷۳۵

به نام خداوند بخشنده مهربان

سپاس خدای را که دوستی در میان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت آنها را برای آرامش همیشگی هر دولت فراهم کرده و درود ابدی بر پیامبری که با نوشته خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است. به او پناه می‌بریم و از او آمرزش التماس داریم.

بدین گونه بر همه آشکار است که از چند سال پیش دولت ایران از تاخت و تاز لشکریان دشمن لگد کوب و ویران شده بود و سرکشان در آنجا بیدادگری بسیار کرده بودند و از هر سوی مزاحمت فراهم آورده و بدخواهان از همراه می‌کوشیدند با ظلم و بیداد وسائل انقراض کامل آن را فراهم آورند و ابواب نعمت را به روی مردم مسدود سازند. اما خداوند توانا که به قدرت خود همه کس را مشمول عنایات خود قرار داده و مردم ایران را نیز از لطف عمیم خود برخوردار ساخته، مرا نیز همو از الطاف شامله خود بهره‌مند نموده است. بدین گونه با سپاه فراوان از مشهد پایتخت

خراسان برای تنبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و به کوشش و اهتمام من شهر اصفهان و دیگر نواحی از دشمنان پاک شد و هر چند دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین و استوار و لایزال ایران و امپراطوری روسیه را از میان برندازند و بدعتهای نادرست پدید آورند که گوئی امپراطور روسیه می‌خواهد ولایاتی را که در ایران گرفته‌شده همچنان نواحی دیگر در تصرف خود نگاه دارد و بدین تهمتها خراستار دشمنی در میان دولتین بودند.

اما بر همه واضح و خصوصاً بر مردم ایران مبرهن و لایح است که به چه سبب امپراطور بزرگ اعلیٰ حضرت بطر اول - که خدایش بیامرز - شهرها و ولایات ایران را متصرف شده تا مدتی در تصرف خود داشت. اما پس از چندی که موقع را مناسب دید، برای اثبات حسن نیت و محبت مبتنی بر صمیمیت خود و [علی‌رغم] اکاذیبی که به ناسرا در میان بود، بلکه فقط برای اظهار محبت حقیقی، گیلان و ولایات آبادان دیگر را که از خزانه روسیه اداره می‌شد، بی آن که اجباری در میان باشد، به دولت ایران واگذار کرد و بدین ترتیب به نفع مشترک دولتین علیتین و برای حفظ دوستی فی‌مابین الی‌الابد و توسعه و افزایش آن در آینده، طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و تحکیم روابط دوستی پیمان بستند و برای این امر کنیاز سرگنی گالیتمین رایزن مخصوص و الامتسام نماینده مختار صاحب نشان درجه دوم که اکنون در ایران است به فرمان عالی و باداشتن اختیارات تام از جانب امپراطریس بزرگ روسیه درباره مواد مختلف عهدنامه به شرح ذیل موافقت کرد و اتحاد دائمی بین دولتین برقرار گردید و امید آن که این قرارداد تا ابد از هر خللی مصون باشد.

مقدمه: نظر به این که در رشت، در عهدنامه‌ای که بین طرفین منعقد شده، مقرر گردید که بقیه شهرهای ایران در تصرف روسیه مانند باکو و دربند در موقع خود به ایران مسترد شود، اکنون بر اساس حسن نیت دولت روسیه به منظور اعاده دوستی دیرین و تأکید در عدم تماثل به تصرف قسمتی از خاک ایران و صرفاً به علت عنایات شاهانه، پیش از رسیدن موعد مقرر، شهرهای باکو و دربند را با همه توابع و لواحق آن

به ایران مسترد کند و به محض حصول فرصت لشکریان روسیه را از آن مناطق فرا خواند. لهذا چنین مقرر شده که شهر باکو و مضافات آن در ظرف دو هفته و شهر دربند و مضافات آن تا سرحد در ظرف دو ماه پس از عقد این قرارداد و مهما ممکن پیش از این مدت از نیروی نظامی تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمشخال و اوسمی هستند کمافی السابق در تحت تصرف دولت ایران خواهد بود. بر طبق این عهدنامه مقرر می‌شود:

۱- در برابر لطف و محبت امپراطوری روسیه، دولت ایران متعهد می‌شود که همیشه اتحاد خود را با امپراطوری روسیه محترم شمارد و جداً دوستان روسیه را دوستان و دشمنان آنان را دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی از این دو دربار فلك مدار وارد جنگ شود، این هردو دربار بزرگ، با متجاوز جنگ را آغاز کنند و در هر مورد یار و یاور یکدیگر باشند و شهرهای باکو و دربند به هیچ وجه و به هیچ عنوان به اختیار دیگران خاصه دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همه سعی بر آن باشد که در تحت تسلط ایران بماند و اگر بعضی از اهالی این شهرها که در تحت تبعیت و خدمت امپراطریس بزرگ روسیه و امپراطوری روسیه باشند و به علت وفاداری خود بخواهند به آنجا باز گردند، دولت ایران هیچگونه آزاری بدیشان روا نخواهد داشت و آن عمل را دلیل بر بی‌وفایی نسبت به دولت ایران نخواهد شمرد. امید چنان است که صومعه نصابی گرجی در دربند همچنان در مقررات خود آزاد باشد و آن را ویران نکنند و اجازه دهند که در آنجا، بر طبق دیانت مسیح، به عبادت پردازند و کسی زحمتی برای خدمت آن که از روحانی و غیر روحانی بیش از شش تن نیستند فراهم نیابد و هیچگونه ستم به آنان روا ندارد.

۲- نفع ایرانیان در این است که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون اتخاذ می‌شود، در کوتاه کردن دست دشمنان خود اهتمام ورزد تا به خواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازد و به حال سابق باز گردد و نیز به امپراطوری روسیه نشان دهند که کمافی السابق خطری از جانب ایشان متوجه

نیست. دولت ایران خواهد کوشید حتی الامکان جنگی را که در برابر دشمنان آغاز کرده است دنبال کند تا از ایشان انتقام بگیرد و همه ولایات - نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً از دولت ایران گرفته‌اند - بازپس گیرد و تا همه آنها کمافی‌السابق به دولت ایران مسترد نشده است قرار صلح نگذارند و به کيفر خدعه‌ای که از ترکان سرزده جنگ را در داخل دو کشور ادامه دهد و تا وقتی که دولت ایران همه ولایات خود را باز پس نگرفته است در جنگ بماند. زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضا می‌کند.

۳- طرفین متعهد می‌شوند که پیش از گفتگو و مذاکره به یکدیگر، به هیچ مذاکره‌ای با ترکان تن در ندهند و اگر کار به توسل به اسلحه منجر گردید با باب عالی به طیب خاطر همه آن ولایات مأخوذه را به دولت ایران مسترد داشت، دولت ایران متعهد می‌کند که در امر مصالحه دولت امپراطوری روسیه را نیز شریک بداند بدین ترتیب که دولت ایران با دولت روسیه قراردادی دارد که بنابر آن موظف است همه دشمنان روسیه را دشمن خود بداند و با تمام کسانی که بخوانند با امپراطوری روسیه جنگ داشته باشند دولت ایران باید وارد جنگ شود و مصالحه را با این توضیح برقرار کند و بدون آن قراری نگذارند و اگر وقتی فی‌مابین امپراطوری روسیه و دولت عثمانی کار به عقد قراردادی برسد، در آن حال نیز به همین گونه که توضیح داده شد دولت ایران را نیز در عقد قرارداد دخیل خواهد نمود.

۴- از این پس، این ماده جزو مواد عهدنامه‌ای، که در رشت میان دولتین منعقد گردید (ژانویه ۱۷۳۲) باید شمرده شود و کلمه به کلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه، اتحاد همیشگی تجدید و تحکیم می‌گردد و این قرارداد مدی‌الایام الی انقراض الزمان اعتبار خواهد داشت.

۵- چون منافع طرفین مقتضی آن است که تجارت بر پایه‌ای استوار برقرار گردد و هیچگونه اشکالی در داد و ستد فی‌مابین نماند، لذا دولت ایران تعهد می‌کند که از این پس با نجار روسی ببا مقررات عهدنامه رشت به داد و ستد پردازد و

به روسها و کشتی‌های ایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها و بنادر و بازارانداها بایستند و کالای خود را در هر جاکه خواهند تخلیه کنند و انبار نمایند یا به جای دیگر منتقل سازند و کسی مزاحم ایشان نشود و ستمی روا ندارد و اگر دستوراتی مغایر با عهدنامه رشت به شهرهایی داده شده که تجار روسی عازم آن شهرها هستند باید آن دستورات را ملغی الاثر بدانند و برطبق آن رفتار نکنند بلکه به وسیلهٔ صدور دستورات دیگر مفاد عهدنامه رشت را تأکید کنند و به همین ترتیب از جانب روسیه نیز با اتباع و تجار ایران براساس عهدنامهٔ رشت رفتار خواهد شد و در بارهٔ اتباع ایران در امپراطوری روسیه طوری رفتار کنند که شایسته رفتار با اتباع دولت دوست باشد.

برای آن که فایده این عهدنامه عامتر باشد، امپراتریس بزرگ روسیه، از روی لطف، قنسولی مأمور رشت خواهند کرد. قنسول مزبور قریباً از دربار روسیه با اعتبارنامهٔ لازم گسیل خواهد شد و دولت ایران وی را خواهد پذیرفت و فرمان در بارهٔ وی صادر خواهد گشت.

۶- بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی در میان طرفین، امپراتریس روسیه پیش از هر وظیفهٔ دیگر - بنابر عدالت پروری خود و به پاس نمایندگی که این بنده درگاه داشته است، فرمان داد که از اسیران این طرف - نه تنها کسانی را که در حال حاضر در اسارت هستند - به میرزا کاظم نمایندهٔ مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسر کشور فرمانی صادر شود که اسیران را از هر جاکه باشند برای اعاده به ایران جمع آورند و به همین گونه باید همه اتباع امپراطوری روسیه: به هر مقدار و در هر کجا از خاک ایران که باشند، به روسیه بازگردانده شوند و در این باره فرمانهای لازم صادر گردد. ام در مورد کسانی که از این پس، از ایران به روسیه یا بالعکس بگریزند باید طرفین آنان را دستگیر کنند و مسترد سازند.

۷- این بنده درگاه عالی‌جاه با نمایندهٔ مختار مذکور که در بارهای عالی خود اختیار داریم، در مواد این عهدنامهٔ اتحاد با یکدیگر موافقت کردیم. برای

آن که الی‌الابد مورد قبول و تأیید باشد به مهر اعلیٰ حضرت شاه ظل‌الله موشح و به نمایندۀ عالی مقام مذکور تسلیم شده است و در مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و همهٔ مواد آن به اجرا گذاشته خواهد شد و به امضای مسئولین دیگر نیز خواهد رسید و ارسال حضور امپراطریس بزرگ روسیه خواهد شد و این بنده در گاه متعهد شوم که آن را برساند.

برای اطمینان از این عهدنامه اتحاد، مقرر شده است دو نسخهٔ مطابق یکدیگر تهیه شود و هر دو نسخه به مهر و امضای طرفین رسیده مبادله گردد.*

نامهٔ طهماسبقلی خان (نادر) فرمانده سپاه ایران به ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی^۱

محب صلاح اندیش ، بعد از ابلاغ جواهر زواهر دعوات و اقیات اجابت آیات استجوابات سمات و انحاف تحیات طیبات موالات بیئات و ارسال نقایس تسلیمات زاکیات خصوصیت علامات ، مکشوف رای ممالک آرای آفتاب ضیای عالی و مرفوع ضمیر منیر خورشید نظیر آینهٔ سیمای معالی که مهبط انوار فیوضات الهیه و مطرح اشعه تابدات غیر متناهی و عقده گشای امور جمهورا نام و تنظیم بخش سلسهٔ ایام است ، می دارد که اخلاص نسامچهٔ عقیدت مشحونی که در این اوان خیریت اقتران مبنی بر تصمیم همت والانعمت اعلی حضرت سپهر رتبت ، ثریا منزلت ، فلك رفعت ، مشتری سعادت ، بهرام صوات ، سلطان ستاره سپاه و جهانبان جهانیان پناه ، تاج بخش خرقین جهان ، ملادو معاذ سروران زمان ، ماجاسلاطین الشرق والغرب ، الضرعام الباسل والهزبر السالمب فی الغزاه والحرب ، سلطان البرین و خاقان البحرین ، ثانی

۱- عنوان نامه در باهنگانی ترکیه : دولتو صاحب دولترنه طهماسبک سرعسکر نیک

اسکندر ذوالقرنین، خادم‌الحرمین الشریفین، سمی احمد مختار^۱، لازالت ایام سلطنته و ادام الله ظلال عظمته مابقی اللیل والنهار، به تشبیه مخاذیل افغان که نسبت به این دوات خدا داد در مقام نمرود و استبداد در آمده‌اند و تعیین سرعسکران ذی شان، بسا سپاه بیکران به صوب اصفهان و ترقب ظهور شرایط موافقت از جانب بندگان این آستان خلافت نشان به گماشتگان آن طرف قرین الشرف و تاکید اساس و فاق و تشدید بنیان میناق و تجدید و موافقت عهد و سنور و تجدید بعض مراتب و امور از فرط خیر خواهی و محض حقانیت و آگاهی انفاذ عتبه علیه شاهی و کشیده سده سنیة ظل الهی ساخته بودند، در هنگامی که ساحت خراسان مطلع ما هجرت لرای نصرت انتمای سلطانی و مقر کو کبة موکب ظفر کو کب خاقانی بود، منظور نظر اکسیر اثر اقدس و ملحوظ عین عنایت پرور مقدس نواب کامیاب، مالک رقاب اشرف اقدس ارفع - که جان ما غلامان فدای نام نامیش^۲ باد - گردیده مساعی شایان و یکجهتیه‌های آن آصف سلیمان و ارسطوی سکندر احترام در پیشگاه خاطر مهر مظاهراشرف درجه ترحیب و احتشام یافت و انوار که ال حق شناسی و حق گزینی از سفیده صبح صادق عنوان نوشته صداقت سرشته بر ساحت و وضوح یافت. الحق هر سطری از آن پویندگان شاهرآه محبت را جاده‌ای بود به سر منزل مقصود موصل و هر نقطه‌اش مرکز دایرة نظام جهان بروجده کامل. هر چند که بعد از وصول اخلاص نامچه و الا، به پایه سر بر معلی، نواب اشرف اعلی خود به سعادت و فیروزی عازم حرکت بودند، اما از آنجا که از انتظام مقدمات خراسان و هرات هنوز فراغی حاصل نشده بود و بدون اتمام و انجام مهام آن صوب، عطف هنان رای رزین به سمت دیگر فرمودن منافی عزم خسروان بود و آن والا شان، به راهبری ارشاد جاه و جلال، حرکت عساکر نصرت اشتمال را موقوف به اعلام مجدد فرموده بودند، لهذا بنده این درگاه آسمان جاه را به نیابت سلطنت روز افزون

۱ - منظور سلطان احمد ثالث است.

۲ - باوجود ذکر این همه عناوین و القاب و اظهار خدمتگزاری خود نسبت به شاه ظمه‌اسب نانی، نادراندکی بعد باوی به مخالفت برخاست و او را از سلطنت برکنار کرد.

و تکفل مهمان دولت ابدمقرون و جمعیت ایلات و احشامات ابن مرز و بوم مأمور فرمود که بر تهیه امر مقرر قیام و مستعد و مترصد بوده به مجرد اعلام ، مقدمه الجیش موکب همایون باشد و عالی جاه رفیع جایگاه ، مبلغ تبلیغ قواعد رسالت و شایان شأن قوانین سعادت ، امیرالامرای عظام ، صوفی زاده خاندان ولایت نشان ، ولی محمدخان بیگدلی شاملو زاده ، از معتمدان عبودیت کیش راسخ الاعتقاد و معتقدان اخلاص نژاد ابن دودمان خلافت بنیان که ، ابا عن جد ، به شرف بندگی درگاه و الامعز و مباهی و بالانشین محفل قرب حضور شاهنشاهی بوده ، به سفارت تعیین و با اخلاص نامچه که به خدمت ثریا منزلت دارای خورشید رای و التفات نامچه که به آن دستور گیتی آرانگارش رفته بود ، به رسم استعجال روانه فرموده ، از لفظ گوهر بسار همایون جواهر شاهوار بعضی سفارت به ودیعت در درج خاطر صداقت ذخایر عالی جاه معزز الیه مخزون ساختند که ان شاء الله ، بعد از استسعاد به تقبیل عتبه علیه خاقانی ، در خدمت ایستادگان قوایم سریر قیصری بر طبق عرض جلوه داده امور چند رادربزم والا ونادی موفور الایادی صحبت معلی بیان سازد ، که بدانچه موافق آداب و آیین بزرگی و دولتمندی بوده باشد ، در استحکام قواعد و داد و انجام مهمان لازم الصلاح این دودولت قوی بنیاد در خدمت همایون به عمل آورند و آنچه در باب برخی مواد نگاشته خامه واسطی نژاد شده بود که بنا بر ضرورت از جانب او ایای دوات عثمانی نسبت به مستظان طوبای سلطنت سلطانی به معرض صدور در آمده این معنی بر عالمیان ظاهر و روشن است که هر نحو غلبه و تسلطی که بر ممالک خاقانی واقع شده به امر و فرمان خاقان قآنشان و پادشاه گیتی نگهبانی بود که ابا عن جد سلطان و سلطان نشان بر آستان آسمان بنیانش مغرور سروران دوران وزیردستان قوی بازو و جهانگشایان صاحب نیرو را در برابر افواج قاهره اش مصداق یسایها النمل ادخا و اما ساکنکم لایحظمنکم سلیمان و جنوده ظاهر و فر فریدونی و سطوت بهرامی از ناصیه حال کمینه چاکران درگاهش باهر است و در این حالت چیره دستی این قسم فوج و ژبند

و قوم قوی‌دعارو ناگوار نیست. فکیف که آن‌هم به اذاف و احسان وافی و خبر تلافی شود. نهایت این معنی خار بستر آسایش دل ورنج افزای دوستی منزل است که از طایفه رذیله‌ای که همواره رعیت و رعیت زاده ایران و از ضرب شمشیر سربازان این دولت جاوید در افغان^۱ بوده‌اند، به اقتضای گردش سپهر بی‌مهر و بوقلمون طبع چرخ دیوچهر این نحو حرکات واقع شده ضمیمه آن‌علت ذمیمه کار به جانی رسانند که دست گستاخی از آستین هوسناکی و بی‌باکی به دامن دولت عثمانی دراز و به این حد، حد ناشناسی آغاز نموده از خیمه قلندری بی قدری نابجا پادردارائی داعیه سلطنت گذارند و به کاخ ابد بنیان چنان دولت قویم الارکانسی که سایه قصر بی قصورش ملجأ قیصره است تیشه‌زن افساد شوند^۲ و اینکه طوطی کلک شکر سنج رانو اپرداز این این مطلب ساخته بودند که دروفاق و اتفاق با گماشته‌گان حضرت سلطان بی تشکیک ارباب نفاق و شکوک طریقه اهمال سلوک نگردد، و الاعدم رغبت این طرف به موافقت اولیای دولت روز افزون به وضوح خواهد پیوست، حاشا که این معنی را مجال خطور بر خاطر خطیر امنای این سلطنت خلود تخمیر تواند بود. زیرا که بین این دو دولت قویم قوایم روابط عرض و جوهر میسر و معنی هبولی و صورت متصور و در روز ازل کارکنان دستگاه سلطان لم‌پزل خمیر این دو سلطنت فیروز به آب و گل محبت سرشته‌اند و دبیران دیوان قدرت ایزدی منشور جلی الظهور این دو دولت و الارا بی‌خلاف و اختلاف به یک مضمون نوشته‌اند و بدیهی است که از این صوب صواب جز رسم وفا نیاید و از آن جانب فرخنده جوانب غیر مردمی و احسان به وقوع نپیوندد و اگر چندی مستلزمات شرایط مودت از طرفین به عمل نیامده باشد، بنا بر اتفاق و مقتضیات چرخ بی‌وفا خواهد بود و آنچه مبنی بر تدارک مافات زبانزد قلم عبرین

۱ - منظور افغانها هستند و نویسنده نامه از جناس بین افغان (مردم افغانستان) و افغان (فریاد و ناله) خوب استفاده کرده است.

۲ - غرض جنگ اشرف افغان است با احمد پاشا اشارتی سیاستمداران به غلبه افغانان بر عثمانیان.

رقم شده بود، هر که اعانت و یاری جز از حضرت باری نشاید و هیچ دری را جز کلید مرحمت داور مطلق نگشاید و هر چه در صفحه تقدیر نگاشته کلك مشیت ازلی شده باشد مرضی و مرغوب است، لکن چون معاونت دوستان مر دوستان را رسمی است به آشنایی و شمع نور طلب بی کسب فروغ از مشعل درخشان چراغ افروز خاندانها نگردد و ماه تابان بی اقتباس ضوه از مهر فروزان نورپاش فضای جهان نشود و اظهر من الشمس است که هر گاه بنا بر هجوم پرافشانی پروانه طینتان جانسوز که حاصل کارشان درد سر شمع شعله خو دادن و خرمن عمر خود را به برق سوختن است، چندی در پرتو نبراس دولتی دهن به هم رسد، جز به هوا داری فانوس حمایت و مشعله سازی و ضیاء افروزی دست معاضدت و اعانت احباب چاره گریست حال که آن دستور اعظم افخم و صدر مکرم محترم به الهامات غیبی و تاییدات لاریبی متوجه شده اند که چراغ خورشید فروغ و دادی که در نور و بهاطعنه زن مشاعل ماه و مهر و رشک افزای شمع کثیر السطوع بزم سپهر بود، به دستور سواف زمان، بل بهتر از آن، از پرتو محبت آن روشن دل آگاه ضمیر و ارسطوی فلاطون تدبیر نوریاب غیرت مصباح منیر نبر جهان تاب گردیده، خفاش خصلتانی که بنا بر انخساف چند روزه دولت بی زوال جلوه گر میدان خود نمائی شده اند، از رفع کلف کلفت و طلوع طلیعه مهر الفت اختفا گزین بیغولۀ عدم شوند و در خدمت همایون به مضمون الذینهم لاماناتهم و عهدهم راعون^۱ محرك سلسله عهد قدیم شده خاطر مقدس آن حضرت را معلق به استحکام دولت صفویه و رعایت حال از دست رفتگان این سلطنت بهیه ساخته اند. البته لوازم حسن عهد و شرایط انجام وعده که جلی ذات بزرگان مروت پیشه و خیریت طلبان فتوت اندیشه است، در هر باب به عمل خواهد آورد که این نیکنام تا انقراض عالم در اسنه و افواه دور و نزدیک و ترک و تاجیک از ایشان باقی بماند. و عالی جاه سفیر آداب تخمیر را بسه زودی از خدمت حجاب بارگاه فلسک قباب سلطانی مقضی المرام رخصت انصراف ارزانی و از شکفتن گلهای مواعید دلپذیر

دماغ و مناوشام خاطرهای منتظران بهاوالنفات را عطار بیز روایح سرور و نکمت
اندوز نفایح شادمانی خواهند ساخت . زیاده تطویل مقال موجب کلال و ملال
است .

امید که همواره ممالک جهان و مسالک دوران و امور جهانبانی و مهمات
کشور گشائی و گیتی ستانی به یمن توجه شادی رای رزین حقانیت گزین و الامنتظم و صور
احوال جهانیان در آیینۀ رفاهیت و عیش مرتسم بوده سرادق اقبال و کامکاری به اوتاد
خلود مشید باد ، برب العباد * .

* سند شماره ۱۸ انجمن تاریخ ایران (نامه همایون ج ۷ ص ۲۱۵) « اسناد و
مکاتبات تاریخی ایران دوره افشاریه » دکتر محمد نصیری (جهاد دانشگاهی گیلان ، ۱۳۶۲)
ج ۱ ص ۶۹-۷۳

نامهٔ طهمااسبقلی خان (زادر) به صدر اعظم دولت عثمانی ابراهیم پاشا^۱

مخلص بر حادۀ اخلاص مستقیم، بعد از تبلیغ دعوات مخالفت بیان و ترسیل تسلیمات مصادقت نبتان که تحفهٔ بزم ارم نشان عالی و هدیهٔ محفل خلدسان متعالی تواند شد به نوای عندلیب خامهٔ عقیدت انتما، در بهارستان عرض مدعا، رطیب اللسان می گردد که در اوانی فیروز و دلگشا وزمانی بهجت اندوز و فرح افزا، شمامۀ عنبرین شمیم عطربار دوستی و ولانامۀ مشکین تنسیم آهوی تار یکجهتی و صفا، مهرنیر تابان مشرق نور وضیا و بدر مستنیر درخشان مطلع مهر و وفا یعنی نامهٔ نامی صداقت بنیان که زبان قلم جواهر سرشتهٔ رشتهٔ اظهار و بیان و ارسال محافل جنت مشاکل خلد تو امان بندگان ثریا مکان اقدس اعلیٰ^۲ روحی فداه فرموده بودند که صحف مکرمهٔ رفوعهٔ مطهرهٔ^۳ از سمای صدق علیاه مودت نازل و مانند وحی در درج مخزون

۱- عنوان در سند: دولت‌نوعنایتلو صاحب دولت حضرت لرینه شاهزاده طهمااسب اعتمادالدوله سی‌مقامنده اولان طهمااسبقلی خان دن‌الچی ولی محمدخان ایله کلان مکتوبک صورتهدر.

۲- مقصود شاه طهمااسب دوم است.

۳- سورة عبس ۱۲، ۱۳ اصل آیه فی صحف.

خاطر احبا منزل گرفته در محل مرغوب و مکان مطلوب به نظر آفتاب اثر اقدس شاهی فایض گردانیده، از شعله افروزی کوکب دری بیضا بینش که به مؤدای صدق ادای و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتبه اجسراً عظیماً^۱ مبنی بر استعداد کیفیت امور واقعه و اظهار توجه بندگان اعلی حضرت ثریا منزلت فلك رفعت، مریخ صولت، مشتری درایت پادشاه ظل الله ستاره سپاه اسلام پناه، معدن معدلت و مروت و احسان، تاج بخش تارك سلاطین زمان، المؤمند من عند الله و المجاهد فی سبیل الله [سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، ایدالله ایام دولته الی یوم الدین^۲] به دستور سابق و تصمیم همم علیه عالی به قلع و قمع افغان خذلان نشان و تعیین سرعسکران و الاشان، از سمت عراق و آذربایجان به اصفهان بود، به مدلول فرحین بما آتیهم الله من فضله^۳، ابواب سرور و نشاط بروجنات احوال محبان گشاده مزده این تهنیت عظمی و موهبت کبری به گوش هوش اعلی و ادنی رسیده و از اتفاقات حسن، سفرای پادشاه و الاجاه عالی مکان ترکستان، که از راه وفور اخلاص و فرط اختصاص در کریاس فلك اساس حاضر بودند، ازین معنی دوست نواز دشمن گداز مطلع وخبیر و منبسط و مشعوف الضمیر و هریک به زبان اخلاص ترجمان مترنم این بیان که

نشود کسار عالمی به نظام

ورنه پای تو در میان باشد .

گردیده و درازای این عارفه فیض قرین که متضمن صلاح مسلمین و رفع شرور و فساد و تمهید قواعد دوستی قویم البنیاد است، سجده فرمای شکر جناب اقدس ملک

۱- سورة الفتح ۱۰

۲- قسمت میان دوقلاب درحاشیه چه نامه آمده است، از لحاظ احترام.

۳- سورة آل عمران ۱۷۰

علام و به منظوق الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن^۱ رفع مکاره و آلام گردیده در آینه ضمیر منیر مهر تخمیر بندگان اقدس ظل الهی صورت این مدعا عکس پیرای گردیده که تصفیة مرآت دوستی و اتحاد فی مابین این دو دولت قویم البنیاد به صیقلگیری آن آصف صافی رای و آن مشیر ملک آرا جلوه نما حقا و بعزة الله تعالی که نیت عظمی سلاطین باعز و تمکین و روش بزرگی خواقین معدلت آیین جنین می باشد که عزیمه کریمه و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا^۲ را ملحوظ و فی الحقیقه وظیفه و زرای عظام و وکلای ذوی الاحترام نیز همین است که مضمون بلاغت مشحون المذنبهم لامانانهم وعهدهم راعون^۳ را در هر مقام معمول فرموده به این قسم امور خیر که متضمن نیکنامی دارین است متوجه گردند. چون شکر گزاری این عارفه کبری در حضور فیض منظور [و گذاردن اثنبه باثبات بی قصور^۴ ضرور بود لهذا بندگان اقدس اعلی مخالفت نامچه به خدمت فیض موهبت فلك مرتبت اعلی حضرت خاقانی و ملاطفت نامه به آن زینبده مصطببه صدارت و وزارت سلطانی قلمی فرموده، عالی جاه رفیع جایگاه معلی دستگاه، امیر الامراء العظام، مبلغ تبلیغ قواعد رسالت، شایان شأن قوانین سفارت، افخم اعظم ایران و اعظم افخم ایرانیان، صوفی زاده قدیم خاندان ولایت نشان، ولی محمد بیگدلی شاملو که از معتمدین عبودیت کیش رانسخ الاعتقاد این دولت خداداد و معتقدین مخالفت اندیش صافی نهاد این سلطنت قویم البنیاد و اباعن جد به فیضان تقرب حضور کیمیا مأثور درگاه عدزت و جاه شاهی سرافراز و به زیور عقل و فراست از همگنان ممتاز بوده قابل این امر منتخب فرموده به طریق سفارت و عنوان رسالت، علی رسم الاستعجال، روانه دربار فلك مثال و ازلالی متلالی سفارشات زبانی صدق و صفا صدف مکنون خاطر عقیدت

۱- سورة الفاطر ۳۴

۲- سورة التوبة آیه ۱۱۱

۳- المعارج ۳۲

۴- ظاهر آکلمه یا کلمانی افتاده.

گزین و درج مخزون سینه عبودیت آیین عالی جاه سفیر بی نظیر معظم‌الیه را مملو و مشحون فرموده‌اند که ان‌شاءالله تعالی به شرف استعداد وصول درگاه جهانیان، ابدگاہ قیصری سعادت قرین و به استفاضه خدمت اکسیر خاصیت آن برآزنده صدر بزم ارم نظام وزارت و دانشوری فیض تزیین گردیده ذریعة المخالصه و ملاطفت نامچه و سفارت زبانی را رسانیده اموری را که متضمن صلاح و رفع فساد دانند عرض نمایند که ان‌شاءالله بدانچه مقتضی فطرت و بزرگی و مقرون سجت و نیکنامی دولت والای عثمانی باشد معمول فرمایند.

مخدوما، ملاذا، مطاعا، استظهارا

این نکته بر عقلای روزگسار خصوصاً آن والاتبار رفیع‌المقدار که اعقل‌اند ظاهر و مبرهن است که باعث همدۀ اختلال احوال ایران و ایرانیان عدم التفات سرور خسروان جهان و ملجأ خواین عالی‌مکان بود و طایفه افغان خذلان نشان را که بهره از عقل نمی‌باشد، به تصور اینکه این برهم‌خوردگی از ایشان در احوال ایرانیان روی داده، به این معنی مستظهر و از فرط کم‌خردی دست بی‌ادبی به دامن دولت علیه‌عالیه هم دراز و ازین مدعا هم غافل که اگر بی‌لطفی امنای دولت خاقانی نمی‌بود بحول‌الله تعالی، تاحال این طایفه طاغیة باغی به جزای اعمال و افعال خود رسیده بودند. حال که الحمدلله و الامنه آن دستور ارسطو نظیر والاجاه، مؤیداً عندالله، بهمودای وان طائفان من المومنین اقتتلوا فاصحو اینها مان بغت احد بهماعلی الاخری قفقتوا الی الی الی امرالله متوجه این امر خیر شده‌اند، یقین حاصل است که به حول و قوۀ الهی و نیروی اقبال بی‌زوال شاهنشاهی دفع و رفع این جماعت بی‌عاقبت به اندک توجهی خواهد شد و اگر خدا نخواسته در استیصال ایشان تفرؤل فرمایند، به مجسرد خاطر جمعی از طرف اولیای دولت دوران عدت عثمانی، حسب‌الواقع در استعداد خود کوشیده به خیالات فاسد بی‌ادبی را زیاده بر آنچه به عمل آورده معمول داشته و به نحوی که معلوم رای صواب نمای و کلا واجلای ذوی‌العز

و اعتلاء عالی شده منشأ مفساسد عظیمه خواهند گردید. لهذا ملتمس می‌گردد که ان شاء الله تعالی اولاً به منظوقه انما المؤمنون اخوه فاصحابو این اخویکم وانقوالله لعلکم ترحمون در اصلاح فی مابین این دو دولت ابد مدت به نحوی که متوجه گردیده‌اند به مضمون الهی کرام‌بالا تمام سعی مالا کلام معمول و ثانیاً در قلع و قمع افغان ضلالت نشان موجبی که رقم زده کلاک درر سلك شده بود به هر نحوی که صلاح دانند اهتمام تمام منظور [فرمایند؟] این نیکنامی و آثار خیر را که باعث رضای جناب خالق و آسودگی قاطبه خلائق و در نظر پادشاهان جهان جلوه پرداز مراتب استحسان است و تا انقراض عالم در السنه و افواه باقی می‌ماند در سلسله جلیله نبیله خود گذاشته، عالی جاه سفیر نیکو تخمیر معزی الیه را به زودی زود ان شاء الله الملك العلام منقذی المرام روانه در گاه فلك احتشام فرمایند که بندگان اقدس امجد اعلی روحی فداده چه می‌کنیر از صغیر و کبیر منتظر و چشم به راه تمام این احسان نمایان و معاودت عالی جاه سفیر صافی ضمیر می‌باشند. چون غرض منحصر بود به زواید اطنا ب ننمود. باقی ظلمکم ممدود برب الودود.*

* تاریخ قید در دفتر نامه همایون واسطه در بیع الاخر ۱۱۴۲، اسناد انجمن تاریخ،

اسناد و مکاتبات تاریخی، نصیری (ج ۱ ص ۵۷ - ۸۰)

سلطان محمود خان اول

وی فرزند سلطان مصطفی خان دوم است که در چهارم محرم سنه ۱۱۸۰ / دوم اوت ۱۶۹۷ متولد شده و در ۵ ربیع الاول سال ۱۱۴۳ / ۲۸ سپتامبر ۱۷۳۰ برجای عمومی خود سلطان احمد ثالث به سلطنت عثمانی رسیده است. این نکته لازم به توضیح و تکرار است که متعاقب شکست سپاه عثمانی از اشرف افغان و عدم تمایل سلطان و وزیرش ابراهیم پاشا در تجزیه و تصرف ایالات غربی ایران، ترکان عثمانی که در برابر دول اروپائی به سختی شکست خورده و بر طبق قرار داد با ساروینز اراضی پهناوری را از دست داده بودند و لذا به خود نوید داده بودند که با تصرف ولایات ایران، از دست رفتن سرزمینهای اروپائی را جبران کنند، سر به شورش برداشتند. فرمانده شورشیان مردی بود به نام خلیل پترونا. وی نخست به بهانه اینکه صدراعظم ابراهیم پاشا مفتی و فرمانده نیروی دریائی مسابیل به جنگک بسا ایران نیستند و در ایمن راه سستی کرده اند، از سلطان عثمانی احمد ثالث قتل آنان را درخواست نمود. سلطان احمد ثالث نخست ابا کرد، اما سرانجام برای جلوگیری از خونریزیهای بیشتر اجازه داد تا صدراعظم و قبودان پاشا را شورشیان بکشند،

مشروط بدان که از کشتن مفتی درگذرند. شورشیان صدراعظم و قبودان پاشا را کشتند و اجسادشان را به دریا انداختند. اما این خونها جلو خونریزیها و سرکشیها و دست درازیهای بیشتر و مجدد شورشیان را نگرفت. همان شب خلیل پتر و ناسلانت احمد را مخومه اعلام نمود و سلطان محمود برادرزاده وی را به سلطنت برداشت و سلطنت او مدت بیست و پنج سال ادامه یافت و او تنها پادشاه عثمانی است که با نادر معاصر و مواجه بوده است.

در زمان سلطان محمودخان اول است که بار دیگر جنگه‌ی بین ایران و عثمانی آغاز شده و پس از نشیب و فراز فراوان که شرح آن در کتب تاریخ آمده بار دیگر، صلح بر اساس عهدنامه زهاب، یعنی قرارداد ۱۰۴۹ بین شاه صفی و سلطان مراد چهارم برقرار شده بی آنکه نادر از این همه کوشش و تلاش در مورد قبولاندن شرایط خود، در مورد رسمیت یافتن مذهب جعفری همراه با مذاهب اربعه اهل تسنن و شرکت اهل تشیع در رکن شافعی در مسجد الحرام نتیجه‌ای گرفته باشد.

اما در عرصه سیاست بین المللی دولت عثمانی صدمات فراوان دید. زیرا ملل اروپائی، مجهز به دانش و صنعت و سیاست و نظام نیرومند، وارد عرصه سیاست و جنگ شده بودند و میخواستند که سرزمینهای متصرفی ترکان عثمانی را متصرف شوند و ترکان را به آسیا برانند و در چنین حالی رجال دولت عثمانی، عاری از دانش و فنون سیاست، بی آنکه متوجه اوضاع خطیر و حساس سیاسی جهان باشند، روز بروز بیشتر در تعصبات مذهبی و منافسات خصوصی اصرار می ورزیدند و با مخالفت با هر گونه اصلاح طلبی کشور را در جهل و بدبختی بیشتر گرفتار می ساختند.

از جمله مواردی که دولت عثمانی دچار زیان فراوان شد، موضوع از بین رفتن استقلال لهستان بود. توضیح آنکه دولت روسیه بنا بر وصیت پتر کبیر تا حد امکان می کوشید که در جهان سیاست مانع از رشد و ترقی و پیشرفت ممالک مجاور روسیه من جمله سوئد و لهستان و ایران و عثمانی شود. از این روی با دولت اتریش و پروسی بر اساس معاهده سال ۱۷۲۲، قراری محرمانه نهاده بود که با سلطنت پادشاهی

از مردم لهستان در سرزمین لهستان موافقت نکنند. این مطلب از آنجائشآت می گرفت که روسها می ترسیدند مبادا وجود یک پادشاه لهستانی ، بار دیگر مردم لهستان را زیر یک پرچم گرد آورد و کشوری نیرومند سازد . در حالی که روسیه خواهان تقسیم و تجزیه لهستان بود .

در سال ۱۷۳۳ استانیسلاس لکزینسکی به کوشش فرانسه پادشاه لهستان شد و به جای اگوست دوم پادشاه لهستان که تازه در گذشته بود ، زمام امور را در دست گرفت . زیرا فرانسه وجود یک لهستان مستقل را برای سیاست اروپا ضروری می - شمرد . دولت روسیه از این پیشامد بر آشفت و اگوست سوم پسر اگوست دوم را پادشاه اعلام کرد . فرانسه برای مقابله با روسیه ، خواست که از قدرت و نفوذ عثمانی استفاده کند . زیرا قبلاً قسمتی از سرزمینهای لهستان سالیان دراز در جزو متصرفات ترکان بود . دولت فرانسه بسیار کوشید این نکته را برای سلطان عثمانی و وزیرای وی روشن سازد که لهستان مستقل دژ استواری است بین روسیه و دروازه های قسطنطنیه و باید به هر بهائی که هست این دژ را استوار و مستقل نگهداشت و در استواری و تحکیم استقلال آن کوشید . اما دولت عثمانی هرگز نتوانست این نکته را در یابد . زیرا دولت مردان آن کشور جاهل تر از آن بودند که بتوانند چنین نکات ظریفی را درک کنند . بالنتیجه دولت روس بر استانیسلاس پیروز شد و سربازان روسی لهستان را فرو گرفتند و آخرین بقای نفوذ ترکان در لهستان از میان رفت و اندکی بعد ، روسها به شبه جزیره کریمه و بنادر مهم آن چون بندر آزوف و غیره حمله بردند و سراسر آن منطقه را غارت کردند .

از کارهای مهم ارزنده سلطان محمودخان اقدام اوست در انتخاب حاجی محمد پاشا به صدارت عظیمی . این مرد ، با توجه به تجدید سازمان ارتش و تجهیز نیروی دریائی ، توانست از تجاوزات روز افزون روسها و دیگر دول اروپائی جلوگیری کند و مانع از نفوذ روسها به ملداوی شود و اثر بشیها را کسه در سرستان و بوسنه و والاشی منغول تاخت و تاز بودند گشمالی دهد . به طوری که بر اثر فتوحات

قشون ترك در سرستان ، اتریشها اذنانوب گذشتند و به داخل مرزهای خود عقب نشستند و سرانجام تقاضای صلح کردند و ، به وساطت دولت فرانسه ، قرار دادصلحی بین دولتین عثمانی و اتریش بسته شد . به موجب این قرار داد که در ۱۴ جمادی - الثانی / ۱۸ سپتامبر ۱۷۳۹ بسته شد ، دولت اتریش از بلگراد صرف نظر نمود و سایر شهرهای مناطق سرستان و والاشی را ، که به موجب معاهده پاساروویتز تصرف کرده بود به ترکان مستردداشت . این پیشرفت نظامی و سیاسی که برای ترکان به سعی و درایت حاجی محمد پاشا روی داد ، موجب شد که دولت روسیه نیز کوتاه بیاید . تزار روسیه آنها ایوانوونا تعهد کرد که قلاع و بنادیری را که روسها در بحر آزوف بنا نهاده بودند ویران کند و دیگر اقدام به احداث قلعه و بنایی در آنجا ننماید و کشتی جنگی یا بازرگانی در دریای آزوف و دریای سیاه نفرستد و نسازد و کالای تجارتی خود را به مقصد کشور عثمانی با کشتیهای خارجی ارسال دارد و مناطقی را که از دولت عثمانی گرفته باز پس دهد . بر این قرار ، دولت عثمانی توانست به موجب این معاهده که به معاهده بلگراد موسوم است قسمت مهمی از مناطقی را که بر اثر قرار داد پاساروویتز از دست داده بود ، مسترد نماید .

این قرار داد - چنان که ذکر شد به وساطت و کوشش دولت فرانسه صورت گرفت و همین امر نفوذ دولت فرانسه را در دربار عثمانی قوت فراوان بخشید و به کمک همین عوامل بود که دولت فرانسه در امور تجارتی امتیازات مهمی کسب نمود و من جمله امتیازات کنسولی و به عبارت دیگر قضاوت کنسولی که ما آن را به « کاپیتولاسیون » تعبیر می کنیم .

از آن گذشته فرانسه میل داشت که دولت عثمانی را به دنبال خود به عرصه سیاست و میدانهای جنگ بکشانند . بدین معنی که فلنوف سفیر فرانسه در استانبول درصدد ایجاد اتحادی بین دولتین سوئد و عثمانی برآمد . چهره‌سها در لهستان پیروز شده بودند و لهستان ناگزیر به دامن روسها افتاده بود و فرانسویها می ترسیدند که

مبادا روسیه بالهستان دست یکی کند و متفقاً آن دو برسوند تازند و در نتیجه کار را بر فرانسه دشوار سازند. دولت عثمانی، پس از معاهده تجارتنی، سفیری به نام محمد سعید، حامل معاهده و تحف فراوان به نزد لویی پانزدهم فرستاد. لویی نیز کمال احترام را درباره سفیر منظور داشت و دو کشتی جنگی مجهز به توپهای جدید برای تعلیم بحریه ترک و آشنا ساختن آنان به تسلیحات و تعلیمات جدید صنعتی و نظامی به دولت عثمانی هدیه داد.

اندکی بعد کارل ششم پادشاه اتریش در ۲۰ اکتبر ۱۷۴۰ درگذشت و چون پسر از او نماند، بناچار دخترش ماری تریز بر تخت سلطنت اتریش نشست. دولت فرانسه نظر به کینه و دشمنی دیرین بر آن شده که بما استفاده از مرگ کارل ششم و آغاز سلطنت ماری تریز که در امر حکومت و جنگ تجربه ای نداشت بنیان دولت اتریش را درهم ریزد. این امر موجب بروز جنگهای ممتدی شد که در تاریخ اروپا به جنگهای جانشینی اتریش شهرت یافت. ولی برخلاف تصور لویی پانزدهم و دربارش، فرانسه از این جنگها فاتح بیرون نیامد و مساری تریز با کفایتی درخور نحمین چندان در تقویت ارتش کشور خود کوشید که سرانجام جنگها به شکست فرانسه انجامید. شرح این جنگها در کتب تاریخ آمده و از موضوع بحث ما نیز خارج است. آنچه باید یاد آور شد، اینکه فرانسه در بدو ورود به جنگ با اتریش بسیار کوشید که عثمانی را نیز به دنبال خود بکشانند و به دولت عثمانی خاطر نشان کرد که چنانچه منحلأ بر اتریش حمله برند، مجارستان بار دیگر به دولت عثمانی خواهد رسید و شوکت و عظمت عصر سلطان سلیمان خان بدین گونه تجدید خواهد گردید و قدرت یافتن دولت عثمانی بهترین حربه برای ارباب و درهم شکستن نفوذ روسیه خواهد بود و چنانچه دولت عثمانی نخواهد از این موقعیت استفاده کند، روسها روز به روز قویتر خواهند شد و حیات دولت عثمانی در خطر خواهد افتاد، اما دولت عثمانی به بهانه صلح طلبی و مخالفت با خونریزی از این فرصت استفاده

نکرد و به تدریج در برابر روسیه که روز بروز نیرومندتر می‌شد، روز بروز ناتوان‌تر شد.

کار نادرست دیگری که دولت عثمانی در این روزگار مرتکب شد، اینکه اشراف و اعیان مناطق والاشی و ملداووی را از سرزمینهای پندری اخراج کرد و حکومت آن مناطق را به بعضی از توانگران روس و بازرگانان استانبول واگذار نمود. علت اتخاذ این سیاست نسنجیده این بود که اولاً ترکان از استقلال طلبی و عصیان سران و بزرگان طوایف و اقوام مناطق ملداووی و والاشی وحشت داشتند و ثانیاً تصور کردند که در مقابل واگذاری حکومت می‌توانند مبالغه‌مندی از این حکام و دولت به عنوان خراج دریافت دارند. اما هنگامی که این سیاست غلط به اجرا درآمد چه خونها که بر زمین ریخت و چه دودمانها که برباد رفت. حکام جدید به جان مردم افتادند. کینه‌ها و حسادتها و عقده‌ها آشکار گشت و خارجیان نو دولت دست بر جان مال و عرض و ناموس بزرگان و روسای طوایف و خاندانها دراز کردند و بسیاری افراد خاندانهای کهن را که تسلیم هوی و هوس حکام نوکیسه نمی‌شدند کشتند و السقاب و عناویسن خانوادگی را به ثمن بخرس و ناکس فروختند. خانواده‌های اصیل و نجیب و شریف از میان رفتند و اجامر و اوباش بر کارها تسلط یافتند. بالاخره مردم این مناطق از این همه زشتکاری و غارت و چپاول و کشتار و بی‌آبرویی و زورگویی به تنگ آمدند و چون از جانب دربار عثمانی مأیوس بودند به سوی تزار روس روی آوردند و روسها هم از خدا خواسته، چشم طمع به مناسط زرخیز ملداووی و والاشی دوختند.

سلطان محمودخان روز جمعه ۲۷ صفر ۱۱۶۸/۱۲ دسامبر ۱۷۵۴ در شصت سالگی درگذشت. شخصاً مردی رئوف و منصف بود. در طی بیست و پنج سلطنت در میان مردم کشور خود از مسلمان و غیر مسلمان فرق نگذاشت و با همه به انصاف و رأفت و مساوات رفتار نمود. از آثار خیر او تأسیس چهار باب کتابخانه است و

احداث سرای غلظه . و از وزرای او باید طوپال عثمان پاشا و حکیم زاده
علی پاشا را نام برد . طوپال عثمان پاشا همان است که در جنگ با نادر شاه
کشته شد .

نامه نادرشاه به سلطان محمودخان اول پادشاه عثمانی^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس افزون از حیطة وهم و حواس سزاوار ذات خلد و ندر گار بی همالی
است که سلاطین معدلت آئین را به فحوای و جعلناکم خلائف فی الارض^۲ جهت
اصلاح حال و انجاح امانی و آمسال خلائق برگزیده و در خصوص رفع نزاع و
وقوع التیام فی مابین طبقات انام به مؤدای و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً^۳ شبستان خلاف و عنساد را مطلع صبیح
صادق و لاو و داد گردانیده

عقد بند کمر محتاجان	تاج بر سر نه زرین تاجان
در به روی همه بگشاینده	ملک بخشنده بخشاینده

۱- عنوان نامه در سند: نادرشاه طرفندن رکاب همایون مستظا به کلان نامه شک

صورتی در

۲- ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لنتظار کیف تعلمون (سوره یونس ۱۴)

۳- آل عمران ۱۰۳

و درود بیرون از دایره فکر و قیاس شایسته روح مطهر و مرقد منور رسول
 عظیم‌المثالی است که گوش بشارت نبوش عامه به گوشواره نمین حدیث گزین طوبی
 للمصالحین اوانک هم‌المقربون تزیین بخشوده و به‌شاهراه اصلاح ذات‌البین شعبه
 من‌شعب‌التبوة دلالت فرموده

یکتا گهر محیط هستی قطب فلک خدا پرستی
 خورشید نگین عرش مسند ختم همه انبیا محمد

اما بعد، مرفوع رای خورشید اعتلای همایون و ضمیر منیر مهر انجلائی
 ملاطفت مشحون، اعلی حضرت سپهر مرتبت، ثریا منزلت، ناهید بهجت، عطارد
 فطنت، قمر طلعت سلیمان شوکت، اسکندر نصفت، نوشیروان معصنات، صدوقه
 السلطان‌المداد ظل‌الله، منظوقه الشفقه علی خلق‌الله، اعظم سلاطین جهان، افخم
 خواقین دوران، برازنده تاج عظمت و شهر باری، طرازنده تخت‌سنظنت و کامکاری

آن به معنی سکندر ثانی زبیده خاندان عثمانی

پادشاه فلک‌جاه ستاره سپاه، خدیو اسلام‌پناه ظل‌الله، سلطان‌البرین، خاقان‌البحرین،
 خادم‌الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذی‌القرنین، نجم‌انک الساطنة اولنوکة
 والمعظمة والخلافة والرافة والرحمة والمعدلة والاحسان والامتنان، سلطان محمود
 خان‌بن سلطان مصطفی خان خلدالله ملکه و سلطانه می‌دارد که از هنگامی که تصدیق
 ربوبیت داورمندان و اقرار خالقیت کردگار مستعان بر زبان ما بندگان از انس و جان
 - که آفریده حضرت اوژیم - جاری شده، اطاعت پیغمبری که به ما مرحمت فرموده
 بر ما لازم گردیده و ما جماعت اهل سنت از پیروی آن سرور بهره‌ور بوده‌ایم و بعد
 از آن که مقدمه خروج شاه اسماعیل از قضا یای فلکی روی داد، بنا بر تعصب و اغراض
 بعضی سخنان از او انتشار یافت که باعث نفاق و نزاع فی‌مابین فرق مسالین و امت
 سید المرسلین گردیده، چون حضرت بساری ابن نیازمند در گاه کردگاری را جهت

انتظام مهام ممالك وسيع المسالك ايران و مصالح امور مسلمانان مسبب ساخت ، لهذا اين خيرخواه همگي سادات رفيع الدرجات و علما و فضلاى كثير البركات و اعزة و اجلة حميده صفات و سرخيلان ايلات و ريش سفيدان عشاير و اويماقات و قبايل و احشامات ايران را در اواسط ماه مبارك رمضان در قشلاق مغان جمع آورى و به ايشان به دليل و برهان حق را حالى و خاطر نشان و به نهجى كه در نوشتجات على جده دستور اكرم مشير افخم، صدر محترم، نظام العالم، متمم مهام الانام بالرأى الصائب، مدير امور الجمهور بالفكر الناقب، وزير اعظم رفع الله شانہ و قدوة۔ العلماء العظام و عمدة الفضلاء الكرام، مفتى الزمانى مقتدى الدورانى، المختص بمزيد عناية الملك العلام، شيخ الاسلام دامت افادته مشروحا نكارش يافته و همگي قلباً و لساناً قبول و اذعان و ترك آثار بدع و تبعيت سنت سنبة حضرت خير الانام عليه افضل الصلوة والسلام نموده، به ملاحظه اين كه اين بناى خير از رصمت نقص و نقص مصون و محفوظ مانده و تغيير و تبديلى در ارکان راسخة البنيان آن راه نياسد، ترك متابعت سلسله صفويه و اين نيازمند درگاه ايزد منان را به پادشاهى ايران اختيار نمودند. چون على جاه وزير مكرم و دستور محترم نظام الدولة العلية العالمية العثمانية حاجى على پاشا والى قرمان زيد عمره از جمانب قرين الشرف اولياى دولت عليه و جانب فيض جالب امنائى سلطنت سنبيه مأمور به امر مكالمه در خصوص مصالحه بود، لهذا درين وقت، ايلات و حشمت پناه، بسالت و جلالت دستنگاه، على جاه نظاماً للايالة والحشمة والاقبال، عبدالباقي خان زنگنه حاكم الكاى كرمانشاهان را كه از امر اى جليل الشان ايران و معتمد اين نيازمند خالق سبحان است، به رسم ايلچيگرى و رسالت و پيام آورى و سفارت تعيين و على جاه سلاله السادات والافخم، نفاوة۔ النجباء والاعاظم، ميرزا ابوالقاسم صدر ممالك و علامى فهامى، رئيس الفضلايى، علامه العلمائى، ملاعلى اكبر مدرس خراسان و امام اين نيازمند الطاف بى پايان داور ديان را كه از اكابر سادات و فضلاى على درجات اند، به رفاقت على جاه ايلچى مشار اليه، روانة دربار سپهر اقتدار پادشاهى و آستان خلافت مسدار ظل اللهى نمود كه مراتب

مزبوره را به نحوی که به ایشان سفارش شده با کارگزاران دولت علیه سلطانی و منتسبان مملکت بهیبه خدیوانی طی نمایند.

لله الحمد این نیازمند درگاه مبدع زمین و آسمان، به قدر امکان سعی و اهتمام در تصحیح دین مبین و ملت مستبین و خود را بری الذمه نموده اتمام و انجام آن امر خیر فرجام برده است علیا و نهیت قدسی طوبیت و الای آن خدیو ثریا مقام و پادشاه سبهر احتشام محول است، ان شاء الله به نحوی فیصل پذیر گردد که نزد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم مقبول و مستحسن نموده ابرادی لازم نیاید.

چون اطمانت و اطناب خلاف تعارف و آداب بود، لهذا تفصیل مراتب را رجوع به نوشتجات عالی جاه و زبیر اعظم و مشیر افخم و عمدة العلماء العظام شیخ الاسلام نمود. باقی

تا بود در کنار گاه عالم کون و فساد

چارارکان را به هم که صلح و گاهی داوری

بسته بادا بر چهار ارکان به مسمار قضا

تار عمرت زان که عالم را تورا کن دیگری

برگزیده قادر

[محل مهر]

در جهان بود نادر*

* اسناد انجمن تاریخ ایران (نامه‌های یون ج ۲) اسناد و مکاتبات تاریخی (نصیری)

نامه نادرشاه به صدر اعظم عثمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب معالی نصاب، وزارت وحشمت و اقبال پناه، ابهت وعظمت و اجلال دستگاہ، شہامت و بسالت انتباه عالی جاہ، قدوة الوزراء العظام، عمدة الامراء الفخام، ناظم مناظم الامور بالرأى الصائب، کافل مهام الجمهور بالفکر الثائب، مؤتمن الدولة العلیة الخاقانیه، معتمد السلطنة البهية السلطانية، وزیر صاحب تدبیر صافی رای، مشیر صائب ضمیر ملک آرای، دستور اکرم افخم، صدر معظم محترم، نظام العالم وزیر اعظم رفیع الله تعالی شانہ و ضاعف اقبالہ بہ تعظیمات مکرمت مشحون خدیوانہ و تکریمات از حد فزون خسروانہ معزز و گرامی بودہ همگی توجہ خاطر عطار دریانوال را بہ ازدیاد دولت و تضاعف حشمت خویش مصروف و متعلق شناسد،

بعدها، مشہود رای مملکت پیرامی دارد کہ بر عالمیان ظاہر و عیان است کہ منشاہ نزاع وجدانی کہ درین مدت فی مابین مسلمانان روم و ایران واقع شدہ سبب و باعث آنچه بودہ ز زمانی کہ از تقاضای آسمانی شاہ اسماعیل صفوی خروج نمود،

۱- عنوان نامه در سند: نادرشاه طرفدن دولتلو عتایتلو صدر اعظم حضرت لرینہ کلان فارسی مکتوب در. صدر اعظم عثمانی در این هنگام سلاحدار سید محمد پاشا بود.

بنابر اغراض فاسده و استقرار کار خود . بنای این گونه فتنه و فساد و قتل و عناد در میان طوایف مسلمانان، که همگی امت یک پیغمبر و پیرو یک کتاب و یک قبله از گذشته که الی الان آثار آن باقی بوده . در این وقت ، نواب همایون ما، جهت تصحیح ملت مستبین و ترویج دین مبین که موروثی اهل ایران است و رفع نزاع و جدال بین المسلمین تمامی سادات عظام و علما و فضیلاب کرام و اعزّه و سرخیلان ایلات و عشایر ایران را، در واسط ماه مبارک رمضان، در قشلاق مغان، مجتمع و به تأیید جناب اقدس الهی و باطن مقدس حضرت رسالت پناهی رفع حجاب شبهه و اختلاف از چهره مذهب حقه کرده بر تمامی اهل ایران، به حجت و برهان، حالی و خاطر نشان فرمودیم که این امور باطل بیفایده ناشی از اغراض فاسده سلسله صفویه و مخالف قول رسول مختار و اصحاب کبار و ائمه اطهار است و همگی قبول این قول نموده از خوف اینکه مبادا تبعیت سلسله صفویه مورث فساد تازه و عناد بی اندازه شود، نواب همایون ما را به شاهی و سروری که موروثی ایسل جلیل تر کمان بود اختیار نمودند . چون عالی جاه و زبیر مکرم، مشیر محترم، نظام الدوله العلیه الخاقانیه، و ام السلطنه البهیه السلطانیه، علی پاشا و الی قرمان که از طرف قرین الشرف و دولت علیه عثمانی مأمور به مکالمه در باب مصالحه بود و در تمام این مراسم خیر انجام بسا مشار الیه گفتگو و عالی جاه مسفور اظهار نمود که می باید این مراتب به مسامع جلال اولیای دولت عثمانی برسد، لهذا عالی جاه و وزیر مومی الیه را تکلیف رفتن به دربار فلک مدار سلطانی و رسانیدن این اخبار مسرت آثار فرمودیم . هر چند، وزیر مکرم مشار الیه، به اعتبار عدم رخصت در مراجعت به جانب فیض جالب دولت عثمانی، جهت امور مذکوره تأمل داشت، اما چون انجام این امر خیر فرجام منتج فوائد عظیمه دنیویه و اخرویه به این دودولت علیه بود، مومی الیه را راضی و ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه عالی جاه، نظام الالبایله و الشوکه و الحشمة و الجلالة و الاقبال، عبدالباقی خان زنگنه، حاکم الگای کرمانشاهان را که از امرای جلیل الشأن و معتد نواب همایون ماست، به ایلچیگری و سفارت آستان معدلت بنیان عثمانی تعیین و عالی جاه سلاطه السادات و

الاعاظم، خلاصة النقباء والافاخم، میرزا ابوالقاسم صدر ممالک، و علامی فهامی، رئیس العلمای افضل الفضلای، ملاعلی اکبر مدرس خراسان و امام نواب همایون ماراکه عمده اکابر سادات و فضلا و زبده اعظم نجبا و علمای ایرانند، جهت استحکام دین مبین و استقرار ملت مستبین، به نحوی که من بعد از مرور ایام ودهور به حول و قوه داور غفور، نقص وفتوری به آرمان و قوانین آن الی انقراض الزمان راه نیابد و به مراتب و همراهی عالی جاه سفیر مسفور روانه دربار سپهر اقتدار سلطانی فرمودیم که انشاءالله المنان، به امداد محبت آن باسط بساط وداد، بتابی گذاشته شود که مصون از قصور باشد و به ازای این امر عظیم که درین ولا، به سعی و اهتمام نواب همایون ما، از پیش رفته و صورت انجام یافته، می باید که اهل حل و عقد و خیراندیشان آن دولت علیه عالیہ نیز این رویه مرضیه و طریقه انبیه جعفریه را خامس مذاهب از به قرار داده نصیب ایشان را از مسجد الحرام به دستور سایر اهل اسلام معین و در رکنی از ارکان بیت الله الحرام ایشان را شریک و مقرر فرمایند که هر ساله امیری از امرای ایران به امیری حاج تعیین شود که حجاج ایرانی را به شرف طواف بیت الحرام و زیادت مرقد منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و خلفای راشدین رضوان تعالی علیهم اجمعین مشرف سازد و معتمدی از سده سنیه عثمانی در دار السلطنه ایران و از این جانب مغایرت بجانب نیز معتمدی از دار الخلافه عظامای روم مقیم باشند تا آثار یکجتهی و اتحاد ما بر عالم و عالمیان ظاهر گردد و اسرای ایرانی که در ممالک وسیع المسالک روم باشند، هر یک که به رضا و رغبت ازدواج اختیار نموده باشند، بر عقد خود باقی و آنچه راضی نباشند، چون موافق شریعت مقدسه نبوی خدمت آنها حرام است، فرمان واجب الازعان شرف صدور یابد که در هر جا باشند مرخص ساخته روانه اوطان نمایند که از این طرف نیز همین شیوه معمول خواهد شد و سایر مراتب و امور دیگر به مأمورین سفارش و القا شده که انشاءالله المنان مشافهه به تفصیل تقریر و خاطر نشان خواهند نمود و چون مأمورین مزبورین جهت تسرویج دین و ملت وارد آسمان آسمان بنیان می کردند، البته لازمه

خیرخواهی طرفین را منظور و خود را در نواب این امر عظیم شریک و سهیم
خواهند نمود.

باقی ایام وزارت و اقبال و حشمت و دولت و اجلال مستدام باد.

نامه نادرشاه به شیخ الاسلام^۱

جناب فضایل مآب شریعت و افادت پناه، افاضت و فضیلت دستگاہ، حاوی الفروع و الاصول، جامع المعقول والمنقول، مبین الغوامض والمشکلات، مفسر المسائل والمعضلات، اکمل العلماء المتبحرین، افضل الفقهاء المجتهدین، مقتدی الدورانی، مفتی الزمانی، علامه العلامائی، عمدة الفضلائی، شمساً للفضیلة والشریعة والافاضة والدين، شیخ الاسلام والمسلمین، دام ایام افادته و افاضاته الی یوم القیام به تعظیمات گوناگون خدیوانه و تکریمات از حد فزون خسروانه معزز و محترم بوده باشد. بعدها، انهای رأی شریعت پیرا می دارد که بر عالمان ظاهر و عیان است که نزاع و خلافی که درین مدت فی مابین اهل روم و ایران واقع شده جهت و باعثنی به غیر خروج شاه اسماعیل و بدایعی که او در دین مبین قرار داده نداشته و همگی امت يك پیغمبر و اهل يك کتاب و قبله بوده با یکدیگر مؤالفت و مواصالت و التیام می نموده اند و از اختراعات او در مذهب اسلام تخم نفاق فی مابین اهل ایمان به

۱ - عنوان نامه در سند: نادرشاه سعادتلو ساحتلو شیخ الاسلام حضرت لرینه کلان

صورتیدر.

غرض از شیخ الاسلام سید مصطفی افندی است که نزدیک به ده سال در این سمت

بود (۱۱۴۸ - ۱۱۵۸ هـ).

نحوی کاشته شده که از آن زمان الی الان سمک دماء و سبی ذراری را اعظم عبادات الهی دانسته به این تقریب کفار و مخالفین شقاوت آیین دین مبین درمهد امن و امان آسوده و غنوده و مسلمین اسیر پنجهٔ بلاگردیده‌اند. تا درین وقت که به حکم الهی تمامی اهل ایران را از سادات عظام و علمای اعلام و سرخیلان ایلات و اوبه‌نات و ترک و تاجیک و اعزه و اعیان را مجتمع ساخته حجاب شبهه را از چهرهٔ شاهد ملت حقه مرتفع و بر تمام ایشان حالی و خاطر نشان گردید که این سخنان بی‌مایه از اغراض نفسانی ناشی و مخالف فرمودهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم است. همگی این جماعت از رویهٔ غیر سنی‌ای که فی مابین ایشان متداول و معمول بوده نادم و پشیمان و از روی رضا و رغبت تسابع سنت سنی نبوی و طریقهٔ مصطفوی گردیدند و به ملاحظهٔ اینکه این بنای خیر از وصمت نقص و نقض مصون و محروس ماند و تبدیل و تغییر در آن راه نیابد، ترک بیعت سلسلهٔ صفویه نموده نواب همایون ما را به شاهی و سروری که موروثی ایل جلیل ترکمان بود اختیار نمودند و چون عالی‌جاه وزیر مکرّم و مشیر محترم، نظاماً للدواة العثمانیة، قواماً للسلطنة البهیة الخاقانیة علی‌باشا والی قرمان که از طرف قرین الشرف دولت عابه مأمور به مکالمه درباب مصالحه بود، در اتمام این مرام خیر انجام با مشیر مشارالیه گفتگو و عالی‌جاه مزبور اظهار نمود که می‌باید این مراتب به مسامح جلال اولیای دولت عثمانیه برسد. لهذا عالی‌جاه مومی‌الیه را تکلیف رفتن به دربار فلک مدار سلطانی و رسانیدن این اخبار نیکو آثار فرمودیم. هر چند وزیر مکرّم مسفور به اعتبار عدم رخصت در مراجعت به طرف قرین الشرف دولت خاقانی جهت امور مذکوره تأمل داشت، اما چون انجام این امر خیر منتج فوائد عظیمهٔ دنیویه و اخرویه به این دو دولت علیه بود، مومی‌الیه را راضی به معاونت و ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاہ نظاماً للایالة و الشوكة والحشمة والاقبال، عبدالباقی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان را که از امرای جلیل‌الشان و معتمد نواب همایون ماست به الچبگری و سفارت دربار سپهر افتندار تعیین و عالی‌جاه سلالهٔ السادات والاعظم و خلاصهٔ النقباء والـ

فاخم، میرزا ابوالقاسم صدرممالک و علامی فهامی رئیس الفضلایی علامه‌العلمایی ملاعلی‌اکبر مدرس خراسان و امام نواب همایون ما راکه عمده اعظم سادات فضلا و زبده اکابر نجای ایران‌اند، جهت استحکام دین‌میین واستقرارملت مستبین به‌نحوی که من بعد ازمرورایام و دهور، به حول وقوت داور غفور، نقص وقتوری به‌ارکان وقوانین آن راه نیابد، به‌مراقت و همراهی عالی‌جاه مشار لیه، روانه آستان آسمان بنیان علیّه عالیّه فرمودیم که ان‌شاءالله العزیز به امداد و محبت آن مقتدای دوران بنایی گذاشته شود که مصون از قصور باشد و به ازای این امرعظیم که امروز به سعی واهتمام نواب همایون ما از پیش رفته و صورت انجام یافته می‌باید که اهل حل وعقدوخیراندیشان آن دولت علیه نیز رویه مرضیه وطریقه انیقه جعفریه را خاص مذاهب اربعه قرار داده، نصیب ایشان را از مسجدالحرام به دستور سایر اهل اسلام معین و در رکنی از ارکان بیت‌الله الحرام ایشان را شریک نمایند. و مقرر فرمایند که هر ساله امیری از امرای ایران به امیری حاج تمین شود که حجاج ایرانی را به شرف طواف بیت‌الحرام و زیارت مرقد حضرت خیر الانام علیه‌الصلوة والسلام و خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین مشرف سازد. و معتمدی از دربارگردون مدارابد قرار عثمانی در دارالسلطنه ایران سکنی و معتمدی نیز از این جانب دوستی جالب در دارالخلافة عظمی مقیم باشد تا آثار یکجهتی و اتحاد برعالمیان ظاهر گردد و اسرای ایرانی که در آن مملکت بسروده باشند هر یک که به رضا و رغبت ازدواج اختیار نموده باشند بر عقد خود باقی و آنچه راضی نباشند چون موافق شریعت نبوی خدمت آنها حرام است، فرمان همایون شرف صدور یابد که درهریک از بلاد و امصار باشند مرخص ساخته روانه اوطان نمایند که ازین طرف نیز همان شیوه معمول خواهد شد وسایر مراتب را مشافهه به عالی‌جاهان مشار الیهم القا فرموده ایم که ان‌شاءالله المنان به تفصیل تقریر و خاطر نشان خواهند نمود و چون مأمورین به جهت ترویج دین و ملت وارد دولت علیه می‌گردند، البته لازمه

خیرخواهی طرفین را منظور و خود را درین امر عظیم شریک و سهم نخواهند نمود.

باقی ایام فضیلت و افاده و افاضه مخلص و مستدام باد.*

نامه شیخ الاسلام به ما اعلیٰ اکبر

الحمد لله الذى اسس ببيان الشرع القويم على تأييد من الله الملك العليم. الذى الف بين قلوب عباد المومنين بلطفه و اسعاده حتى صاروا كلمة واحدة فى مهام الدين بتوفيقه و ارشاده و الصلوة و السلام على رسولنا سيد الاولين و الآخريين، قائد انفراله حجابين، محمدا شرف الرسل و خاتم النبیین و على آله و اصحابه الكرام و الذين اتبعوهم باحسان الى يوم الدين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين.

بعدها هداه نخب الدعوات الزاكيات المستجابة و غب اتحاف تحف التحيات المستطابه الى الجناب العالى المكرم و المولى المجبل المفخم، الفاضل الذى يجرى من يراعتة انهار للعلم و العرفان على مجارى حدائق الفضل و البيان، من بلخ العلى بفضله كالعلم النائر و سار ذكره كالمثل السائر زاد الله قدره و شانته قدورد كتابكم المستطاب الحاوى على امر صواب، تشرقنا بمطالعتة من المطالع الى الفوافى و مدن القوادم الى الخوائى فالقينا فى تضاعيف السطور ما يشفى الصدور من اكمال امر السلم و المصافات و اتمام

الانسان والمواالات حسبما نطقت به الالوكة الواراة بيد السفير النجيب فتحملى بيك تركمان من ارباب القدر والشان الى حضرة سلطاننا الأعظم الأفخم والخاقان المعظم المفخم خليفة الله تعالى فى العالم، اعظم الملوك والسلاطين، ظل الله تعالى فى الارضين، مالك الممالك الاسلامية بالارث والاستحقاق، منفذ احكام الشرع المبين فى الآفاق، معين الاسلام والمسلمين، مجهز الغزاة والمجاهدين، ضامن امان الخافقين، كافل مهام الأنام بالشرقين، سلطان البرين والبحرين، خدام الحرمين الشريفين، خلد الله خلافته الى يوم المحشر والدين وابد ظلال دولته على الفقراء والمساكين من قبل من ارتفعت بعزايمة مفاسد الزمان وزينت به الأرائك والنتيجان، الذى فاق بالرياسة والسياسة السلطانية بالممالك الوسيعة الايرانية، ذرة كليل الأصاله واليسالة، غرة جباه السعادة والجلادة، باسط بساط الامن والأنصاف، قابض ايدى الجور والأعتساف وجعل الله مباني دولته راسخة و بنيان عزته و قدرته شامخة فلما عرضت تلك المفاوضات القمائية على ساحته دار الخلافة السلطانية ولوحظ ما فيها من اتمام امر السام والمصافات واكمال الألف والمواالات اشاره حضرة سلطاننا الأعظم بعقد المشورة العامة لاستقرار هذا المصلحة النامة فاجتمعت آراء الأركان على تصويب تلك المصافات لكن مع - شرط الصدق والثبات فصدر الامر السلطانى بتحرير الوكة فخيمة على وجه المسطور السى الحضرة القاآنية مع السفير النجيب فتحملى بيك تركمان تحوى تلك الالوكة السعيدة على الاشارة السلطانية السى صدق و رغبته فى السلم والمصافات مع - لثبات المطلوب من حضرة القاآن فى الالف والمواالات.

فعلى هذا انرجو من جنابكم العالى فى توثيق هذا الأمر الرغوب والعهد المطلوب ليسلم امر السلم عن الزلل والاختلال بتوفيق الله الملك المتعال فلاتم امر - السفارة على السوجه المسطور وعزم السفير النجيب فتحملى بيك تركمان السى تلك الحضرة مصحوباً بالعز والاكرام.

حررت هذه القبالة قضاء لحق الجواب. وفقنا الله تعالى واياكم بحسن الموافقة

المطلوبة والمعاشرة المرغوبة بين اهل الاسلام.

من المحب القديم والمخلص المستديم محمد پیری زاده
المغنی بالممالك العلیة السنیة العثمانیة عفی عنهما * .

نامه ملاعلی اکبر به شیخ الاسلام دولت عثمانی^۱

همواره اساس ملت دین و بنیان دیوان شرع مبین به اسطوانه ذات قدسی صفات سامی و داعمه وجود معبود فیض آمودگرامی مستحکم و برقرار و از آفت انهدام و زلزال اختلال بر کنار بوده ممهّد بساط دین پروری و مشید قواعد افادت و افاضت و شریعت گختری باشند.

بعد از تبلیغ دعوات و اقیات اخلاص آیات و اتحاف تسلیمات زاکیات مصادقت سمات، مشهود رای بیضا ضیای مهرانجولای شریف می دارد که قبل از این که به امر و ارشاد اعلی حضرت شهنشاهی روحی فداه آثار سب و رفض از ایران متروک و مذهب سنت و جماعت شایع گردیده در خصوص تعیین رکن و سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، به آن دولت والا تکلیفی شد، ازین تکلیف سوای مزیدالف والنبیام میانه اهل اسلام و مزید خوشنودی اهل ایران غرضی نبود و ضرر و محظوری درین ضمن برای آن دولت والا متصور نمی شد. لیکن از آن

۱- عنوان نامه در سند: سفیر مومی الیه و ساطنی اسماحتلو شیخ الاسلام حضرت دینه ملاباشی علی اکبر طرفتدن کلان فارسی مکتوبک بعینه صورتیدر.

طرف از قبول آنها تحاشی و انکار به ظهور پیوست. درین وقت که مقدمه یکن- محمدپاشا واقع شد، بندگان اقدم اشرف فرمودند که منظور نظر، رفع غائله فساد و اطفای نایره نزع و عناد بود. از جانب اولیای دولت خلاف متوقع مشاهده گردید که به این همه سفک دماه راضی شدند و به قبول آن راضی نشدند و چون اصرار در این باب احتمال داشت که باز موجب خونریزی شود، لهذا ترك تکالیف مزبوره فرمودند و لله الحمد اهالی ایران عقاید سابقه را ناسخ و بر مذهب اهل سنت و جماعت راسخ می‌باشند و به قبول و عدم قبول تکالیف معهوده خللی در بنای حسن عقیدت راه نخواهند داد و چنانچه بندگان اقدم راضی بر سفک دماه می‌بودند، در چنین فرصتی خودداری نمی‌فرمودند. خود به سعادت تأمل نموده انصاف دهند که اگر در چنین فرصتی کوبه اقبال شاهنشاهی متوجه آن حدود شد به هیچ وجه حاجز و حایل و عایق و مانعی برای هیچ مطلب نمی‌بود.

غرض از اظهار این معنی آن است که برای انور سامی رفع شبهه گشته، حسن نیت و مساعی بیغرضانه بندگان شاهنشاهی تحقق یابد. به هر حال در این وقت نامه معذرت صادقانه مشعر بر ترك تکالیف معهوده و مبنی بر رسوخ قواعد دوستی و مصالحه به طرف قرین الشرف اعلی حضرت فلك ربمت، خلیفه الرحمن، ظل سبحان پادشاه اسلام پناه، اسکندر جاه خلد الله ملکه ارسال فرمودند و بعضی شروح در آن اندراج یافته، البته حقیق حال معلوم ضمیر منیر دوستی تنویر خواهد گردید.

چون در عالم محبت و ولا اهلام چگونگی این مقدمه به خدمت سامی لازم بود، به این وسیله به تحریر این نمیه پرداخت و رسم یادآوری را مهمل ساخت. باقی ایام افادت و افضال و دین پروری مستدام باد. *

نامه ملاعلی اکبر به شیخ الاسلام

الحمد لله الذى من علينا بالاسلام و فضلنا به على الانام وجعلنا وسيلة الائتلاف و ذرية لرفع الاختلاف و صلى الله على رسوله الذى ختم به الانبياء الفخام و على آله الكرام واصحابه الراشدين العظام، ما ختمت الامور الخيرية بالوسائط المندربين على نهج التقوى و شكرت المساعي المؤسسة على الصلاح فشملت الصنيف والاقوى و حمدت عواقب الامور الجارية على رضى الرحمن و اثنى منن (١) على الله بتكميل مراسم اللطف والاحسان و صدقت بلائيل اليروانحات عقدة الشدة والعسر تعرض تحية لا يحيط بها الحصر و اثنية مباركة فاقت كل ائنية مدى العصر بحبى و يخص بها زبدة اللجلاء المحققين و نخبة الفضلاء المدققين، الذى سارت فضائله الحيه اديم الغبراه و علت مناقبه العامة (٢) و كسى اشراقها كواكب الجوزا، مظهر كل كريمة و مجلى كل معضلة، نتيجة الدهر والقياس، المنتج حيث كان لاهل العصر الصدر حرسه الله مما يتوقاه و اناله فى الدارين ما يتمناه

١ - عنوان در سند: مسند آراى صدرالواى فتوايه صدر ممالك ايران ملاهلى اكبرن

يودفه نظيف افندى بدله كلان عربى مكنو بك بعينه صور تيدر . ٢- كاهه اى است

ناخوانا . ٣- به قياس يكى دو كلمه افتاده.

و بعد فقد وردت الجريدة الوقیعة الواصلة بیدار لسفير العزیز، ذی القدر الرفیع، فتحملی بیک ترکمان و سائر السفرة الكرام البررة^١ و وقفنا علی مطویات رموزها و محویات كنوزها و ما اوردتم فیها من الحث علی السلم و الموالاة و الأشارة الی بذل الجهد الموفور و السعی المشكور فی حضرة السلطان الاعظم و الخاقان المعظم المفخم، قطب دائرة سماء السلطنة و محور ملك الرفعة و الجلالة و الابهة و العظمة، سلیل سلسلة السلاطین التركمانیه، القآن الاعظم، خلیفة الله فی العالم الشاهنشاه نادر سادشاه خلد الله ظلال جلاله علی مفارق العالم فبذلنا مجهود نافی حضرته العلیة و سدته السنیة و ابرمنا فی الأبحاث و اطلنا فی مسألة الانجاح قاجاب اطال الله ظلال جلاله جواب الأبرمنا فی مآلخصه هو ذان قیر لنا سلطنة اهل الایران بعد تحاشینا البالغ فی الشوری الكبرى الرافعة بسغان كان لأزالة البدع و محور الرفض المخترع و ارشاد الخلق الی الطریقة الانبیة الحق التي لاهل السنة و الجماعة التي هی ملة آباءنا الأسلاف بعد تعهدنا لهم من قبل اخینا الكبير، اعنی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، صاحب الدولة الباهرة و السنة العادلة، الغازی فسی سبیل الله، سلطان البریسن و البحرین، خدام الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذی القرنین، فاطع البرهان، خلیفة الرحمن، السلطان محمود الغازی بهادر خان ادام الله ظلال جلاله علی الأنام الی يوم القیام ان ینفضل علیهم بالأذن فی الصلوة فسی رکن من ارکان المکرمة المشرفة. فلما توف اخواننا الجلیل ادام الله ظلال جلاله فی ذلك الأمر التمسنا بازائه بعضاً من الاملاک التركمانیه الموروثة و فوضنا الیه الامر. فلما سمع علی ملاح من الوکته الفاخره الزاهرة فی ذلك بالمشاورة الكبرى فاتفق رجال دولته و علماء دائرته و امراء سلطنته بر متهم علی ان یخلى ذلك الرجاء و نکف عن المدعی و اشار الیه اخواننا الكبير النبیل اطال لله بقائه و اختار لنا هذا تعدینا عن المرام و القینا علی غار بها التمام و بیننا علی السلم و الاستسلام مترقباً لعاودنا بما احتوت علیهنا من النافعة علی مؤاخات الدوام و کمال المحبة علی

نهج الاستحکام بما یبقی فی الاعقاب و الاخلاف الی یوم القیام و تسم الکلام و قدم الأمر و السعی من قبلنا لکن بقی علیکم ایها العلماء الاعلام ان تبذلوا جهدکم فی حضرة السطان خلیفة الرحمن، عند الخاص و العام و الان یشید بنیان المهادنه حتی لا یطرق علیه طارق و یصون من الحدنان و یسئم من الزلل و یحرس من الخلل فان حق سلطاننا فی الاسلام عزیز علی ما يعرفه اهل التدريب و التمییز و السلام علیکم و علی من یدرو فی حضر تکم العلیة.

لا اله الا الله الملك الحق المبین

محل مهر: عبده عالی اکبر ١١٥٥ *

نامه نادرشاه به سلطان محمود خان

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام پادشاه پادشاهان	سرافرازنده رفعت پناهان
خداوندی که خلاق وجود است	وجودش تاابد فیاض جود است
به نام آنکه نامش حرز جهان است	نابش جوهر تیغ زبانهاست
به درگاهش سرافرازان کمر بند	خداوندان عالم را خداوند
ز فضل و رحمتش شاهان عالم	به تخت و تاج سلطانی مکرم
خداوندی که دارای جهان است	نگهدار زمین و آسمان است
ز نام او محبت نامه نامی	ز اکرامش بنی آدم گرامی
تعالی الله زهی قیوم دانا	توانائی ده هر ناتوانا

نظیفترین گوهری که غواصان بحر اقیان در رشته تحریر و بیان کشند و شریفترین جوهری که جوهریان رشته عرفان بر طبق تقریر و اعلان نهند، حمد مالک - الملك لایزال و نای پادشاه بی همالی است که فرقی فرقدسای سلاطین نامدار را به اکلیل و فضلناهم علی کثیر فمن خلقتنا آراسته به اسنی مدارج عزت برافراخت و

قامت قابليت خواقين ذوى الاقتدار را به تشریف شریف اناجعلناک خلیفة فی الارض^۱
مزین ولوای ارتقای ایشان را به ذروة و رفعمناه مکاناً علیاً^۲ بلند ساخت.

سبحان من تحیر فی ذاته سواه

فهم و خرد به کته صفاتش زبرده راه

ونفایس تحبات گوناگون و لطایف تحایف تسلیمات از حد فزون نثار و ایثار
حضرت شاه ایوان رسالت و ماه آسمان مجید و جلال، سلطان سریر دنی فندلی^۳ چاه-
نشین نهانخانه قاب قوسین او ادنی^۴، عارج معارج سبحان الذی^۵ اسری، راهنمای
هو الذی ارسل رسوله بالهدی^۶، بدر کامل اوج نبوت، قطب فلك سعادت و فتوت،
حبیب الله العالمین، مظهر کریمه و ما ارسلناک الارجمة للعالمین.^۷

محمد بهترین هر دو عالم

نظام دین و دنیا، فخر آدم

چراغ افروز چشم اهل بینش

ط-راز کنارگاه آفرینش

سریر عرش را نعلین او تاج

امین وحی و صاحب سر معراج

و آل اطهار و خلفای اختیار و صحابه کبار او باد که ابواب کنوز سعادت دو

۱- سوره ص آیه ۳۶

۲- سوره مریم ۵۷

۳- ۴۰۸- النجم

۴- سوره الاسری ۱

۵- سوره التوبة ۳۳

۶- سوره الانبیا ۱۰۷

جهانی را مفتاح اند و مشکوة شبستان هدايت و رشاد را مصباح. رضوان الله تعالى عليهم اجمعين.

و بعد مرآت رای جهان آرای اقدس و آيينه گیتی نماي ضمير مقدس اعلى-
حضرت فلك رفعت خورشيد طلعت گردون بسطت ثريا منزلات ، برجيس سعادت
بهرام صوات، كیوان مهابت ناهید بهجت عطارد فطانت سلیمان شوكت، سکندر نصفت
نوشیروان معدلت دارا درایت ، مهر سپهر سلطنت و پادشاهی واختر برج خلافت و
جهان پناهی، برازنده بخت فیروز بخت کشور آرائی و زینده سریر فلك مسیر دولت
خدائی، اعظم سلاطین جهان ، افخم خواتین دوران، روشنی بخش مشعل خاندان
عظیم الشان عثمانی، آفتاب عالم تاب اوج جهانبانی، پادشاه اسلام پناه فلك بارگاد،
خدایو ستارده سپاه ظل الله، داور قدر قدرت قضاتوان، شهریار کوه و قار گردون مکان،
سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، نانی اسکندر ذو القرنین، نجماً
لفلك السلطنة والشوكة والخلافة والعظمة والرفعة والرحمة والمعداة والمروة والاحسان
سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی خان خلدالله ملکه و سلطانه ، صورت شاهد
مطلوب را برین وجه منطبق و مرتسم می سازد که قبل از این که باعموم علما و جنهور
عظما و اجله داعیان ممالک ایران، در خصوص مقدمه دین مبین و سنت سنی حضرت
سید المرسلین گفتگو و بطلان امور مبتدعه و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت را
که اباعن جد همیشه بر آن طریق حنیف و مذهب شریف سالک و ثابت بوده ایم، بر-
ایشان حالی و خاطر نشان و فسخ قوانین بدع و اشاعه مذهب حق و آیین جعفری
فی ما بین و ضیع و شریف و عالم و جاهل ایران کرده سعادت و ایالت و شوکت پناه،
حشمت و جلالت دستگاه، عالی جاه، نظاماً لایاله و الشوكة و الجلالة عبدالباقی خان
زنگنه حاکم کرماشاهان را که از اعظام امرای ایران و شایسته سفارت آن آستان خلافت
بنیان بود، به حجاب و ایلچیگری تعیین و به جهت طی آن امر و سایر مواد به اتفاق
سیادت و شریعت و فضیلت و اقبال پناه عالی جاه ، عمده السادات و الافاخم، میرزا
ابوالقاسم صدر ممالک محروسه و علامه العلمایی، ملا علی اکبر مدرس خراسان و امام

این نیازمند درگاه سبحان روانه آن دربار فلک اقتدار آسمان شان و چگونگی را در عالم ربط مشرب و اتحاد مذهب به آن اعظم قیصره نگاشته لوح اعلان و بیان ساختیم . البته سفرای مشارالیه تا حال به شرف تقبیل عتبه علیه همایون سر بلندی و از ادراک خدمت حجاب بارگاه سپهر دستگاه چرخ نمون بهره‌مندی یافته آن مقدمات را به عرض ایستادگان پایه سر بر خلافت مصبر رسانیده‌اند.

در این اوان میمنت اقتران، یک زنجیر فیل - هر چند که قابل گبیل نبود - ایکن چون هدیه حضرت فلک رفعت، نقاوه دودمان گورکانی، پادشاه و الاجاد هندوستان بود ، با بعضی اقمشه این دیار، به موجب تفصیل علی‌حده، مرسله از راه بگانگی و اختصاص انفاذ آن درگاه سپهر اساس خلافت مناص شد. امید که در پیشگاه نظر آفتاب اثر سلطانی جلوه قبول یابد.

از آنجا که مکاتیب مودت اسالیب کلید محبت و التیام فی مابین سلاطین ذوی الاحشام و ارتباط این گروه باعث آسایش ایام می‌باشد، یقین که همواره به مفاتیح اقدام در ارتسام از طرف ذی شرف آن دولت علیه گنجینه‌گشای کوز موالات بوده، رسم مؤالفت به مقتضای مکارم اخلاق خدیوانه مرعی و مبدول خواهند فرمود.

الباقی آفتاب جهانتاب ساطنت عظمی از آفت زوال‌هصون بوده، دائم‌آور ننگ خلافت و جهاننداری به تأیید جناب باری به وجود مسعود اقدس همایون زینت قرون باد. برب العباد.*

[در ذیل نامه نوشته شده: «نادرشاه طرفندن عبدالکریم خان و ساطنیله کلان هدیه» و در ذیل این عنوان صورت هدایای نادر به شرح ذیل:]

* اسناد انجمن تاریخ (نامه همایون ج ۷ ص ۴۷۸) / اسناد تاریخی (نصیری)

صورت هدایای نادرشاه جهت سلطان محمود خان

به وسیلهٔ عبدالکریم خان

یک زنجیر	فیل با مکمل طاقم ^۱
۱۸ توپ ^۱	زر بفت طلا بافت
۱۸ توپ	زر بفت نقره بافت
۹ توپ	زر بفت محرّمات نقره بافت
۲۲ توپ	اطلس زر بفت طلا بافت
۲۳ توپ ^۲	اطلس زر بفت نقره بافت
۲۷ توپ	دارائی زر بفت یزدی طلا بافت

-
- ۱- طاقم به معنای «دست» و به اصطلاح يك سرویس (مثلا سرویس جای خوری) شمس‌الدین سامی، قاموس ترکی (به نقل از اسناد و مکاتبات نصیری ص ۱۰۰)
 - ۲- کلمهٔ توپ که هم‌اکنون هم به عنوان واحد سنجش مقدار پارچه معمول است در نسخه همه جا «حوب» نوشته شده است و چه بهتر که با «توب» اشتباه نمی‌شود.
 - ۳- مجموع اطلس طلا بافت و نقره بافت ۴۵ است یعنی پنج طُفُوز (۵ × ۹). تا آن روز گار به تقلید از ترکان و مغولان، که عدد ۹ را مقدس می‌شمردند، هدایا بر اساس طُفُوز (نه، نه) فرستاده می‌شد. چنانکه هدایای نادر هم بر همین اساس ارسال شده.

دارائی زربفت یزدی نفره بافت ۲۷ توپ

اطلس الوان ساده ۶۳ توپ

شال ترمه کمر بند و رضائی ۲۷ عدد

یکون^۱ قیاس ۲۳۴

۱- «یکون» به معنای مجموعاً، کلاً (قاموس ترکی شمس الدین سامی اسنابول ۱۳۱۷

ق.۲۰).

۲- در نسخه ۲۳۴ است که مساماً اشتباه است و مسلماً می‌بایست ۲۳۴ باشد یعنی ۲۶

نقوز.

نامه نصر الله میرزا به علی پاشا صدر اعظم عثمانی^۱

وزارت و جلال و شہامت پناه، حشمت و بسالت و فخامت دستگاہ، مناعت و رفعت و شوکت و ابہت انتباہ، وزیر صاحب تدبیر عالی رای و ہشیر مشتری نظیر ملک آرای، اسوۃ الوزراء الکرام و قدوة الکبراء العظام، مؤسس اساس دوات عثمانیہ و مشید مہمانی سلطنت الہیة، نظام العالم، مدیر جمہور امام و امم، صدر افخم و دستور اکرم علی پاشای وزیر اعظم بہ صنوف جلال توجہات شاہنشاهی والوف تفضلات ظل الہی معزز بودہ بدانند کہ مقدمات فراریان جانبین بہ توسط امنای این دوات ابد پیوند بہ عالی جاہ وزیر مکرم یوسف پاشا والی آخسہ کہ از تاریخ ورود رایات نصرت انتساب بہ آن حدود مصدر آثار صلاح اندیشی و خدمتگزاری بین الدولتین گذشتہ، ازین رہگذر شایستہ عنایات خاقانی می باشد، اعلام و اختیار آن امر را بہ کارگذاران دولت عالیہ عثمانیہ حوالہ نمودیم کہ بہ ہر نحوی کہ مقرون بہ رضای خاطر ایشان بودہ باشد از آن قرار بہ عمل در آید، در این وقت، نظر بہ شرح خاتمہ کہ از جانب آن والا جاہ بہ وزیر مشارالہ تحریر یافتہ بہ توضوح پیوست کہ رد و ارجاع فراریان منظور نظر اصابت منظر و مرضی طبع خیریت اسلوب و واسطہ تیسیرہ طابو

۱- مشآت: مراسلہ زر جواب مکتوب وزیر اعظم نوشتہ.

و مأمول بروجه مرغوب نگردید و در برابر این همه حجج شرعیه و عرفیه و اقامه دلیل و برهان ایشان جوابی بروفق سؤال نداده از در دیگر در آمده‌اند. حرف حق در نظر جوهرشناسان کنوز دانش گوهری است ارزنده که دره التاج افسر قبولو زیور گزانه‌های از باب عقول مسی باشد. چون امنای آن دولت ابد پیوند خریدار نشدند - به نحوی که سابق بر این اعلام شده - اعلی حضرت شاه‌بابام مهمان ایشان و عن قریب وارد آن سرزمین [خواهندشد] و ایشان نیز ان شاء الله به مقابله خواهند شناخت.

چون این تکلیف متضمن فواید خیر و استحکام اساس مذهب و دوستی ملحوظ حقیقت سیراست، به هر صورت گفتگو لازم این مطلب افتاده اولی و انبب آن است ان شاء الله به استقبال موكب همایون حرکت خواهند کرد. و دونفر آدم خود که مأذن گفتگو باشند بیشتر به چا پاری و ایلفاری روانه دارند که در اردوی همایون، طی مقالات و محاکمات شود، نه آنکه آن دونفر مأذن و مخنار در استقرار بنای کار باشند، بلکه همین قدر اذن داشته باشند که با این طرف تمهید مراسم محاورات و مجازات کرده جواب ایشان برسانند، به نحوی که شاه‌بابام از مبادی حال ملتزم اصلاح شده اند ان شاء الله مأمول به طریق اسلم پیرایه قبول یابد. چنانکه آمدن آن دونفر از آن دولت [مقرون] به حاجزی باشد و صلاح ندانند اعلام دارند که این خدمت از این طرف به عمل آمده دونفر از این دربار کیوان مدار ارسال شود و بعد از آنکه آئینه دلها از زنگ اغراض صاف و در باب اختیار سلاطین آن دیار به انصاف اتصاف یابند، البته هر کاری بروجه بلیغ به حصول قرین خواهد شد و ملفوف و نوشتجانی که چند دفعه از طرفین سمت نگارش و اموری که فی مابین به وساطت كلك محبت رقم گذارش یافته، آن مکاتیب در میانه موجود و مضبوط خواهد بود و شرحی که از جانب گرامی در جواب ابلاغ بافته همگی به این مطلب ناموافق و با سوال غیر مطابق خواهد بود. ان شاء الله حینی که بعد مکانی به قرب جسمانی و مبیانت صورتی به ملاقات حضوری مبدل گردید، نوشتجات مزبوره ملحوظ نظر اصابت اثر ایشان شده، آن وقت معانی

مکانبات معلوم گذشته، خود نیز تصدیق می‌دهند که چرا اینها نه بر وفق سؤال بودند. نگاشته خامه خلوص ختامه ساخته‌اند که شاه با بام در این امر، مصدر سعی جمیل و مظهر اجر جزیل شده‌اند، هر گاه به مقتضای انصاف خود اعلیٰ حضرت سلیمان - حشمت، آن عم بزرگوار که خلیفه اسلام پناهند، به این مطالب اعتراف دارند، چرا در این معنی که موجب خیریت مسلمانان و صلاح ملک و دولت است، دست نی نمایند. از برای اتمام حجت به طریق اجمال مر قوم کلك حقانیت سلك گردید. به هر نحوی که رأی صواب نمای آن عالی‌جاه اقتضا نماید، از آن قرار به عمل خواهند آورد. *

نامهٔ میرزاهمدی خان به صدر اعظم عثمانی

بعد از تبلیغ دعا، مشهود رأی وزارت پیرا می‌دارد که مکتوب مودت اسلوب گرامی سمت وصول پذیرفت. در السنه وافواه، خصوصاً از قرار تقریر عالی جاه حاجی خان ایلچی، به وضوح پیوست که آن عالی‌جاه به‌صفت هوش و آگاهی و نصیحت و صلاح‌اندیشی و دولتخواهی اتصاف و اشتها دارد و می‌باشد. از این معنی کمال شکرگزاری و مسرت حاصل گردید که الحمدلله مقابلید حل و عقد امور آن دوات علیه مفوض کف کفایت چنان‌وزیر صاحب‌رأی و مشیر مملکت آرای می‌باشد.

شرحی که در باب دوماده از مواد خمسهٔ مسطوره نوشتهٔ جناب افضل‌الفضلاء و المجهتین، شیخ‌الاسلام و المسلمین ایصال کرده بودند، از نوشتهٔ جناب ایشان چیزی مفهوم نگردید. بلکه بیشتر موجب تعجب گشت که با وصف اینکه در نزد اهل شرع و عرف بل جمهور انام سمت وضوح و تحقق دارد که در زمان حضرت رسول بنای تقلید بر یک مذهب بوده بعد از مدتی سلاطین عصر به‌سبب شیوع اختلاف در میان امت رسول (ص) برای رفع نزاع و فساد بنای تقلید را بر چهار مذهب گذاشته‌اند، معیناً در آن اوان مادهٔ فساد آن قدر اشتداد نداشت خصوصت فی‌مابین امت نبویه

به مراتب اشد و اقوی است و اسرای مسلمانان به کفاریع و شری می‌شوند. در این امر که متضمن مصلحت اقام و خیریت حال اهل اسلام است چرا باید مضایقه شود. الحمدلله که آن وزیر صائب رأی و واقف صلاح و فساد هر امری می‌باشد. خود انصاف دهند که کجا رواست اهل اسلام به یکدیگر افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشند و به اسرو نهب بلاد مسلمین دست نطاولد دراز کنند و اسرای ایشان در اسواق بیع و شری و در کنایس خاج هرست گردند. هر گاه برای رفع غائله فساد در ازمئه سابقه بنا را بر چهار مذهب توانند گذاشت، چرا اکنون بر پنج مذهب گذاشته نتواند شد. چون امر خطیری پیشنهاد دولین است، مقتضای مقام آن بود که وزرای صاحب نام و افندیان عظام فی مابین آمد و شد نموده متوجه انجام و اختتام این دو امر خطیر نیک فرجام شوند.

به هر حال، در این وقت از دربار خلافت مدار شاهی ایلچیان رخصت انصراف یافته معاودت نمودند و از مضمون مکتوب شیخ الاسلام حقیقت امر به رأی انور منکشف خواهد شد. اما باز از آن وزیر نیکخواه توقع آن است که واسطه اصلاح و باعث انجام فوز و نجاح گشته نوعی فرمایند که به یمن مساعی جمیله و داد ایشان این دو امر موقوف علیهما در دولت علیه صورت قبول و حصول یابد و [موجب] ایفاظ فتنه و فساد فی مابین اهل اسلام نگردد. به شرح ملفوفه، اظهار مطلب از این طرف شده اما کار گشائی و کار گذاری موقوف به مساعی جمیله آن و الاشان است.

امر امر [ی] خطیر است سهل نباید شمرد و تشکیک و شبهه در آن راه نخواستند داد. الحمدلله از مراسم نفع و ضرر و خیر و شر آگاه می‌باشند. اصالح و صواب آن است که وزیر معتبری با چند نفر اندی معظم از آن دولت ابد مدت مأمور و وارد این حدود گشته در میانه گفته‌گو کرده بنای این کار را بر وجه بلیغ بگذارند و فتنه را رفع نمایند که هم موجب نیکنامی دنیا و هم باعث رستگاری عقبی خواهد بود.*

فرمان نادر به علمای بغداد^۱

راقم‌نمیه، اقل خلیفه، محمدباقر استرآبادی، مدرس دارالاساطنة اصفهان، بعد از تبلیغ دعوات محبت‌آمیز مودت انجام، بر رای حقایق‌نمای علمای اعلام و فضلالی عالی مقام بغداد انهاء و اعلام می‌دارد که در این اوان سعادت فرجام که این احقر عبادیه تقرب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه، وارد این ارض فیص بنیاد گردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فراری شده می‌آیند معرفت کامل به احوال سکنه آنجا حاصل نموده، معلوم است که هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و بیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به یاران سلف می‌گردند. چون اهل قلعه قابل کمترین طبیعتین شهادتین و است رسول‌النقلین و در قبله و کتاب موافق و در دین و شریعت مطابق بوده‌اند، به مدلول وان طیفان من المؤمنین افتتلا و افاضل حوایبیهما^۲ و به مفاد وان تنهوا^۳ خیر لکم باروسای سپاه پر خاشجری مستتلاً عن احکام الله گفتگو کرده جمعی از ایشان را با خود

۱- عنوان نامه در منشآت صورت فرمانی که به علمای دارالاسلام بغداد به امر

همایین در حین محاصره بغداد نوشته شده.

۲- سوره الحجرات آیه ۹ ۳- الانفال آیه ۱۹

همداستان نموده و به خدمت خان و الاشان کشورستان فایز و به دلایل عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را به امتثال فرمان و جادلهم^۱ بالتی هی^۱ احسن ارشاد و به منطوق و نزعناها فی صدور هم من غل^۲ تصفیة زلال عناد نموده به نگارش این صحیفه پرداخت. بر ضمایر زاکیه حضرات مستور و مخفی نماند که اگر خان فاک شأن را به تأییدات ایزدی و مددکاری بخت سعید داعیه کشور گشائی و دارائی و عالی جادوزیر صاحب رأی و دستور ملک آرای احمد پاشا را هوس حکمرانی و فرمانفرمائی باشد، عجزه و ضمهائی که بهین و دبعه کز خانه ابداع مدار این در حالت بری و لامحاله به نافذ الاهی میسوط البید در مقام رعینتی و فرمانبری می باشد و ایشان را در میانه نصیری نیست که پایهائی جنود محن و غارت زده سپاد بین شوند و قطع نظر از آن شغل فرماندهی به مصداق نهز من تشاء و تذلل من تشاء^۳ به امر پادشاه ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهان بینی به مفاد توتی الملك ممن تشاء و تنزع الملك ممن تشاء^۴ به مشیت ماطان لم یزل موقوف و مربوط و خان سکندر شأن مؤید من عند الله و مشید بجند الله و این معنی بدیهی است که بعد از آنکه دو صاحب دولت به یکدیگر مسلط شوند، عرض و ناموس بزرگی را صیانت و یکدیگر را رعایت نخواهند کرد و عجزه و رعاع الناس از رهگذر عدم مکنت در میانه بامال لشکر حوادث می گردند. به نهجی که این خادم دینیه عرض مراتب را به حضرت قآآن نقا و ایشان نیز بر سمع مبارک اصة فرموده اند آن حضرات عالیات نیز از راه دینداری و غمخواری مخلوقات حضرت باری مراتبی را که مذکور شد، باید به عالی جاه مشارالیه و باقی پاشایان با عز و شأن حالی نموده خود ایشان را بری الذمه سازند و زیاده بر این عجزه و منهوفین را به ورطه هلاک نیندازند.

ولو انهم مایعظون لکان خیراً لهم^۵ و بعد از آنکه عالی جاه مشارالیه این معنی را نپذیرد و برای کهن و پیرانه که نمونه آن او هن البیوت لیت العنکبوت^۶ است خون این همه مسلمانان را به گردن بگیرند صاحب اختیارند.

۱- النحن آیه ۱۲۵ - ۲- الحجر آیه ۴۷ - ۳- آل عمران آیه ۲۶

۴- سوره العنکبوت آیه ۲۹ - ۵- سره النساء آیه ۶۶ - ۶- سوره العنکبوت آیه ۲۹

و وثیقه اتحاد اسلام نادری^۱

غرض از تحریر این نسیقه و تزییر این وثیقه آن است که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه اجمعین، هر يك از صحابه راشدین در ترویج دین مبین به بذل نفوس و اموال و اشاعه مساعی مشكوره و جهادات مبروره كرده پیر ایه پوش تشریف نزول آیه وافی هدایا و السابقون الاولون من المهاجرین والانصار^۲ گردیدند. و بعد از رحلت جناب سیدالابرار بنای خلافت [به اجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار امت بوده اند]^۳ بر خلیفه اول [ثانی اثنبین ازهما فی العار^۴، صدر نشین خلافت احمد مخنار، ابوبکر صدیق رضی الله عنه] و بعد از او [به نص آن جناب و اتفاق، بر فاروق اعظم، مزین المبر و المحراب، عمر بن الخطاب]^۵ و بعد به شوری و اتفاق [به جناب ذوالنورین عثمان بن عفان]^۶ و بعد از وی حضرت اسدالله

۱- عنوان در منشآت: «مراسنه كنه بعد از رد كردن مطالب خمه مع اظهار عقاید
و شته شده»

۲- سوره التوبه آیه ۱۰۱

۳- منشآت ندارد

۴- سوره التوبه ۴۰

۵- م: «نفس خلیفه اول به نص اصحاب بر خلیفه ثانی

۶- م: بر ثالث

الغالب، مظهر العجائب، صاحب المناقب^۱ علی بن ابی طالب قرار یابنده و هر يك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم ناهنج منادیح التیام و ائتلاف و معرری از شوائب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزة ملت محمدیه را از تطرق شرك و کین، مصون و محفوظ می داشته اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت، ایشان نیز به همین نیت و عقیده باقی و به خلافت خلفای اربعه قایل بوده اند. تا این که در سال نهصد و شش هجری که شاه^۲ اسماعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده به تعلیم علمای آذربایجان و اردبیل و گیلان، تزییف^۳ نقد حقیقت خلفای ذی شأن و اهاله^۴ قلوب از مطاوعت و متابعت ایشان کرده به علاوه آن سب و رفض را که خسامه اسلمة اللسان^۵ [از هجنت ذکر آن]^۶ زبان صر بر در کام خاموشی می کشد شایع و در منابر و مساجد از این گونه اقوال [اعلان فضایح]^۷ گردید و بعد از شیوع این معنی، اهل سنت و جماعت نیز در اطراف آغاز معادات و ترك مصافات [کرده قتل و نهب و اسرای فرقه را مباح می دانستند]^۸ به حدی که اسرای امت خیر الوری در فرننگ و باقی ولایات^۹ عرضة بیع و شری گشتند و این حادثه شنعاء تا ایام [خاقان مغفور و پادشاه مبرور]^{۱۰} شاه سلطان حسین متداول و معمول می بود. تا اینکه رفته رفته ترکمانیه دشت و بعد از آن افغانه قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران انداخته و اساس سلطنت و مملکت ر ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند.

۱- فقط در منشآت

۲- م: که خاقان کشورستان شاه اسماعیل

۳- تزییف: یعنی ناسره کردن و روان گردانیدن دینار و درهم.

۴- م: اهاله

۵- م: ایکم اللسان

۶- م: از تحریر و ذکر آن

۷- م: اعلان انواع فضایح و فضاویح

۸- م: (از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید.)

۹- م: ولایات خارجه

۱۰- م: فقط

چون مشیت مالک الملک [ازل و پادشاه]^۱ لم بزل به امری تعلق گیرد، اسباب آن از پرده کمون به ساحت شهود و بروز می آید، لهذا کب ذات بی همال و نیز وجود سعادت اشمال اعلی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت، مریخ صلابت، ملجأ السلاطین و مرجع الخواقین، چراغ افروز دودمان رفیع ایشان تر کمانیه [کشور آرای عرصه جهان^۲] به تأییدات سجانیه، تاج بخش ملوک ممالک هند و توران، ظل سبحان، نادر دوران، خلد الله ملکه و سلطانیه به نحوی که در تاریخ نادری^۳ و تواریخ هندو ترک تفصیل حال خجسته، آلس مذکور و مسطور است، از مطامع ملک ابیورد آغاز ظورع و بنیاد سطوع نموده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که به اقتضای انقلاب دهر به تصرف غیر در آمده بود به زور بازوی تأیید الهی و قوت سر پنجه ظل الهی، انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب نزاع و عناد نمود. تا اینکه در سال هزار و صد و چهل و هشت [هجری^۴] در شورای کبرای صحرای مغان که عدم وضع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند [وامر فرمودند^۵] که آن جماعت هر کس را که خواهند به سلطنت اختیار نموده بنایی در کار خود بگذارند. اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم [به آن حضرت و آن حضرت را به ما^۶] کرامت کرده و ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آن جناب است به نحوی که از روز ازل صیانت [حال ایشان را از چنگک دشمنان قوی رهائی داده اند باز در مقام محارست ایشان باشند^۷] و ستمدیدگان ایران را به امید دیگری نگذارند.

۱- م ندارد

۲- م: [برق حرمن سواد سرکشان جهان، مؤبد] ۳- م: ابتدای تاریخ نادری

۴ و ۵- در ۲- ویدی نیست- ۶- م: خداوند عالم پادشاهی ما را به آن حضرت.

۷- م: احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از چنگک دشمن قوی رهایی داده اند

بار در مقام محارست ما باشند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز [به‌الهام الهی^۱] فرمودند که هر گاه اهالی ایران به سلطنت ماراغب و آسایش خود را طالب باشند، در صورتی این مسئول تلقی به قبول و مقرون به حصول خواهد شد [که این آثار مبتدعه^۲] که مخالف مذهب اسلاف کرام و آباء عظام نواب همایون ماست تارک و بر منهج [حقیقت خلافت خلفای را شدیدن قایل و سالک شوند^۳]. ایشان نیز از راه حقانیت بدون شائبه انانیت^۴ متفق‌الآراء این حکم قدسی را به‌سمع [اذعان]^۵ اصفا نموده وثیقه‌ای برای تو کید و استقرار این مطلب مرقوم و به مهر پاک اعتقادی مختم ساخته به خزانه عامره سپردند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز در ازای این معنی، ایلچی روانه دولت عثمانیه کرده از اعلی حضرت، سلیمان حشمت، باسط بساط امن و امن، ناشر رایات ان‌الله یا‌مر بالعدل والاحسان^۶، سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین، خادم‌الحریمین‌الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، داور دارادرایت کیخسرو و غلام و خدبو گردون شکوه‌انجم احتشام، پادشاه اسلام‌پناه روم ایدالله بقاوه طالب پنج مطلب شدند:

اول - اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است اختیار و قبول کردند، فضاة و علما و افندیان کرام روم اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند.

دوم - اینکه چون در کعبه معظم [زادها‌الله شرفاً و تعظیماً^۷] [ارکان اربعه مسجدالاحرام بهائمه مذاهب اربعه تعلق دارد، ائمه این مذهب نیز در رکن شافعی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان [علی حده^۸] با امام خود به آیین جعفری نماز

۱- م ندارد.

۲- م: [که سب و رفض را]

۳- م: و طریق امام به حق ناطق جعفر صادق (ع) مالک است باشند.

۴- م: بدون شائبه و اکراه

۵- م: اذعان و قبول.

۶- سوره‌الانجیل آیه ۹۰.

۷- م ندارد.

بگذارند.

سیم - آنکه هر سالی از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که طریق میرحاج مصر و شام، در کمال اعزاز و احترام، حجاج ایران را به کعبه مقصود رسانیده در دولت علیّه عثمانیه، امیرحاج ایران تالی امیرحاج مصر و شام، باشد.

چهارم - آنکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری برایشان روا نباشد.

پنجم - آنکه و کیلی از دولتین در پایتخت بکدیگر بوده و امور مملکتین را بر وفق مصلحت فصل می‌داده باشند که به این وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت محمدیه گذشته من بعد به مقتضای انما المؤمنون اخوة^۱ رسم‌الذمت و برادری فی مابین اهالی ایران و روم مسلوك باشد.

امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطالب را که عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبان و بودن و کیلی در مقر [دولتین]^۲ بوده باشد قبول و حقیقت‌مذهب جعفری را تصدیق کرده باقی مواد را به محاذیر شرعیّه و معاذیر ملکیّه موقوف ساخته بودند. ایلیچیان ذی شان به خصوص این مطلب از طرفین آمد و شد کرده از آن طرف [مقدمات عنز و از این جانب به براهین ساطعه و حجج قاطعه‌القاء و افهام جواب می‌شد].^۳

چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات به آمد و شد سفر صورت عمل یافت، در این سال خجسته فال تنگوزئیل که مطابق سنه یک هزار و صد و پنجاه و شش بوده باشد، موکب^۴ همایونی قاآنی و اردوی ظفر مقرون خاقانی باغازیان کا صاحب

۱- سورة الحجرات آیه ۱۰.

۲- م: ندارد

۳- م: اقامه اعزاز و از این جانب به رداعتذار براهین ساطعه و حجج قاطعه‌القاء و

اظهار می‌شد.

۴- م. کورکبه همایون

دین به عزم این که [در خاک روم، بس آب گفتگوی محلی از هوای نفسانیت،^۱] آتش فتنه را منطقی و مایه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی گردانند [حرکت^۲] و از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا، شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقابله این امور به موکب منصور احضار و به رسم مهمانی متوجه آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمه ملک موروثی طی نمایند و در این وقت که در نجف اشرف به عتبه بوسی و تقبیل تراب روضه علیه غروبۀ فائز و مشرف گردیدند و جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و محال و توابع بغداد را در حوزه گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون به عز نفاذ پیوست که [الله الحمد]^۳ در مذاهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری وافع نیست [الاشیوع سب و رفض^۴] که از بدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته. علمای کرام که دعایم کاخ اسلام اند با یکدیگر مجلس محاوره و مذاکره آراسته [مشراب عذب ملت نبوی را از لای شکوک و شبهات تصفیه کرده آنچه زلال حق و رشاد و ماه معین صفوت نمای صواب و سداد است اختیار نمایند]^۵ لهذا مأمورین، بسه نهج

۱- لشکر بان نادر را در اسناد و نوشته های آن روزگار همه جا یکصاحب دین ذکر کرده و آن را الملیفه ای شمرده اند.

حتی شاعری از مردم تبریز و از معاصرین نادر، در قصیده ای به زبان ترکی که جهت مفرقه نادرشاه گفته بدین مطلب اشاره کرده:

سپاه رزمه کا صاحب دین و خطاب اینمک اظیفه دور که او ابوب عیندن او نا اشعار
(رک، توضیحات از زنده شادروان سید جعفر سلطان افغانی، در مجله یغما، سال نهم

(۱۳۳۵ ش، شماره ۱۱)

۲- م: در خاک رومی محلی از هوای نفسانیت به آب گفتگو

۳- م: ندادرد

۴- م: چون

۵- س: الامادی

۶- م: فهل ملت نبوی را که از هجوم اخراج اختلافات اهم آمیخته گل ولای شکوک

و شبهات گفته است اصفا و به زلال حق و رشاد و سداد معین صفوت و سداد نایره فساد را اطهء دهند.

مقرر در درگاه عرش اشتباه، حضرت بهسبب الدین و امام المتقین به طی مقالات و اظهار عقاید پرداخته. حقیقت ماجری به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش می یابد.

[عقیده اسلامیه داعیان دوام دولت فاهره و نادره] [علمای ممالک ایران آن که، بعد از رحلت حضرت سید المرسلین، خلافت به جماع امت بر جناب خلیفه اول ابابکر صدیق رضی الله عنه و بعد از او به [نص آن جناب و اتفاق بر فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه] [و بعد به شوری و اتفاق [به ذوالنورین عثمان بن عفان]^۲ و بعد بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار یافت و به فحوای آیه وافی هدایه و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنه و رضوانه^۳ و به فحوای آیه شریفه فقدرضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم^۴ و حدیث شریف «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم» خلیفه بر حق و ربط و مواصلت فی مابین ایشان محقق بوده همه با یکدیگر رسم موافقت بی شائبه مغایرت و منافرت مسلوک می داشته اند و به حدی رسم و اخاذ فی مابین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از دار دنیا، از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند. آن حضرت فرمودند امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق و مانا علی الحق و خلیفه اول نیز در شان خلیفه رابع می فرمود اقبلونی است بخیر کم و علی فیکم و خلیفه ثانی در حق آن جناب می فرمود لولا علی لهلک عمر و نظایر این، که دلالت بر کمال رضامندی از یکدیگر دارد بسیار است که مستغنی از بیان و تذکار است. در سال نهصد و شش هجری که شاه اسماعیل صفوی خسروچ نمود، اشاعه سب و رفض نسبت به خلفای ثلاث نمود و این معنی منشأ ظهور فساد و نهب اموال و

۱- م: عقیده اهل اسلام و داعیان دولت فاهره نادره

۲- م: نص خلیفه اول و اتفاق امت بر خلیفه ثانی

۳- م: بر ثالث

۴- سوره انوبه آیه ۱۰۰

۵- الفتح ۱۸

اسر عبادگرددیده مورث مباحضات و معادات فی مابین اهل اسلام شد. با اینکه، به مقتضای قل اللهم مالک الملك نوتی الملمن تشاء، شاهنشاه عالم پناه به رتبه سلطنت و جهاننداری هائز گشته به نحوی که در فوق [مذکور شد] در شورای صحرای مغا از ابن داعیان استکشاف نموده، ما نیز عرض عقاید اسلامی خود [کرده بودیم و حال آن که] در روضه مقدسه علویه از داعیان مجدداً استفسار فرموده اند:

عقاید اسلامی داعیان به نهج مسطور است که خلفای راشدین رضوان الله علیهم را به ترتیب مذکور خلیفه علی التحقین حضرت سید المرسلین می دانیم و [شک و شبهه نداریم] و از رفض و تبرا، تبرامی جویم به نحوی که جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده اند، مقلد تقلید آن حضرت و بر این عقیده راسخ و ثابت می باشیم و آنچه سمت تحریر یافته [محض از خلوص فوآد و صمیم قلب است] و هرگاه خلاف این عقیده از ما به ظهور برسد، از دین بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه و خدیو فرزانه باشیم.

اسامی طلبه رکاب

محل مهر
میرزا محمد علی بن ملا شفیع نایب الصدارة العلیة العالیة
میرزا محمد حسین بن میرزا عبدالکریم قاضی عسکر « «

۱- سوره آل عمران آیه ۲۶

۲- م: قلمی

۳- م: [نمودیم و حال نیز]

۴- در منشآت نیست

۵- م: مقلد

۶- م: ثابت قدم

۷- م: [قلب و نقد این مدعا مصفی از شائبه غش و ریب است].

آقا حسین بن آقا ابراهیم شیخ الاسلام اردوی معلی	« «
میرزا بهاء الدین محمد شیخ الاسلام کرمان	« «
میرزا صدرالدین محمد شیخ الاسلام دامغان	« «
قاضی هرات	« «
آقا حسین شیخ الاسلام سبزوار	« «
شیخ الاسلام استرآباد	« «
شیخ الاسلام شیروان	« «
شیخ الاسلام طهران	« «
شیخ محمد شیخ الاسلام شیراز	« «
قاضی جام	« «
شیخ الاسلام نیشابور	« «
سید محمد پیشنمار قم	محل مهر
میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام قم	« «
سید حسین پیشنماز کاشان	« «
آقا مرتضی شیخ الاسلام نایین	« «
ملار فیه شیخ الاسلام یزد	« «
ملانصیر امار ندرانی	« «
آقا مهدی لاریجانی	« «
شیخ الاسلام کبیلان	« «
آقا مسیح دهدشنی	« «
حاجی صالح شیخ الاسلام خاخالی	« «
شیخ الاسلام مراغه	« «
سید محمد شیخ الاسلام ایروان	« «

نامه نصر الله میرزا به علی پاشا صدر اعظم عثمانی

وزارت و جلالت و شهامت پناه، حشمت و بسالت و فخامت دستگاه، مناعت و رفعت و شوکت و ابهت انتباه، وزیر صاحب تدبیر عالی رای و مشیر مشتری نظیر ملک آرای، اسوة الوزراء الکرام و قدوة الکبراء العظام، مؤسس اساس دولت عثمانیه و مشیدمبانی سلطنة البهية، نظام العالم، مدبر جمهور امام و امم، صدر افخم و دستور اکرم علی پاشای وزیر اعظم به صنوف جلال تو جهات شاهنشاهی والوف تفضلات ظل اللهی معزز بوده بدانند که مقدمات فراریان جانبین به توسط امنای این دولت ابدی پیوند به عالی جاه وزیر مکرم یوسف پاشا و الهی آخچه که از تاریخ ورود رایات نصرت انتساب به آن حدود مصدر آثار صلاح اندیشی و خدمتگزاری بین الدولین گشته، ازین رهگذر شایسته عنایات خاقانی می باشد، اعلام و اختیار آن امر را به کار گذاران دولت علیه عثمانیه حواله نمودیم که به هر نحوی که مقرون به رضای خاطر ایشان بود از آن قرار به عمل در آید، در این وقت، نظر به شرح خاتمه که از جانب آن و الاجاه به وزیر مشارالیه تحریر یافته به توضیح پیوست که رد و ارجاع فراریان منظور نظر اصابت منظر و مرضی طبع خبریت اسلوب و واسطه تیسیر مطالب

و مأمول بوجه مرغوب نگردید و در برابر این همه حجج شرعی و عرفیه و اقامه دلیل و برهان ایشان جوابی بروفق سؤال نداده از در دیگر درآمده‌اند. حرف حق در نظر جزواهرشناسان کنوز دانش گزهری است ارزنده که دره‌التاج افسر قبول و زیور گزانه‌های از باب عقول مبسی باشد. چون امنای آن دولت ابدیوند خسریدار نشدند - به نحوی که سابق بر این اعلام شده - اعلی حضرت شاه‌بابام مهمان ایشان و عن قریب وارد آن سرزمین [خواهندشد] و ایشان نیز انشاءالله به مقابله خواهند شتافت.

چون این تکلیف متضمن فواید خیر و استحکام اساس مذهب و دوستی ملحوظ حقیقت سیراست، به هر صورت گفتگو لازم این مطلب افتاده اولی و انبب آن است ان شاءالله به استقبال موب همایون حرکت خواهند کرد. و دونفر آدم خود که مأذون گفتگو باشند بیشتر به چاپاری و ایلمغاری روانه‌دارند که در اردوی همایون، طی مقالات و محاکمات شود، نه آنکه آن دونفر مأذون و مختار در استقرار بنای کار باشند، بلکه همین قدر اذن داشته باشند که با این طرف تمهید مراسم محاورات و مجازات کرده جواب ایشان برسانند، به نحوی که شاه‌بابام از مبادی حال ملتزم اصلاح شده‌اند ان شاءالله مأمول به طریق اسلم پیرایه قبول یابند. چنانکه آمدن آن دونفر از آن دولت [مقرون] به حاجزی باشد و صلاح ندانند اعلام دارند که این خدمت از این طرف به عمل آمده دونفر از این دربار کیوان مدار ارسال شود و بعد از آنکه آئینه دلها از زنگش اغراض صاف و در باب اختیار سلاطین آن دیار به انصاف اتصاف یابند، البته هر کاری بوجه بلیغ به حصول قرین خواهد شد و ملفوف و نوشته‌جاتی که چند دفعه از طرفین سمت نگارش و اموری که فی مابین به وساطت کلاک محبت رقم گذارش یافته، آن مکاتیب در میانه موجود و مضبوط خواهد بود و شرحی که از جانب گرامی در جواب ابلاغ یافته همگی به این مطلب ناموافق و با سؤال غیر مطابق خواهد بود. ان شاءالله چینی که بعد مکانی به قریب جسمانی و مبیانت صوری به ملاقات حضوری مبدل گردید، نوشته‌جات مزبوره ملحوظ نظر اصابت اثر ایشان شده، آن وقت معانی

مکاتبات معلوم گشته، خود نیز تصدیق خواهند کرد که چرا اینها نه بروفق سؤال بودند. نگاشته خامه خلوص ختامه ساخته اند که شاه بابام در این امر مصدر سعی جمیل و مظهر اجر جزیل شده اند، هر گاه به مقتضای انصاف خود اعلیٰ حضرت سلیمان - حشمت، آن عم بزرگوار که خلیفه اسلام پناهند، به این مطالب اعتراف دارند، چرا در این معنی که موجب خیریت مسلمانان و صلاح ملک و دولت است هم دستی نمایند. از برای اتمام حجت به طریق اجمال مر قوم کلمک حقانیت سلك گردید. به هر نحوی که رأی صواب نمای آن عالی جاه اقتضا نماید، از آن قرار به عمل خواهند آورد. *

نامهٔ میرزا مهدی خان به‌صدر اعظم عثمانی

بعد از تبلیغ دعا، مشهود رأی وزارت پیرا می‌دارد که مکتوب مودت اسلوب گرامی سمت وصول پذیرفت. در السنه وافواه، خصوصاً از قرار تقریر عالی جاه حاجی خان ایلچی، به وضوح پیوست که آن عالی‌جاه به‌صفت هوش و آگاهی و نصیحت و صلاح‌اندیشی و دولتخواهی انصاف و اشتهار دارد و می‌باشد. از این معنی کمال شکرگزاری و مسرت حاصل گردید که الحمدلله مقابلہ حل و عقد امور آن دولت علیه مفوض کف‌کفایت چنان‌وزیر صاحب‌رأی و مشیر مملکت آرای می‌باشد.

شرحی که در باب دوماده از مواد خمسہ مسطورہ نوشتهٔ جناب افضل‌الفضلاء والمجتهدین، شیخ‌الاسلام والمسلمین ایصال کرده بودند، از نوشتهٔ جناب ایشان چیزی مفهوم نگردید. بلکه بیشتر موجب تعجب گشت که با وصف اینکه در نزد اهل شرع و عرف بل‌جمهور انام سمت وضوح و تحقیق دارد که در زمان حضرت رسول بنای تقلید بر یک مذهب بوده بعد از مدتی سلاطین عصر به‌سبب شیوع اختلاف در میان امت رسول (ص) برای رفع نزاع و فساد بنای تقلید را بر چهار مذهب گذاشته‌اند، معیناً در آن او این مادهٔ فساد آن قدر اشتداد نداشت خصوصت فی مابین امت نبویه

به مراتب اشد و اقوی است و اسرای مسلمانان به کفار بیع و شری می‌شوند. در این امر که متضمن مصلحت انام و خیریت حال اهل اسلام است چرا باید مضایقه شود. الحمدلله که آن وزیر صائب رأی واقف صلاح و فساد هر امری می‌باشد. خود انصاف دهند که کجا رواست اهل اسلام به یکدیگر افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشند و به اسرو نهب بلاد مسلمین دست تپاول دراز کنند و اسرای ایشان در اسواق بیع و شری و در کنایس خراج پرست گردند. هر گاه برای رفع غائله فساد در ازمئه سابقه بنا را بر چهار مذهب توانند گذاشت، چرا اکنون بر پنج مذهب گذاشته نتواند شد. چون امر خطیری پیشنهاد دولتین است، مقتضای مقام آن بود که وزرای صاحب نام و افندیان عظام فی مابین آمدوشد نموده متوجه انجام و اختتام این دو امر خطیر نیک فرجام شوند.

به هر حال، در این وقت از دربار خلافت مدار شاهی ایلچیان رخصت انصراف یافته معاودت نمودند و از مضمون مکتوب شیخ الاسلام حقیقت امر به رأی انور منکشف خواهد شد. اما باز از آن وزیر نیکخواه توقع آن است که واسطه اصلاح و باعث انجام فوز و نجاح گشته نوعی فرمایند که به یمن مساعی جمیله داد ایشان این دو امر موقوف علیهما در دولت علیه صورت قبول و حصول یابد و [موجب] ایقاز فتنه و فساد فی مابین اهل اسلام نگردد. به شرح ملفوفه، اظهار مطلب از این طرف شده اما کار گشائی و کار گذاری موقوف به مساعی جمیله آن و الاشأن است.

امر امر [ی] خطیر است سهل نباید شمرد و تشکیک و شبهه در آن راه نخواهند داد. الحمدلله از مراسم نفع و ضرر و خیر و شر آگاه می‌باشند. اصاح و صواب آن است که وزیر معتبری با چند نفر افندی معظم از آن دولت ابدمدت مأمور و وارد این حدود گشته در میانه گفته‌گو کرده بنای این کار را بر وجه بلیغ بگذارند و فتنه را رفع نمایند که هم موجب نیکنامی دنیا و هم باعث رستگاری عقبی خواهد بود.*

فرمان نادر به علمای بغداد^۱

راقم نَمِيقَه، اقل خَلِيقَه، محمد باقر استرآبادی، مدرس دارالاساطنة اصفهان، بعد از تبليغ دعوات محبت آميز مودت انجام، بر رای حقایق نمای علمای اعلام و فضلاي عالی مقام بغداد انهاء و اعلام می دارد که در این اوان سعادت فرجام که این احقر عباد به تقرب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه، وارد این ارض فیض بنیاد گردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فراری شده می آیند معرفت کامل به احوال سکنه آنجا حاصل نموده، معلوم است که هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به یاران سلف می گردند. چون اهل قلعه قابل کلمتین طیبین شهادتین و امت رسول الثقلین و در قبله و کتاب موافق و در دین و شریعت مطابق بوده اند، به مدلول وان لا یؤمنن من المؤمنین اقتتلوا فاصلحو ابینهما^۲ و به مفاد وان تنهروا^۳ خیر لکم باروسای سپاه پر خاشجوی مستتلاً عن احکام الله گفتگو کرده جمعی از ایشان را با خود

۱- عنوان نامه در منشآت «صورت فرمانی که به علمای دارالسلام بغداد به امر

همایون در حین محاصره بغداد نوشته شده.»

۲- سورة الحجرات آیه ۹ - ۳- الانفال آیه ۱۹

همدستانان نموده و به خدمت خان و الاشان کشورستان قایز و به دلایل عقیده و نصوص شرعیه ایشان را به امتثال فرمان و جادلهج^۱ بالتی هی^۲ احسن ارشاد و سه منطوق و نزعناها فی صنور هم من غل^۳ تصنیف زلال عناد نموده به نگارش این صحیفه پرداخت. بر ضمایر زا کبه حضرات مستور و مخفی نماند که اگر خان فاک شأن را به تأییدات ایزدی و مددکاری بخت سعید داعیه کشور گشائی و دارائی و عالی جادوزیر صاحب رأی و دستور ملک آرای احمد پاشا را حوس حکمرانی و فرمانفرمائی باشد، عجزه و ضمه فائی که، بهین و دیده کارخانه ابداعندار این دو حالت بری و لامحاله به نافذالامری میسوط الید در مقام رعیتی و فرمانبری می باشند و ایشان را در میانه تصریری نیست که پایال جنود محن و غارت زده سپاه قتن شوند و قطع نظر از آن شمل فرماندهی به مصداق نهم من تشاء و نذل من تشاء^۴ به امر پادشاه ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهانبانی به مفاد توتی الملک ممن تشاء و نزع الملک ممن تشاء^۵ به مشیت ماطان لم یزل موقوف و مربوط و خان سکندر شأن مؤید من عند الله و مشید بجنند الله و این معنی بدیهی امت که بعد از آنکه دو صاحب دولت به یکدیگر مسلط شوند، عرض و ناموس بزرگی را صیانت و یکدیگر را رعایت نخواهند کرد و عجزه و رعاع الناس از رهگذر عدم مکنت در میانه بامال لشکر حوادث می گردند. به نهجی که این خادم دینه عرض مراتب را به حضرت قآبی القا و ایشان نیز بر سمع مبارک اصغر فرموده اند آن حضرات عالیات نیز از راه دینداری و غمخواری مخلوقات حضرت بازی مراتبی را که مذکور شد، باید به عالی جاه مشارالیه و باقی پاشایان با عز و شأن حالی نموده خود ایشان را بری الذمه سازند و زیاده بر این عجزه و ملهوفین را به ورطه هلاک نیندازند.

ولوانهم مایوعطون لکان خیراً لهم^۶ و بعد از آنکه عالی جاه مشارالیه این معنی را نپذیرد و برای کهن و برانه که نمونه آن اوهن الیبوت لیبث العنکبوت^۷ است خون این همه مسلمانان را به گردن بگردند صاحب اختیارند.

۱- النحل آیه ۱۲۵ ۲- الحجر آیه ۴۷ ۳- آل عمران آیه ۲۶

۴- سوره النباء آیه ۶ ۵- سوره العنکبوت آیه ۴۹

وثيقة اتحاد اسلام نادری^۱

غرض از تحریر این نسیخه و تزییر این وثیقه آن است که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه اجمعین، هر يك از صحابه راشدین در ترویج دین مبین به بذل نفوس و اموال و اشاعه مساعی مشكوره و جهادات مبروره كرده بپرايه پوش تشریف نزول آیه وافی هدایه^۲ و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار^۳ گردیدند. و بعد از رحلت جناب سیدالابرار بنای خلافت [به اجماع صحابه كبار که اهل حل و عقد كار امت بوده اند^۴] بر خلیفه اول [ثانی الثنین ازهما فی الغار^۵، صدر نشین خلافت احمد مختار، ابوبکر صدیق رضی الله عنه] و بعد از وی [به نص آن جناب و اتفاق، بر فاروق اعظم، مزین المنبر و المحراب، عمر بن الخطاب]^۶ و بعد به شوری و اتفاق [به جناب ذوالنورین عثمان بن عفان^۷] و بعد از وی حضرت اسدالله

۱- عنوان در منشآت: «مراسله که بعد از رد كردن مطالب ختمه مع اظهار عقاید نوشته شده»

۲- سورة التوبه آیه ۱۰۱

۳- منشآت ندارد

۴- سورة التوبه ۴۰

۵- م: به نص خلیفه اول به نسب اصحاب بر خلیفه ثانی

۶- م: بر ثالث

الغالب، مظهر العجائب، صاحب المناقب^۱ علی بن ابی طالب قرار یافته و هر يك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم ناهنج منادیج التیام و ائتلاف و معسری از شوائب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدیه را از تطارق شرك و کین، مصون و محفوظ می داشته اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت، ایشان نیز به همین نیت و عقیده باقی و به خلافت خلفای اربعه قایل بوده اند. تا این که در سال نهصد و شش هجری که شاه^۲ اسماعیل صفوی خروج و بر مدارج سلطنت عروج کرده به تعلیم علمای آذربایجان و اردبیل و گیلان: تزییف^۳ نقد حقیقت خلفای ذی شأن و اهاله^۴ فلوب از مطاوعت و متابعت ایشان کرده به علاوه آن سب و رفض را که خسامه اسله اللسان^۵ [از هجنت ذکر آن]^۶ زبان صر بر در کام خاموشی می کشد شایع و در منابر و مساجد از این گونه اقوال [اعلان فضایح]^۷ گردید و بعد از شیوع این معنی، اهل سنت و جماعت نیز در اطراف آغاز معادات و ترك مصافات [کرده قتل و نهب و اسراین فرقه را مباح می دانستند]^۸ به حدی که اسرای امت خیر الوری در فرنگک و باقی ولایات^۹ عرضة بیع و شری گشتند و این حادثه شنعاء تا ایام [خاقان مغفور و پادشاه میرو]^{۱۰} شاه سلطان حسین متداول و معمول می بود. تا اینکه رفته رفته ترکمانیه دشت و بعد از آن افغانه قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران انداخته و اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند.

۱- فقط در منشآت

۲- م: که خاقان کنورستان شاه اسماعیل

۳- تزییف: یعنی ناسره کردن و روان گردانیدن دینار و درهم.

۴- م: اما له

۵- م: ایکم اللسان

۶- م: از تحریر و ذکر آن

۷- م: اعلان انواع فضایح و فضایح

۸- م: [از طرفین باعت قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید.]

۹- م: ولایات خارجه

۱۰- م: فقط

چون مشیت مالک الملک [ازل و پادشاه]^۱ لم یزل به امری تعلق گیرد، اسباب آن از پرده کمون به ساحت شهود و بروز می آید، لهذا کوب ذات بی همال و نیز وجود سعادت اشتمال اعلی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت، مریخ صلابت، ملجأ السلاطین و مرجع الخواقین، چـراغ افروز دودمان رفیع الشان سـرکمانیه [کشور آرای عرصه جهان^۲] به تأییدات سجانیه، تاج بخش ملوک ممالک هند و توران، ظل سبحان، نادر دوران، خلد الله لملکه و سلطانیه به نحوی که در تاریخ نادری^۳ و تواریخ هندو ترک تفصیل حال خجسته هاشم مذکور و مسطور است، از مطامع ملک ابیورد آغاز طالع و بنیاد سطوع نموده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که به اقتضای انقلاب دهر به تصرف غیر در آمده بود به زور بازوی تأیید الهی و قوت سرینجه ظل الهی، انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب نزاع و عناد نمود. تا اینکه در سال هزار و صد و چهل و هشت [هجری^۴] در شورای کبرای صحرای مغان که عموم وضع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند [وامر فرمودند^۵] که آن جماعت هر کس را که خواهند به سلطنت اختیار نموده بنایی در کار خود بگذارند. اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم [به آن حضرت و آن حضرت را به ما^۶] کرامت کرده و ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آن جناب است به نحوی که از روز ازل صیانت [حال ایشان را از چنگ دشمنان قوی رهائی داده اند باز در مقام محارست ایشان باشند^۷] و ستمدیدگان ایران را به امید دیگری نگذارند.

۱- م ندارد

۲- م: [برق خرمن سوز سرکشان جهان، مؤید] ۳- م: ابتدای تاریخ نادری

۴ و ۵- در «سویدی نیست»- ۶- م: خداوند عالم پادشاهی ما را به آن حضرت.

۷- م: احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمن نوی رهائی داده اند

باز در مقام محارست ما باشند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز [به‌الهام الهی] فرمودند که هر گاه اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند، در صورتی این مسئول تلفی به قبول و مقرون به حصول خواهد شد [که این آثار مبتدعه^۱] که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ماست تارک و بر منهج [حقیقت خلافت خلفای را شدین قابل و سالک شوند^۲]. ایشان نیز از راه حقانیت بدون شائبه انانیت^۳ متفق‌الآراء این حکم قدسی را به سمع [اذعان]^۴ اصفا نموده وثیقه‌ای برای تو کید و استقرار این مطلب مرقوم و به مهر پاک اعتقادی مختوم ساخته به خزانه عامره سپردند.

اعلی حضرت شاهنشاهی نیز در ازای این معنی، ایلچی روانه دولت عثمانیه کرده از اعلی حضرت سلیمان حشمت، باسط بساط امن و امان، ناشر رابات ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان^۵، سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، داور دارادرایت کبکخرو و غلام و خدیو گردون شکوه انجم احشام، پادشاه اسلام پناه روم ایدالله بقاوة طالب پنج مطلب شدند:

اول - اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جمهری را که از مذاهب حقه است اختیار و قبول کردند، فصاة و علما و اوفدیان کرام روم اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند.

دوم - اینکه چون در کعبه معظم [زادنا الله شرفاً و تعظیماً^۶] از کسان اربعه مسجد الحرام به ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد، ائمه این مذهب نیز در رکن شامعی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان [علی حده^۷] با امام خود به آیین جمهری نماز

۱- م ندارد.

۲- م: [که سب و روض را]

۳- م: و طریق امام به حق ناطق جمهر صادق (ع) مالک سائک باشند.

۴- م: بدون شائبه و انکراه

۵- م: اذعان و قبول

۶- سوره البقره آیه ۹۰

۷- م ندارد

بگذارند.

سیم - آنکه هرسانی از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که طریق میرحاج مصر و شام، در کمال اعزاز و احترام، حجاج ایران را به کعبه مقصود رساند در دولت علیه عثمانیه، امیرحاج ایران تالی امیرحاج مصر و شام، باشد.

چهارم - آنکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری برایشان روا نباشد.

پنجم - آنکه و کیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده و امور ممالکین را بر وفق مصلحت فیصل می داده باشند که به این وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت محمدیه گشته من بعد به مقتضای انما المؤمنون اخوة^۱ رسم الیت و برادری فی مابین اهالی ایران و روم مسلوک باشد.

امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطالب را که عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبان و بودن و کیلی در مقر [دولتین]^۲ بوده باشد قبول و حقیقت مذهب جعفری را تصدیق کرده باقی مواد را به محاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند. ایلیچان ذی شان به خصوص این مطالب از طرفین آمد و شد کرده از آن طرف [مقدمات عذر و ازاین جانب به براهین ساطعه و حجج فاطمه القاء و ابهام جواب می شد.]^۳

چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات به آمد و شد سنرا صورت عمل یافت، در این سال خجسته فال تنگوزئیل که مطابق سنه یک هزار و صد و پنجاه و شش بوده باشد، موکب^۴ همایونی قاآنی و اردوی ظفر مقرون خاقانی باغازیان کا صاحب

۱- سورة الحجرات آیه ۱۰.

۲- م: ندارد

۳- م: اقامه اعذار و ازاین جانب به رد اعتذار بر این نقطه و حجج ساطعه اطلاق و

اظهار می شد.

۴- م: کوکبه همایون

دین به عزم این که [درخاک روم، بسا آب گفتگوی مخلی از هوای نفسانیت، ۲] آتش فتنه را منطفی و مایهٔ فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی گردانند [حرکت^۳] و از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا، شیوخ اسلام و فضات کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقابلهٔ این امور به موکب منصور احضار و به رسم مهمانی منوج، آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمهٔ ملک موروثی طی نمایند و در این وقت که در نجف اشرف به عتبه بوسی و تقبیل تراب روضهٔ علیهٔ غروبیهٔ فائز و مشرف گردیدند و جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و محال و نوابع بغداد را در حوزهٔ گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون به عز نفاذ بیست که [الله الحمد]^۴ در مذاهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری و قع نیست [الاشیوع سب و رفض^۵] که از بدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته. علمای کرام که دعایم کاخ اسلام اند با یکدیگر مجلس محاوره و مذاکره آراسته [مشرب عذب ملت نبوی را از لای شکوک و شبهات تصفیه کرده آنچه زلال حق و رشاد و ماء معین صفوت نمای صواب و سداد است اختیار نمایند]^۶ لهذا مأمورین، به نهج

۱- اشکر بان نادر را در استاد و نوشته‌های آن روزگار همه جا «کاصحاب دین» ذکر کرده و آن را لطیفه‌ای شمرده‌اند.

حتی شاعری از مردم تبریز و از معاصرین نادر، در قصیده‌ای به زبان ترکی که جهت مقبرهٔ نادرشاه گفته، بدین مطلب اشاره کرده:

سپاه رزمه در کاصحاب دین خطاب ایتمک
لطیفه دور که اولوب عیندن اونا اشعار
(ر.ک. توضیحات از زنده شادروان سید جعفر سلطان افغانی: در مجلهٔ بقما، سال نهم

(ش، شمارهٔ ۱۱)

۲- م: در خاک رومی مخلی از هوای نفسانیت به آب گفتگو

۳- م: ندارد

۴- م: چون

۵- س: الافسادی

۶- م: فهل ملت نبو را که از هجرم اخراج اختلافات هم آمیخته گل ولای شکوک

و شبهات گذشته است اصفا و به زلال حق و رشاد و مساد معین صفوت و سداد نایرهٔ سداد را نطفاه دهند.

مقرر در درگاه عرش اشتباه، حضرت بهسبب الدین و امام المتقین به طی مقالات و اظهار عقاید پرداخته. حقیقت ماجری به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش می یابد.

[عبدۀ اسلامیه داعیان دوام دولت قاهره و نادرۀ] علمای ممالک ایران آن که، بعد از رحلت حضرت سید المرسلین، خلافت به اجماع امت بر جناب خلیفۀ اول ابابکر صدیق رضی الله عنه و بعد از او به [نص آن جناب و اتفاق بر فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه]^۱ و بعد به شوری و اتفاق [به ذوالنورین عثمان بن عفان]^۲ و بعد بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار یافت و به فحوای آیه وافی هدایه و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنه و رضی عنه^۳ و به فحوای آیه شریفۀ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بايعو نك تحت الشجره فعلم و افي قلوبهم^۴ و حدیث شریف «اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم» خلیفۀ برحق و ربط و مواصالت فی مابین ایشان محقق بوده همه بایکدیگر رسم و اقامت بی شائبۀ مغایرت و منافرت مسلوک می داشته اند و به حدی رسم و واخاۀ فی مابین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفۀ اول و ثانی از دار دنیا، از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند. آن حضرت فرمودند امامان فاسطان عادلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفۀ اول نیز در شأن خلیفۀ رابع می فرمود اقبلونی لست بخیر کم و علی فیکم و خلیفۀ ثانی در حق آن جناب می فرمود لولا علی لهلك عمر و نظایر این، که دلالت بر کمال رضامندی از یکدیگر دارد بسیار است که مستغنی از بیان و تذکار است. در سال نهصد و شش هجری که شاه اسماعیل صفوی خدوچ نمود، اشاعۀ سب و رقص نسبت به خلفای ثلاث نمود و این معنی منشأ ظهور فساد و نهب اموال و

۱- م: عقیدۀ اهل اسلام و اعدان دولت قاهرۀ نادره

۲- م: نص خلیفۀ اول و اتفاق امت بر خلیفۀ ثانی

۳- م: بر ثلاث

۴- سورۀ التوبه آیه ۱۰۰

۵- المنح ۱۸

اسر عباد گردیده مورت مباغضات و معادات فی مابین اهل اسلام شد. با اینکه، به مقتضای قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء شاهنشاه عالم بناه بدرتبه سلطنت و جهانداری فائز گشته به نحوی که در فوق [مذکور شد] در شورای صحرای معا از این داعیان استکشاف نموده، ما نیز عرض عقاید اسلامی خود کرده بودیم و حال آن که [در روضه مقدسه علاوه بر داعیان مجدداً استفسار فرمودند:

عقاید اسلامی داعیان به نهج مسطور است که خدای راشدین رضوان الله علیهم را به ترتیب مذکور خلیفه علی النحیق حضرت سید المرسلین می دانیم و [شک و شبهه نداریم] و از رفض و تبرا، تبرامی جویم به نحوی که جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و اندیدان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده اند، مقلد تقلید آن حضرت و بر این عقیده راسخ و ثابت می باشیم و آنچه سمت تحریر یافتند [محض از خلوص فوآد و صمیم قلب است] و هر گاه خلاف این عقیده از ما به ظهور برسد، از دین بیگانه و مورد غضب خداوند بیگانه و سخط شاهنشاه زمانه و خدیو فرزانه باشیم.

اسامی طلبه رکاب

میرزا محمدعلی بن ملا شفیع نایب الصدارة العلیة العالیة	محل مهر
میرزا محمدحسین بن میرزا عبدالکریم قاضی عسکر	« «

۱- سورة آل عمران آیه ۲۶

۲- م: فلمی

۳- م: [نمودیم و حال نیز]

۴- در منشآت نیست

۵- م: مقلد

۶- م: ثابت قدم

۷- م: [قلب و نقد این مدعا مصفی از شائبه غش و ریب است.]

آقا حسین بن آقا ابراهیم شیخ الاسلام اردوی معلی	« «
میرزا بهاء الدین محمد شیخ الاسلام کرمان	« «
میرزا صدرالدین محمد شیخ الاسلام دامغان	« «
قاضی هرات	« «
آقا حسین شیخ الاسلام سبزوار	« «
شیخ الاسلام استرآباد	« «
شیخ الاسلام شیروان	« «
شیخ الاسلام طهران	« «
شیخ محمد شیخ الاسلام شیراز	« «
قاضی جام	« «
شیخ الاسلام نیشابور	« «
سید محمد پیشماز قم	محل مهر
میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام قم	« «
سید حسین پیشماز کاشان	« «
آقا مرتضی شیخ الاسلام دابین	« «
ملار فبیع شیخ الاسلام یرد	« «
ملانصیر امام بدرانی	« «
آقا مهدی لاریجانی	« «
شیخ الاسلام کبیلان	« «
آقا مسیح دهلشنی	« «
حاجی صالح شیخ الاسلام خاخالی	« «
شیخ الاسلام مراغه	« «
سید محمد شیخ الاسلام ابروژن	« «

طلبه و لایات

حاجی مهدی نایب‌الصدار از ارض اقدس	محل مهر
میرزا محمدرحیم شیخ‌الاسلام اصفهان	« «
خطیب ارض اقدس	« «
شیخ‌الاسلام سمنان	« «
شیخ‌الاسلام ارومی	« «
قاضی اردبیل	« «
میرزا مقیم خادم رضوی	« «
محمدعلی خادم رضوی	« «
شیخ‌الاسلام شوشتر	« «
آقا شریف شیخ‌الاسلام ارض اقدس	« «
میرزا اسدالله شیخ‌الاسلام تبریز	« «
ملاطاب شیخ‌الاسلام مازندران	« «
شیخ‌الاسلام قزوین	« «
شیخ‌الاسلام قزوین	« «
حاجی زکی شیخ‌الاسلام کرمانشاهان	« «
شیخ‌الاسلام کازرون	« «
میر مهدی پیشماز اصفهان	« «

عقیده [اقل] داعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد آن که امام جعفر صادق (رض) ذریه رسول [اکرم و مندوح امم و طریقه آن حضرت مرضی و مقبول و مسلم است] ^۲ و ارورازی که علمای ایراد عرض

۱- من ندارد

۲- غلبه اسلام

۳- م: گرام. مندوح کل امام و نژاد ائمه مثل قبول و مسلم است

و تحریر کرده اند و نزد داعیان تحقق یافته عقاید اسلامی اهل ایران صحیح و فرقه مزبوره قابل به حقیقت خلفای کرام و ار اهل اسلام و امت حضرت سیدالانام علیه الصلوة والسلام می باشند و هر کس که به این فرقه اظهار عداوت [دین و ملت] کند، از کسوت دین عاری و خدا و رسول و اکابر دین از او بیزار [و بری بوده] ^۱ در دار دنیا محاکمه او با سلطان عصر و در عقبی [باجبار البطش و القهر خواهد بود] ^۲

محل مهر دخیل علی قاضی کربلا

« سید نصرالله مدرس کربلا

« مهدی القنوی

« علی بن حمزه شیخ الاسلام کرکوک

« محمد بن احمد الجزایری

« احمد بن درویش

« ملا محمد خطیب النجف

« عبدالله بن حسین السویدی ^۳

عقیده اقل الدعاة علمای [قبه الاسلام] ^۴ بخارا و بلخ [و ماوراء النهر و خوارزم] ^۵ اینک که عقاید صحیحۀ اسلامی اهل ایران به نحوی است که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه [داخل اهل اسلام اند و امت حضرت سیدالانام] ^۶ می باشند و هر کس که با آن جماعت [در دنیا] ^۷ اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت [حضرت سید المرسلین] ^۸ بوده در دنیا باز خواست او با پادشاه [آفاق] ^۹ و در عقبی

۱- س : دینی

۲- س : اواز دین خدا و رسول و اکابر دین از بیزار بوده

۳- س : با خداوند جبار خواهد بود.

۴- در مشأت ابن اسمعیل نیامده است.

۵- فقط در منشآت

۶- م : داخل اسلام و از امت حضرت

۷- م : خاتم النبیین

۸- س : عصر

شاهنشاهی علی الاطلاق خواهد بود و اختلافاتی^۱ که معتقدین عقاید ساطوره در فروع و بائنه مذاهب اربعه می باشد منافی و مغایر اسلام نیست. صاحب این اعتقاد از اسلام و قتل و زهب و اسر فریقین که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینیه اند بر یکدیگر حرام است.

محمد باقر عالم بخارا	محل مهر
میر عبدالله صدر بخارا	« «
قلندر خواجه بخارا	« «
شاهم خواجه بخارا ^۲	« «

داعیان، علمای افغانه ابدالی و غلیجه سکه قندهار و غیره، بر این وجه کشف حجاب از چهره مطالب می نمایند که عقاید صحیحه اسلامیه به نحوی است که علمای مشهدین وحله و غیره و افاضل بلخ و بخارا و توران بیان نموده اند و هر کس که به این فرقه در مبغضت دینی باشد از دین عاری و مستحق غضب و سخط حضرت باری و مواخذة در این نشأت حواله به محاکمه سلطان عصر خواهد بود^۳

ملاحزه شیخ الاسلام افغان	محل مهر
جمشید پیشنهاد افغان	« «
علی مدرس افغان	« «
محمد امین	« «

الحمد لله حضرت مجلس محاوره علماء ایران مع امراء ماوراء النهر و الافغان بامر الشهنشاه الاعظم لوالی بغداد احمد باشا المکرم بل حضور و النظر بین المرفیقین.

۱- س : اختلافی

۲- اسامی در منشآت نیامده.

۳: زاین جا به بعد، در منشآت میرزا محمد مهدی خان نیامده و در جهاننگشای نادری

نیز هم (رنج جهاننگشا ص ۳۹۴-۳۸۸)

فیه المدا کره و المحاوره، اتفق رأی الجمیع علی ما فی هذالوثیقه فشهدت علی الجمیع بما قرروه و التزموه فاقول ان الفرقة الايرانية، علی ما قرروا و سمعته منهم، مسلمون حقا لهم ما للمسلمین و علیهم ما علی المسلمین.
(محل مهر) افندی یاسین مفتی بغداد.

این وثیقه نامه به ایشای میرزا مهدی خان اسنرابادی است که پس از پایان مذاکرات علمای ایران و عراق، عرب و افغان و ترکستان در ۲۴ شوال ۱۱۵۶ قمری نوشته شده است، این وثیقه با مختصر تفاوتی در جهانگشای نادری و منشآت میرزا مهدی خان آمده (ص ۷۶-۷۵) بدون ذکر اسامی امضا کنندگان. اما تفصیل شروع آن را ابوالبرکات عبدالله بن حسین سوری (۱۱۷۰-۱۱۰۴) از علمای بغداد که خود در این مذاکرات حاضر و ناظر بوده در دو کتاب خود به نامهای «النفحة المکیة فی الرحلة المکیة» و «الحجج القطیة لانهاء الفرس الاسلامیه» آورده است و این هر دو در مصر چاپ شده. از این وثیقه نامه نسخه‌ای در ضریح امام اول شیعان گذاشتند و نسخه‌های دیگر را به دیگر بلاد جهان اسلام فرستادند. متن دقیق وثیقه نامه که در متن آمده مأخوذ است از کتب عبدالله بن حسین سوری به نقل از مجله یادگار (سال ۲ شماره ۶ ص ۵۵-۲۲)

نامه نصرالله میرزا به علی پاشا

جناب وزارت مآب، سعادت اکتساب، رکن رکن دولت ابد مدت عثمانی و حصن حصین سلطنت دوران عدت قاآنی، زینت افزدی ارائک شہامت و جلالت و نظام بخش کشور حشمت و بسالت، صدر اکرم و دستور منمخم، علی پاشای وزیر اعظم را بعد از تبلیغ دعای مشفقانہ، انہای رای اصابت اقتضا می دارد کہ نوشته آداب سرشته آن والا جاہ، در حینہ کہ ما بین مراغہ و تبریز مسیر کو کبہ گیتی نورد ہمایون و مضرب سرادقات سپہر نمون بود واصل و بہ مضامین آن اطلاع حاصل گشتہ چگونگی را معروض خدمت اکسیر خاصیت اعلیٰ حضرت قدر قدرت شاہ بابام گردید.

آمدو شد سفیر و مکتوب عہدہ گشا از حبابیل، نصوص نگردید. از آن جا کہ اعلیٰ حضرت دازا درایت سکندر حشمت افراسیاب آسیاب فریدون قر، رافع رایات جهاننداری و ناصب آیات خلافت و شہر یاری، حامی بیضہ دین و ملت و حافظ حوزہ ملک و دولت، سلطان البرین و الخاقان البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین و خادم الحرمین الشریفین، پادشاہ ظل اللہ و خلیفۃ الاسلام، لازالت دولته، نواب ہمایون مارا قرننداش

بزرگ می‌باشند و استرضای ضمیر خورشید نظیر آن حضرت بر ذمه همت اقدس که خود را برادر کهنر می‌دانیم به‌متحنم و لزوم دوستی و اتحاد بیانۀ این دودوات ابدی‌بیاد بر عالمیان جنوه ظهور دارد، بهنجوی که سمت نگارش و صورت‌خواهش یافته بود، امر همایون به نفاذ اقتران یافت که حکام سنور و مستحفظان ثغور این طرف نیز ضابطه مزبوره را بین الدولتین ملحوظ و منظور و بنیاد بین‌الحضرتین را دور از شائبه خنل و قصور دانند.

آن عالی‌جاه که مطرح اشعه انظار عایات سلطانی و مهبط انوار مکرمات و مرحمت حاقانی [است] به‌زتبه بلند وزارت عظمی سرافرازی یافته، نظر به مراسم نیقظ و آگاهی و کمان صلاح‌اندیشی و خبرخواهی که آن عالی‌جاه را مجبول و معطور و ربانزد نزدیک و دور است، شایسته و سرفراز این منصب جلیل‌القدر بوده از این معنی مشمول عواطف بیدریغ همایون ما می‌باشند.

می‌باید که تفضلات خاطر خطیر اقدس را درباره خورد به‌اقصی‌الغایه تصور کرده حاجات و مدعیات که در این سده سپهر نمون داشته باشند عرض و به عزانجاح مقرون دانند.*

۱- منشآت: دارد

نامه نصر الله ميرزا به صدر اعظم عثمانی^۱

بر رأی اصابت پیرای مهرضانت عزم اعلام آنکه قبل از این، از جانب حضرت اعلیٰ ولی النعمی، در باب توجه موکب همایون به آن سمت، اشاره شده بود. حال نیز از راه محبت به تجدید اعلام اقدام می‌شود که ان شاء الله در حوالی نوروز فیروز عرصه مغان مضرب خیام سپهر احتشام گشته از آنجا متوجه آن دیار خواهند گشت و این نیازمند درگاه اله از ملتزمان رکاب همایون خواهد شد.

چون استقرار اساس مذهب و ازاله فتنه پیشنهاد ضمیر اقدس و مقصود و مطلوب و اغراض دنیوی و اطماع نفسانی به همه جهت مطلوب می‌باشد، معاذ الله که قتل و اسر اهل و سکنه ممالک و سبب المسالك عثمانی پیشنهاد خاطر ملکوت ناظر اقدس باشد و بجز غلیق الدواب و ماکول سپاه کاصحاب الدین تکلیف و تحمیل نگشته و آسیب و اضرار به حال احدی واقع نخواهد شد. اعم از آنکه بنا به صالح باشد یا به جنگگ، در هر دو صورت، عراق امور قرین به خیر و منجر به صلاح و صواب خواهد بود.*

۱- عنوان در منشآت: «ایضاً نصر الله میرزا به وزیر روم نوشته»

نامهٔ میرزا مهدی خان به علی پاشا

حضرت ارسطو فطرت و الامزات، مستد نشین ابوان وزارت کبری و بالاگزین محفل صدارت عظمی، مشید ارکان دولت علیة عثمانیه و ممهد بساط البسیطة البهیة السلطانیة، برازندهٔ سادةٔ عنیای دولت و اقبال و فرازندهٔ لوای سپهر اعتلای سعادت و اجلال پادشاهی، ارسطو رای دانش پذیر و مشیر مشتری تدبیر آفتاب نظیر، وزیر اعظم و دستور مکرم علی پاشا ادام الله جلاله، بعد از گزارش تعظیمات مشفقانه و ابلاغ دعوات و ایات صادقانه، منهی انهای [رای] ملک آرامی دارد که در این اوان میمنت نشان مزدهٔ نفویض خاتم وزارت عظمی و صارم شهامت کبری به یسار و یمین آن و الاجاه بلند قد دار به مامع دوستی رسید و موجب انبساط طبع و انتعاش خاطر گردید. لاله الحمد که زمام اختیار دولت ابد پیوند عثمانیه به سر پنجهٔ چنان وزیر صاحب رأی در آمده که خاص و عام به ذکر مدایح و مناقبش رطب اللسان و خیر خواهی و صلاح اندیشی جناب حمیدهٔ ش معلوم جهانیان و ممدوح عالیان می باشد. چون در این وقت، از طرف قرین الشرف همایون اعلی حضرت قدر قدرت ظل الاهی روحانده، نامهٔ مشکین خنامه مشعر به ترتیب ابلاغ دو نفر از افندیان کرام به نحوی که مسموع سمع

۱- عنوان در منشآت: مر اسله که به وزیر اعظم روم مرقوم گردیده

شریف خواهد شد انفاذ دربار خلافت مدار عثمانی شده نظر به دوستی حضرتین علیین
ورابطه بین الدولتین به نگارش این مکتوب مبادرت و ادای مراسم تهنیت و تبریک
پرداخته، انشاءالله وساده لازم السعادة دولت و اقبال به وجود مسعودسامی مبارک
و میمون بوده، دائماً بهره یاب عنایات باری و سر بلند الطاف بی انتهای شاهنشاهی
باشند. طریقه انیقه آنکه پیوسته به مراسلات صداقت آثار مؤسس اساس موالات
باشند. *

نامهٔ میرزا مهدی خان به صدر اعظم عثمانی^۱

۱... و بعد مشهود می‌دارد که قبل از اینکه مخلف بی‌ریا به موجب امر و اشارهٔ بندگان اقدس - که جانهای جهانیان فدایش باد - مأمور آن دولت علیه گردد، لازمهٔ سعی و اعانت به همراهی شرایط اخلاص اندیشی و خیر خواهی از جانب خدام کرام به عمل آمد و بعد از انصراف از آن دیار خلافت مدار، مساعی جمیلهٔ ایشان نیز به عرض اقدس رسید و چون در زمان حضرت رسول بنای اسلام بر يك طریقه بود و بعد از آن به مدنی، امام اعظم^۲ کتابی در فروع احکام نوشته که جمعی از اهل اسلام مقلد طریقهٔ او شده‌اند. بعد از او، امام مالک^۳ نیز کتابی در فروع نوشته در آن نیز مغایرت و اختلاف با طریقهٔ هر دو داشت و جمعی هم مقلد او شده‌اند و بعد از آن، در اوخر بنی عباس، امام احمد حنبل^۴ ظهور و او هم کتابی در فروع

۱- عنوان در منشآت: «مراسله که راقم الحروف به وزیر روم نوشته.»

۲- در منشآت به همین صورت آمده و ظاهراً مقدمهٔ نامه حذف شده است.

۳- یعنی امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت (از ۸۰ تا ۱۵۰ ه.ق). صاحب کتاب «الفقه الاکبر»

۴- مالک بن انس پمشیوی مذهب مالکی و صاحب کتاب «الموطا» ۹۰ تا ۱۷۴ ه.ق)

۵- محمد بن ادریس الشافعی که گویند در دهان سال بلکه در زردات ابوحنیفه متولد شده و در ۲۰۴ در گذشته. اهم کتب وی به نام «الام» معروف است.

۶- احمد بن حنبل که در سال ۱۴۶ در بغداد متولد شده و در دهان شهر در ۲۴۱ در گذشته. مهمترین کتاب وی «المسند» نام دارد شامل سی هزار حدیث.

نوشته که مخالفت بسیاری در طریقهٔ ثالثه سابقه دارد و جمعی نیز مقلد این طریقه می‌باشند و از زمان دولت بنی‌عباس، به اعتبار تعدد مجتهدین و اختلاف مقلدین، بعضی از اهل اسلام که مقلد طریقهٔ خارج از طرف اربعه بوده‌اند در مقام تحفظه و تکفیر بعضی دیگر بر آمده فی‌الجمله نزاع و فتنه در میان فرق اسلام به این جهت به هم رسیده بود. آخر الامر به اعتبار رفع فساد و جدال، خلیفهٔ عصر به تصدیق علمای آن زمان، بنا بر این گذاشته بود که مقلدین اربعه تکفیر بعضی دیگر نکرده همگی را از جملهٔ اسلام شمرده و هریکی را در طریقهٔ خود مصاب می‌دانند. چون از ایام ظهور سلسلهٔ صفویه الی زمان جلوس میمنت مانوس، به اعتبار اختلاف مذهب، فتنه و فساد عظمی در میان اهل اسلام به هم رسیده بود که هریک یکدیگر را نهب و اسر و قتل و اسرا را در میان خود و کفره بیع و شری نموده‌اند. بناه علیه بندگان اقدس، بعد از التزام اهل ایران که تارك بدع باشند، از اعلیٰ حضرت خواندگار خواهش این پنج مطلب نموده‌اند که یکی از آن جمله این است که ملت جعفری را خامس ملل اربعه دانسته تا رفع غائلهٔ فساد بین‌العباد گردد و در این بساب رقم مبارک به سراپرای آدعالی جناب وزیر اعظم از موقف اعلیٰ عز و صدور یافته بود که رقم مبارک را محب در ورود خود به آن حدود بدیشان رسانیده و ایشان عریضه‌ای به خدمت بندگان اقدس به این مضمون نوشته بودند که هیچک از سلاطین سابقه چنین خواهش از پادشاه اسلام نکرده‌اند این تکلیف موقوف باشد. از این طرف، از جانب نواب شاهزاده کامکار نصرالله میرزا در جواب عریضه نوشته شده که هر گاه در ایام حضرت رسالت پناه بنای اسلام بر یک طریقه بود چه نحو شد که در ایام خلفای بنی‌عباس که مدت‌های مدید از هجرت گذشته بنای اسلام بود پر چهار شد، استکشاف این مطلب شده جوابی که در این وقت از آن عالی جناب رسیده این است که فروغ ملت جعفری در میان فروع ائمهٔ اربعه جرحاً و تعدیلاً مذکور نیست و پر ظاهر است که این حرف شگرف جواب این مطلب نمی‌شود. آن عالی جناب لله الحمد قائم روی زمین و استوانهٔ شرع مبین و خیر خواه کافهٔ مسلمین می‌باشد. بر ذمهٔ ایشان و این دوستی نشان لازم است که آنچه

محض حق و حق محض است در دو اتین علینین گفتگو کرده در اصواب امور صواب که منج اصلاح و متضمن فوز و فلاح است سعی بلیغ مبذول داریم. حرف اعلی حضرت شاهنشاهی آن است که برای رفع فتنه، به تصدیق علما، بنای مذهب اسلام در فروع، به موجب امر سلاطین سابقه، بر چهار قرار یافته حال که در میان این فرق ماده فساد و خصومت به اشد واقوی است و اسرای مسلمانان در میان کفار بیع و شری می شوند، چه منقصد دارد که بنای تقلید در حکام فرعی و در پنج قرار گیرد. کجا رواست که اهل اسلام در یکدیگر افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشند تا به نهب و اسراموال و اولاد مسلمین اطالیه ید نمایند و اسرای اهل اسلام در اسواق بیع و شری و در کنایس خاج برست کردند. البته این معنی موجب خشنودی خدا و مقرون به رضای جناب رسول و خلفای راشدین نخواهد بود و کار به جائی رسید که بسیاری از امت نبویه در میانه تلف و بر طرف شوند و تهاون در این امر مؤدی مفاصد عظیم گردد و از آن جا که پیوسته پاسداری بیضه اسلام و صیانت ناموس امت حضرت سید الانام منظور نظر حقایق ائرسامی می باشد، اهم و اصوب آن است که آن عالی جناب مقنس القاب درین باب خود را معاف ندارند و به اقتضای محامد ذات ملکوی صفات بسذل جهد در این باب لارم شمرده و نوعی فرمایند که به برکت سعی و اهتمام و به یمن همت آن گروهی احتشام امور معهوده بر وجه اسهل و اکمل فیصل یابد که امحای فساد و احیای مراسم و داد فی مابین عباد موجب فوز و رستگاری و باعث خشنودی حضرت باری خواهد شد.*

صورت دفتر هديه

دفتر هدايا وبادبود سرکار خلافت مدار اعلى حضرت فلك رفعت پادشاه ظل -
الله و خليفه اسلام پناه خدا الله خلافته العظمى که مصحوب عالی جهان مقربى الخاقان
مصطفى خان ومهدى خان ابلجيان ارسال شده:

تخت میناکاری مسع پشتی و مسند که موافق ثبت جواهرخانه هندوستان به
چهارالف وچهل هزارونهدصد و شصت نادرى تمام شده فيه المذکورات:

الماس:	پنجاه و هشت قطعه
زمرد:	شش هزار و هفتصد و ده قطعه
مرواريد:	بيست هزار و چهارصد و هشتاد قطعه
ياقوت:	يك هزار و نهصد و هفتاد و سه قطعه
	روپوش و غيره

روپوش دوشك تخت مبار که عن زربفت بادله به طرح بد رومى بطاينه
اطلس نیلوفرى سجاف اطلس بوته نقره ريشه گلابتون عددى
روپوش تخت مبار که عن يکشبه ارغوانى کناره وپاک بادله طلا باف عددى

چادر زربفت رشیدی اندرون زربفت بطانۀ ماهوت قرمز مشتمل بر بیست و چهارخانه که هر خانه‌ای دو ذرع و تمام دایره چهل و هشت ذرع می‌شود. يك باب گاو سرو کویزه گاو سر نقره: دوهزار و هشتاد و يك منقال: چهل و هشت عدد کویزه و قبه طلا:

کویزه طلا ششصد و دوازده منقال و نیم، دو پارچه عددی

قبه طلا هفتصد و شصت و هشت منقال، دو پارچه عددی

میخ نقره: بیست و هفت هزار و پانصد و چهل و يك منقال: چهل و هشت عدد

بو قچه دارایی رکیبی بطانۀ قدك آل سجاف قصب قرمز: عددان

فرش و غیره:

فرش چادر زربفت يك دست

زیر فرش لندره بطانۀ چیت عددی

فیل و غیره:

فیل بازیگر دو زنجیر

جل زربفت و غیره ۱۵:

جل زربفت بطانۀ قطنی ریشه گلابتون عددان

جل ماهوت بطانۀ قدك ریشه ابریشمی عددان

[محل مهر امامقلی خان]*

تخت نادری

تختی که نادر برای سلطان محمودخان پادشاه عثمانی فرستاده اکنون در سالن شماره ۳ موزه نوب قاپی استانبول روشنی بخش دیده‌آهل نظر است. پیش از آن چنین می‌پنداشتند که این تخت از غنایم جنگگ چالدران است، اما تحقیقات اخیر روشن نمود که این تخت ساخت هنرمندان هندی و جزو غنایمی است که نادر ابتدا از هند به ایران کشیده و در سال ۱۱۵۹/۱۷۴۶ به سلطان محمودخان عثمانی (۱۱۶۸-۱۱۴۲/۱۷۵۴-۱۷۳۰) اهدا کرده است.

نادر ضمن شرح هدایای خود جواهرات مختلف تخت را جزء به جزء توصیف کرده و ما اینک به شکل تخت می‌پردازیم. این تخت بیضی شکل و «کاناپه» مانند است با چهار پایه ضخیم با برجستگی‌های درشت. ارتفاع آن ۴۶ سانتیمتر است. تخت اصلاً چوبی است و روکش بدنه و پایه‌ها از طلاست که با رنگ‌های سبز و سرخ میناکاری و با انواع جواهرات زمرد و باقوت و مروارید ترصیع شده است. این جواهرات به صورت‌های گل و شاخه روی میناکاری نصب شده. بلندی دیواره پشتی تخت ۴۱ سانتیمتر است و روی بیرونی آن مزین و مرصع به جواهرات است و روی درونی دارای گل‌های مینائی سرخ و سفید می‌باشد و در طول قسمت

بدنهٔ پشت تخت برجستگی‌های مخروطی شکلی است مزین به یاقوت که در سر هر برجستگی قطعه‌ای زمرد نصب شده. بالش روی تخت از مخمل ارغوانی رنگت دوخته شده و اطراف آن با مروارید گلدوزی و یاقوت‌های طلائی و یاقوت و زمرد مزین گردیده است. این تخت دارای پانختی کوچکی است با تزئیناتی همانند تخت بزرگت.

جالب توجه این است که در سالن شمارهٔ دو توپ‌قاپی هدایای سلطان عثمانی نیز به معرض تماشا گذاشته شده و از جملهٔ این هدایا خنجری است که قبضهٔ آن با سه‌قطعه زمرد درشت تزیین یافته و در بالای آن نیز زمرد بسیار درشتی کار گذاشته شده و در زیر آن ساعت کوچکی قرار گرفته است. اندازهٔ زمردهای قبضه ۴ × ۳ سانتیمتر است و جنس غلاف و قبضه از طلاست مزین به اشکال گوناگون با الماس‌های متعدد. علت این نکته که هم هدایای نادر و هم هدایای سلطان محمودخان عثمانی در کشور عثمانی بوده و در موزهٔ توپ‌قاپی نیز در کنار هم قرار گرفته‌اند، ظاهراً این است که قرار بوده دو هیئت سفارت از ایران و استانبول به بغداد روند و پس از رسیدن سفرای بدان شهر هر یک به‌صوب مأموریت عزیمت نمایند. اما سفرای به بغداد که می‌رسند خبر کشته‌شدن نادر منتشر می‌گردد و این امر ادامهٔ حرکت آنان را متوقف می‌سازد و اندکی بعد که مصطفی‌خان شاملو با وجود تأیید سمتش از طرف ابراهیم‌شاه از رفتن به طرف استانبول منصرف می‌گردد، موضوع تبادل سفرای طرفین منتفی می‌شود. در این هنگام دولت عثمانی از فرستادن هدایا خودداری می‌ورزد و آنها را به استانبول برمی‌گرداند. اما تخت نادری به بغداد ارسال شده بود و بغداد جزو متصرفات دولت عثمانی بود و بدینگونه دولت عثمانی بسی آنکه متقابلاً هدایایی بفرستد، تخت‌را تصاحب کرده و در ایران هم اوضاع چنان آشفته بوده که کسی متوجه این موضوع نشده و اگر توجهی هم به احتمال ضعیف ابراز می‌شد قدرت سیاسی و نظامی وجود نداشته که پشتوانهٔ سخن حق باشد.

در خصوص تخت‌های نادری^۱ که تخت اهدائی مزبور یکی از آنها بود کشیش بازن چنین می‌نویسد:

«... از تخت‌های بسا شکوه او چه بگویم. آن یکی را که از هندوستان آورده بود به عقیده من گرانباترین تختی است که چشم بشر می‌تواند دید. سطح آن شش گام و بلندی آن ده گام بود. در آن هشت ستون باشد، هر یک مرصع به الماس و مروارید و بالای آن در درون و بیرون پوشیده از لعل و زمرد. دو طاوس بر آن باشد که هر یک از پرهای دم آنها منتهی به زمردی بزرگ می‌شود و در اندام آن دو طاوس به تناسب رنگ‌های مختلف طبیعی حیوان جواهرات قیمتی تعبیه شده است. پنج تخت دیگر داشت که نیز بسیار مجلل و باشکوه بود. برای او یکی دیگر نیز ساختند که از صفحه‌ای از طلا درست شده بود مرصع به جواهر.

علی‌الظاهر، تخت نخستین که بازن نام می‌برد همان تخت طاوس است و باز احتمالاً این تخت آخری همان است که نادر دستور ساخت آن را داده بود تا برای پادشاه عثمانی بفرستد.

۱- در مورد تخت‌های نادر رجوع شود به نامه‌های کشیش بازن طبیب نادرشاه (مجله یغما، سال سوم، ۱۳۲۹، صفحه ۴۱۴/۴۱۵) و مقاله آقای دکتر داود اصفهانیان تحت عنوان «تخت اهدایی نادرشاه افشار به سلطان محمود عثمانی» (مجله هنر مردم شماره ۱۵۶)

نامه مصطفی خان شاملو به احمد پاشا والی قارص

[شاه شاهان ۱]

پیوسته اختردوات و ابهت و مناعت و جلالت و کوب سعادت و حشمت و نبالت و بسالت از وصمت هبوط و محاق و آفت احتراق مصون بوده کامیاب حصول آمال باشند.

بعد از تبلیغ دعوات و اقیات مشتاقانه، مشهود رای موالات برای مهرضیا می‌دارد که مکتوب مودت اسلوب گرامی، سمت وصول یافت و موجب مزید مواد و داد گردید. شرحی که در باب آمدن موکب، همایون در سال قبل به قارص و ظهور خرابی از غازیان کاصحاب دین نسبت به محال آن نواحی، باوصف اظهار دوستی و اتحاد مذهب و قضیه سرعسکر و به قتل رسیدن جمعی از عسکر عثمانی در عرض راه در اثنای گریز و تناقض و تخالف این معنی با ادعای دوستی، نوشته بودند مراتب مزبوره هر کدام جوابی دارد:

آن عالی جاه الحمد لله صاحب عقل و انصاف اند و وزیر و صاحب اختیار و در میان کار بوده اند. ازاله آثار رقص و تکلیف مقدمه رکن و سر مذهبی به آن دولت و رفتن بر سر موصل و مراجعت کردن به رسم دوستی و دوباره به آن دولت اعلاء کردن معلوم رای سامی و مفهوم دور و نزدیک می باشد. چون احمد پاشای سرعسکر سابق و محمد علی رفسنجانی در قارص می بود، خبر تشریف آوردن آن عالی جاه نیز به مسامع علیه می رسید. مکتوبی هم که آن عالی جاه به رستم خان سردار سابق ابروان نوشته بودند حاضر و در خاطر سامی خواهد بود که در آنجا درج کرده بودند که مأموریم که صفی- میرزا را برده در اصفهان متمکن سازیم. لہذا آیات نصرت آیات عازم قارص شده و سوای این باعث بر عزیمت موکب همایون نبوده به این جهات متوجه قارص شده باشند. با وصف این، چگونه باز تقصیر بر این طرف لازم خواهد آمد. با وصف اینکه از این طرف این همه سعی در ترویج مذهب اهل سنت و نشر حقیقت خلافت خلفای ثلاث شده ایلیچیان عظیم القدر برای دوستی به آن دولت والا فرستاده باشند، گنجایش نداشت که به این نحوه در مقام تلافی در آمده محمد علی رفسنجانی را اسم گذاشته به ایران مأمور و اینگونه عبارات را در فرامین و نوشتجات بنویسند.

نزد خرد ظاهر است که پادشاهی منوط به تقدیر و رضای الهی است بلکه چنین اتفاق می افتاد که موافق تمنای اعیان آن دولت بر فرض محال که او شاهزاده می بود او در ایران تسلطی بهم می رسیده رگه اولاد شیخ صفی که تسلط یافته اند تا حال مفاسد آنها باقی باشد چنین شخصی که به دست عجم می افتاد خود انصاف دهند که تجدید مفاسد سابق چگونه می شد، اعیان آن دولت، خدا و رسول خدا و خلفای اکرم را چه جواب می دادند.

آنچه در باب سرعسکر و تفرقه گسی عسکر نوشته بودند که نضای الهی اتفاق افتاد، مشارالیه ده روز پیشتر در اینجا توقف کرد. دفعه اول که جنگ شد، دو فرسخ نازدوی او مسافت داشت. شکست خورده قشونهای کاصحاب الدین تا مطریس او، ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از پاشایان و روسا و بیرقداران و عساکر او به قتل

رسیده بر طرف شدند و سر عسکر در مطریس خود متحصن شده راه آذوقه بر او مسدود شد. لاعلاج شده شکسته و بیغوله های زمین را به دست گرفته سنگر خود را به احتیاط و هر روزه ربع فرسنگ پیش آورد، خاک و سنگر جرئت مقابله نمی کرد. لابد بنا را با اعیان عسکر به پورش گذاشت. چون عسکر از مقابله و جنگ میدان مأیوس بودند دیدند که در میان مطریس و زمین شکسته چه کار توانستند ساخت که در میدان جنگ بسازند و معلوم بود که بعد از آنکه از پشت مطریس به معرکه می آمدند امید حیات بر ایشان نبود. بایست یا به حرف سر عسکر عمل کنند یا جان به سلامت به در برند. آن عالی جاه از قشون خورد تحقیق نمایند که همان روز که این مقدمه واقع شد بانصد ششصد نفر از آدم او را، که در خارج اردوی او بود، بر طرف کرده عسکر او را که برای گاه و غله بر آمده بودند تعاقب کرده به مطریس او داخل کردند. با وصف این شکستهای مکرر و مسدود بودن راه آذوقه و ذخیره بر چنین عسکری چگونگی توقع قرار و ثبات می توانست داشت و چه قسم راه شبهه در فرار ایشان باقی خواهد ماند و مردن سر عسکر هم معلوم که چه حالت دارد.

اینکه در باب قید و گرفتاری جمعی از ایشان نوشته بودند، بعد از آنکه آن جماعت از میان مطریس آغاز هزیمت کرده بودند، قشونهایی که در دو طرف به محافظت ایشان و سد طرق قارص مأمور بودند، بدون امر و اشاره اقدس، به ایشان در آویخته هریک را که منزل اجمل نزدیک بود به معرض تلف در آوردند.

مهمنداً معلوم است که آن جماعت از برای کشتن و کشته شدن به جنگ آمده بودند و به طریق دوستی و مهمانی نیامده بودند. درین صورت آنچه به متقاضی تقدیر و نصیب درباره هریک اتفاق افتاده باشد متضمن گله مندی نیست با وصف این معنی، جمعی، از گرفتاران را مرخص و مصحوب جامیش^۱ حسن آقا روانه آن صوب فرمودند. بر رای انور مخفی نخواهد بود که مدتی است که از این

طرف سعی در سازگاری می‌شود و پارسال احمد افندی کسری بلی را هم به اطلاع آن عالی‌جاه برای تبلیغ پیغام به دربار خلیفتمدار عثمانی فرستادند. مومی‌الیه مرد بی‌غرض و در میانه به تبلیغ پیام مأمور بود و جزیره [ای] نمازد که او را نفرستادند. معینا اعلیٰ حضرت از این معنی غبار کلال به خاطر اقدس راه نداده در این وقت که قضیه سرعسکر واقع شد، دست از تکالیف معهوده برداشته و مجدداً فتحعلی بیگ ترکمان را بانامهٔ همایون برای اظهار دوستی از راه بغداد روانهٔ دولت علیهٔ عثمانیه فرمودند و نسخ تکالیف معهوده بی‌شبهه و صریح و رسم دوسنیها صحیح است.

[شاه شاهان] قبل از این به اهل ایران فرموده بودند که قابل این عارفه نیستند. از این مطالب دست برمی‌داریم. در این وقت چون دیدند که اعیان آن دولت از قبول این تکالیف راجل‌اند و برایشان بسیار شاق است و مودی به قتل و خونریزی مسلمانان می‌شود و اهل ایران شایستهٔ این کوشش و تلاش نبودند، لهذا دست از آن مطالب برداشتند. [شاه شاهان] را حرف یکی است و مذهب اهل سنت در ایران استمرار و من بعد مؤالفت استفرار دارد. در میان دو دولت دوستی است و پیغام فارص برای این بود که اگر در آنجا جمعیتی از عسکر عثمانی باشد، لازم خواهد بود که موکب همایون عازم آن سمت شود و الا قشون شکسته را تعاقب کردن و رعایا را پایمال نمودن از مروت دور است و لایق این دولت نیست. اگر شاه شاهان را خیال بدی در خاطر می‌بود. فرصتی بهتر از امروز به دست نمی‌آمد. بعد از آنکه منوجه آن سمت می‌شدند، البته هیچ قسم حاجز و حایلی از برای هیچ مطلب باقی نمی‌بود و چون نامه‌ای که به اعلیٰ حضرت پادشاه ظل الله و خلیفهٔ اسلام پناه نوشته‌اند، جواب آن تا پنج شش ماه دیگر می‌رسد، منظور اقدس آن است که از راه خوی و دمدم و مراغه و همدان روانهٔ اصفهان شوند و بنابر اینکه محمودی و بسایزید و خاک وان سرراه است، عبور موکب منصور از آن نواحی اتفاق خواهد افتاد و ان شاء الله تعالی از آن سمت عازم اصفهان خواهند بود و قشونهای اضافه را مرخص

و مقرر فرمودند که در ولایت آذربایجان مشغول بیلاق و قشلاق باشند. در اصفهان به هر نحو جواب که از دولت عثمانی برسد فراخور آن عمل، اگر ضرور شود، بعد از نوروز باز موکب اقدس در آذربایجان حاضر خواهد بود چون لازم بود به اعلام این مراتب پرداخت.

تاریخ ۱۱۵۹

ایام دولت و جلالت مستدام باد.

[پشت نامه] مهر: عبده مصطفی ایلچی نادر شاه*

* اسناد انجمن تاریخ ایران (خط همایون ص ۲۰۷) اسناد و مکاتبات تاریخی

نامهٔ میرزا مهدی خان به پادشاه عثمانی

مخلص بی‌ربا معروض رای آفتاب ضیای ملک آرامی دارد که در حالتی که طرهٔ شاهد ضمیر از شکنج شکنجهٔ حوادث زمان مانند جمع‌مشکین مویان خطا و خنن گردغم گرفته و آینهٔ طبع اخلاص مسیر از غبار افشانی سپهر نفاق پیشه و گردانگیزی حرکات چرخ غدر اندیشه چون صفحهٔ عارض نوحطان ارمن زنگ‌الم پذیرفته بود از بین سعادات اختری درخشان گشت که کوب یمانی از فروغ عبارانش غم‌بصارا چشم روشنی گفت و از طرز طرز دانی و بنده نوازی مرغولهٔ موی صبیح‌الوجه خرامان گردید که عارض بنان چنگل از حسرت شکفتگی رخسارش چون گسل در خون خفت، یعنی رقیمة اشفاق نمون و عنایت نامهٔ التفات مضمون که نامزد این بندهٔ اخلاص مقرون شده بود شرف وصول بخشیده، اسباب مباحات را سرمایه وقامت مرام را پیرایه گردید و موازی هزار عدد اشرفی مسکوک انجم درخش که از خزانهٔ جود آسمان فصاحت اعلیٰ حضرت سکندر شوکت دارا درایت، قهرمان معمورهٔ ارض بالطول والعرض، مظهر مصدوقهٔ انا جعلناک خلیفه فی الارض^۱ سلطان البرین و خاقان – البحرین، ثانی ذوالقرنین، پادشاه اسلام پناه جم و قار، شاهنشاه ظل الله سلیمان اقتدار،

لازالت نقود احكامه العلیة رایجة فی الاقطار والامصار موهبت واحسان شده بود، با يك عدد ساعت طلائی مجوه كه به دقیقه یابی طبع والا از سرکار عاطفت مسدار عالی اهدا یافته بود، به وساطت حضرت وزیر مکرّم و دستور الاعظم حجاج احمد پاشاوالی بغداد واصل گشت. از تأثیر اکسیر عطیة بهیة خدیوانه نقد مزین وجود این موجود در دارالعبار هستی همقدر طلای احمر و ذره پروریهای آفتاب آفتاب یاب مرحمت خسروانه درباره بنده چون مهرانور سکه بهزر گردید و از هدیه سنیه آصفانه که طعنه بر ساعت سعد می‌زد، دل اخلاص منزل در فضای سینه از فرط نشاط رقص گردید. عقرب نواب از غیرت آن مانند مار بر خود پیچید و زبان مسدحت بیان از عین عبودیت ساعت بساعت به شکر گذاری این عواطف عظمی پرداخت و از این موهبت بیدریغ فرق افتخار بر چرخ دوار افراخت.

ان شاء الله تعالی چندانکه صرة فلك را نقود کامل عیار کواکب مشحون و در دراری ولآلی نواقب در مخازن سپهر مخزون و ساعت ادوار زمان به دقیق و توانی منوط و چرخ گردان به زنجیر کهکشانشان مربوط است، کلید خزان این ارکان جهان و مقلاد کشور عرصه امکان درسد قدرت و قبضة ملکوت شاهنشاه ظل الله و خلیفه اسلام پناه بوده و ایام سعادت و اقبال بندگان عالمی به ساعت قیام و قیام ساعت پیوسته باد.

به موجب امر واجب الاذعان همایون، عالی جاه مصطفی قلی خسان رفیع غائله کلفت و تمهید رسم الفت نموده در دارالسلام بغداد از سایه گزینان قصر بی- قصور آن دوات ابد مبانی و کامیابان نعم بی منتهای عنایت سلطانی بوده ان شاء الله بروفق مسراضی اولیای نعم در اتمام و تکمیل امر سفارت و نشیید اساس مسالمت مستلزم الخیر و البشارة سعی مشکوره به ظهور خواهد آورد.*

نامه نادرشاه به سلطان محمودخان

بسم الله الرحمن الرحيم

صنوف دعوات و افيات اجابت نمون و الوف تحيات طيبات دوستي مشحون، از فرط اخلاص و کمال اختصاص، هديه بزم ارم نظم همايون اعلى حضرت خورشيد طلعت مشنري سعادت بهرام صلابت كيوان مهابت، خليفه خافين، ثانی اسکندر ذوالقرنين، برادر سليمان جاه، پادشاه اسلام پناه ظل الله جلد ملکه ساخته مشهود رای جهان آرای آفتاب ضیامی دارد که قبل از این در خصوص تعیین رکن و سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق (ع) به دولت علیه قاآنيه تکلیفی شده بود که باوصف اینکه مانع و محذور آن در نظر عقل جاوۀ ظهور نمی نمود، علمای اعلام و اعیان آن دولت ابد فرجام متشبت به معاذیر گشته از قبول آن تحاشی ورزیدند. بعد از مقدمه

۱- عنوان نامه در سند: «رکاب همايون جهان داری به نادرشاه طرفندن فتح علی بيگ ترکمان و ساطنی له وارد اولان فارسی نامه دوستی علامه نک بينه صورتيدر اوایل محرم سنه ۱۱۵۹ و در سند ديگر: سواد نامه همايون که مصحوب فتح علی بيگ ترکمان نوشته».

بکن محمد پاشای سرعسکر، هر چند تأمل و [دیدیم اگر] خیال کردیم غرضی
 سوای دوستی و سازگاری اهل اسلام نداشتیم. این همه خونریزی واقع شد. بعد از
 آنکه در این ابواب اصرار کنیم احتمال دارد که خونریزی بیشتر شود. لهذا از راه
 حسن نیت و دینداری جرأت زیاده [بر این] مبالغه نکرده از تکالیف مذکوره نکول
 نموده ترک آنها کردیم. اهل حاج ایران، در سلك مذاهب اریمه در هر مکان و مقام که
 اتفاق افتد نماز خود را ادا خواهند کرد. والله الحمد اتحاد مذهب و ملت حاصل و
 مراتب خلت و ارتباط ظاهراً و باطناً کامل است. در هر باب غائله نزاع ارتفاع و
 مواد کلفت و کلال انقطاع یافته دیگر دعوی و گفتگوئی باقی نیست و به عنایت یزدانی،
 دوستی و برادری بین الحضر تین تا ابد برقرار و اساس موافقت و موافقت پایدار
 خواهد بود. آنچه در نامه علی حده از خدمت همایون رجا و نیاز شده رد و قبول
 آن حواله به لطف گیتی بخشا و تقاضای رای جهانگشا است.

باقی آفتاب خلافت و جهانداری تابنده و پاینده باد.*

۱- نصیح قیاسی

* اسناد شماره ۴۴ و ۲۶۸ انجمن تاریخ ایران (خط همایون شماره ۲۳، نامه

همایون دفتر ۱۸ ص ۱۶۱) اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۲۵ - ۱۲۳

نامهٔ محرمانهٔ نادر شاه به سلطان محمود خان^۱

هوایته تعالی شانه

برضمیر منیرهما یون که مطرح اشعه انوار ایزد بی چون است منکشف و مرتسم می دارد که قبل از اینکه به تأیید الهی آثار سب و رقص و بدع را از ایران محو و منسوخ نمودیم، در خصوص تعیین رکن و سر مذهبی امام جعفر صادق (ع) از راه یگانگی و دوستی و ولا به آن دولت ابد پیوند تکلیف شد و چون در این ضمن غرض سوای سازگاری اهل اسلام و تالیف امت حضرت سیدالانام نبود، مطنون کلی آن بود که البته درجهٔ قبول و ارتضا خواهد یافت. بعد از وقوع مقدمهٔ یکن محمد پاشای سرعسکر هر چند تأمل شد، انکار و تحاشی امنای شرع اطهر و اعیان دولت به حدی مشهود گردید که به این همه سفک دماغ راضی شدند و به قبول آن تکالیف راضی نشدند. هر چند که به عنایت ایزدی مذهب سنت و جماعت که عبارت از قبول حقیقت خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و ترك مبتدعات باشد، در ایران کمال

۱ - عنوان نامه در سند: نامهٔ مرقومه پیچیده ورود ایدن فارسی نامه نك بعینه

شیوع و رسوخ و استقرار دارد و اکثری عن صمیم القلب قائل‌اند. لیکن بعضی از راه نادانی راضی نبودند که ایشان را نیز خواهی نخواهی تابع و مقلد و معتقد این طریقه ساخته‌ایم. چون مقصود این نیازمند خیر خواهی طرفین بود، هرگاه طرفین به تکالیف معهوده راضی نباشند، اصرار این خیراندیش چندان لزومی ندارد و اگر عجم و ایلات ایران (را) عقلی می‌بود، بایست از روز ازل این قسم بدعتها را از شاه اسماعیل قبول نکنند. چون از بدو حال غرض ماصلاح اندیشی امت محمدیه بود، خداوند عالم نظر مرحمت خود را فراخور نیت دریغ نداشت. بهر حال اصل کشاکش و ماده نزع و طرف مطالب معهوده بود. از آنها دست برداشتیم هرگاه مدعا موقوف باشد دعوی نیز موقوف است. گذشتم از سر مطالب تمام شد مطلب.

لله الحمد مذهب سنت و جماعت که مقصود کل است شایع و مستمر و عاری از شائبه ریب و خلل است و خدا نخواسته باشد که بعدالیوم، به سبب ملک و مال، مادام الحیات تیغ خلاف از غلاف برآمده بادی نزع شویم. لیکن در عالم برادری اعلام می‌شود که چون عراق و آذربایجان همیشه با سلاطین ترکمانیه و فی الحقیقه ارثی این خیرخواه است که در عهد دولت شاه اسماعیل نصف آنها به تصرف آن دولت ابد پیوند درآمده چنانچه یکی از آن دو مملکت را که عبارت از عراق و آذربایجان باشد، از راه یگانگی، به این دوست صادق الوالا احسان و عطا فرمایند البته نصف دیگر به آن دولت باهره حلال خواهد بود و حسن التفات آن حضرت نسبت به این برادر اخلاص پرور بر عالمیان ظاهر و میرهن خواهد شد و این تکلیف نیز از راه محبت و اتحاد نه از روی اصرار و ابرام می‌شود و در رد و قبول آن مختارند. بهر نحو که بر طبع همایون گوارا باشد بر این اخلاصمند نیز گوارا خواهد بود. حمل بر نوعی دیگر نخواهند فرمود.

باقی آفتاب خلافت و جهانداری لایزال و بی‌زول باد.*

* اسناد شماره ۲۵ و ۲۶۹ انجمن تاریخ ایران (خط همایون)، اسناد و مکاتبات

سفارش نامه به علمای ایران در باب مصطفی نظیف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي ابدى الشرع بانوار الصدق واليقين و ابداه بتأييد الملك و السلطنة بين المسلمين والصلوة والاسلام على سيدنا محمد خاتم الانبياء والمرسلين و على آله العظام وصحبه الكرام و من اتبعهم باحسان الى ساعة القيام.

بعد اهداء الدعوات الزاكية و اتحاف التحيات الصادقة الى الموالي المشرف بالرياسة العلمية على اعلام العلماء الممالك الايران في هذا الزمان دام محفوظاً عند الملك المنان فالذي ينهى الى الجناب العالي، متبوع اعلام الموالي انه قد حذر في زبيرة الملفوفة مع المفاوضات السعيدة القا آتية التي وردت الى ساحة الخلافة العظمى ما يتعلق بامر الحدود وهو تشطير بعض ممالك الحمية الواقعة في التخوم المحروسة بعناية الله الملك القيوم على نهج الرجاء الصادر عن الحب والوداد، لاعلى وجه الالتزام؛ وتفويض امره القبول

۱- عنوان نامه در سند: «نصیبات لوشیخ الاسلام افندی حضرت لری طرف شریف

لرندن مصطفی نظیف افندی بدیله ملا علی اکبر کوندربله مکتوب موالات اساو بسک

صورتیدز.»

الى اختيار حضرة الخلافة الكبرى حسبما بعد تقتضيه العقول فلما وصل هذه التحريرو لو حظ ما فيه من المعاذير والمحاذير علم ان هذا الأمر لا يرجى ولا يساعد عليه بالرضا كيف لا و قد ظهرت عليها السلاطين العظام العثمانيه انار الله تعالى براهينهم واخذوا من يدى المخالفين بعون الله الملك المعين فوآتعت فى حوزة حضرة سلطاننا بالارث و الاستحقاق و صارت محرومة كسائر الممالكة المعمورة فى آفاق فصرف الاختيار الى خلافة غير مختار بل الحقيق بالاعتناء والاعتبار ابقاء التحديد، فى زمن سلطان مرادخان الرابع اسكنه الله تعالى فى اطيب المساكن و المرائب فاقتضى الحال لاعلام هذا المقال ان يرسم الوكة فخيمة سلطانية مخصوصة ويبعث رسولا متعبناً من الرجال حسب العادة القديمة و الديدنة المستدعية فى الدولة العلية فاستسعد بتلك السعادة من ارباب الاقلام فى الديوان العالمى مصطفى نظيف الموصوف بالرشد والسداد دام فى حفظ رب العباد و شرف بحمل تلك الالوكة الفخيمة السلطانية و نقلها الى تلك الحضرة القاآنيه و فوض اليه بعض الامور المرسومة حسبما رسم فى تلك المشرفة السامية فلذلك صروف تلك الرسالة المخصوصه مسع هذا السفير الرشيد فاذا وصلت الى جنابكم العالى نرجوا سعيكم المشكور فى حصول تلك الامور على الوجه المسطور فى المفاوضة العلية السلطانية. نرجوا التوفيق من الله الملك العلام لتيسير اتمام هذا المرام *

* اسناد انجمن تاريخ (از بايگانى باش وزيرى ج ۸ ص ۱۷۸)

در حاشية نامه چند سطرى ظاهراً به تركى نوشته شده كه خوانا نيست ولى تاريخ

۱۱۶۰ در آن خوانده مى شود.

نامه نادر شاه به سلطان محمودخان^۱

لآلی متلالی دعوات وافیات اجابت نمون و جواهر زواهر تحیات طیبات
موالفت مقرون از مخزن مودت و عیبہ بی عیب محبت ہدیہ بسزم شریف و موقوف
منیف اعلیٰ حضرت فلک رفعت خورشید طلعت مشتری سعادت دادار جهاندار عدالت
گستر، داور سلیمان جاہ فریدون فر، خدیو ممالک گشای کشورگیر، خسرو مہر افسر
گردون سریر، اعظم سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، قانع المشرکین، ظل اللہ
فی الارضین، سلطان البرین خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذو القرنین، خلیفۃ اسلام پناہ،
پادشاہ انجم سپہا سپہر بارگاہ، السلطان الغازی محمودخان لازالت ظلال خلافتہ
مبسوطہ و الویۃ جلالہ مرفوعہ ساختہ مشہود رای جهان آرای ہمایون می دارد کہ
نوامج بہیہ و مفاوضات علیہ کہ مصحوب افتخار الاماجد والافانم مصطفیٰ نظیف
افندی و فتحعلی بیگ ترکمان ارسال شدہ بود، در ایمن اوان و اسعد زمان، شرف
بخشای ساحت ورود و شرف افزای خاطر مودت مورد ورود گردیدہ.

اینکہ در نامہ ہمایون اندراج یافتہ بود کہ در اوانسی کہ سوکب نصرت

۱- عنوان نامہ در سند: «عتبۃ علیہ جلالتمدارہ نظیف افندی و ساطیلہ نادرشاہ

طرفندن وارد اولان فارسی نامہ نک بعینہ صورتیدر غرۃ جمادی الآخر سنۃ ۱۱۵۹»

اشتمال در جابب شمال مشغول جنگ و جدال بود، از جانب گماشتگان آن دولت لایزال امری به ظهور نرسید و بعد از آن‌هم که رود دوستی و ولا از ورود جند و جیش آمیخته گل و لای کدر گردید، مبنی بر اجازه شرع پرنور و دفع ضرر از حواشی و سنور بود. بر این نیازمند در گاه اله از مبادی حال حسن نیت و صفای طوبیت آن شهریار عالی مقدار معلوم و میرهن و مهر جهان افروز محبت و مهربانی آن حضرت چون آفتاب عالم تاب روشن می‌باشد. البته بر آن خدیو اسلام پناه نیز واضح خواهد بود که این نیازمند را از این تکالیف کلفت انگیزی و سل سیف و خونریزی منظور نبود و سواى تصفیة مشرب و تجلیه مذهب و توافق دولتین و تألیف مسلمین طرفین مطلبی گرد خاطر نمی‌گشت و یا قصد حالات ناملاپم از پیرامون ضمیر نمی‌گذشت. لیکن به تقدیر الهی صورت مطلوب جانبین کماهی در مرآت حصول عکس افکن نشد بلکه عکس آن اتفاق افتاد. بدیهی است که در نظر انصاف پیشگان روشن ضمیر که بر دقایق امور خبیراند محمول به وجه صحیح و محول به معامله الاعمال بالنیات خواهد شد.

اینکه در خصوص ملك مرقوم كلك درر سالک شده بود که چون زمام اختیار را به سر پنجه رای و رویت سلطانی گذاشته ما را در رد و قبول آن مختار ساخته‌اید، از راه اتحاد دولتین، بنا را بر مصالحه زمان خدیو خلد مرابع، سلطان مرادخان رابع، گذاشته انجام و ختام آن را متوقعیم و دولت نادریه را جدا نمی‌دانیم. نوعی شود که ان شاء الله العزیز رسم اتحاد در میانه دولتین و اخلاف و اعقاب حضرتین در روزگار پایدار بماند.

اسلام پناها چون آن شهریار خلافت مدار این دوستی شعار را برادر بزرگ می‌باشد و وعده این نوع محبت پیشگی به اظهار دوستی همیشگی فرموده‌اند، سلطان کشور گشای دارالملک دل و فرمانروای معموره این مشت گل، یعنی مودت جنائی، اجتناب از حدود امر و تخلف از منهج رضای اعلی حضرت خاقانی را مجوز نداشت. لهذا رضاجویی خاطر همایون را لازم دانسته مأمول آن حضرت را ممضی

و امر مصالحه را به نحوی که صورت ماجری ملحوظ اعیان دولت بهیه می‌گردد پذیرای حسن قبول و ارتضا و نظیف افندی را مقضی المرام مرخص به انصراف و انثنا ساختیم.

چندانکه صاد صداقت و لام الفت و حای محبت به کلمک نقذیر نقش الواح قلوب بنی آدم است، انشاءالله الرحمن این صلح سراسر صلاح نگماشته صفحہ عالم و ثبت بقای آن به اثبات لوح و قلم توام باد.

الباقی نیز جهانتاب خلافت و شهر یاری به عون و تأیید جناب باری نور -
باش عرصه کامکاری و فروغ بخش فضای جهاننداری باد*.

[محل مهر] برگزیده قادر در جهان بودنادر

نامهٔ نصرالله میرزا به صدر اعظم عثمانی^۱

جناب وزارت مآب، جلالت نصاب، ابهت انتساب، مسند آرای محفل عز و جلال و زینت بخشای اربکة سعادت و اجلال، عالی جاه دستورا کرم و صدرا فخم، وزیر اعظم عظم الله شانہ، بعد از تبلیغ دعوات و افیات اشفاق آمیز، منهای رای اصابت انگیز می دارد که در این اوان میمنت نشان از طسرف فرین الشرف اعلی حضرت فلک رتبت با ولسی النعمی ابوی ظل اللہی، شیدالله قواعد سلطنته، نامهٔ مشکین خنامهٔ همابون مشعر بر فسخ تکالیف معهوده و مبتنی بر تشدید و استقرار قواعد مصالحه و رفع کلفت و نزاع به جانب فرخنده جوانب بندگان سلیمان شان خلیفة اسلام پناه، اسکندر دستگاه، پادشاه فلک بار گاه خلد الله ملکه و افاض احسانه نگارش یافته مصحوب عمدة الاشباه فتحعلی بیک تر کمان ارسال شده البته مضامین دوستی قرین آن مملوم آن والاجاه حقانیت آئین خواهد گردید و به مقتضای مراسم رأفت و التفات به تحریر این مکتوب خیریت اسلوب به تحریک سلسلهٔ موالات پرداخت. پیوسته مکثونات خاطر نیکو سرا بر را طراز اعلان دهند.

باقی ایام وزارت و ابهت و مناعت و کامرانی بماناد.*

۱- عنوان نامه در سند: عنایتلو صدراعظم حضرت لربنک نادرشاه تک اعتمادالدوله سی طرفندن سفیر مومسی الیه یدیله کلان فارسی مکتوبک بعینه صورتیهدر.
* سند شمارهٔ ۵۶ و ۲۷۰ اسناد انجمن تاریخ ایران (از خط همایون)

فرمان نادر به حسنعلی خان معیر الممالک^۱

پادشاه اسلام پناه روم خلدالله ظللال خلافته فی الارضین^۲

آنکه جلالت و بسالت پناه، ابهت و مناعت دستگاه، عالی جاه مقرب الخاقان، نظاماً للجلالة والبالا حسنعلی خان معیر الممالک به عنایات بلانهایات شاهنشاهی معزز و مباهی گشته بدانند که چون در این وقت از دولت علیة عثمانیه، به موجب امر و فرمان اعلی حضرت نلک رفعت، سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذی القرنین، خاقان گردون بارگاه انجم حشم و خدیو ستاره سپاه فریدون خدم، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، خلیفة سلیمان جاه و خاقان ظل الله، عالی جاه وزیر معظم و دستور مکرم و مشیر محترم مفخم احمد پاشا و الی دار السلام بغداد و بصره و افتخار الاماجد و الاعیان مصطفی نظیف افندی با سفر ای امر، صالحه بین الدولتین که مرغوب طرفین بوده مأذون و مأمور و نظیف افندی با نامه همایون آن

۱- عنوان در کنار سند: معیر خان جناب لرینه و بریلان رخصت رقمی صورتی در.

۲- احتراماً در صدر نامه آمده و جایش در متن، بعد از «خاقان ظل الله» است که

با علامت [] مشخص کرده ام.

پادشاه سکندر دستگاه به اتفاق عزت‌مآب ولی افندی که از جانب عالی‌جاه مشار-
 الیه تعیین شده بود، وارد درگاه معلی و شرف‌اندوز تقبیل عتیة علیا گردید. لہذا از
 این طرف قرین الشرف آن عالی‌جاه مرخص و مأذون است که به موجبی که اعلی-
 حضرت پادشاه اسلام پناه در نامه‌ها بون اظهار وخواهش فرموده‌اند، امره صالحه
 را موافق زمان خلاد مرابع سلطان مرادخان رابع، با شروط و مواد معهوده با افندیان
 مشارالیهما پذیرای انجام ساخته به نحوی که مأمورین آن طرف وثیقه مهر-
 نموده بسپارند و آن عالی‌جاه نیز از جانب این دولت علیه وثیقه مرقوم و به مهر خودہ ختم
 ساخته تسلیم نمایند در عہدہ شناسد. تحریراً فی ۱۵ ش (شعبان) ۱۱۵۹*

* سند شماره ۸۳۶ انجمن تاریخ / اسناد و مکاتبات (نصیری) نسیری، ص ۱۴۱ -

صلح نامه نادرشاه با دولت عثمانی^۱

الحمد لله الذى انام عيون الفتن بايقاظ قلوب السلاطين و اسال^۲ عيون الامن بين الانام [بتنظيمس مجارى المعاداة^۳] من بين الخواقين الاساطين [وحمل عقود- حباثل النزاع بعقد الحباثل والعهود فى هذا المههد المحمود و لوح آثار المصافات فى لوح ذلك الملك النادر المسعود و صلى الله على رسوله الذى افرغ الفراغ فى قلوب قلوب المسلمين بتخليقة مواد الفساد وفتح و سد باب الاسلام و طريق الكفر بمفاتيح السيوف و مصالح الجهاد و على آله و اصحابه اولى النهى و الرشاد^۴].

۱- عنوان نامه در جهانگشای نادری: «صورت صلحنامه که از این طرف به موده راقم حروف مرقوم گشته است.» و در منشآت: «صورت وثیقه ای که بدجهت صلحنامه در خصوص مطالب خمس به خوانندگان روم نوشته شد.» و در اسناد بایگانی دولت ترکیه: «رکاب مستطاب جلالت نصابه ملوکاندن نظیف مصطفی افندی و ساطنبه عقد مصالحه مبارکه بی حاوی ایران شاهی طرفندن وارد اولان فارسی تمسکک عبتی صورتیدر.»

۲- جهانگشا: و اجری

۳- ج : بانظامس انهار المنافرة

۴- ج : و اصلح بمصاحبتهم ما فسد من امور المسلمين و اذهب غیظ قلوبهم لیثنی

صدور قریم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من غل و عقود و امرهم بابقاء العهود کماورد فی

اما بعد، در شورای کبیرای صحرای مغان که اهالی ایران از بندگان نواب گامیاب سپهر جناب، قهرمان دورمان رفیع‌الشأن ترکمانیه، برق‌خرمن سوز هسنی سرکشان به تأییدات سبمانیه، تاج‌بخش ملوک‌ممالک هندو توران، داور دارارای عرصه ایران، الخاقان الاعظم و القآن الاکرم، ظل سبحان، شاه شاهان جهان، السلطان نادر پادشاه خلدالله سلطنته و شوکته مستدعی قبول سلطنت شدند، چون از بدو خسرو و روح شاه اسماعیل صفوی سب و رخص در ایران شیوع و به این سبب مبغضت و معادات فی مابین روم و ایران ظهور و وقوع داشت، نظریه مذهب حنیف اهل سنت و جماعت که مختار آبی کرام آن حضرت بوده [آن جناب^۱] از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد، فرمود که هرگاه آن طایفه باللسان و الجنان تارک این عقاید و اقوال لا طایل و به حقیقت خلفای راشدین [رضی الله عنهم] نایل شوند^۲ [به حصول مسئول نایل خواهند شد^۳]. ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کردند. چون اعلیٰ حضرت فلك رفعت خورشید طلعت، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، خسرو جهان داور، خدیو فریدون فر، خاقان البحرین و سلطان البرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین [خلیفه ظل الله و پادشاه اسلام پناذ، خلیفه اهل ایمان، نور جهان افروز خاندان ترکمان، السلطان الغازی محمودخان ابدالله خلافت و دولته^۴] و نواب همایون شاهنشاهی از سلسله ترکمانیه^۵ بوده، بنا بر

کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهد (سوره المائده ۱) و صلی الله علی محمد صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه و لایما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة: اجهود.

۱- در نامه نیست.

۲- اصل نامه چنین است در منشآت: رضوان الله علیهم

۳- م: منور ایشان مقبول خواهد شد.

۴- م: ظل الله و پادشاه اسلام السلطان غازی محمودخان ابدالله دولته و خلافت خلیفه

اهل اسلام و فروغ بخش خاندان ترکمانیه بودند.

۵- م: شاهنشاهی نیز ... بودند لهذا بنا بر...

مزیدالمت فی مابین حضر زین و رفع غوایل شوروشین از میانه فریقین، مطالب خمس را که عبارت از تصدیق ملت جعفری و اختصاص رکنی از ارکان بیت الله الحرام به حجاج ایران و تعیین امیرالحاج از دولت علیّه نادریه^۱ به دستور مصر و شام و اطلاق اسرای جانبین و بودن و کیل در پایتخت دولتین باشد خواهشمند شدند^۲. بعد از تکرار آمد شد سفر اوایل چنان که پادشاه اسلام پناه روم سه ماده اخیر را قبول و مقدمه تخمیس مذهب و تفویض رکن^۳ را به معاذ بر شرعیه و موکول ساخته به موجب نواهیج نوافج ختام [اعتذار^۴] طالب فسخ این مرام شده بود. اگر چه اعلی حضرت شاهنشاهی که منشأ این تکالیف شدند، سوای رفع نباغض و دفع تناقض و التیام اهل اسلام منظوری نداشتند، لیکن [چون به تقدیر الهی حصول مقصود در عقد امتناع ماند، در حینی که قرع باب استصلاح جزبی غرضی و خلوص و محبت محملی نمی داشت، محض^۵] از راه رضا جوئی خاطر همایون پادشاه ظل الله سکندر مقام و حفظ ناموس اسلام حلقه کوب در دوستی^۶ گذشته مطالب معهود مرا متروک و طریق مسالمت^۷ ملوک داشته^۸ و این نوید آرا مبخش را مصحوب چابار به پادشاه فلک رخس اعلام داشتند^۹ اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در آرمه سالفه به سلاطین تر کمانیه تعلق داشته که به سبب اختلاف انگیزی شاه اسماعیل به دولت علیّه عثمانیه انتقال یافته، ضمناً اظهار شد که هر گاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف

۱- م : دولت علیّه ایرانیه

۲- در پایتخت... از پادشاه سکندر چاه خواهشمند

۳- م : رکنی

۴- م : ندارد

۵- م : ندارد

۶- م : دوستی

۷- م : مسالمت را

۸- م : ملوک و این نوید...

۹- به صحابت چابار فلک رخس به آن پادشاه گردون غلام اعلام ...

رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت به رسم عطیه^۱ به حوزه ممالک محروسه شاهنشاهی انضمام باید و پادشاه اسلام پناه رادر رد و قبول آن امر مختار ساختند و در نامه شریف‌مایون که در این وقت از آن دو ات والا، مصحوب جناب افتخار الاماجد والاعیان، زبدة الاقناعم والاقران، نظیف افندی، عز وصول یافت اندراج یافته بود که اگر چه نظر به مآثر مجهوره و مساعی مشکوره که از این طرف در ازاله و ازاحه آثار بدع به ظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد می‌دانیم؛ لیکن نظر به قانون دولت عثمانیه، این مراتب را با وزیرای عظام و علمای اعلام مشورت فرمودیم. قبول آن را منافی شرع و معایر نظام دولت دانستند به نحوی که مواد سابق منسوخ از این مطلب نیز برای مزیدالفت و نیتیم در گذشته بنا بر صالحه ایام خدیو و خلد مراتب سلطان مرادخان رابع گذشته شود نادوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند و برای استقرار این امر از جانب [آن دولت]^۲ والا، عالی جاه وزیر معظم و دستور مکرم و مشیر مفخم احمد پاشای والی بغداد و بصره و افتخار الاماجد مشارالیه مأمور و مأذون [وعالی جاه]^۳ مشارالیه نیز عزت نصاب محمدت^۴ ایاب ولی افندی کاتب دیوان را از قبل خود [به مهیت افندی سالف الذکر^۵] روانه این دربار عظمت مدار سپهر نمون ساخته مشارالیهما، مابین قزوین و تهران، وارد اردوی معلی و شرف اندوز تلشیم سده سنیه عالی^۶ گشته و از جانب [این دولت علیه^۸] نیز کمترین بنده آستان خلافت نشان شاهنشاهی

۱- م : از دولت علیه به حوزه ممالک شاهنشاهی

۲- م : دولت ابد مدت

۳- م : ندارد

۴- م : محبت

۵- م : و نظیف افندی سابق الذکر

۶- م : سپهر افتدار

۷- م : سده عنیا

۸- م : از طرف قرین الشرف

محمد مهدی^۱ مأمور گشته از آنجا که [اعلیٰ حضرت^۲] پادشاه اسلام پناه رعدۀ محبت و دوستی مخلد فرموده نواب همایون شاهنشاهی [نیز آن حضرت را برادر بزرگ دانسته پاسداری رضای خاطر همایون^۳] آن حضرت و آرامش اهل اسلام را اهم مطالب و اعظم مآرب^۴ [می شمرند، لهذا بعد از وصول نامه همایون^۵] مأمول پادشاه اسلام پناه را منلقی به قبول فرمودند و به موجب امر اقدس بنای مصالحه بر يك اساس و شرط و سه ماده و تدبیل و خاتمه بدین نهج قرار یافت:

اساس - صاحی که در زمان خاقان جنت مرابع سلطان مرادخان رابع واقع شده فی مابین دولتین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرر بوده به همان دستور معتبر و تغییر و خلل به ارکان آن راه نیابد.

شرط - من بعد قتنه نایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون به صلاح و خیریت دولتین باشد در جمیع موارد معمول و از اموری که مهیج غبار کدورت و منافی مصالحه و مسالمة باشد [اجتناب شود].^۶

ماده اولی^۷ - حجاج ایران^۸ که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند، ولایة و حکام سر راه آنها را محل به محل سالمین آمنتین به یکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را منظور دارند^۹

۱- در اصل نامه نیست

۲- م: ندارد

۳- م: نیز مراعات سنن دوستی را بر ذمت خود واجب و رضا جویی خاطر

۴- م: شمرده

۵- م: مأمول ثانی آن خدیو اسلام پناه را منلقی قبول ... به موجب

۶- م: از طرفین اجتناب شود. ان شاء الله این دوستی و مسالمت و بیگانگی ر مورد فی مابین دو دولت عظمی و احفاد و اعقاب این دو خانواده کبری مادام دوام الیالی و الایام الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار بوده باشد. م

۷- م: اول

۸- م: ایران و توران

۹- م: لازم دانند

ماده نائیه^۱ از برای [نایید دوستی و اتحاد دولت]^۲ در هر سه سال شخصی از آن دولت در ایران و [شخصی هم]^۳ از ایران در آن دولت بوده اخراجیات ایشان از طرفین داده شود.

ماده نائیه - اسرای طرفین مرخص بوده و بیع و شری برایشان روانه بوده هر يك که خواهند به وطن بروند ممانعت نشود.

تذییل - [حدود و سنور زمان سلطان مرادخان تحقیق شده]^۴ حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن، اهالی ایران [احوال ناشایسته‌ای را که در زمان صفویه احداث شده کلیه تارک و در اصول عقاید به مذهب اهل تسنن سالک بوده خلفای راشدین را به خیر و ترضی یاد نمایند و آن جماعت که من بعد^۵] به کعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند، از آن طرف به دستور حجاج [وزوار روم و اهالی]^۶ سایر بلاد اسلامی با ایشان ساوک شده از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف شرع و حساب مطالبه نشود و همچنین در عتبات عالیات هم، مادام که در دست آن جماعت مال تجارت نباشد، حکام و مباشرین بقداد باج نخواهند و هر يك که مال تجارت داشته باشند مسال حسابی از ایشان [خواسته زیاده طلبی نشود]^۷ و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیه به همین منوال

۱- م : دو م

۲- م : نایید دوستی و توثیق محبت

۳- م : ندارد

۴- م : سیوم

۵- م : [از سب و رفسی مقتلوع اللسان بوده مرتکب نگردند و من بعد که]

۶ آن ممانعت و

۷- م : اخذ شده زیاده مطالبه نشود

۸- م : آنچه بعدالایوم

۹- م : وکلای دولین

عمل شود و نیز از تاریخ انعقاد صلح آنچه از اهل ایران به روم و از روم به ایران آیند حمایت نشده بهو کیلان یکدیگر تسلیم نمایند* و ان شاء الله تعالی این دوستی و محبت درمیانه دو دولت عظمی و اخلاف و اعقاب این دو خانواده کبری مخلد و برقرار باشد.

خانمه - چون جناب نظایف افندی که از جانب دولت علیه عثمانیه آمده بود، حال که شهر شعبان المعظم سنه هزار و صد و پنجاه و نه هجری مطابق بارس نیل است، به قبول شرایط و قبول مذکور به موجب اذن رخصت نامه همایون که در دست داشتند با عالی جاه مشارالیه تمسک مهر کرده به سرکار^۱ خلافت مدارشاهنشاهی سپرد، لهذا کمترین بنده آستان خلافت نشان، که از طرف قرین الشرف اقدس مأمور به انجام و اختتام امر مزبور بود، این تمسک را مهر کرده تسلیم نمود. مشروط به اینکه من بعد از طرفین ایلچی بزرگی که در مرتبه مساوی باشند تعیین و مقارن نوروز یا بعد، با تصدیق نامه‌های داله بر قبول مراتب مسطوره و انعقاد عهود مذکور، فرستاده شود. کان ذلك فی شهر المذکور و مطابق السنة المیمونة المسطور.

امضاء

کمترین بنده آستان خلافت نشان

حسنعلی معیر الممالک**

** از این جا تا پایان نامه کاملاً با آنچه در منشآت آمده متفاوت است. در منشآت چنین آمده:

«شود و ما نیز مراتب مسطوره را منظور داشته عهد فرمودیم که صالحه مذکوره و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف و وید و برقرار و مخلد و پایدار شود. مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و منافی رسم وفاق به ظهور نرسد، از این طرف نیز نقص و خلل به قواعد آن راه نخواهد یافت. فمن نکث فانما ینکث علی نفسه من اوفی بما عاهد علیه الله فیؤتیة اجرا عظیما و حرد ذلك فی شهر محرم الحرام سنة الف و مائة و ستین من الهجرة النبویة علی مهاجرها الف الف سلام و تحیة.»

۱- اصل نامه: بر کار

** اسناد شماره ۶۷ و ۲۸۷ انجمن تاریخ ایران، (خط همایون ج ۳-ص ۶-)

منشآت میرزا مهدی خان و جهانگشای نادری / اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۵۳-۱۴۷

نامه نادرشاه به سلطان عثمانی در خصوص قبول مصالحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اصلى ما افسد من امور المسلمين و اذهب غيظ قلوبهم ليشفى صدور قوم مؤمنين و نزع ما فى صدورهم من غل و حقوق و امرهم بابقاء العهد كما ورد فى كتابه المجيد يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود و صلى الله على رسوله محمد صاحب المقام المحمود و على آله و اصحابه و لا سيما خلفاء الراشدين الذين بذلوا فى اصلاح الدين غاية المجهود ما توافقت العناصر الاجتماع و توافقت الطبايع فى الانقطاع و بعد چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند، بنا بر این که از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع و معادات و مبغضت میانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت، نظر به مذهب حنیف اهل سنت و جماعت که مختار آباء کرام و اسلاف عظام ما بود از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آن که الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم که هر گاه آن طایفه باللسان و الجنان تارك اقوال لاطایل و به حقیقت خلافت خلفای

کبار رضوان الله عليهم قائل شوند به حصول مسئول نایل خواهند شد. ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالقه نکول کردند.

چون اعلیٰ حضرت قدر قدرت، اعظم سلاطین جهان وافخم خواقین دوران، خدیو سلیمان حشم، خسرو خورشید علم، ناصرالاسلام و المسلمین، قاصح الکفار والمشرکین، خاقان البرین و سلطان البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، خادم الحرمین الشریفین، برادر جهان داور گردون بارگاه، پادشاه اسلام پناه ظل الله، السلطان الغازی محمودخان مدالله ظلال خلافته علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند و نواب همایون ما نیز سلیل آن سلسله سپهر احتشام بودیم، برای مزید اثلاف، به حسن تلافی طلب امضای مطالب خمسسه که در تویقات نامه مسطور است از آن حضرت گشتیم. بعد از آمد شد صفر که پادشاه سلیمان جاه سه ماده را قبول و دو ماده را به معاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه موکول ساخته به موجب نواج نوافج ختام خواهشمند فسخ این مرام شده بودند، اگر چه نواب همایون ما که به نسیام محبت غنچه گشای ازهار این مطالب گشتیم؛ سوای رفع تباض و دفع تناقض و اراحه طرفین و ازاحه آثار رین و شین منظوری نداشتیم، لیکن چون به تقدیرات اله حصول مقصود در عقدۀ امتناع مانده بود، محض از راه رضاجویی خاطر همایون پادشاه سکندر مقام و حفظ ناموس اسلام حاقه کوب در دوستی و التیام گشته تکالیف مهوده را متروک و طریق مسالمت مسلوک داشته این امر دلپذیر را به خدیو گردون سریر اعلام نمودیم. اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان درازمه سالقه به سلاطین ترکه ان تعلق داشت که به سبب اختلاف انگیزی شاه اسمعیل به دوات علیه عثمانیه انتقال یافته ضمنا اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت به رسم عطیه به حوزۀ ممالک محروسه این طرف انضمام یابد و آن حضرت را از راه برادری در رد قبول آن مختار ساخته بودیم و درنامه همایون که از آن دولت والا، مصحوب افتخار الاماجد نظیف افندی، عز و صول بخشید [اندراج] اندراج یافته بود که اگر چه نظر به اثر مشکوره

و مساعی مبروره که از دولت نادریه در امحاء و ازاله آثار بدع به ظهور پیوسته دوالتین علیتین را متحد [متحد] می دانیم لیکن، بنابر بعضی جهات، خاطر اندس متعلق به آن است که به نحوی که مواد سابق منسوخ شده از این مطلب نیز برای مزید الف و التیام در گذشته، بنا بر مصالحه ایام خدیو خلد مرابع سلطان مرادخان رابع گذاشته شود نادوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند:

از آنجا که اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه و عده این گونه دوستی ممدود و جبل محبت را به عقود موثیق ممدود فرموده اند و ما نیز آن حضرت را برادر بزرگ و پاسداری رضای خاطر آن جناب و آرامش حال مسلمین را اهم مطالب و اعظم مآرب می شمردیم، لهذا، بعد از وصول نامه مسکیه الختام مأمول ثانی آن خدیو اسلام را نیز منقلی به قبول و معتمدی به بنای امر مصالحه مامور ساختیم فی ما بین معتمدان دولتین امر صلاح بر يك اساس و شرط و سه ماده و تدبیل بر این نهج قرار یافت .

اساس - صلحی که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان رابع واقع شده فی ما بین دولتین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرر بود به همان دستور و استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد.

شرط - من بعد فتنه نائم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شأن طرفین و مقرون به صلاح دولتین باشد معمول و از اموری که مهیج هیچ کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمة سالمه باشد اجتناب شده ان شاه الله این دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و اولاد و احفاد این دو خانواده کبری، الی یوم القیام، قائم و دائم و برقرار باشد.

ماده اولی - حجاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند، ولایة و حکام سر راه ایشان را محل به محل سالمین آمین به یکدیگر رسانیده صابنت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند.

مادهٔ ناینم - از برای تأکید مودت و توثیق محبت، در هر سه سال شخصی از آن دولت در ایران و شخصی هم از ایران دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود. مادهٔ نالته - اسرای طرفین مرخص بوده و بیع و شری برایشان روا نبوده و ربک که خواهند به وطن خود روند معانعت ایشان نشود.

تذیل - حکام سرحدات از حرکاتی که منافسی دوستی است احتراز کنند و سوای آن، اهالی ایران احوال ناشایست را که در زمان صفویهٔ احداث شد بالکلیه تارک و در اصول عقاید به مذهب اهل سنت سالك بوده خلفای راشدین را به خیر و ترضی یاد نمایند و آن جماعت من بعد که به کعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و بساقی ممالک اسلام آمد شد نمایند، از طرف روم به دستور حجاج روم و اهالی سایر بلاد اسلام به با ایشان سلوک شده از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنین در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست آن جماعت نباشد، حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته باشند، مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیه به همین منوال عمل شود و آنچه بعد البیوم از اهالی ایران به ممالک روم و از روم به ممالک ایران آیند حمایت نشده به و کلای دولتین تسلیم شود.

لهذا ما نیز مراتب مسطوره را ممضی داشته عهد فرمودیم که مصالحهٔ مذکوره و عهد مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق وفاق به ظهور نرسد، از این طرف نقص و خلل در قواعد آن راه نباید فن نکث انما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرأ عظیماً

حرر ذلك فی شهر محرم الحرام سنة الف ومائة و ستین من الهجرة النبویة
المصطفویة علی مهاجرها الف سلام و تحیة*

* اسناد و مکاتبات (تصیری) ص ۱۷۱ - ۱۶۷، به نقل از بایگانی باش وزیری

ترکیه (خط هما یون)

نامه حسنعلی بیگ معبر الهمالك به صدر اعظم عثمانی

بسم الله خير الاسماء

پیوسته ایوان مشیده الارکان وزارت و دولت و شوکت و اقبال و نزهت سرای
راسخ البنیان ابهت و مناعت و فخامت و اجلال به معماری عنایات ایزد متعال از
زلزال انهدام و اختلال مصون و برسنوح آسایش و ثبات مقرون باد.
بعد از تبلیغ دعوات و اقیات محبانه و تسلیمات زاکیات دوستانه مشهود
رای مهر انجلای بیضا ضیامی دارد که مفاوضه شریفه و صحیفه دوستی لفرغه که
مصحوب جناب ستوده آداب و لئی افندی سمت ابلاغ یافته بسود: در این اوان،
بهجت افزای خاطر اخلاص مظاهر و صفا بخش عالم باطن و ظاهر گردید الحمدلله
رب العالمین مقدمات مصالحه به نحوی که مرضی و مرغوب و مقصود و مطلوب
آن عالی‌جاه و در این مدت همت ایشان مصروف به انجام آن بود صورت پذیر
گشته دفع تشویشات و تشکیکات و ازاله کدورت آن عالی‌جاه شده آسایش‌گزین
بستر اطمینان شدند و حضرت گرامی منزات نظیف افندی و کاتب دیوان سرکار، بعد
از ادراک سعادت و سربلندی، به خوشوقتی و خرسندی رخصت انصراف یافته
روانه شدند.

باقی ایام عظمت و اجلال و رفعت و اقبال مستدام و پر دوام باد *

* اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۱۵۶ - ۱۵۵ به نقل از بایگانی هاشم وزیری

(نخست وزیری) ترکیه، خط همایون، ش ۳۷۲۴

فصل سوم

اسناد و مکاتبات مربوط به

فتح دهلی و روابط ایران و هند

محمد شاه گورکانی

بامرگ اورنگ زیب (۱۷۰۷/۱۱۱۸ هـ) دوران شکوه و عظمت سلسله گورکانیان هند پایان یافت و روزگار انحطاط و زبونی دودمان بابر آغاز گردید. از آن پس دیگر فرد نیرومندی در آن خاندان پدید نیامد و هر روز انحطاط و سستی بیشتر نیرو گرفت. آنچه این انحطاط را تا مرحله سقوط و زوال کشانید نخست جنگها و اختلافات و برادر کشیها و درگیریهای داخلی بین شاهزادگان ضعیف و ناتوان گورکانی و امرای سرکش و جاه طلب و استقلال جوی بود و دیگر دسایس و تحریکات و تجاوزات طلایه داران استعمار یعنی تجار سود پرست و افراد حادثه جوی اروپایی که به قصد چپاول و غارت ثروت های شبه قاره هند از آغاز قرن هفدهم به هند داخل شده و به لطایف الحیل جای پای به دست آورده و نزدیک به صد سال در هندوستان جاگرم کرده بودند. از همه این اروپائیان خطرناکتر انگلیسیها بودند که نرم نرم پایه های قدرت خود را به عنوان تجارت در هند محکم کردند و بتدریج رقیبان اروپایی خود را از پرتغالیها گرفته تا فرانسویها از میدان به در نمودند و سرانجام بر سراسر هند دست انداختند.

اورنگ زیب مردی در امور دولتی مستبد و در مسائل مذهبی متعصب و

در کارهای خصوصی و مناسبات خانوادگی سختگیر و تند بود. از ابن روی‌هیچک از طبقات مردم، حتی فرزندان او را دوست نمی‌داشتند بلکه بهتر بگوییم او را به مناسبت حیلہ گری و پیمان شکنی و زور گویی دشمن می‌داشتند. چنانکه هم در حیات وی، محمد اکبر یکی از پسرانش بسراو شورید و به کمک را جپوتها عازم جنگ با پدر شد. اما اورنگ‌زیب با حیلہ و تزویر بین‌وی و راجپوتها جدائی انداخت و محمد اکبر، به امید دریافت کمک نظامی؛ به شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران پناهنده شد. اما هرگز نتوانست شاه سلیمان بی‌غم و پسرش شاه سلطان حسین را به دادن کمک نظامی راضی کند و سرانجام این آرزو را به‌گور برد (۱۱۱۷هـ).

اورنگ‌زیب، در پایان عمر، سرزمینهای پهناور خود را بین پسرانش تقسیم کرد. تخت امپراطوری دهلی و حکومت سرزمینهای شمالی را به پسر ارشد خود محمد معظم داد و حکومت آگره و ایالات جنوبی را به پسر دوم محمد اعظم و سرزمینهای تازه گرفته دکن را چون کلکنده و بیجاپور به کام بخش.

اما این تقسیم مورد رضایت فرزندان او نبود. چه پس از مرگ وی محمد اعظم تن بدین تقسیم نداد و برای تصرف دهلی و سلطنت بر سراسر هند به جنگ برادر شتافت. در شمال آگره دو برادر به یکدیگر رسیدند و جنگ در گرفت و بر اثر کوشش و جنبش ذوالفقارخان سردار دلیر اورنگ‌زیب سرانجام محمد اعظم به قتل رسید و سلطنت بر محمد معظم قرار گرفت و او به عنوان بهادرشاه بر تخت سلطنت هندوستان نشست (۱۱۱۸/۱۷۰۷).

بهادر شاه بسیار کوشید تا مگر دل‌های هندوان را که از قسارت و تعصب اورنگ‌زیب ریمده بود بار دیگر به دست آورد. اما شدت عمل اورنگ‌زیب و سنگدلی و سختگیری او چنان مردم هند را رنجیده ساخته بود که بهادرشاه نتوانست آب رفته را به جوی باز آورد. با این حال کوشش این پادشاه نشان می‌دهد که همان طور که اهل سازش و صلاح بود، مرد جنگ و سلاح نیز بوده است. وی دعاوی ساهونوه سیواجی را به رسمیت شناخت و موافقت کرد که در سرزمینهای دکن

ربع مالیات بهوی که سرکرده و پیشوای قبایل مهارات بود پرداخته شود. باراجپوتها نیز از در صلح در آمد و قراری با آنها گذاشت که بنیانی برای استقلال آنان بود. اما در مقابل قبایل سیک (سیج) که با هم متحد شده و به مسلمانان حمله کرده و ملاها را کشته و مسجدها را سوزانده و مردم روستاهای شرق پنجاب را قتل عام کرده بودند بهادرشاه با قدرت و قاطعیت تمام به جنگ برخاست و خود در رأس سپاهی در سال ۱۷۱۰ بر آنان حمله برد و آنان را درهم شکست و بسیاری از آنان را کشت تا جایی که بقیه ناگزیر به کوهستانها پناه بردند.

اورنگ زیب در نود و پنج سالگی مرد و محمد اعظم هنگامی که به سلطنت رسید پیر شده بود. بنابراین دوران سلطنت او شش سال بیشتر طول نکشید و وی در هفتاد سالگی در گذشت (۱۷۱۲).

پس از وی سلطنت به دست پسر ناتوانش معزالدین جهاندار افتاد و چون او قدرت اداره امور کشور را نداشت و جز کشتن افراد خاندان سلطنت و شاهزادگان گورکانی کاری از او ساخته نبود، ذوالفقارخان سردار کارها را به دست گرفت. اما او نیز هر چند سرداری دلیر بود، ولی در نگهداری کشور و امور سیاسی و اداری تجربه ای نداشت. لاجرم رشته کار از دستش بیرون رفت و امور مملکت به اختلال گرفتار آمد و حکام مناطق دور دست شروع به جور و ستم و چپاول اموال مردم زجر دیده و تنگدست هند نمودند. دولت گورکانی هند به لبه پرتگاه سقوط رسیده بود که دو تن از حکام سر به عصبان برداشتند. از این دو تن یکی سید حسینعلی بود حاکم ایالت بهار و دیگری برادرش سید عبدالله حاکم الله آباد. این دو برادر، فرسخ سیر پسر عظیم الشان بهادرشاه را که در کشتار شاهزادگان گورکانی موافق به فرار شده و جان به سلامت برده بود به سلطنت برداشتند و برای مقابله با جهاندار بی کفایت و ذوالفقارخان بی تدبیر روی به دهلی نهادند. جهاندار و ذوالفقار در جنگ با حسینعلی عبدالله مغلوب و دستگیر شدند و هردو به قتل آمدند (۱۷۱۳/۱۱۲۴هـ). فرخ سیر نیز فردی نالایق بود، لاجرم زمام کارها به دست حسینعلی و عبدالله

افزاد. اما اینان نیز افراد نیرومند و مدبری نبودند. حسینعلی با آنکه منصب و عنوان نایب‌السلطنگی یافت، در جنگی که با قبایل مهارت کردکاری از پیش نبرد و مجبور به مصالحه شد و در این توافق، عملاً سرزمینهای دکن را با جگزار ساهورئیس قبایل مهارت نمود.

در این هنگام پیشامدی روی داد که در آن روزگار و در آن آشفته بازار دربار گورکانی چندان جلب توجه نکرد. ولی در حقیقت نخستین تبش‌های بود که دولت گورکانی هند از روی نادانی و بی‌خبری بر ریشه خویش زد. توضیح آنکه در سال ۱۷۱۵، عده‌ای از جانب انگلیسی‌های مقیم بندر کلکته به نزد فرخ‌سیر پادشاه هند آمدند تا از حکمران بنگال شکایت کنند. چه حکمران مزبور نخواست بود که دست این مهمانان ناخوانده را در سرزمینهای دولت هند بازگذارد. تصادفاً در آن هنگام فرخ‌سیر بیمار بود و طبیبان از درمانش درمانده بودند. در میان اعضای هیئت انگلیسی جراحی بود به نام هامیلتون. پادشاه گورکانی هند از او برای مداوای خویش یاری خواست و جراح انگلیسی نیز توانست با موفقیت کامل بیمار خود را درمان نماید. فرخ‌سیر از باز یافتن سلامت خویش چندان شادمان شد که به‌شبهه دیرین سلاطین مشرق زمین، نسنجیده و بنیدبشیده به طبیب انگلیسی گفت که در ازای این خدمت هر چه بخواهد مورد قبول خواهد بود. انگلیسی مزبور، آن دشمن دانای کشور هند، بی‌آنکه به سود شخصی خویش اندیشه کند، بیدرنگ از پادشاه هند خواست که اولاً انگلیسی‌های بنگال از پرداخت مالیات گمرکسی معاف شوند و ثانیاً اراضی نزدیک به بندر کلکته که متعلق به پادشاه هند است به انگلیسی‌ها اعطا گردد. فرخ‌سیر باز هم بی‌آنکه به عواقب کار بنیدبشد، با هر دو درخواست هایتون و اذیت نمود و این آغاز تجاوز انگلیسی‌ها به اراضی «مجاور» در سرزمین هند بود (۱۷۱۷/۱۱۲۹هـ).

فرخ‌سیر که از مداخلات دوبرادر حامی به ستوه آمده بود خواست که طبیب خود را از زبربار ایشان بیرون کشد. اما حسینعلی که بر سرزمین پهناوری دست حکومت

بلکه سلطنت داشت، از این امر باخبر گردید و باقیابیل مهارت برای نخستین بار فاتحانه پای به دهلی نهاد.

این واقعه در تسریع انحطاط دولت گورکانی اثر فراوان کرد. حسینعلی و عبدالله یکی از شاهزادگان ناتوان گورکانی را به نام شمس‌الدین رفیع الدرجات به سلطنت برداشتند. وی که ابراهیم نام داشت و پسر رفیع‌الشان پسر بهادر شاه بود، سه ماه بیشتر در سلطنت نماند و به بیماری سل درگذشت. سپس رفیع‌الدوله شاه جهان دوم را بر مسند سلطنت نشانند، او نیز یک سال بعد فوت کرد (۱۷۱۹/۱۱۳۱) و امیرشاهی بر شاهزاده «نیکوسیر» قرار گرفت که اندکی بعد در همان سال ۱۱۷۹ از تخت بر نخته افتاد و سلطنت متزلزل هندوستان به ناصرالدین محمدشاه گورکانی تعلق گرفت و او همان کسی است که گرفتار جنگ با نادر شد و مغلوب وی گردید.

جلوس ناصرالدین محمد بر تخت سلطنت نیز بر اثر تصمیم و اقدام حسینعلی و عبدالله بود. آن دو می‌خواستند که سلطنت به نام وی و به کام ایشان باشد. اما، در این هنگام اوضاع سیاسی تغییری فراوان کرده و نیروی سهم‌گین سیاسی دیگری پدید آمده بود و آن اتحاد سیاسی چنگلیش خان حکمران ما لوه با یک ایرانی جسور بود به نام سعادت خان که در مقابل اراده دو برادر سدی سدبید ساخته بودند. در سال ۱۷۲۰، حسینعلی برای آنکه شاید بتواند به نمهدی چنگلیش خان را از میان بردارد، او را از مالوه به دهلی فراخواند. اما او نه تنها بدین امر سرفروند نیامد بلکه ایالت خاندیش را نیز متصرف شد و بر سرزمینهای گورکانیان در دکن مسئولی گردید. محمدشاه نیز، در پنهان او را تقویت می‌کرد. زیرا امیدوار بود که بتواند به دست وی بر تسلط و دخالت دیربای «حسینعلی و عبدالله» پایان دهد. سرانجام حسینعلی برای جنگ با دشمن به جانب دکن روی آورد، اما در راه کشته شد. عبدالله برادرش نیز در نزدیک اگره مغلوب حریف شد و دوران تسلط آن دو برادر بر سلسله گورکانیان هند پایان پذیرفت.

محمدشاه وزارت اعظم دولت گورکانی را به چنگلیش واگذار نمود و او را «آصف‌جانه» خواند و «نظام‌الملک» لقب داد. سعادت خان نیز به حکومت ناحیه

اود منصوب شد. وی با استفاده از ضعف دولت مرکزی حکومت خویش را به سلطنت تبدیل نمود و به سلطان اود شهرت یافت و در بار دهلی هرگز نتوانست ایالت مزبور را از وی باز پس گیرد. و بدین ترتیب، بازماندگان سعادت خان در مسدنی قریب به یکصدوسی سال در ناحیه اود سلطنت و حکومت داشتند تا اینکه کمپانی هند شرقی در امور آن ناحیه که به مناسبت بی کفایتی زمامداران آشفته و پربیشا شده بود بنای مداخله گذاشت و بالاخره در فوریه سال ۱۸۵۶ لرد دالهوزی فرمانروای انگلیسی هند الحاق آن سرزمین را به متصرفات انگلیسی هند اعلام داشت و واجد علی خان، آخرین حکمران آن ایالت معزولاً به کلکته فرستاده شد و دولت انگلیس سالبانه صدوبیست هزار لیره مستمری در حق او برقرار نمود و یک حاکم انگلیسی به نام سرجمس اونرام برای او تعیین گردید.

باری چنگلیش نیز دو سال بیشتر در سمت وزارت اعظم باقی نماند و از خدمت در دهلی، در دربار سلطان گورکانی هند، کنار گرفت و بسدکن بازگشت و سلطنتی بالاستقلال فراهم آورد و شهر حیدرآباد را پایتخت خویش قرار داد و مدت ده سال تمام، وقت خود را صرف تحکیم پایه‌های قدرت خویش و دفع و رفع قبایل مهارت نمود. به طوری که چون در گذشت دولتی استوار و نیرومند از او برجسای ماند. وی به مناسبت داشتن لقب نظام الملک به «نظام» شهرت یافت و بازماندگانش همگی این شهرت را حفظ کردند و به نام «نظام‌کن» معروفیت یافتند. آخرین آنان که از معروفترین و ثروتمندان جهان بود، تادوران استقلال هند همچنان برمسند قدرت و حکومت متمکن بود و سرانجام به موجب قانون اساسی کشور جدید الاستقلال هند، حوزه حکومتی وی جزو سرزمین هندوستان گردید و استقلال وی پایان پذیرفت.

وقتی فرخ سیر به قتل رسید، سلطنت گورکانیان هند دچار ضعفی فراوان شد. زیرا سران مقتدر هندوستان، از مسلمان و هندو، هر یک به حکومت ایالتی منصوب شدند. حکومت ناحیه گجرات به جی سینک رسید و فرمانروایی ایالات اجمیر و خاندیش به آجت سینک پادشاه جونپور و حکومت مالوه به چنگلیش. اما اینان در

حقیقت همگی در کار خویش مستقل بودند. چه دولت گورکانی هند ناتوانتر از آن بود که بتواند از آنان حساب و کتابی بخواند و در امور ولایات مزبور اعمال قدرتی کند. در این میان قبایل سرکش مهارت نیز امتیازات فراوانی حاصل کردند. پیش از آن اجازه یافته بودند که يك چهارم مالیات دکن را دریافت دارند. در آن هنگام قرار شد که صدی ده نیز به عنوان مالیات بگیرند و از همان زمان، استیلای مهارانها بر کونکان تثبیت گردید. در سال ۱۷۲۰ بالاجی پیشوای اول مهارانها درگذشت. بالاجی توانسته بود که مهارانها را وحدت بخشد و اتحاد قومی را بر اساس مذهب برهمنی بنیان نهد و بالنتیجه جماعت غارتگر مهارانها را به صورت نیروئی عظیم و وحشتناک درآورد. پس از بالاجی، پسرش راجی راثو جانشین وی شد. پسری که از لحاظ شایستگی و هوشمندی و درایت شایسته چنان پدری بود.

در سال ۱۸۳۴ مهارانها بر مالوہ کاملاً مستولی شدند و به سرزمینهای اطراف پرداختند و دامنه ناخوت و تاز را تا دروازه های دهلی توسعه دادند. سعادت علی خان توانست مدتی آنان را از پایتخت دور کند و سلسله گورکانیان را از سقوط نجات بخشید. اما دو سال بعد، باز هم قبایل مهارت تحت فرمان پیشوای راجی راثو تا پشت دیوارهای شهر پیش آمدند و تمام حومه شهر را غارت کردند. محمدشاه برای دفع آنان از نظام دکن یاری خواست و در ازای این خدمت حکومت مالوہ و گجرات را هم به او واگذاشت و ضمناً به شاعران گورکانی دستور داد تا به نظام ببینوندند. نظام این دعوت را پذیرفت و به جنگ مهارانها رفت. نظام قبایل مهاجم را از دهلی بیرون کرد و سپس یهوپال را مرکز سناد خود قرار داد تا مهاجمین را قلع و قمع کند. اما چون از هیچ جانب بدو کمک نرسید، در محاصره افتاد و تنها با عقد قرار دادی توانست جان خود را نجات بخشد. وی به موجب این قرار داد ناگزیر شد که ناحیه مالوہ و سرزمینهای بین ناربد و چندال را به مهارانها واگذار کند و پنج میلیون روبیه یعنی پنجاه لک از خزانه امپراطور هند به مهاجمین تقدیم نماید.

در چنین اوضاع و احوالی بود که دوات گورکانی هند و پادشاه ناتوان آن کشور، محمدشاه، دچار حمله نادر شاه از جانب شمال گردید. محمدشاه پس از حمله نادر و سقوط دهلی که در سال ۱۷۳۶/۱۱۵۱ ه. ق روی داد، دوازده سال دیگر به سلطنت بی شکوه و بی رونق خود ادامه داد. مرگش وی در سال ۱۷۴۸/۱۱۶۱ روی داد.

نامه نادرشاه به محمدشاه گورکانی^۱

ظرایف طرایف دعوات و اقیات و تحایف اطایف تسلیمات زاکیات که از دارالملک دل به سوی شهرستان زبان گسیل و از معمورۀ جنان به صوب کشور بیان ترسیل شود، هدیه بزم اعلائی شریف و تحفه موقوف منیف حضرت فاک رفعت کیوان ایوان، قآن مشتری سعادت زحل دربان، فروزنده مشعل دودمان شاهی، فرازنده رایت گیتی- ستانی و بهین آثار رحمت حضرت سبحانی، مہین گوهر صدف دودمان رفیع الشان گورکانی، شاه جهان پرور ہمایون فر، خسرو خرم دل فرخ سیر، سلطان داراشکوہ فیروز بخت، خدیو کامکار فرخنده اختر خجستہ تخت، المخصوص بعواطف الملک الممان والمؤید بتأیید قادر دیان، محمدشاه خلد اللہ الملکہ و دولہ، ساخہ مشہود رای شریف می دارد کہ قبل از این، در مبادی حال، کہ دارالسلطنۃ اصفہان بہ تصرف امنای این دولت ابد بنیان در آمدہ در خصوص تنبیہ افاغنے قندہار و باقی اشرار کہ نسبت بہ ہند زیادہ بر ایران مصدر ایذاء و اضرار شدہ اند مصحوب علی مردان خان

۱- عنوان نامه در منشآت: «مرا-لہ» [ای] کہ بعد از فتح قندہار بہ حضرت محمدشاه

شاملو و بعد از آن به توسط محمدعلی خان به آن پادشاه ذی جاه اعلام شده بود که کسی تعیین نماید، بعد از ورود رایات منصوره به آن حدود، راه فرار به ایشان مسدود دارند و در مکاتیب شریفه که از حضور پرنور آن حضرت مصحوب اینچیان مشارالیهما شده بود مندرج ساخته بودند که به صوبه داران کابل، در آن باب تأکید اکید و امر شدید به عمل آید. بنا بر آن، این نیاز مندر گاه‌اله نیز، به سلسله جنبانی تعهدات آن حضرت عازم قندهار و برای تجدید مذاکره آن مواد، ایابچی دیگر به سفارت مأمور و بعضی سفارشات در عالم موالات لساناً و شفاهاً به ایابچی مزبور القاشده که در حین ادراک تثبیت عتبه‌عالیه قانچی به عرض اقدس رساند و حال چهارده ماه است که ایابچی رفته و کار قندهار طی نشده اثری از تعهدات مزبوره به ظهور نرسیده و قطع نظر از آن ایابچی را در آن صوبه توفیق و برخلاف مذاول فاذا حبینم بتحیه فحبوا با حسن منها آورد و ها در ارسال جواب مکتوب که از گنار دوستی گلی و از بهارستان مودت سنبلی بود و تهاون تسویف به عمل آمده خلاصه مطلب اینکه این نیازمند در گاه‌اله جز دو جهت، سوای رعایت راه و رسم مودت و پاسداری نوامیس محبت، اثری دیگر مطرح نظر نبوده توقعی در ملک و مملکت آن حضرت که الهی تا ابد بر آن دودمان پاینده و مخلص باد، نداشتیم و دولت روز افزون ایشان را در عالم یگانگی از خود می‌انگاشتیم؛ یکی از راه جنسیت و رابطه ترکمانی و تانی به اعتبار قرب و مراعات جوار و محبت که فیما بین هندو توران استقرار داشته، در این صورت مقتضای مقام محبت این بود که از آن طرف قرین الشرف نیز این روبه مرعی و مستمر باشد. مع‌هذا، خلاف معمول، به وجوه متنوعه، از جانب شریف به ظهور پیوست. هر گاه آن پادشاه جمشیدجاه به اقتضای ذکا، جهان پرور و فطنت حقانیت گستر این طریقه را ملحوظ می‌دارد؛ فهو المقصود و هر گاه چنانکه نظر به سلیقه بعضی از کارگزاران آن دولت

والا گهر، که در مزاج دولت دخل کلی یافته‌اند، گرمی کار خود را در ابقاء نائره فساد و برهم زنی هنگامه و داد دانند، این دوستی نژاد را در هیچ باب مضایقه نخواهد بود. ایلچی را بزودی رخصت انصراف ارزانی و، به اعلام چگونگی حقایق، احوال، خاطر دوستی ذخایر را فسرین بهیجت و شادمانی فرمایند تا آنچه نگاشته کلاک درر سلك بوده باشد به عرصه ظهور در آید.*

نامه نادر به محمدشاه گورکانی

قبل از ورود به هندوستان به تاریخ جمادی الاولی سنه ۱۱۵۱

بر رای جهان آرای اعلی حضرت همایون پوشیده نماند که آمدن من به کابل و تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت به شما بوده هرگز تصور نمی کردم که اشقیای دکن یعنی طایفه مهاراتها بتوانند از ممالک پادشاه اسلام خراج بگیرند. توقف من در این طرف اذک به این ملاحظه است که اگر این کفار به سمت دهلی حرکت نمایند قشون ظفر نمون قزلباش را مأمور کنم آنها را به قعر جهنم بفرستند. صفحات تاریخ از دوستی ما بین سلاطین ما و اجداد اعلی حضرت شما مشحون است، به علی مرتضی قسم که بغیر از دوستی و درد مذهب هیچ مقصودی نداشته و ندارم و اگر شما غیر از این گمان می کنید مختارید. من همیشه دوست آن خانوادۀ ناه-دار بوده و نخواهم بود.*

فرمان نادر در باب بخشودگی مالیات

به مناسبت فتح دهلی

فرمان همایون شد.

آنکه فرزند ارجمند و نور دیده دل‌بند رضا قلی میرزا به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بدانند که چون عنقای بلند پرواز و شاهین شکار انداز و همای زرین بال فرخنده فال‌نیت علیا و همت‌والا به عزم تسخیر هندوستان بال‌افشان گشت همه جا قاید و الذین جاهدوا فبنا انهد بنهم سبلنا ان الله مع المحسنین^۱ راهنمای جاده طالب و شاهراه مآرب بود تا اینکه خاک دبار آن کشور از تأثیر رسم گردون سای سمنند عالم پیمای همایون رشک فرمای اکسیر و غیرت افزای کیمیا گردیده به هر دیسار و بلاد که اتفاق نزول مویکب جاه و جلال افتاد از مبشران غیبی و منهبان لاریبی ندای فرح فزای جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا^۲ به مسامع ساکنان اهل زمین می‌رسید و خورشید جهانتاب فیروزی از مطلع توفیقات ربانی پرتوافکن ساحت احوال فرخنده مسأل

۱- سوره العنکبوت، آیه ۶۹

۲- الاسراء ۸۱

می‌گردید. صرصر قیامت اثر و وصول رایات جهانگشای شاهنشاهی بساط عیش و عشرت منوطین آن ممالک را به مثابه نظای السماء کطی السجل^۱ در می‌نوردید و زهره شیران هژیر صورت از نمایش آفتاب جلال و عظمت غازیان جهاننار عالم سوز مانند سیماب مضطرب و بیناب و جگر نهنگان دریای شجاعت از التهاب نایره صدمت و هیبت جنگاوران جانستان پیوسته در تنور سینه کباب می‌شد. بعد از انقضای مدت قلبلی اکثر آن ولایت در تحت تصرف در آمده جمعی کثیر و جمعی خفیر از آن طایفه خذلان مآب از شعاع تیغ آبدار چون خفاش در زاویه عدم و فنا مخفی و پنهان گردیدند و از حملات دلیرانه جیوش دریا خروش رخت هستی به عالم نیستی کشیدند.

ز کابل زمین لشکر بسی کمران	روان گشت چون سوی هندوستان
ز هیبت به جنبش در آمد زمین	ز گردش بیفتاد چرخ برین
غریب و ستوران عالم نرورد	قیامت در آن دشت بر پای کرد
به هر سو گره رابت بر افراختند	در آن سر زمین محشری ساختند
بریدند سرهای گسردن کشان	فکندند تنهای خسرو نشان
ز تسابیدن تیغ از بهر جنگ	ز غریدن رعد توپ و تفنگ
روان جوی خون شد به روی زمین	چو افغان و هندو به چرخ برین
بسی قلعه چرخ نیلی حصار	که گردید در یک بورش تار و مار

دریای احسان و نوازش و نایره^۲ غازیان که چندین سال در جانیفشانی مشغول و متحمل مشقت اسفارو سباح بحار گیرودار بودند به جوش در آورده از ضیاع و شریف صغیر و کبیر جملگی غرق دریای زرو در بحر در و گوهر غوطه ور گردیدند و به حصول مدعیات و امولات کلیه و جزئیة خود بهره‌مند شدند و نواب همایون سا نیز سجدات شکر یزدنی به تقدیم رسانیده مالیات و متوجهات و سایر وجوهات را به

۱- الانبیا ۱۵۲

۲- به قاس، یکی در کلمه ساقط شده است.

هر اسم و رسم که بوده باشد از ابتدای هذه السنه قوی ثیل که عبارت از سه عام کامل بوده باشد به شرحی که در رقم قدر توأم شرف نفاذ یافته، به قاطبه اهل ایران که در شاهراه دولت ابد مدت در هر باب به مال و جان کوشیده اند بخشیدیم. ایشان نیز به مجرد استماع این خبر بهجت اثر باید در عیش و شادکامی بر رخسار احوال خود باز نموده، نقره‌های شادمانی به نوازش در آورده و به توجهات بیش از پیش مستظهر و مستوثی بوده نواب‌های ما را از دعا فراموش ننمایند و در عهده شناسند.

تحریر آ فی شهر فلان *

فتح نامه هندوستان

که به رضاقلی میرزا نوشته شده است

فرمان همایون سد

آنکه فرزند کامکار و ارجمند عالی، مقدار رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران به شفقت بی نهایت پادشاهی عز امتیاز یافته و به الطاف عنایت خدیوانه درجه اختصاص یافته بدانند کسه به نحوی که آن فرزند اطلاع دارد بعد از مقدمه شکست اشرف افغان، عالی جاه شهامت و بسالت پناه، جلالت و جلالت انتباه فدوی آستان بارگاه قرب یافته بساط لازم التأنی بساط ظل الله امیر الامراء العظام، مخاص عفیدت فرجام علی مرادخان شاملو ایشیک آفاسی بنشی دیوان عالی را به ایام چگیری هندوستان مأور و اعلام شد که چون افاغنه اشرار قندهار و کابل و غیره که از هر طرف منشأ فساد و اخلال گردیده اند جمعی از این دولت تعیین کرده که هر گاه از آن جماعت احدی فرار نماید سر راه برایشان مسدود شود و محمد شاه پادشاه هندوستان در جواب نامه تعهد این مطلب نموده بعد از معاودت عالی جاه رفیع جایگاه، دولت و شوکت و اقبال پناه، قدیمی آستان ملائک پاسبان، جلالت همراه ارادت آیین بلاشتباه،

مقرب الحضرة العلیة العالیة محمد علی خان قاجار نور یساول باشی دیوان عالی را برای تجدید این مطلب روانه فرمودیم. پادشاه سابق الألقاب، به همان دستور متعهد مدعا گشته بعد از ورود رابات نصرت آیات به قندهار، جمعی از غازیان شیرشکر که از برای تنبیه افاغنه کلات و غزنین و کوهستان مأمور شده بودند به عرض بار یافتگان محافل ارم مشاکل والا رسابند که به هیچ وجه من الوجوه اثری از پادشاه مذکور و قشون هندوستان در این صوب ظاهر نیست. نواب همایون ما مجدداً از برای یسادآوری این مطالب عالی جاه رفیع جایگنه مخلص عقیدت فرجام مقرب المخاقان محمد خان ترکمان را به سفارت تعیین فرمودیم. عالی جاه مشارالیه نیز عرضه داشت سده سنیة والانمود که پادشاه مذکور بنا را بر تجاها و تغافل گذاشته جواب نداده رخصت ایلچی را نیز موقوف نموده لهذا لوائی جهانگشا به عزم تنبیه افاغنه کوهستان حرکت بعد از تنبیه اشرا رافاغنه، چون تغافل و تجاها پادشاه سابق الذکرو نفرستادن جواب و مرخص نمودن ایلچی از حدود دوستی گذشته [بود] نواب همایون مسامحه متوجه شاه جهان آباد گردیده به جهت تسخیر فتح الکاکی پیشاور و دار السلطنه لاهور که نختگاه سلاطین با عز و تمکین سابقه بوده قبل از این به آن فرزند رقم زد کک گهرسلک گردیده اطلاع کامل حاصل نموده است. نواب همایون ما در اواخر شهر شوال همگی از دار السلطنه لاهور حرکت و در پنجشنبه دهم شهر ذبقعدة الحرام به قصبه انباله چهل فرسخی شاه جهان آباد روانه گردید و در آنجا خبر رسید که پادشاه سابق السد کسر نیز قشون و سپاه خود را در تمامه سی ممالک هندوستان و سرکردگان و سیصد هزار قشون و دوهزار عراده توپ و چهارصد زنجیر فیل و اسباب جنگ در کمال آراستگی و استعداد حرکت کرده به پانی پت بیست فرسخی انباله وارد گردیده نواب همایون ما نیز بنه و آغروق را در انباله گذاشته با فوجی از دلاوران صف شکن به عزم مقابله به طریق ابغار روانه و محمد شاه از پانی پت حرکت و در منزل موسوم به کرنال که با شاه جهان آباد بیست فرسخ مسافت دارد نرول چون در حین حرکت رابات جهانگشا از انباله پنج هزار نفر از غازیان فیروزی

نشان به عزم قراولی تعیین فرمودیم که رفته جا و مکان وعدت و کثرت و استعداد محمدشاه را ملاحظه نمایند. قراولان تا ده فرسخی کرنال رفته به قدر ددوازدهشون محمد شاه که مقدمه الجیش بوده بر خوردند. شکست فاحش بدیشان داده سرکردگان ایشان را دستگیر و با جمعی ابل و استر به حضور اقدس آورده بعد از وقوع آن شکست، محمدشاه در همان کرنال لشکر عظیم و حصن حصین مرتب نموده و توپخانه را محیط لشکر ساخته و بنا را بر جنگ سنگر و توپخانه گذاشته و چون جمعی را را نیز مأمور فرموده بودیم که از کرنال گذشته به سمت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه شاه جهان آباد مشغول قراولی می باشند. قراولان مذکوره در شب سه شنبه پانزدهم خبر رسانیدند که سعادت خان، با سی هزار نفر جمعیت و توپخانه و فیلان کوه توان وارد پانی پت گردیده عازم اردوی محمد شاه می باشند و ما نیز ریایات نصرت آیات را دو ساعت به صبح مانده به عزم سر راه گرفتن حرکت فرموده به سمت شرقی میانه کرنال و پانی پت متوجه گردیدیم که شاید به آن تقریب از سنگر بر آید. یک ساعت و نیم از روز سه شنبه گذشته که کوه کبّه همایون ما از حد کرنال گذشته و جمعی از قشون سعادت خان که از عون^۱ می آمد گرفته به حضور آورده از قرار تقریر ایشان معلوم گردیده که سعادت خان در همان شب سه شنبه یک ساعت از شب گذشته با قشون خود وارد سنگر محمد شاه گردیده چون از آن مکان تا اردوی محمد شاه یک فرسخ و نیم فاصله بود در آن جا مضرب خیام اقامت گردید و در مقابل اردوی محمد شاه نزول اجلال فرمودیم. بعد از ورود عالی جاه سعادت خان، به همه جهت رفع انتظار مشارالیه شده و استعداد خود را درست نموده در کمال آراستگی دیده بود. در وقت ظهور، دو حصه توپخانه خود را برای محافظت اردوی خود گذاشته و یک حصه دیگر را بیرون آورده در کمال استعداد و جمعیت مالا کلام، با فیلان جنگی اسباب و آلات توپخانه از سنگر بر آمده تا نیم فرسخی

اردوی همایون وارد وصف فنال آراسته پادشاه مدکور خود در میان صفوف پیش جنگ اردوی خود را پشت سر قرار داده و ایستاده بودند و طول سپاه آن گروه تیره روزگار نیز نیم فرسخ به نظر می آمد. به همه جهت سیاهی لشکر ایشان حسب التخمین ده دوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا بود. نواب همایون ماکه آرزومند چنین روزی بودیم در خفیه جمعی را تعیین نموده متوکلا علی الله به عزم محاربه مأمور شد. در ساعت نجومی با توپ و تفنگ و شمشیر هنگامه جنگ گرم بود. تا آنکه به مدلسول و مال النصر الامن عند الله^۱ شفقت الهی بار و تأیید ایزدی مددکار غازیان شیر شکار به مضمون صداقت مشحون گرداداشتند به الريح فی يوم^۱ عاصف شکستی به لشکر مخالفین افتاده، همگی به يك باز روی از مهر که کارزار برتافته منهزم گردیده و سعادت خان که رکن رکن سرکردگان بود به همان نحو سواره و تمام اقوام مشارالیه دستگیر گشته صمصام الدوله دوران، امیر الامراء العظام بهادر خان که صاحب اختیار کل هندوستان بود زخم دار گشته مظفر خان برادرش مقتول و میاها شور برادر دیگرش و ولد ارشد آن نیز به دست آمده خودش نیز روز دیگر از علت زخم وفات یافته و اصل خان چرخچی باشی قشون خاص پادشاهی با تراب خان و اعتبار خان و علی احمد خان افغان و خوانین اوزبک زرین رای خان امین توبخانه و سرکردگان با قرب به سیصد نفر از امرا و خوانین و سرکردگان سپاه از آن جمله ده دوازده هزار نفر بودند که به قتل رسیدند.

محمد شاه با نظام الملک که وکیل السلطنة مشارالیه بود و قمرالدین خان وزیر اعظم و جمعی از خوانین چون برزمت^۲ سنگر صف بسته بودند خود را به سنگر رسانیده از صدمه شمشیر غزبان بیست هزار نفر متجاوزان ایشان به قتل رسیده جمعی

۱- سورة آل عمران ۱۲۶

۲- سورة ابراهیم ۱۸

۳- ذنب (؟)

که دستگیر شده بودند، بعد از وقوع این فتح بمبایان، از چهار طرف به محاصره عسکر ایشان مأمور فرمودیم که سر راه فراریان را مسدود [کنند] و مقرر فرمودیم که توپخانه و خمپاره‌ها را به خارج سنگرایشان بردند و سنگر را محاذی ساخته هموار نمودند. چون کار آن جماعت به اضطرار انجامیده سر رشته کار را گسیخته دیدند، لابد و ناچار به فاصله یک روز، روز پنجشنبه دهم، نظام‌الملك مشارالیه از جانب محمد شاه وارد اردوی کیهان‌پوی در خدمت بندگن نسر یا مکان اقدس والاعذر خواه مقدمه این جنایت گشته و محمد شاه نیز با خوانین و امیران در یوم دیگر از روی انفعال وارد درگاه ملک تمثال گردیده و در حین آمدن مشارالیه، چون پادشاه مذکور از ترکمانیه و سلسله گورکانی بود، فرزند ارجمند که کار و ارشد سعادت مند عالی‌مقدار نصرالله میرزا را تا خارج اردوی معلی به استقبال روانه فرمودیم. پادشاه مذکور را داخل ساخته و مهر سلطنت را به موکب همایون ما سپرده، آن روز در خیمه مبارک میهمان نواب همایون ما بود. بنا بر رعایت جنس ترکمانیه آنچه لازمه تطف و مهربانی و لایفه اعزاز شاهان و خاقان باعزو تمکین بوده درباره آن حضرت مبذول داشته، خیمه نشیمن آن حضرت و سرپرده حرم او را به ملاحظه پاس این دولت والا، در حرم سرادقات عزو شان معلی برقرار فرمودیم و بالفعل پادشاه مشارالیه با کوچ و بینه و تمامی امیران و خوانین و سرکردگان هندوستان در اردوی همایون در مقام اطاعت می‌باشند و مقدمه الجیش او ای گیتی ستان و اردشاه جهان آباد و نهضت فرمودیم.

مطمح نظر انور اقدس آن است که پادشاه و الاجاه مشارالیه را که زینت خانواده گورکانی و دوده سلسله جلیله صاحبقرانی است، باز در امر پادشاهی کل هندوستان تمکین و استقرار داده تاج و نگین سلطنت را به مشارالیه تفویض فرمائیم.

۱- کوچ به معنای زن منکوحه (مدار الافاضل)

۲- شاه جهان آباد همان دهلی پایتخت گورکانیان هند است.

فحمداله ثم حمداله
 فشكرأ له ثم شكرأله
 علی ماهدا نا لشكر النعم
 علی ماكسانا لباس الكرم

خداوندی که هفت دریا را در زیر قدم اشهب گیتی نورد اقدس ارفع والا
 ولوای سرکشان را در نظر همت بر سازد و عزم بحر نمای خاقانی را که آب حیات
 است [] البته این نوع عنایات و فیوضات تازه را از لطف و مرحمت بی اندازه
 به عرصه ظهور می آورد. چون توپخانه بسیار به دست غازیان شیرشکار آمده بود
 قریب بیست هزار نفر از ایران و توران و جمعی کاصحاب دین و بعضی از توپخانه
 و فیلان کوه توران از اردوی همایون روانه حدود کابل فرمودیم. البته آن فرزند
 ارجمند احوالات آن سمت را مفصلاً و مشروحاً عرضه داشت سده سنیه والا خواهد
 نمود که بعد از وصول عریضه آن جماعت از کابل عازم بلخ و از آنجا متوجه دار-
 السلطنه هرات گردند و عالی جاه عاشور خان را مقرر فرمودیم که بعد از نوروز
 روانه بلخ نماید. البته به نحوی که مقرر شده معمول داشته و این فتح نمایان
 را که اعظم عطایای الهی و از خزاین عنایات نامتناهی است، سواد فرمان را به
 تمامی ممالک محروسه ارسال داشته که دولت خواهان را باعث نشاط و سرور و
 بدخواهان را موجب خذلان و ثبور گردد. و در انتظام و انساق امور ممالک ساعی
 بوده به عنایات سبحانی مستظهر و به اشفاق سرشار خدیوانه مفتخر و امیدوار بوده
 که ان شاء الله تعالی هر يك از دور و نزدیک که در این دولت در مقام مخالفت و
 وناسزگاری باشند به جزای عمل خود گرفتار و هر يك که مستظهر اخلاص و خدمتگزاری
 بوده کامیاب آمال از این دولت نادره خواهند گردید. *

۱- عبارت مفشوش به نظر می رسد. علی القاعده در استنساخ سپهر و سقایی روی داده است.

متن قرارداد بین نادرشاه افشار و محمدشاه گورکانی

معروف به «پیمان شلیمار»

سابقاً وزرای اعلیٰ حضرت بهرام صولت مرخیخ سطوت، قهرمان زمان، سلطان السلاطین دوران، شاهنشاه عالمیان، ذال الله اسلامیان پناه، اسکندر حشمت عرش سربر، سلطان با عدل و داد و پادشاه سپهر نهاد، نادرشاه افشار خلدالله ملکه و سلطانه سفرای کبار به این دربار برای قرار بعضی امور فرستاده بودند. ما نیز به موافقت مایل بودیم و بعد از آن هم محمدخان ترکمان برای تذکار از شهر قندهار رسید. ولی وزرا و کارگزاران ماسفرای مزبور را معطل کرده جواب نامه اعلیٰ حضرت معظم له را به تأخیر انداخته از این راه نقاری فی ما بین حاصل شد و قشون ظفر نمون ایشان به حدود هندوستان حرکت کرد. طرفین در نقاط مختلف، در صحرای کرنا، تلافی نمودیم. جنگی شاهانه در گرفت و از آنجا که تقدیر الهی بود آفتاب نصرت و فیروزی از مشرق اقبال بیزوال ایشان طالع گردید و چگون اعلیٰ حضرت جمشید قدرت معظم له منبع رأفت و فتوت است، به اعتماد مردانگی و اتکال همراهی ایشان، مسرت ملاقات دست داده و در محفل فردوس آیین بهجت صحبت روی نمود.

بعد از آن به اتفاق به شاه جهان آباد آمدیم. در آنجا خسزانه و جواهرات نفیسه سلاطین هندوستان را به نظر ایشان عرضه داده و به طور شایان هدیه کردیم. اعلی حضرت معظم له به خواهش ما بعضی را قبول و به علوهمت و فرط محبت و به مساحظه بزرگی خانواده گورکانی و افتخار شجره طرخانی تفقد کرده تخت و تاج هندوستان را به ما واگذار کردند. در ازاء این ملاطفت که از پدر به پسر و از برادر به برادر ظاهر نمی شود، با یکصد و پنجاه کرور تومان خسارت جنگ و تمام ممالک واقعه در مغرب رودخانه آت تک و آب سند و نالاسنگ را که شعبه ای از شعبات رود سند است یعنی پیشاور و ایالت کابل و غزنین و کوهستان و افغانستان و هزاره جبات و دربندها را با قلعه بکر سنگ و خداداد و اراضی دربندها و مساکن جوکیها و بلوچها و غیره به انضمام ایالت تته قلعه رام و قریه ترین و شهرچن و سموالی و کترا با تمام اراضی و قری و قلعه جات و شهرها و بندرها، از ابتدای سرچشمه رود آت تک بسا با تمام دربندها و آبادیها که رودخانه آت تک با شعباتی که بدان محیط است تا نالاسنگ که مصب رود است به دریا، به دولت علیه ایران واگذار می نمایم. خلاصه تمام محال واقعه در مغرب رود آت تک و آن صفحات و مغرب رود سند و نالاسنگ جزء ممالک این بادشاه قوی شوکت است. ازین تاریخ به بعد عمال و کار گزاران ایشان داخل صفحات مذکور شده و آنها را به تصرف در آورده و نام حکومت و حکمرانی آن صفحات و طوایف و اهالی آنها را به دست گیرند. عمال و کار گزاران ما باید صفحات مذکوره را تخلیه نموده و از ممالک ما موضوع دانسته و تمام حقوق حالیه و گذشته خود را از آنها ساقط بدانند. قلعه و شهر لهری بندر، با تمام ممالک واقعه در مشرق رود آت تک و رود سند و نالاسنگ که کافی السابق جزء سلطنت هندوستان خواهد بود. در بساغ شلیمار، مسورخه ۱۱ محرم انحرام سنه ۱۱۵۲ هجری محمد شاه تیموری نادر شاه افشار*

فرمان نادر در خصوص بخشیدن مالیات سه ساله

فرمان همایون شد

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزا ارشد نامدار رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران به صنوف عواطف پادشاهی والوف عنایات ظل اللهی معزز و مباهی بوده بدانکه درین وقت به توفیق الهی فتح و تسخیر دارالخلافه شاه جهان آباد و باقی مملکت هندوستان میسر گشته به تأیید گنجور کنوز غیبی کلید مخازن و مقالید خز این آن دیار به دست اختیار و قبضه اقتدار در آمده حضرت فلك ربیت محمدشاه هندوستان به تمامی خوارین و امرا و راجه ها و صوبه داران اکناف ممالک هند از خز این و نقایس و فیلان کوه توان آنچه در خور مکنت داشتند همگی را از نظر اقدس گذرانیده مراسم خدمت و اطاعت به تقدیم رسانید و چون نواب همایون ما بزرگ ایل ترکمانیه و پادشاه مشارالیه نیز از ایل ترکمانیه و سلیل سلسله علیه گور کانیه بودند باز تخت و نگین سلطنت هندوستان را به پادشاه معزی الیه تفویض و ایشان را بر اورنگ شاهی تحکین دادیم و پادشاه و الاجاه سابق الذکر نیز در ازای این موهبت تاجبخشی: ولایات آن طرف آب اتک را که عبارت از صوبه پیشاور و دارالملک کابل و غزنین و الکسای سند و

توابع بوده باشد؛ بانامی کوهستانات مساکن افغان و هزاره‌جات، پیشکش سرکار خاصه شریفه نموده برطبق التماس آن حضرت قبول و ضمیمه ممالک محروسه فرمودیم. از آنجا که مقتضای مروت و حق مقام این است که به شکرانه این مواهب و عطایای خاص که از خزانه لطف و مرحمت شاهنشاه ازل و مالک الملک لم یزل نصیب این دولت بی‌روال گذشته عموم رعایا و زیردستان خصوصاً اهالی ایران که از بدو ظهور نیز جهان‌افروز این دولت نادری الی‌الآن به قدر امکان و فراخور تاب و توان بلکه زیاده بر آن به مال و جان اعانت و یاری و بندگی و خدمتگزاری این آستان کرده در ظل‌های همایون فال‌خنایت خاقانی و سایه شادروان مکارم بیدریغ سلطانی از تابش آفتاب تحمیل و تکلیف مصون باشند؛ لهذا از ابتدای نوروز فیروز قوی نیل لذایت سه‌سال تمامی مال و وجوهات و متوجّهات ممالک محروسه ایران، آنچه متعلق به ایلیت و اربابی و رعیتی بوده باشد - به مرجبی که در ذیل تفصیل یافته - به تخفیف مقرر و محال خالصه و تبول که به تخفیف عمل کرده اعم از آنکه اربابی و رعیتی باشد یا متعلق سرکار فیض آثار^۱ و محال موقوفه باشد سوای خالصه و تبول:

وجوه بنیچه بالتمام.

وجوه مراعی و مواشی و چوپان‌ببگی و سایر وجوه..... ایلیت و اربابی و رعیتی به هر چند و اسم و رسم که بوده باشد بالتمام.

مالوجّهات و متوجّهات ملکی و سرشماری، آنچه متعلق به رعایا و اربابان محال وقف سوای خالصه و تبول بالتمام.

جزیه ارامنه و آگارجه^۲ و یهود و هندو و مجوس و غیره بالتمام.

وجهی که در ایلیت به جهت چریک و یساق کش در ولایات خصوص گمرک برده می‌شود.

..... ایلیت تا سه سال موقوف باشد اما ملازم را دستور بدهند که تنخواه

۱. ظاهراً منظور موقوفات آستانه رضویه نامن‌الائمه (ع) است.

۲. آگارجه جمع ساختگی گرجی می‌باشد به قیاس ارامنه که جمع ارمنی است.

را از سر کار دیوان [د د ا] خواهند نمود و بعد از سه سال باز از ایلیت داده شود بالتمام که تغییر در قواعد داده نشود و موافق سنوآت باید اخذ و عمل شود. و جوه ضراب خانه بالتمام. و جوه راهداری و گمرک و اقمشه اعم از آنکه تجار ایران باشند یا غیر آن بالتمام.

متوجهات محال خاصه باید به دستوری که همیشه ضبط می کرده آن را ضبط نمایند بالتمام.

از جوه که دخلی به مال رعیتی نداشت به دستور سابق معمول و مستهرف می نمودیم که از آن قرار دادوستد نموده تخلف نوزند لکن از وجه اسب چاپار و خرج مترددین که در بعضی محل اتفاق افتد به محال خالصه و تیول رسد برسانند و در محال سو قوفات که آنچه اربابی است به طریق محال اربابی و آنچه خالصه است به دستور خالصجات دیگر عمل شود.

آن عزیز چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردید حکم اشرف را سواد نموده به همگی ممالک محروسه ارسال و اعلام نماید که حکام و ضابطان از آن قرار معمول داشته تخلف نوزند.

مقرر آنکه حکام و ضابطان و عمال ممالک ایران محاسبه سال سابق را و بقایای سنوآت را دفترخانه سرکار اعز کامکار مشارالیه با مقرب الخاقان میرزا محمد باقر - مستوفی الممالک مفروغ و منقح نموده و جوهاتی که متعلق به ایلیت و اربابی و رعیتی بوده به رجعت از جهات درین سه سال به تخفیف مقرر دانسته به آن عات مطالبه نمایند و خالصه تیول را از قراری که ضبط می کرده اند به همان دستور ضبط کرده اگر از وجه اسم ایلیت یا رعیتی یا اربابی که به تخفیف مقرر است از قوی ثیل اگر گرفته باشند در حضور اهالی شرع هر بلند به رعایا رد و قبض معتبر دریافت نمایند و از مضمون حکم مطاع اشرف انحراف نوزند. بعد از آن که صورت جمع و خرج خود را به نظر اعز مشارالیه برسانند، چنانچه طلب حسابی

داشته باشند، اعزام مزبور از بابت مال دیوان تنخواه خواهد داد.
 ان شاء الله تعالی، بعد از انصراف موکب همایون، هر یک که بدرستی اخذ و
 عمل کرده باشند مورد نوازش و هر یک که کار را امقشوش کرده باشند تنبیه و بازخواست
 خواهند شد. مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را دفتری نمایند و در
 عهده شناسند.

محرراً فی شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۵۱*.

* کتاب «دوات نادر شاه افشار» ترجمه از روسی به وسیله حمید مؤمنی از انتشارات
 تهران ۱۳۵۶ ص ۹۶ تا ۱۰۹.
 اصل سند در دست مترجم بوده ولی به اقرار خود، وی نتوانسته است درست بخواند.
 وی عکس متن فرمان را هم در کتاب خود آورده ولی چندان کوچک و تاریک که خواندن
 آن صورت پذیر نبود. ازین روی بناچار آنچه را نتوانستم بخوانم به تریبی که مترجم
 در متن کتاب آورده عیناً نقل کردم زیرا این فرمان بسیار مهم و از لحاظ مسائل اجتماعی
 و مالی کم نظیر است.

نامه نادرشاه به محمدشاه گورکانی

جواهر نفیسه ادعیه طیبه دوستی قرین و ثالی زاهره تسلیمات زاکیات مودت
آیین از مخزن و داد و گنجینه اتحاد حضرت فلک رفعت دره التاج اکلبل سلطنت و
کامکاری، فروزان گهر درج دولت و اقبال، درخشان اختر برج سعادت و ابهت و
اجلال، سرافرازی ده افسر سروری و جهانبانی، نقاوه خاندان رفیع الشأن گورکانی
برادر والا گهر و حبیب نیکوسیر مبلغ و متحف داشته بر لوح مصادقت می نگارد
که چون پیوسته غواص ضمیر خلت تخمیر، در بحر اشتیاق مستغرق این معنی است
که به وسایل شایسته گوهر گرانهای مقصود که عبارت از مکاتیب داله بسر حقایق
حالات خیریت نمود است، از غوصگاه محبت به کنار آمده درودیوار نهانخانه
خاطر به آن مرصع کاری و جیب و دامان جان و جنسان مشحون به فرائد بهجت و
کامکاری گردد، لهذا در این اوان خجسته نشان که شهادت و بسالت پناه میرزا محمد حسن
به جهت تجدید عهد و تمهید رسوم مؤاخات از این طرف قرین الشرف مأمور آن
دربار فلک ظهور گشته، قلبی از مرصع آلات مساوی چهار دانگ و کسری چون در
آن سرکار عظمت مدار به جهت خلعت و انعامی که از موقف احسان واقع می شود
مصروف داشت و بین الدولتین مغایرت و جدائی منظور نبود، به رسم یاد بود، مصحوب

سیادت پناه کریم بیک و نویسندگی میرزا رحیم مشرف جواهرخانه همایون به موجب فرد مهور علیجده با یکصد زنجیر قیل^۱ به حضور گسیل و از ارمغان ممالک فرنگ ساعت بزرگ مجلسی به حمل فیلان علاوه بر هدایای مرسله گردید.^۲

تا ساعت زرین و سیمین ماه و مهر زینت افزای بزم سپهر است دقایق لیالی و ایام مقرون به خیر بوده اساس سلطنت و جهاننداری تا قیام ساعت قیام مستدام باد.*

۱. یکصد زنجیر قیل از ایران به هند فرستادن و به تعبیر درستتر برگرداندن نماینده این امر است که نادر چگونگی در جمع غنائم حرص می زده. مسلماً او این قیلها را هم غنیمت دانسته و ضبط کرده و شاید هم برای حمل غنائم مورد استفاده قرار داده بود و بعد که کارش تمام شده و خرش از پل گذشته بود آنها را به هند برگردانده بود تا از پرداخت مخارج آنان آسوده شود و برای خالی نبودن عریضه، یک ساعت هم برای محمدشاه فرستاده بود.

۲. مسلماً این ساعت از هدایای پادشاه عثمانی بوده که نادر از سرخسود واکرده و با هزار منت به ریش محمدشاه چسبانده است. میرزا مهدی خان نامه ای دارد، در مناسبات، در تشکر از دریافت ساعتی از جانب پادشاه عثمانی. کسی چه می داند و شاید همان ساعت است که نادر از میرزا مهدی خان گرفته و به عنوان هدیه خسروانه برای محمدشاه فرستاده.

نامهٔ نصرالله میرزا به محمد شاه گورکانی^۱

محب دوستی کیش لآلی شاهوار ادعیهٔ وافیه و جواهر زواهر انبیهٔ طیبه در گنجینهٔ درون و مخزن بیرون صداقت مشحون، از فسرط اعزاز و تکریم و کمال اشفاق و تفخیم، اهدای پیشگاه حضور پر نور خاقانی و ابلاغ محفل مینو مثال قآنی نموده مشهود رای بیضا ضیای مقدس می دارد که صحیفهٔ شریفهٔ دوستی نشان و نمیهٔ انبیهٔ ملاطفت بنیان که از طرف قرین الشرف آن ابوی مقام نامزد این خالص الجنان شده بود، در اسود زمان و ایمن اوان، فیض وصول ارزانی داشته حدیقهٔ دل عقیدهٔ مندر البریز ریاحین بهجت و شادمانی فرموده و عطا بایی که از فرط رأفت خالص به محب صادق البال اختصاص یافته پیرایهٔ برو دوش و داد و جلوهٔ چهرهٔ شاهد اتحاد گردید.

هر گاه که از جانب قرب یافتگان بساط گردن قماط همایون به اخبار فرح آثار صحت ذات قدسی سماط سعادت مقرون پیوسته کامجوی سرور و بهره یاب حبور می باشند از الطاف خدیوانه بعید نخواهد بود.*

۱- عنوان در منشآت: «مراسله که از زبان نصرالله میرزا به حضرت محمد شاه نوشته شده»

جواب نادر به محمد شاه گورکانی

در باب اعلام وصول نامه و هدایا

رایحهٔ ریان خلت و وداد، شمیم سنبلستان محبت و اتحاد، اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ والای حضرت عالی منزلت، مطرح اشعهٔ فیوضات الهی و مهبط انوار عنایات نامتناهی، مهر جهانتاب اوج سلطنت و شهر یاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابوت و جهاننداری، نقاوهٔ خانداری، نقاوهٔ خاندان رفیع الشان گورکانی، خلاصهٔ دودمان منیع الارکان صاحبقرانی، برادر و الا گهر، خدیو داراشکوه نیک اختر که از شما ایم گزار صفحہ اش روایح صحت مزاج قدسی امتزاج شریف به مشام ادراک می رسید و از عطرسای بهارستان عباراتش نفحات مسکیهٔ الفوحات استقامت و جود سعادت آموذگرای نکبت بخش دماغ هوس می گردید، در هنگام افتتاح ابواب ظفر بر روی شاهد اقبال باز و نسر طایر عقاب پیکر به جناح استعجال به جانب روم و بغداد در پرواز بود و محبوب شهامت و معلی نشان حسنعلی خان سمت ورود یافت و پرتو انواع بهجت و سرور از اضائے خورشید مضامین مهر انگیزش بر سر اچہ دل الفت منزل تافت و هدایای دوستانه و تحایف یکجهتانه به موجب تفصیل عطربیز محفل مودت و زینت برو دوش شاهد محبت گردید.

در این وقت که حسنعلی‌خان از درگاه خلافت بنیان رخصت انصراف می‌یافت حکایت شوق عالی و دوستیهای از ربا و قصور خالی به تقریر اوست که به عرض عالی برساند.

همواره به اعلام اخبار مسرت آثار سلامتی ذات مقدس صفات و انهام مهمات بهجت افزای و محرک سلسله موالات باشند. باقی آفتاب بیزوال دولت و جهاننداری مصون از زوال باد.*

نامه از [زبان] تیمور خان به محمد شاه گورکانی

به عرض مقدس می‌رساند که الحمدلله علاقة ارتباط و پیوند جنسیت، که از روز ازل به اقتضای عنایت شامله شهنشاه لم یزل بین الحضرتین تحقق پذیرفته، منتج قوام دو دولت عظمی و مورث بقای دو مملکت کبری گشته در این اوان سعادت نشان، مولودی که به تربیت قابلۀ ایزدی [از] مشیمۀ عدم درمهد وجود قرار یافت، چون طینت هستی خرد را به آب و گل ارادت آن حضرت مخمر و رابطه انتساب و اختصاص را از هنگام فیضان صورت نسوعی آویزۀ گردن جهان [ووشاح صدر اخلاص]^۱ می‌پروریده^۲ مفتضای عقدت جبلی و خلوص فطری مستلزم آن گردیده که به زبان بی‌زبانی به عرض نیازمندی و ثناخوانی پردازد و به این وسیله خود را در سلك قرب باریافتگان بساط گردون قماط اقدس منخرط سازد.

[ابیات]^۲

صبایندن سلام دوستانه واروب عرض ایت شه هندوستانه

۱- تصحیح قیاسی، متن: و در شاخ اخلاص

۲- این کلمه در اینجا نامناسب به نظر می‌رسد.

۳- تصحیح قیاسی، متن: بیت ترکی

که دارد شاروه شاهانه بر در	شه‌گردون سریر مهرافسر
عدم دن ابلدی ظاهر وجودیم	هزاران شکر کیم رب و دودیم
هم‌بون نام له نام‌آور اولدیم	قرین فیض و فضل داور اولدیم
فروزان اختر اما برجم ایکی	بنم بیرگ‌وهر اما در جم ایکی
عجب چوخ اولشم محسود عالم	ایکی دولدن اولدوم چون مکرم
چالنون بو ایکی نوبت جهان ده	الهی تا که نوبت وار زمان ده
اوروم خدمت لر آراسنده هم کام	بو ایکی سایه دن تاییم من کام

سایه حضرت اعلی بر فرق این بنده پاینده باد.*

۱- عنوان مطلب در منشآت: «عریضه‌ای است از جانب تیمورخان پسر شاهزاده نصرالله میرزا که به پسر محمدشاه هندی نوشته است» ص ۳۵.

* نادر در هند دختر محمد شاهرا برای نصرالله میرزا خواستگاری کرد. ثمره این ازدواج پیری بود که او را به نام نیای بزرگ وی تیمورخان نامیدند. تیمورخان پنج‌ساله بود که نادر به قتل رسید و علیقلی خان برادرزاده‌اش اولاد نادر و اولاد فرزندان نادر را به تیغ نیز سپرد و تیمورخان هم در جزو شاهزادگان افشاری به قتل رسید. نامه‌ای که در متن آمده از قول تیمورخان نوشته شده و در حقیقت اعلام ولادت اوست به پدر بزرگش محمد شاه گورکانی نه پسر محمدشاه چنانکه در منشآت آمده.

نامهٔ محمد شاه گورکانی هندی به سلطان عثمانی^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بلند اساس مرا از اندازهٔ قیاس نثار سرداقات کبریای احدیتی است که از يك لمعهٔ تجلی جودش اوج پیمایان سدره پرواز و حضيض گریبان غیرا طراز خلعت خلقت و وجود و کسوت نمود و شهود پوشیده اند و ستایش مرا از آرایش حصر و پیمایش پیشکش بارگاه جلال صمدانیتی است که از يك قطرهٔ سحاب فیضش کرسی نشینان عرشی نژاد و مهد گزینان فرشی بنیاد سیراب مدعا و کامیاب تماگر دیده سبحانه ما اعظم شانه و اظهر برهانه.

و درود نامحدود و نعت غیر معدود نیاز مقیم مقام محمود، شفیع روز و عسود، شهسوار عرصهٔ نبوت، شهریار اقلیم رسالت، آنکه قدر بلندی پایه اش از فحوای آیهٔ اعجاز پیرایهٔ و ما ارسلناک الراحمة للعالمین^۲ پیداست و مقدار رفعت شأن و ناعت

۱- عنوان در بایگانی ترکیه: «درکاب شوکت نصاب همایونه هندپادشاهی طرفندن

ایلچی و کیلی حاج یوسف بدیله وارد اولان ماری نامه تک بعینه صورتیدر ۱۱۶۳

۲- سورة الانبیاء ۱۰۷

مکانش از مضمون فیض مشحون کلام قدسی نظام لولاکلما خلقت الأفلاک هویدا،
خاتم الأنبیاء والرسل، سیدالککل فی الکل، گنجینه راز غیب الغیب، گنجور اسرار لاریب،
شرف دودمان آدم، مقصود ایجاد عالم.

محمد کاصل هستی شد وجودش جهان گردی ز شادروان جودش
شهنشاه سریرقاب قوسین^۱ امام انبیا سلطان کونین
وانیة سامیه پیشکش عتبات عالیة آل کرامت مآل و اصحاب هدایت انتساب
آن جناب که مفاخر و مناقشان از حد احصا بیرون و از حیطه استحصا افزون است.
اللهم صل وسلم علیه و علی آله العظام و اصحابه الکرام .

اما بعد، بر لوح ضمیر مهر انجلای قمرضیای حشمت نصاب عظمت مآب،
بهرام صولت مشتری سیما، کیوان منزلت بیضا ضیا، مزین مهاد جهانبانی، محسن بساط
کامرانی، رافع الویة دین مبین، ناصب اعلام شرع متین، محارب اشار زنگک، مجادل
فجار فرنگک، عالی حضرت فلك رفعت، فرمانرهای بلادروم، حامی ملهوف و ظالم،
المخصوص یوفور لطف الکریم المنان، سلطان محمود خدان، لازالت شمس ابهته
مصنونه عن الأفول و ما برحت اقمار شوکته مأمونه من القبول مرتسم می گردد که در
این ایام میمنت فرجام خجسته انجام که حدایق عشرت و شادمانی و ریاض مسرت
و کامرانی به هبوب نسایم الطاف ربانی شکفته و شاداب بود، گلدسته بهارستان مودت
و وداد و شمامه جامعه روایح حسن مرافقت و اتحاد، اغنی دو قطعه نامه محبت خنامه
آن زینت بخش سریر سلطنت علیه عثمانیه مشتمل بر ترصیص اساس مصادقت و وفاق
و تشدید مبانی مخالفت و اتفاق که یکی به سفارت محمد سالم افندی که در اثنای
راه فوت شده عز ارسال پذیرفته بود، حاجی یوسف نامی از همراهانش رسانیده و
دویمی به صحابت سید عطاء الله شرف وصول یافته به نشر فوایح مؤالفت و اتحاد
مشام یکجهتی و یگانگی را عنبر آگین گردانید و به تنسیم نسیم مضامین هدایت آیین
غنچه خاطر اخلاص مآثر را شکفته و خندان ساخت. شیوه ستوده خلت و مصافات

۱- اشارتی است به آیه تم دانندلی فکان قاب قوسین اودنی (آیات هشتم و نهم

و سنجیه مرضیه موالات و مؤاخات مقنضی آن است که فیما بین به هیچ وجه مغایرت و مباحث مطمح نظر قدسی منظر نداشته همواره به اعلان نوید صحت ذات کامل-الصفات مسرت افزا و بهجت پیرای ضمیر دوستی تخمیر گردند و مراقت و موافقت سلاطین نامدار و خواقین ذوی الأقدار که باعث امنیت کافه انام و موجب رفاهیت خاص و عام است و جهة همت عالی نهمت ساخته به مقنضای ائتلاف و التیام، ابواب مفاوضات و مراسلات مفتوح دارند که بنیان روابط دوستی و اتحاد صمیمی پیش از پیش استحکام پذیرد و سابق بر این که سبب عطاء الله با جواب نامه دستوری یافته هیچ مطلبی زبانی او حواله نبود.

پیوسته گلشن ابهت و اقبال از رشحات سحاب عنایت و افضال دادار بی همال
 سر سبز سیراب و شکفته و شاداب باد بالنبی و آله و اصحابه الامجاد.*

*- سند شماره ۲۹۴ انجمن تاریخ ایران (نامه ۵۰۰ یون ج ۸ ص ۲۸۹) / اسناد و

مکاتبات (نصیری) ص ۲۲۰-۲۱۷

نامهٔ قمرالدین نظام‌الملک هندوستان به پادشاه عثمانی

(دربارهٔ نادر)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرضه داشت کمترین خیراندیشان با اعتقاد قمرالدین، بعد تقدیم آداب بندگی و مراسم سرافکدگی - که رسم و آیین اصحاب صدق و سداد است - به عرض باربابان محفل قدس نشان، حامی بلاد اهل ایمان، ماحی آتسار کفر و طغیان، ناصر شریعت قویمه، سالک طریقهٔ مستقیمه، باسط مهاده عدل و انصاف، هادم اساس جور و اعتساف، ناصب سراق امن و امان، بانی مبانی عدل و احسان، معین دین مبین، غیاث اسلام و مغیث مسلمین، ادام‌الله تعالی ظلال دولته، می‌رساند که الحمد [الله] به حول و قوهٔ اقبال عدو مال، آن خلیفهٔ ظالم شقی به سزا رسید. بعد از شکست یافتن [از] عساکر منصورهٔ [آن] حضرت ادبارش هجوم آورده به مقر اصلی خود شتافت و عالم از ظلام اونجات یافت، فقطع دایر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین،

از آنجا که حمایت دین اسلام به جناب خورشید قباب اقدس اعلی که مرجع خواقین روزگار است لازم و بالفعل مملکت ایران خالی است، اگر افواج نصرت امواج به سرکردگی سردار عمده کار آزموده به تسخیر آن ولایت مأمور گردد، به فضل قوی مطلق امید قوی است که تمامی آن ولایت به تصرف اولیای دولت قاهره در آید و مذهب شیعه که از مدتی در آن بلاد رواج یافته زایل شده اعلام ملت حنیف و مذهب حنفی ارتفاع یابد و انتفاع دنیا و اجر و ثواب عقبی در این ضمن متصور که چنین مملکت وسیع زیر سایه هما پایه آسودگی یابد و خلایق درمهد امن و امان بوده طریقه مستقیمه اهل سنت و جماعت جهان افروز رواج شود. مراتب رسوخ رویت و وثوق عقیدت و بعض مقدمات دیگر به کمالات دستگناه حاجی محمد یوسف افندی ظاهر ساخته، از روی عرایض مشارالیه معروض [آن] جناب خواهد گردید.

آفتاب عالمناب سلطنت وجهانبانی از مطلع اقبال کشورستانی همواره درخشان

و نورافشان باد.*

* سند شماره ۲۹۶ انجمن تاریخ ایران (خط هما بونج ۲ ص ۲۸۲) / اسناد و مکاتبات نصیری، ص ۲۲۱ تا ۲۲۳. این نکته قابل توجه است که دولت هندو دولت عثمانی برضد نادر در ارتباط سیاسی بودند. نخست محمد شاه گورکانی در ۱۷۴۴/ ۱۱۵۷ ه. شخصی به نام سید عبدالله را به سفارت فرستاد و ترکان متقابلاً سالم افندی و یوسف افندی را به رسالت فرستادند. سالم افندی در راه مرد و یوسف افندی به دربار محمد شاه رفت و نامه‌های شاه عثمانی را تقدیم داشت و پس از چند سال نقامت در هند: حامل هدایا و نامه‌ای دربار گورکانی و مأمور سفارت درباب عالی شد (۱۱۶۲-۱۷۴۹) رجوع شود به توضیحات آقای دکتر نصیری، در حاشیه ص ۲۲۲.

سندی که بلافاصله پس از این سطور می‌آید وقف‌نامه‌ایست به اهضای طهماسب‌قلی خان (نادر)، به تاریخ اول ماه محرم سال ۱۱۴۶. در آن روزگار نادر افغانها را از ایران بیرون ریخته و اصفهان را به دست شاه طهماسب‌نانی داده و با این کار او را بر سریر فرمانروایی سراسر ایران نشانده بود و شاه طهماسب هم نیمی برای تشکر، نیمی برای دور ساختن آن سردار نیرومند گردنکش از پایتخت دولت لرزان صفوی، حکمرانی سراسر خراسان را با لقب طهماسب‌قلی خان و عنوان وکیل السلطنه بدو بخشیده بود.

نادر در مرکز حکومت خود یعنی مشهد مقدس این وقف‌نامه را تنظیم و امضا کرده است. این وقف‌نامه مربوط است به شرح و تفصیل نگهداشت و حفظ مقبره خانوادگی نادر مشتمل بر قبور پدر و مادر و خویشان و سرانجام شخص نادر. در این وقف‌نامه به دقت تمام شمار و نشانی و ارزش دکاکین و حجرات و نمازها و دهات و مزارعی که نادر برای تأمین مخارج مقبره به عنوان موقوفه منظور ساخته بود و همچنین هزینه‌های پرداخت ماهیانه بلکه بهتر بگوییم «سالیانه» و وزن و تاروی و فراش و سقا و باغبان و ناظر و متولی همچنین مخارج تعویض پرده‌ها و فرشها ذکر شده و این خود حکایت از دقت تحسین برانگیز نادر در کارها می‌نماید.

شاید آوردن چنین سندی در جنب اسناد سیاسی و دیپلماتیک بی‌تناسب جلوه کند، ولی به دو لحاظ به نقل آن مبادرت شده: نخست از لحاظ فواید تاریخی و

اجتماعی سند و دوم از لحاظ آنکه این سند نشانه ضعف بندگان خدا در برابر عظمت الوهیت و سطوت ربوبیت است و حاکی از ناتوانی نادر، یکی از فاتحین معدود جهان، در برابر مرگ و نیستی است. این سند بخوبی می‌رساند که هر زورمند و ستمگر متجاوزی، هر چند ظاهراً استوار و نیرومند، سرانجام در پای اجل پست می‌شود و در برابر عظمت ابدیت به عجز و بیچارگی خود اعتراف می‌نماید. انجام هر زورمند و ستمگر متجاوزی مرگ است و آن لحظه که مرگ فرا می‌رسد، دیگر از آن قصور سر به فلک کشیده و خرمین‌های زر و گوهر و شمشیرهای بران و سپاه سنگین و سیل غلامان و جمع سپاهیان و خیل جانبازان و تعدد پسران و دختران چه سود. هر که را خوابگاه آخر به دوشستی خاک است

گو چه حاجت که بر افلاک کشی ابوان را

این سند، سند عجز مردم فرور و دلیری چون نادر است که روزی در کرکوک و موصل و قارص بر سپاه ترکان عثمانی می‌ناخت و روز دیگر، در سرزمین هند، در انباله و کرنال پادشاه گورکانی هند را با همه خیل و سپاه و نوبها و فیله‌ها در هم می‌شکست. ذکر این سند برای عبرت‌اندوزی کسانی است که فتوحات و کشورگشایی‌های قهرمانان تاریخ چشمشان را خیره می‌کند و هرگز بدین نکته نمی‌اندیشند که با گردنده گرداننده‌ای هست و در برابر عظمت الهی و قدرت آفرینش:

این همه شوکت و ناموس شهان آخر کار

چند سطری است که بر صفحه دفتر گذرد

در آن روز که نادر این وقف‌نامه را تنظیم می‌کرده، هنوز دوران سرداری او بوده هر چند که کلیه امور سیاسی و نظامی را خود برعهده داشته و هرگز کسی را به حساب نمی‌آورده است. با این همه لحظه‌ای به یاد مرگ و پایان کار افتاده و به تنظیم این وقف‌نامه پرداخته است، منتها در مآخوایی‌های سروری چنان مقبره و وقوفات منضای برای خود ترتیب داده و تولیت آن را نخست بر عهده پسر ارشد و محبوب خود رضاقلی میرزا و سپس بر عهده خانوادۀ برادرش ابراهیم خان گذارده و پنداشته که با این

نمیهیات دولت وی ابدی و رونق مفره:ش جاودایی خواهد بود. بیچاره هرگز تصور نمی کرده که خود به دست خود پسر محبوب خویش را کور می کند و برادرش اندکی بعد کشته می شود و او خود به دست سردارانش با توطئه برادرزاده اش به هلاکت می رسد و همین برادرزادگانیش دمار از روزگار بازماندگان وی بر می آورند و کلیه اولاد و احفاد وی را به دم تیغ می سپرند و خود آنان نیز چندروز بعد به مکافات عمل می رسند. ظاهراً مقبره نادری از همان آغاز کسار علیقلی خان دچار نکبت و نحوست شده و از رونق افتاده است و پنجاه سال بعد از آن نیز دولت متزلزل اولاد نادر بر چیده شده و اموال آنان به غارت رفته و زن و فرزندشان به اسارت گرفتار آمده اند. امارقبات موقوفه، آنچه دکان و حجره بوده خواه در بازار و چارسوق، خواه در میدان جدید و قدیم دولتخانه، امروزه از میان رفته و تنها چند مزرعه در نواحی طوس من جمله مزرعه دهشک باقی مانده است.

باری در وقف نامه چند نکته جالب توجه است:

اولاً نام حضرت رضا (ع) و آستانه مقدسه در حاشیه و در صدر وقف نامه آمده و نامه های نادر و رضایی و ابراهیم نیز در حاشیه نوشته شده نه در متن و این شیوه ای بوده برای نشان دادن مراتب احترام و تفخیم فراوان. ثانیاً کلمه «الله» نیز احتراماً در متن ذکر نشده و همه جا حتی در جمله دعائیة «خلدالله منکه» کلمه الله نانوشته مانده.

ثالثاً کتاب وقف نامه هر چند خوش نویس بوده ولی ظاهر آسواد و ذوق زیبایی نداشته و در تحریر وقف نامه دچار خطاهای فراوان و اغلاط فاحش شده. مثلاً «راویه» را «رایبه» نوشته و «سقاخانه» و «توزیع» را «سقابخانه» و «توضیح» از آن گذشته بد سلیقه گیها کرده و کلمات «فلک مقدر» و «فلک جناب» و «عالی جاد» و «بک عشر» را سرهم به صورت زشت «فلکمقدار» و «فلکجناب» و «بکمشر» و «عالیجاء» مرقوم داشته. البته خط زیبای او عذرخواه این همه سلخنگی و بی سلیقه گی است. حقا که درست گفته اند: «نسخه چون خوش خط بیفتد هست نا پیدا غلط»

را بهماً از مدلول وقف نامه برمی آمد که در آن روزگار، برخلاف امروز، دکانها و حجرات و دیگر مراکز کسب و کار نه تنها «سرقفلی» نداشته بلکه «وجر مبلنی» نیز به عنوان مساعد و به اصطلاح روز، به رسم «تقاوی» به مستاجر می داده که مایه دست کند و دکان را آماده کسب نماید. نادر وجوه تقاوی را نیز جزو اموال وقف قرار داده. خامساً نادر در آن روزگار - که هنوز به سلطنت نرسیده بود - دم از تشیع می زده و خود را «غلام هشت و چهار» یعنی دوازده امام معرفی می کرده و بعدها که شاه شد، از تشیع کناره گرفته و حتی به اسلام نیز پشت کرده و در صدد بوده که مذهبی نو آفریند و شیعه و سنی را در دین خویش آورد و به خیال خود، از این راه اختلافات آنان را مرتفع سازد. شاهد بر اظهار تشیع از جانب نادر نقش مهر مربع ۱ × ۱ سانتیمتر اوست که سجع آن چنین است:

لافتی الاعلی لاسیف: الاذوالفقار نادر عصم زلف حق، غلام هشت و چهار
در گوشه بالای وقف نامه در سمت چپ نیز عبارت «ملاحظه شد» دیده می شود که نشانه تأیید و تصویب و امضاء نادر است.

در نقل این سند مرهون زحمات آقای محمدحسین قدوسی هاجم که سراسر وقف نامه را در طی تصاویری چند (از تصویر ۵۸ تا ۶۳) در «نادرنامه» گنجینه دیده و به توصیفاتی در باره آن مبادرت فرموده اند. بدون آنکه متن وقف نامه را ذکر کرده باشند. من چون این سند را مهم دیدم، از روی آن تصاویر متن را خواندم و در این مجموعه نقل کردم. درینج که اصل سند مزبور را در دسترس نداشتم.

هو الواقف على السرائر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى وقفت عن ادراك كنه ذاته قلوب اوليائه الوائفين وعجرت عن فهم كيفية صفاته عقول عباده الواصفين وتقدست دوحه جلاله الاجل عن ان يحوم حولها الألفهات وتنزهت ساحة كماله الأكمل عن يتخطاها اقدام الأوهام فسبحان من واقف وقف على السرائر والضمائر وعالم علم الأشياء قبل ان يتجلى الأبصار والنواظر فخلق الإنسان فى اقوم نظام واحسن تقويم وبسط لهم ماله يفتنون فى اتم من قوائمه القديم فوهب لهم المزارع والرقبات وهداهم الى تحصيل المنافع والرقبات اكى يتوسلوا بذلك الى رفيع الدرجات فى الجنان و يصلوا به الى محل الرحمة والرضوان والصلوة على من هدانا بنوره الى مشكوة الأسلام ودلنا بظهوره على مواقف الشرايع والاحكام، من طلع شمس وجوده من افق الكمال واكمل من بعث لتمهيد قواعده الحرام والحلال وعلى آله الواقفين على اسرار الدين والشافعين بواقف يوم لا ينفع مال ولا بنون

١- يوم لا ينفع مال ولا بنون (سورة الشعرا - آيه ٨٨). شكفا كنهه در متن «ولابنين»

آمه كه غلط فاحش است.

خصوصاً ساقی الحرض و حامل اللواء و شافع اهل المقابر يوم الجزاء صلوة تملأ
المضاجع والمقابر و تجلوعن خاطر كل واقف وناظر.

و بعد چون واققان اقلیم آگاهی و عارفان کشور دین پناهی که سپه‌داران جنود
پیش‌بینی و فرمان روایان اشکر عاقبت گزینی اند، به نیروی اقبال دین قویم و به قراولی
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم^۱ در قلب سپاه نفوذ و دانش و بینش اوای
ان الله اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم بان لهم الجنة^۲ برافراشته و بنیان احزاب
حرص را به ضرب تیغ قمار بحت تجارتهم و ما كانوا مهتدین^۳ درهم شکسته اند و ازین
فتح نامدار مالک رقاب مدینه هم فی الغرفات آمنون^۴ و فرمان فرمای کشور بطوف
علیهم و ولدان مخلصون^۵ گردیده اند همواره منظور نظر حق بین و مطمئن دیده عاقبت
گزین آن را قرار داده اند که در افشای ذخائر اخروی به وسیله صرف اموال قصب
السبق از همگنان ربانید تا آنکه در رابعه النهار روز نشور به کریمه الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور^۶ لب گشایند و به رفاه حال در منازل دلگشای
فنعم اجر العالمین^۷ بزم عشرت فادخلوها بسلام آمنین^۸ بر بساط با بساط عیش ابدی
با کواب و اباریق و کأس من معین^۹ فروچینند و در سرچشمه عیناً فیها تسمى سلسبیل^{۱۰} به

۱- سورة الصف - آیه ۱۰

۲- التوبه ۱۱۱

۳- البقرة ۱۶

۴- سبا ۳۷

۵- الانسان ۱۹

۶- الفاطر ۳۴

۷- الزمر ۲۲

۸- الحجر ۴۶

۹- الواقعة ۱۸

۱۰- الانسان ۱۸

زمنه الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الارض ننبئوا من الحبة حيث نشاء^۱ اشتغال نمایند. لهذا به ميان تأييدات الهی و مساعدت توفیقات نامتناهی بندگان فلك نشان قضا فرمان، عظمت و اجلال توأمان، فاتح ابواب فتح و ظفر و هروج مذهب حق انبی عشر، سحاب شاداب بهار عدل و انصاف و برق جهانسوز خرمن جور و اعتساف، خان صاحبقران قضا تقدیر و دشمن گداز و دوست نواز عظیم النخیر، کوه پرشکوه رفعت و شان و دریای گوهر عطای سلطنت نشان، طرازنده مسند دین پروری و برازنده جیقه و سکه سروری، مرصع پوش افسر بخت و جواه و دولت در آغوش خورشید تاج زرین کلاه، کیوان رفعت بهرام صرلت انجم سیاه فریدون حشمت خورشید طلعت گردون بارگاه، غلام با اخلاص آل علی و بنده خاص نبی و ولی، حامی بلاد شیعه و شیعان [نادر قلی خان والی ممالک خراسان و فرمانروای عرصه ایران لازال فی دولته منصور اللوا و فی عظمته بالغ الی الغایة القصوی] کریمه حقایق ترجمه و ما تقد - موالانفسکم من خیر تجدوه عندالله و هو خیراً و اعظام اجراً^۲ را نصب العین همت والا و پیشنهاد خاطر خطیر مهر نما فرموده، بعد از آنکه به مقتضای حدیث مشهور موتوا قبل ان تموتوا^۳ اندیشه سفر عقبی و فکر انتقال به دار بقا را منظور نظر حق شناس و جهت مضجع خود بعد از عمر طویل بنای عمارت مقبره رفیعۀ فردوس اساسی مقرر و مهیا فرموده بودند کل املاک و رقباب و مزارع و دکاکین و مستغلات مفصله ذیل الکتاب^۴ را که از خالص مال مباح خود اتیاع و تحصیل فرموده بوده اند و حاصل کل آنها هر ساله حسب التخمین مساوی مبلغ دو بیست و پنججاه تومان می شود، وقف

۱- الزم ۷۴

۲- المرمل ۳۰

۳- چون اصل وقف نامه در دسترس نبود نتوانستیم دقیقاً تفصیل دکاکین و مستغلات را بخوانیم و نقل کنیم. متن سندی در نادر نامه هم نیامده. اما ای کاش روزی این وقف نامه با تمام تفصیل خوانده می شد. زیرا هر چند امروزه همه آن خانه ها و دکانه ها و میدان و بازار از بین رفته ولی از لحاظ بررسی اجتماعی بسیار ارزنده است.

صحيح شرعى نمودند بر مصارف يك باب سقاخانه مبارکه^۱ جدید که حوض مرمر مشمن آنرا بعد از فتح دار السلطنة هرات صانها الله تعالى عن الآفات، نواب فالك جناب عظامت اياب معظم اليه به عنوان هديه از آن ديار به دربار عرش مدارس سلطان کشور ارتضا و مهر سپهر اجتبا، نور حدیقه یس و طه و نور حدیقه عم^۲ و هل انی^۳، ثانی سبع المنانی مصحف پیغمبر و ثامن آیات فرقان هدایت و رهبری، کنگره هشتمین عرش خلافت و رشاد و ترجمه خطاب کریمه و بینا فوقکم سبعا شدادا،^۴ حافظ احکام قرآن مجید و [مایه مباهات^۵] ارض خراسان، ماده افتخار زمین بر آسمان، نور دیده نبی و ولی، قبله ارباب یقین، سلطان خراسان ابو الحسن علی آورده در میان برکه صحن مقدس نصب فرمودند که از آب «طرق» شاداب و کام جان متعطشان طواف آن روضه عرش مثال از آن سیراب گردد و بر مصارف مقبره رفیقه مسطوره فوق و مقبره جناب فردوس مآب، مرحمت و غفران پناه، ارم آرامگاه، بابا علی بیک و بر مزار کثیر الفیض والذین خود واقع در صحن مبارک و قرب پنجره فولادی که از بابت موقوفات مزبور و هر ساله مبلغ چهارده تومان تبریزی در وجه دو نفر به تفصیل ذیل مقرر باشد:

يك نفر سقا

سقا باشی

۱- همان سنگك يك بازچه منبع آب سقاخانه طلاي معروف به سقاخانه اسماعيل طلائی، در صحن عتيق حضرت رضا (ع) به ارتفاع ۱۳۲ سانتيمتر با دهنه هشت ضلعي به به طول هر ضلع ۷۷ و ضخامت ۲۵ سانتيمتر با دهنه هشت ضلعي به طول هر ضلع ۷۷ و ضخامت ۲۵ سانتيمتر و قطر دائره دهانه ۱/۹۷ و محيط دائره ۶/۲ متر متن: سقاخانه

۲- منظور عم يتسائلون است (آيه اول از سوره النبا) - جزء پایانی قرآن را چون از آغاز سوره انبا شروع می شود «عم» جزومی گویند.

۳- هل أني کلمات نخستین سوره الدهر است: هل أني علی الانسان حين من الدهر

لم يكن شيئاً مذکوراً

۴- سوره النبا ۱۲

۵- در اصل ناخوانا بوده

هشت تومان

شش تومان

سقاخانه حوض مرمر مزبور به امر سقایی اشتغال نمایند و در مدت پنج ماه مدت گرمی هوا، هر یوم مقدار سی من بیخ ایتیان شود که در سقاخانه مزبوره صرف نمایند و هر شب مقدار پنج استار^۱ پیه گذاخته به مصرف روشنائی آنجا دهند و هر ساله مبلغ شش تومان در ایام عاشورا، قند و عرق بید مشک و تخم ریحان ایتیان و در آنجا شربت نموده به زوار و مترددین قسمت نمایند و هر ساله مبلغ شانزده تومان تبریزی موجب به چهار نفر سقای رایبه کش از فرار نفری چهار تومان داده شود که با چهار [راس]^۲ استرمع رایبه که به ایشان سپرده شده، همه روزه از حوض آب- انبار واقع در «بابا قدرت» که از موقوفات سرکار فیض آذر و حسب الأستمرار همواره مباشرین مهم آن سرکار آنرا جهت شرب مترددین و زوار از آب «طرق» به مقتضای صورت وقفش مشروب می سازند کام این حوض مرمر نظیر را سیراب نمایند و تعمیر شکست و ریخت ولای رویی آب انبار مزبور و عرض استرها و رایبه گاه تلف و برطرف شود با مایحتاج آنها از علیق و غیره از حاصل اوقاف مزبوره تنخواه دهند و هر ساله مبلغ پنجاه و یک تومان تبریزی جهت رونق و انتظام مقبره رفیعۀ مزبوره به موجب تفصیل ذیل، در وجه خدمه قبه آن مقبره علیا و باغبانان فضای آن عمارت خلد، صفا و مؤذنین و حفاظ که به گفتن اذان و خواندن مناجات در مواقبت صلوة سه تلاوت کلام معجز نظام در گلدسته و قبه رفیعۀ جنت سمات اشتغال نمایند رسانند.

۱- استار عرب چهار است و آن وزنی است برابر با چهار یا چهار و نیم مثقال. برای تفصیل بیشتر به لغت نامه دهخدا مراجعه شود. این کلمه به صورت «استیر» هم آمده است به معنای وزنی برابر با شش درم و نیم (برهان قاطع) برابر با چهار و نیم مثقال (رشیدی) استیر و استاتر در عهد ساسانی ارزش چهار درم داشته (ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستنسن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۸). این کلمه ریشه کلمه «سیر» است که برای وزنی سادل ۱۶ مثقال امروزه معمول می باشد و آن $\frac{1}{10}$ من تبریز است.

۲- در عکس تیره و ناخواناست. به قرینه اصلاح شده.

خدمه: دو نفر	باغبانان: دو نفر
هر نفر ۶ تومان: دوازده تومان	هر نفر چهار تومان: هشت تومان
مؤذن: دو نفر	حفاظ: چهار نفر
هفت تومان	هر نفر ۶ تومان: ۲۴ تومان

مشروط بر آنکه هر نفری از حفاظ يك جزو در صبح ويك جزو در شام تلاوت نموده ثواب آن را باالمنصفه جهت ازدیاد تسویقات و فتوحات نواب فلك جناب واقف و جهت آموزش اقرباى آن معلى القاب حفظه [الله] من خزی المواقف که من بعد در آنجا مدفون گردند تبرع نمایند و جهت روشنایی و تطهیر هر صبح و شام آن قبه فیض مقام موازی چهار عدد شمع موم که در وزن ده استار باشد و ده استار^۱ پیه گذاخته که در پیه سوزی که تا صباح روشن یماند صرف شود و مبلغ یکصد دینار جهت قیمت کشته و فنیله عنبر که صبح وشام بسوزد و هر روزه داده شود و مبلغ یکصد و پنجاه دینار در وجه سقای سقاخانه درب مقبره رفیعه مقرر باشد که آن را از حوض آب انبار رحمت و غفران پناه میرزا محمد حسن رضوی مشروب نموده در آنجا به امر سقائی مشغول و کام جان متعشان را سیراب نماید و در پنج ماه گرمی هوا، هر یوم مقدار ده من یخ به او دهند که در آنجا به مصرف رسانند و هر شبه مقدار ده استار روغن چراغ جهت روشنایی شانزده فندیل دو گلدسته و چراغ سقاخانه درب مقبره رفیعه و کرباس آن بنای خلد اساس دهند و هر ساله مبلغ دو تومان و چهار هزار دینار تبریزی به صیغه مواجب در وجه چراغچی رسانند و در هر شب از لیالی جمعات مساوی مبلغ يك هزار و پانصد دینار تبریزی که سالیانه آن هفت تومان و دو هزار دینار موصوف بوده باشد بانان ایتباع و در فضای آن عمارت دلگشا فی مابین مستحقین و مستحقات قسمت نمایند و در هر پنج سال فروش^۲ مقبره

۱- در متن وقف نامکلمه الله احتراماً نوشته نشده و جای آن قدری سفید مانده است.

۲- ده استار برابر است وزناً با چهل و پنج مثقال

۳- یعنی فرشها

رفیعه را عن قالی و نمد تجدید و دو عدد پرده زر یافت نفیس گرفته فروش^۱ و پرده‌های کهنه را مبیع و قیمت آن را فی مابین ارباب استحقاق تقسیم نمایند و هر سال در نوروز فیروز فروش دو راهرو و دو ایوان و چهارخانه متصله به آن قبه ضیاءاندوز را از قاسمی‌الدردوزند و در هر سال یک زوج پرده مخمل نو حاشیه‌دار در دو درب آن بنای رفیع مقدار آویزند و قیمت فروش و پرده‌های کهنه را به دستور به مردم مدرس الاحوال رسانند و نواب فلك جناب خلدالله ملكه و اجری فی بحار الخلود فلكه تولیت موقوفات و رقبات و حوض مرمر مزبور و مقبره رفیعه فردوس سمات و كل مایه‌علق بها را مفوض فرمودند به گوهر صدف بخت و کامکاری و در آبدار دریای رفعت و شهر یاری، نونهال گلزار عزت و اقبال و سرو نورسته جویبار عظمت و جلال، طراوت بخش عذار ازادگی و خضرت افزای بهار ازادگی، نسیم دلگشای گلشن دانش و ذکاو شمیم غمزدای انجمن بینش و بها، امیرزاده و الاشان عالی تبار گوهر نژاد معدلت بنیان فلك مقدار، عالی‌جاه فضایل دستگاہ [رضافلی خان مدالله تعالی عمره و بهانه و زین الارض بطول بقائه]^۲ و لدارشد اکبر ارجمند خود و اولاد امجاد ذکور آن معلی‌جاه متعاقباً و تناسلاً و الا کبر فالاکبر و الاقرب فالاقرب و بعد ایشان به برادران صلبی آن عالی‌جاه و اولاد امجاد ایشان علی‌الترتیب [در این جا ظاهراً اثر مهری که روی کاغذ خورده موجب ناخوانا شدن چند کلمه گردیده] نمود بانه از طبقات مذکوره انعم الله تعالی علیهم بدوام الدوله و البقاء احدی نباشد، تولیت اوقاف مذکوره با اولاد ذکور ابلت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و ابهت و اجلال دستگاہ عالی‌جاه [ظہیر السلطنه و العظمة و الاقبال عالی‌جاه ابراهیم خان]^۳ برادر اعیانی نواب فلك جناب واقف ابدالله دولته الی یوم المواقف خواهد بود که به نهج مسطور الاکبر فالاکبر

۱- یعنی فرشها

۲- احتراماً در حاشیه وقف نامه آمده است، نه در متن.

۳- در حاشیه

والاقرب فالاقرب به لرازم و مراسم آن قیام و اقدام نمایند و هرگاه از ایشان نیز احدی نباشد، تولیت مفصلات فوق به عالی جاهان متولیان سرکار مفوض خواهد بود که حاصل مداخل اوقات و رقبات مسفوره را جمع آوری نموده به مصارف مترره فوق رسانند و يك عشر از مداخل كل موقوفات مفصله مختص متولی و نصف عشر مختص ناظر و مبلغ شش تومان تبریزی جهت مرسوم مستوفی اوقاف، مزبور و مقرراست که حق التولیه و حق النظاره و حق استیفا را تصرف و تتمه را، بعد از وضع مال وجهات و اخراجات دیوانی و عوارضات مملکتی و سرانجام نمودن مصالح الاملاک و وثقات زراعت، هرگاه لازم گردد بعد از تعمیر ضروری حوض کوثر نظیر و مقبره رفیقه و باقی رقبات مفصله به موجب تفصیل سابقه به مصارف مقرره رسانند و هر یوم مبلغ نهمصد دینار تبریزی به موجب تفصیل ذیل جهت مرسوم شش نفر حافظ و يك نفر فراش و قیمت روشنائی و بخور مقبره شریفه مرحمت و غفران پناه باباعلی بیک و جمع مفصل مذکور که در آن مضجع شریف مدفونند:

در وجه مرسوم حفاظ سر قبور، جمعاً ۶ مرقد:

مرحوم ^۱	مرحوم	مرحوم
خدیدجه خانم	صفیقلی بیک	باباعلی بیک
۱۰۰	۱۰۰ دینار	۱۰۰ دینار
۱۰۰	مرحوم	مرحومه
شاهلو خانم	مرتضی قلی بیک	[طغان؟] خانم
۱۰۰ دینار	۱۰۰ دینار	۱۰۰ دینار
	قیمت روشنائی و بخور ^۲	در وجه يك نفر فراش
	۲۵۰ دینار	۵۰ دینار

۱- من این کلمات را که بسیار ریز و درهم نوشته شده چنین خوانده‌ام. امیدوارم که

کلمات را درست خوانده باشم.

۲- در متن حروف درهم ریخته و ناخواناست و کلمه ای شبیه به «طغان»؟ و شاید هم: طغان ←

از بابت مداخل دكاكین مفصله فوق که بیست و نه باب ز آن جمله را قبل ازین جهت خصوص این مصرف و مرسوم حافظ مقبره شریفه والدین خود، نواب گردون قباب معظم الیه معین و وقف فرموده و در این وقت در سلك اوقاف مفصله فوق منسلك و به تصرف خالی جاه متولی معظم الیه دادند که در مصرف مزبور صرف نماید برسانند و مبلغ دو بیست دینار تبریزی از بابت مذکور مرسوم به دو نفر حافظ مراد شریفه والدین نواب فلک جناب واقف خلد الله ملکه که در صحن مقدس، در قرب پنجره مبارکه فولادی مدفونند بدهد که هر صبح و شام در آن مکان خلد احتشام به تلاوت کلام ملک علام اشتعال نموده ثواب آن را به ارواح شریفه ایشان تبرع نمایند و اختیار در تعیین نایب و ناظر بر او و مستوفی و عزل و نصب و تغییر و تبدیل هر یک از مباشرین مشاغل مفصله که متصرف به عدم اهلیت باشند با عالی جاه فلک جاه متولی شرعی است. چنانچه چیزی از حاصل موقوفات مذکوره از مصارف مقرره زیاد آید، عالی جاه متولی فی مابین ارباب استحقاق تقسیم نماید و چنانچه به سببی از اسباب کسری در مداخل به هم رسد و وفای مصارف ننماید آنچه باشد توضیح (توزیع) و تقسیم شود و نواب فلک جناب واقف خلد الله ملکه مبلغ یکصد و سی تومان و هشت هزار دینار تبریزی را که به تفصیل فوق به عنوان تقاوی به سکنه دكاكین مفصله عنایت فرموده بودند، به سرکار وقف مزبور و اگذاشتند که موجب توفیر مداخل مستغلات گردد و حسب الشرط مقرر داشتند که تقاوی مزبور را در دست سکنه دكاكین مفصله و اگذاشته از ایشان اتخاذ ننمایند و اسناد و نوشتهجات آن را مباشرین سرکار وقف مذکور در سر رشتهجات خود مضبوط دارند تا آنکه تقاوی مسطور از تلف و تزییع مصنوع و محروس ماند و چنانچه در وجه اجاره دكاكین تفاوت و توفیری حادث شود آن اضافه را

←

(طیفون) که اسمی برای زنان بوده و یکی از زنان فتحعلی شاه نیزه «طیفون خانم» نام داشته (تاریخ عضدی، تصحیح نگارنده تهران، ۱۳۵۷)

۳- این رقم و کلیه ارقام مذکور در این وقف نامه به سیاق نوشته شده است.

ابواب جمع نموده به مصارف مقرر رسانند و در جمیع ابواب عالی جاه متولی و گماشته او مرخص و صاحب اختیارند، هرگاه مخالف صرفه و وقف و شرایط مقرر نباشد و همچنین شرط شرعی فرمودند که احدی بدون [اذن] متولی شرعی و گماشته او در موقوفات مزبور به وجهی از وجوه مدخل ننماید و صورت محاسبه نطلبد و دیناری توقع نکند و موقوفات مزبوره را متولی شرعی به اجاره ندهد و خود بنفسه در تعمیر و زراعت آنها پردازد و همچنین شرط شد که احدی بدون اذن متولی شرعی مقبره رفیع و حریم آنرا مدفن ننماید و نواب گردون قباب فلک جناب واقف ادام ظلال دولت علی کل قاعد و واقف املاک و رقبات مسفوره فوق را که بر مصارف مقرر به شرایط مذکوره مسفوره وقف صحیح شرعی و حبس مخلد ملی فرموده بودند از تحت تصرف و قید نملک او لایای خود اخراج و انتزاع نموده به وکلای عالی جاه متولی و گماشتگان او و مباشرین سرکار مزبور واگذاشتند و به صیغ شرعی بالعربیه و الفارسیه کما هو المقرر فی الشریعة المقدسة النبویة علی مبلغها و آله آلاف السلام و التحية، متلفظ و متطبیق گردیدند و تغییر دهنده را به سخط و لعنت و نفرین اعلی حضرت رسالت پناهی و آل ضییین و عترت طاهرین او صلوات الله و سلامه علیه جمیعین حواله فرموده [وقفاً؟] صحیحاً شرعیاً و حبساً مخلداً ملیاً نابناً لایبایع و لایودب و لایورث الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین و لایحل لاحد ان یرها و یرتصرف فیها بغير وجهها و الافعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و كان ذلك فی غرة شهر محرم الحرام سنة خمس و اربعین و مائة و الف ۱۱۴۵
[محل مهر نادر قلی].

فرمان نادرشاه

(در باب مسیحیان)

فرمان همایون شد

آنکه چون فی مابین ملت عیسویسه علی نبینا و علیه السلام چند فرقه مختلفه می باشند کسه طریقه و اعمال هر یک مغایر یکدیگر است و نرقی مذکوره هر یک به قومی متوسل و به فرقه دیگر تکلیف کیش و آئین خود می نمایند، از آنجا که همگی ایشان مطیع این دولت ابد مدت اند مقرر فرمودیم که حکام هر ولایت مانع و مزاحم نشده که به رضای خود به طریق فرنگی یا فرنگی به طریق ایشان عمل نمایند مزاحمت نرسانند و اگر خواهند که کنایس و معابد خود را تغییر نمایند یا از نو احداث کنند احدی در مقام منع بر نیامده و از جوانب برین جمله رفته و در عهده شناسند.

*تحریر آفری ۳۰ شهر رجب المرجب سنه ۱۱۴۹

فرمان نادرشاه

درباب کدخدائی ایل صوفیانلو

فرمان همایون شد

آنکه بنا بر شفقت بی نهایت شاهانه و مرحمت از حد افزون خسروانه در باره رفعت و معالی پناه، شادوردی بیک، از ابتدای شش ماهه هذه السنة ژیلانئیل به دستور قدیم کدخدایی جماعت صوفیانلو را به مشارالیه شفقت فرمودیم که در هر باب متوجه امنیت و ضابطه ایل خود بوده و در مراسم خدمتگزاری و سایر امور مقرر در این باب خود را معاف نداند. جماعت صوفیانلو مشارالیه را کدخدای بالاستقلال خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و به قدغن تمام در عهده شناسند.

تحریراً فی ۱۷ شهر جمادی الاول ۱۱۵۰ *

فرمان نادرشاه

فرمان همايون شد

آنکه عالی جاه عاشورخان افشار، حاکم الگای ایورد، به شفقت شاهمانه سرفراز گشته بدانند که در این ولایه عرض اقدس رسید: چون چند خانوار جماعت افشار را که تازه وارد شده اند به محال شاه توت کوچانیده همگی زراعت آبی و دیمچه آن محال را متصرف گردیده اند. به حصول اطلاع بر مضمون رقم اقدس آن عالی جاه خود متوجه گردیده خانه الله ولی صوفی و چهاروپنج خانوار جماعت کوسه احمدلوی قدیمی که در آنجا مسکن دارند از زراعت آبی و دیمچه آن محال آنچه از برای زراعت گذار جماعت مذکور ضرور باشد از آب و زمین شیار کرده تسلیم که زراعت نمایند و باقی آب و زمین دیمچه زار را به تصرف جماعت افشار جدید داده قدغن نمایند که زمینهای بیاض زراعت نشده را شیار نموده و تربیت کرده به اصلاح آورده از برای دیمچه فراوان زراعت نمایند. در این باب قدغن لازم دانسته و در عهده شناسند.

تحریر آفی ۲۲ شهر ۱۱۵۱ * ۰۰۰۰

فتح نامه قندهار

اعوذ بالله تعالی

فرمان همایون شد

آنکه عالی جاه رفیع جایگاه، اخویم محمد ابراهیم خان، سپهسالار عظیم -
الافتداری آذربایجان و حاکم دارالسلطنه تبریز به الطاف گوناگون شاهی معزز و مباهی
بوده بدانند که لله الحمد از روزی که ابواب دارالقرار این دولت نصادره بیه کلید
عنايات سبحانی بر روی روزگار نواب همایون ما گشاده شد، به هر طرف که سمنند
عزم خسروانۀ ما جلوه گر گشت اگر دریا بود صحرا آساخاک در چشمش انباشتیم
و به هر جانب که صرصر همت شاهانۀ ما روی نمود اگر کوه بود چون کاه از
پیش پا برداشتیم و در این اوان فیروزی توأمان که امتداد ایام محاصره قلعه قندهار
به يك سال کامل رسید، اولاً بنا بر امتثال امر شریف ادع الی سبیل ربك بالحکمة
والموعظة الحسنة^۱ اباغنه مقهوره قندهار را به شاهراه اطاعت دعوت نمودیم. چون
آن طایفه به مقتضای وظونهم مانعتهم حصونهم^۲ به متانت بروج و استحکام نلعمه

۱ - النحل ۱۲۶

۲ - الحشر ۲

که سر رفعت بر چرخ ذات البروج می‌زد مفرور بنا بر کثرت غله و ذخایر و عدت خود که در جنب شیرشکاران حکم فوج ذباب و زریهٔ خراب داشتند دل بسته شو و شور برپا کرده و سرازوادی انقیاد و تسلیم دور کشیدند. همت گیتی گشای مابه تسخیر قلعه مقصور و نخست فوجی از غازیان را مأمور به یورش و تسخیر برج سنگین و سایر بروجی که بر فراز کوه در جانب برج دده واقع بود ساخته بعد از تصرف برج مزبور، توپ و خمپاره را بر خرمن هستی قلعه‌گیان کصیب من السماء و فیه ظلمات و ردو برق^۱ آتشفشان ساخته، به فاصلهٔ پانزده روز از تصرف بروج مذکور، روز دوشنبه سیم شهر حال، در اول ظهر که اعدای عصر دولت بی‌زوال را دم واپسین بود، دلیران اژدر در و بهادران غضنه‌ر فر را از اطراف کوه و قلعه مأمور به یورش نموده چون توپهای قلعه کوب رخنه در بنیان برج مشهور به دده انداخته محافظات آن سمت به جماعت بختیاری تعلق داشت. آن طایفه را بخت یاری و عون [الهی] مدد کاری و از سایر غازیان پیشدستی کرده برج دده را از تصرف قلعه‌گیان بیرون و به عون عنایت قادر ذوالمنن و به پایمردی تلاش و مردانگی هجوم آور گشته دروازه‌های قلعه را مفتوح و کل قلعهٔ فندهار را به تصرف در آوردند. چون خبر بهجت سرور موجب سرور هوا خواهان این دولت روز افزون خواهد شد و پیوسته چشم به راه وصول اخبار تازه و گوش بر آوازهٔ فتوحات دلپذیر می‌باشند، لهذا عمدهٔ الاعیان صفی‌بار بیک افشار بساؤل صحبت را برای ابلاغ این مژدهٔ فرح بخش روانه فرمودیم. از وقوع این گونه فتوحات نثار مژده لوق رسمی می‌باشد ولیکن چون اهل هر ولایت مژده لوق این فتح را که عبارت از وجه مدد خرج سه ساله بوده باشد، پیش از وقت به جان منت داشته داده‌اند، می‌باید، به وصول رقم اشرف، مبالغ دوازده تومان نقد و یک دست خلعت به حامل رقم از عن المال داده سوای آن وجه به عات مژده‌گانی و نثار به مومی‌الیه واحدی ندهند.

حکام اشرف را سواد کرده به همگی ولایات آذربایجان بفرستد که ایشان را در این فتح استحضار و نقاره شادکامی را به نوازش در آورده از الطاف روز - افزون الهی استبشار حاصل گردد. والسلام.*

فرمان نادر به یوسف پاشا والی آخسقه

[محل مهر]

نگین دولت و دین رفته بسود چون از جا
به نسام نماند دوران قرار داد خدا

الملك لله تعالى

اعوذ بالله فرمان همایون شد

آنکه ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه، یوسف پاشا والی آخسقه به عنایات بلانهایت شاهنشاهی درجه اختصاص یافته بدانند که عریضه که در این وقت مشتمل بر عفو و صفح تقصیر عالی‌جاه الکساندرخان در دولت علیه عثمانیه و صدور فرمان ایالت باش آچوق^۱ به اسم او از آن دربار خلافت مدار بر وفق امر و اشاره اقدس شاهنشاهی به وساطت سعی جمیل آن ایالت و شوکت پناه و نصب و تعیین او در امر حکومت الکای مزبور قلمی نموده بود به نظر آفتاب اثر اقدس رسیده، حسن اخلاص و یکجتهی دو دولت و آن عالی‌جاه معلوم رای جهان آرا گردید. می‌باید که به همه جهت عنایات شاهنشاهی را درباره خود در مرتبه

۱- باش آچوق همان ناحیه ایمرت گرجستان است.

اعلی و درجهٔ اسنی دانسته و حاجات و ملتمساتی که داشته باشد به معرض عرض
در آورده به عز انجام مقرون داند و در عهده شناسد.
خررفی شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۵۴*.

فرمان نادر

سجع مهر:

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا
به نسام نادر ایران قرار داد خمیدا

فرمان همایون شد

آنکه رفعت و معالی پناه نظامشاه وردی بیک داروغه شترخان سرکارخاصه
شریفه به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بدانند که عریضه‌ای که در این وقت نوشته
بود به نظر اقدس رسید. چرا دیر کردو تا حال بارگیری نکرد و نیامد. عرض کرده
بود که دو هزار خروار غله در آقسو و بقیان هست. غله‌ی که از سیور ساتچی به جای
آرد گرفته است آن هم حاضر است. آرد خود سه هزار خروار تحویل دارد و بسیار
است. محصولان سورات نوشته بودند که دویست خروار غله از جمله دویست و
هفتاد خروار غرامت آرد را گرفته‌اند. هفتاد خروار تمه را بخشیدیم. دویست خروار
را که نزد محصولان آن هم بارگیری کنند و محصولان به علت هفتاد خروار تمه،
مزاحمت به حال علی مردان نرسانند. او را برداشته همراه بیاورند و در هر صورت

دو هزار و پانصد خروار گندم در دست دارد. چهارصد پانصد خروار آرد نیز عالی‌جابه حاجی یوسف‌الدین خان و بهبود بیک و نظر علی بیک همراه دارند. می‌باید که معقول بارگیری کند و وارد عریمه شود و روز حرکت خود را بزودی مصحوب چسپار عرض نماید و از جل و پوشاک و نواله شتران معقول سر حساب باشد و کوتاهی جایز ندارد و به هر منزل که خواهد آمد بیشتر آدم تعیین کند که جا و آب و علف و هیمه‌اش را ملاحظه کنند و بعد از آن، آنجا منزل کنند و در این باب لوازم اهتمام عمل آورده در عهده شناسند.

تحریر افی ۲۸ شوال المکرم سنه ۱۱۵۵*.

فرمان نادر به یکی از بزرگان ارامنه^۱

فرمان هما یون شد

آنکه عمدة المسیحیة ملك یکن ضابط مجال خمسة ارامنه به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بدانند که در این وقت شرحی که در فصول خود قلمی نموده بود که یکصنوسی نفر، از جمله پانصد نفر چریک مجال خمسة، به سرکردگی آرام بیک ولد آن عمدة المسیحیة که نزد عالی جاهان امیر الامراء اعظام حاجی خان بیگلربیگی

۱- در سال ۱۱۵۶ که در داغستان و بعضی از نقاط قفقاز آشوبی برپا شده بود، نادر که در کردستان عراق بود، هدیه‌ای از سرداران سپاه خود را مأمور سرکوب شورشیان نمود. اندکی بعد نصرالله میرزا را نیز با ۱۵ هزار سوار روانه قفقاز کرد. در این فاصله یکی از بزرگان ارامنه که ضابط مجال خمسة ارامنه بود نامه‌ای به نادر نوشت و از تحکیمات بیمورد حاجی خان چمشنگز گت بیگلربیگی گنجه و عالی‌خان قباچه بیگلربیگی تفلیس شکایت کرد. نادر برای استنمات از وی، این فرمان را صادر کرد. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به مجلهٔ بنما، سال ۹، شماره ۱۱، مقالهٔ جعفر سلطان‌القرایی.

گنجه و علی‌خان بیگلربیگی تفلیس مقرر شده بود که در آن سرحدات به خدمات اشتغال نمایند بر طرف و متوفی و مقتول شده‌اند و عالی‌جاهان بیگلربیگیان مشارالیهما عوض متوفی و مقتول را از آن عمده‌المسیحیه مطالبه می‌نمایند. اگر چه در باب متوفی و مقتول امری نفرموده بودیم، چون در این وقت فرزند ارجمند عالی‌مقدار وارشد نامدار نصرالله میرزا را با خوانین و سرکردگان ظفرقرین غازیان کاصحاب دین از رکاب سعادت آیین و از ولایات خراسان و عراق به آن سرزمین تعیین و روانه نموده‌ایم، دیگر چریک محال‌خمسۀ ارامنه متعلق به آن عمده‌المسیحیه در آن حدود ضرور نیست. بنابر ترفیه حال رعایای مزبوره آرام بیک ولد او را با چریک مقرر از اسفار مزبور مرخص نموده به تخفیف مقرر فرمودیم که ولد آن عمده‌المسیحیه آمده به اتفاق آن عمده‌الاعیان به جمع آوری مالیات دیوانی و اتمام خدمات اشتغال نماید و چریک هم هر کس به خانه‌های خود آمده به رعیتی و کاسبی خود اشتغال نموده باشند. عالی‌جاهان بیگلربیگی گنجه و تفلیس حسب‌المقرر و معمول چریک محال‌خمسۀ ارامنه متعلقه به عمده‌المسیحیه مومی‌الیه را با ولد او مرخص نمایند که به خانه‌های خود رفته به کاسبی قیام نمایند و من بعد به عات مطالبۀ چریک متعرض احوال عمده‌المسیحیه ملک یکن ضابط و سایر ملکان و کدخدایان و رعایای محال‌خمسۀ ارامنه نگردیده مطالبه نمایند.

عمده‌المسیحیه ملک یکن مومی‌الیه رقم مطاع را به عالی‌جاهان مشارالیهما نموده که به نحو مقرر معمول دارند و حسن اخلاص و خدمتگزاری آن عمده‌المسیحیه و سایر ملکان و کدخدایان و رعایای آن جابر پیشگاه خاطر خطیر اقدس ظاهر و هویداست و سفارش حال آنها را شفاهاً به فرزند ارجمند مشارالیه فرموده‌ایم. در هرباب مستمال بوده خود را سرگرم زراعت و رعیتی نموده به فراغ بال به دعای دوام

دوات لایزال اشتغال داشته قدغن لازم دانسته در عهده شناسند.

[مورخ] ۲۴ شهر رمضان المبارک ۱۱۵۶*.

❖ محله یتیمسال نهم شماره ۱۱ مقاله جعفر سلطان القرای. در توضیحات ارزنده‌ای که نویسنده فقید در مورد این سند داده‌اند آمده است که مهر نادرشاه در بالای صفحه بدین عبارت دیده می‌شود:

بسم الله

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا

به نام نادر قرارداد خردا

کلمه « بسم الله » در صدر مهر که به شکل گنبد است به نکت نوشته شده و باقی کلمات به خط نستعلیق است و تاریخ مهر سال ۱۱۴۸ . ظهر فرمان را ده نفر از رجال دولت نادری مهر کرده‌اند من جمله میرزا محمد مهدی خان استرآبادی منشی الممالک که بالای همه مهر زده با مهری مربع و سجع « المهدی من هدیت ».

فرمان نادرشاه به امیر محراب وزیر هرات

آنکه امیر محراب وزیر هرات بدانکه در این وقت به عرض رسید که آن وزارت پناه در قلعه هرات طرح عمارات عالیه و قهوه خانه و خلوت سرا و حرم سرا ریخته اند و املاک و مستغلات به راه انداخته چنانکه تدبیر او عرصه را به دشمن تنگ کرده همچنان وسعت دستگاه او عرصه را بر اهل قلعه تنگ کرده. و کلای عالی نواب همایون ماکه در عاریت سرای دهر، در هر ملک و شهر، رتبه سروری داریم همیشه خانه بردوش و از صهبای رنج و محنت خونابه نوش، آن وزارت پناه که از ادنی چاکران این خاندان است، باوصف آنکه او را به هیچ وجه حقی در تسخیر آب و گل آن دیار نیست، به چه جهت ریشه تصرف در خاک آن سرزمین فرو برده و راه و رسم خدمت را فراموش کرده. آنکه ادعای قدمت خدمت می کند او را چه قدیمگری. قدیمگری او حکم خر حماله الحطب دارد که مصرفش حمل هیمه و آب است. اگر متحمل این بار و مهمیز ضرب و شتم فرما نبرد ارشد هشت جوی به آخور او ریخته شود والا گردن او عرضه شمشیر امتحان خواهد شد و در این مدت بغیر از آنکه مشغول

۱- عنوان نامه در منشآت: «فرمانی که در مقام عتاب به وزیر هرات نوشته شده»

خودسازی بوده گاهی به رسم تفنن تفنن نموده دیگر چه کار کرده است. همچنانکه ناخوشی فیما بین آن عالی جاهان سردار قندهار و بیگلربیگی هرات فتنه ای است که انبوه سعی او کشیده و این شرارها شراره ای است که از حقه ماق دو بر جهندگی او ظاهر گردیده. به هر حال مقرر فرمودیم که عالی جاهان مشارالیهما عمارت جدید و حمام و املاکی که آن وزارت پناه در دارالسلطنه هرات و توابع تحصیل کرده به جهت دیوانی ضبط و خانه ای که برای سکنای او کافی باشد به تصرف او دهند.

می باید که به همان خانه محقر و سامان مختصر اکتفا کرده بساط بزرگی را که در چیده فرو چید و اوقاتی را که صرف رنگینی اوضاع و تحصیل عقار و ضیاع کرده صرف خدمت این دولت نماید که به حول و قوه یزدانی، مادامی که تنور این دولت افروخته است نان جفاکشان شاهراه شاهی پوخته. احتیاج به خریدن ملک و بستان ندارد.*

فرمان نادرشاه به عبداللطیف خان^۱

چون به یمن الطاف خداوند لطیف، دشتستان این دولت خداداد از نمایش گلهای کامرانی نمونه گلزار ارم و سواحل بحرذخار این شوکت عظمی از منفعت بخشی و فیض رسانی بندر امید اهل عالم می باشد، لهذا به شکرانه این موهبت عظمی بر ذمت همت فلت فرسا لازم فرمودیم که هر یک از اخلاص کیشان روشن کیش و عقیدت نشان صداقت منش را که به سود و زیان بندر زندگی رسیده در هر امری از معاملات مالکی تجربه آزموده گردیده باشند، به مراتب عالیه بهره مند و به مناصب مناسب سربلند فرماییم تا به این وسیله هم انتظام مهم دولت محصل و هم هوای خدمتگذاری به عمل آورده باشد.

از آنجا که مصداق این مقال حال نیکوآل دولت و شوکت پناه، ایالت و حشمت دستگاه نظاماً للآ باله والشوكة والحشمة عبداللطیف خان است که از ابتدای فلان مشارالیه را به رتبه ایالت دشتستان و شولستان و قبودانی^۲ کل سواحل و بنادر سرافراز و مبلغ یکصد و هشتاد تومان تبریزی در وجه او مقرر فرمودیم.*

۱- عنوان در منشآت: فرمان ایالت دشتستان و بنادرات به اسم عبداللطیف خان نوشته است.

۲- قبودان صورت تحریف شده ای از کاپیتان (کاپیتن) است به معنای فرمانده کشتی.

رقم نادر^۱

در باب مواجب میرزا محمد صاحب جمع خزانه

چون از روزی که گنجور آفرینش - که به فحوای له مقالید السموات والارض^۲ کلید قبض و بسط امور جمهور در کف قدرت اوست - ابواب خزاین دولت را از هر جهت بر روی نواب همایون ما گشاده و از هنگامی که خازن گنجینه ایجاد - که به مدلول وعند، مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو^۳ - مقلا دست و گشاد کار اراده دورو نزدیک در بدارادت و مشیت اوست مفاتیح خزاین سلطنت روی زمین را به دست گیتی گشای ما داده ما نیز به شکرانه این عطیه عظمی بر ذمت همت والا لازم فرمودیم که هر يك از چاکران عقیدت مند که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق استخوان بندسینه مخزون و لؤلؤ لالای حسن اعتقاد را در تلالؤ و بهاه، رشك فرمای در مکنون ساخته باشد ایشان را به مزایای خاص ممتاز و به عواطف گوناگون سرافراز فرمائیم.

۱ - عنوان مطالب در منشآت: «رقم اضافه مواجب به میرزا محمد نوشته»

۲ - سورة الزمر ۶۳ والشوری ۱۲ - در متن به صورت: «وله مقالید...» آمده ولی در قرآن کریم، «له مقالید...»

۳ - الانعام ۵۹

از آنجا که مصداق این مقال صورت حال میرزا محمد صاحب جمع خزانه عامره است که همیشه ارگل محمدی حالش استشمام را بحر استی و اخلاص شده از ابتدای فلان روز مبلغ يك صده تومان تبریزی به مواجب او مقرر فرمودیم که از روی امیدواری به مراسم خدمتگزاری قیام نموده نقش درست اعتقادی را بر نقد سینه بندگی چون سکه به زر سازد.*

رقم نادرشاه به فتحعلی خان افشار

چون به یمن ایزد متعال قلات خندا آفرین این شرکت خداداد با قلعه ذات البروج فلک نرین و در متانت و استحکام به سان چرخ برین و در عرصه صوات قاهره ایوردکم از نسا و رستم کم از زال و ذال اعدازتیر دلدوزو و سنان جانستان چناکیشان این دولت نادره همیشه دال می باشد مانیز به شکرانه این دولت عظمی بر ذمت همت علیالآزم فرمودیم که هر یک از منسوبان راسخ العقیده که آثار فتح علی از معارک نبرد ایشان بوجه علی عیان و جوهر حدس و شعور از بارقه تیغ احوالشان نمایان باشد، ایشان را به رباب نوازشات شایان سازیم. از آنجا که مصداق این مقال حال نیکو مال شوکت و ایالت پناه، حشمت و جلال دستگاه عالی جاه، نظام آلاشوکه و الایاله فتحعلی خان کوسه احمدلوی افشار است که مس قابلینش به تأثیر اکسیر تربیت نواب همایون ما طلای دست افشار و نقدینتش همیشه از محک آزمایش کامل عیار برآمده از ابتدای او دئیل ایالت امور الکای ایورد و قلات را با محال تابعه به عالی جاه مزبور شفقت و مبلغ سیصد تومان تبریزی مقرری در وجه او مقرر فرمودیم*

* عنوان در منشآت: «رقم ایالت که به اسم فتحعلی خان افشار نوشته شده»

رقم نادرشاه به ملا محسن مدرس^۱

آنکه ملامحسن مدرس مدرسه هزارجریب از قبسات عنایات و جذوات توجهات خاطر عالی اقتباس انوار امیدواری نموده بدانند که عریضه مجمل آن فضیلت پناه بیان معانی اخلاص و تلخیص مطول حسن اعتقاد و اختصاص او نموده ذریعه تمهید شرایط الطاف به روجه کافی و وسیله تکمیل اشفاق به نهج وافی گردید. شغل تدریس را کماکان در باره ایشان ممضی داشتیم. اما استدعای حق التدریس گنجایش نداشت. زیرا که وظیفه ایشان در دعاگوئی و نیکو سپاسی و ذخیره دنیا و زاد و معاد ایشان و نقد محصل و جامع عباسی است و از امثال آن فضایل، آب که عارف به حقایق و واقف به دقائق می باشد پسندیده آن است که خالصاً لوجه الله در حجره مدرسه افتاد به نشر اسواء مصابیح افضال قیام نماید و از حدایق الحقایق معارف و ریاض الانس عوارف ترویج محافل قلوب انام و تنویر شبستان ضمایر خاص و عام نموده در ازای انتشار علوم دینی طالب حکام دنیوی نباشد. به مفاد من اسلم و وجهه الله فهو محسن^۲ معنی

۱- عنوان رقم در منشآت: رقمی که در خصوص عریضه ملامحسن مدرس هزارجریب

نوشته

۲- میرزا مهدی خان در نگارش این نامه نهایت مهارت خود را در منشیگری و بیان

به صورت تطابق و اسم به مسمی موافق [و باطن به] ظاهر مطابق^۱ داشته باشد*.

← مطالب مهم در الفاظ عادی به کار برده است. زیرا اولاً به تناسب وضع و شغل و سلیقه مخاطب، نام بسیاری از کتب معروف مثل قبسات و جذوات و مطول و هدایق و محصل و تلخیص و زاد المعاد و جامع عباسی را یا به صراحت یا به اشاره آورده و ثانیاً به این آیه و من اسلام وجهه لله فهو محسن^۲ (سوره البقره ۱۱۲) استنهاد جسته است. نا هم اشارتی به نام ملای بیچاره «محسن» نموده و هم تلویحاً او را ملامت کرده باشد که چرا «لله» نیندیشیده و تقاضای حق التدریس کرده است. ضمناً رندانه از ذکر دنباله آیه که «فله اجره عندربه» خودداری ورزیده تا ملامح حسن خود بفهمد که اجرش پیش خداست نه پیش نادر و به عبارت ساده تر «خدا بدهد».

۱- در منشآت چنین است ولی به قیاس کلمات قبل، شاید کلمه دیگری باشد چونان

طابق و توافق.

* منشآت ص ۹۳

رقم نادرشاه به بیگلربیگی هرات^۱

آنکه ابالت وشوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه، عالی‌جاه، امیرالأمراء العظام، نظاماً للشوكة والأبالة والحشمة والجلالة والاقبال، پیرمحمدخان بیگلربیگی دارلساطنة هرات، به‌جلایل توجهات خاطر اقدس عزامتیاز و درجه اختصاص یافته بدانند که در این خجسته عهد و زمان فرخنده که مقارن وصول خسروانجم به نقطه حمل و هنگام بزم آرایبی شغل و عمل است و هر یک از پروردگان قوت نامیه با پیرایه‌های الوان از نهانخانه امکان به عرصه ظهور می‌آیند و هر یک از اغصان و اشجار در ساحت گلزار به اثواب مشجر و بوتهدار قدمی آریند، از قیجاجی^۲ خانه صنع‌الهی کوه را خلعت سنگینی خارا بردوش و دشت از جوش نرگس و سنبل قصب پوش می‌باشند، لهذا اندام آمال هر یک از تربیت‌یافتگان بهارالطاف همایون ما در بزم‌ارم‌انظم‌والابهره یاب یک قسم پیرایه است و قامت احوالشان آراسته یک نوع تشریف‌گرا نمایه. آن عالی‌جاه چون در چمن بندگی و راستی سرو آزاده و قامت اخلاص را به لباس بکرنگی در محافل و مجالس جلوه داده است، چون در ساعت تحویل از مجلس اقدس هجور

۱- رقم به پیرمحمدخان بیگلربیگی هرات در باب خلعت نوشته «منشآت ص ۳۷

تا ۳۸» و مراد خلعت نوروزی است.

۲- قیجاجی خانه به معنی خیاط خانه است.

و محروم از انجمن حضور بود لهذا به مفاد اینکه

چو خورشید تابان دهد فیض نور نه نزدیک محروم ماند دور
 يك دست خلعت علاوه يك ثوب کردی زربفت به جهت آن عالی جاه ارسال
 فرمودیم که در روز فیروز و نوروز سلطانی آنرا پیرایه پوش برودش عزت و کامرانی سازد.
 می باید که در ازای این عنایات خاص که درباره آن عالی جاه روز افزون
 است، در هیچوقت از مراسم جانشیناری چشم پوشیده و از روی امیدواری در نظم
 و نسق مملکتها کوشد.*

۱- کردی نیم تنه ای بوده که در قدیم روی قبا می پوشیدند و آن با آستین نداشت یا دارای آستینی کوتاه و نیز گاه بلند و تمام آستین بود. درک فرهنگت معین، لغت نامه دهخدا)

رقم نادرشاه در باب گرمعلی بیك

چون از روزی که به عین کرم علی اعلیٰ و عون و عنایت قادری همنا نگین سلطنت و حکمرانی به دست طالع فیروز و خاتم سلیمانی به انگشت بخت جهان افروز نواب همایون مادر آمده بر ذمت همت والا لازم فرمودیم که هر يك از بندگان قدیم که مهر مهر آثار اخلاص را آویزه گردن جان و بندگی این دولت ابد بنیان را نقش ضمیر عبودیت توأمان کرده باشند ایشان را به عطایای خاص سربلند و از عنایات شاهانسه بهره مند سازیم، لهذا از ابتدای یوننتیل کرمعلی بیك گندوز لوی افشار را به رتبه مهر داری سرافراز فرمودیم که مهر مبارک را حرز الجیب حسن اعتقاد ساخته به لوازم امر مزبور قیام نماید.

۱- عنوان در منشآت: رقم که در خصوص مهر داری کرمعلی بیك نوشته شده.

رقم نادرشاه به میرزا محمد رضای متولی آستانه رضویه مشهد.

(جهت فرستادن طبیب و دارو برای درمان سربازان مجروح)

فرمان همایون شد

آنکه میرزا محمد رضای رضوی بالقابه به عنایات سبحانی، موفق و به عطف و بیگنایان خاطر عالی مستوثق بوده بدانند که درین وقت که به عنایت الهی سطوات مجاهدین لرزه افکن قالب قلوب بدکیشان و از تاب التهاب توپهای آتش دم تبهای محرقة قرین کالبد بداندیشان گشته سیف مسلول غازیان مسلول و فرق اعادی مدفوق می باشد بعضی از جانبازان معسکر ظفر اثر که از برای مردن در رکاب و الا زنده اند گاهی ناخوش مزاج و به طبیب محتاج و وسیله [جوی] علاج می گردند، هر چند که التهاب دل دلبران جز به گرفتن خون خصمان فرو نمی نشیند و استسقاء تشنگان جز به خون آشامی تسکین نمی پذیرد، اما چون نزد ظاهر بینان عالم صورت و بدیهی طلبان جهان عرض حضور طبیب از اسباب حفظ الصحت و ازاله مرض است و قطع نظر ازین معنی، نسخه ای که در مطب

۱- عنوان رقم در منشآت: «ایضاً رقم به میرزا محمد رضای رضوی متولی به فرمان والا

طب آن سرکار فیض آثار انجام یابد، در مزاج علی‌الان عالم امکان حکم شربت دینار
و ماده الحیوة خواهد بود، لهذا به وصول رقم شریف مساوی فلان مبلغ از وجوهات
آستانه مقدسه برای تدارك ادویه تسلیم يك نفر از اطبای آن سرکار نموده او را به
استعمال روانه اردوی معلی نمایند که به قانون طبابت اشتغال نموده باشند.*

رقم نادرشاه جهت داروغگی هرات

چون مکنون خاطر خیریت مأثر عالی آن است که جمهور رعایا و اصناف عجزه و مساکین و کافه برابا و عامه متوطنین و مترددین بلده محروسه هرات از تعرض اجامره و اوباش و دستبرد دزد و قطاع الطریق و حرکات شنیعه اهل فسق و فساد در مهاده امن و امان و فراغت و رفاهیت شادمان بوده دست مزاحمت دزد و حرامی از تصرف مال و متاع تجار گسته و بریده و های قدرت شبگرد هر بومی و رهگذاری از عبور و مرور حرالی رباغ و بقاع مردم شهر و بازار کوتاه گشته، مرفه الحال به دعای دوام عمر و دولت روزافزون ولی نعمت حقیقی توانند پرداخت، بناء علیه، از ابتدای سنه ۱۱۹۰ ثیل، امر میرشاهی دارالسلطنه هرات را به رفعت پناه آقا بابا بیک مفوض و مرجوع داشتیم و مواجب او را مبلغ دوازده تومان تبریزی قرار دادیم که از کمال راستی و اهتمام تام به امر مزبور و خصوصیات و لوازم آن اقدام نموده دقیقه ای از دقایق سعی و آگاهی نامرعی نگذارد و در باب حفظ و حراست محلات شهر، جمعی از مردم معتمد و سرهنگان کار آمد و سر به راه کشیک به کشیک و به واسطه هر چند نفر خلیفه و سر کرده علیحده معین و قدغن و اهتمام نمایند که هر گاه شبروان ثابت و سیار سپهر دسته

دسته از پای تکیهٔ افق قدم به عرصهٔ آسمان و کوچهٔ کهکشان گذارند، تا وقت صبح که سیاحان افلاک نوبت حرکت و طلاپرداری به ساکنان تکیهٔ خاک سپارند، کوچه به کوچه، گذر به گذر، در بازار و محلات شهر گزیده خبردار باشند احدی از دزدان و شیروان در هیچ محل متعرض جان و مال کسی نتواند شد و نوعی اهتمام مسلوک و مرعی دارند که بعد از هنگامهٔ طبل آخر، که وقت آسایش و ترک حرکت کوچه و بازار است، هیچکس در کوچه و بازار و محلات تردد ننموده اگر احدی در آن وقت از مردم بد نفس و حرامی و شرابخوار و شراب فروش و هرزه‌گردد در محلی ظاهر گردد، او را به دست آورده جهت حرکت و عزم او را معلوم و مشخص و در زندان محبوس و بلاماهله و مسامحه در ساعت حقیقت را عرض نماید و در باب تنبیه و بازخواست به نوعی که لازم باشد مقرر و معلوم دارد. و هیچ کس جرئت حرکت فاسد و خیال باطل نتواند کرد و از جماعت خلیفه و توابع^۱ جمعی که آثار کاردانی و زیرکی و شناسایی مردم نیک از بد از ناصیهٔ احوال آنها ظاهر باشد تعیین و سفارش و قدغن نمایند که همه روز در بازار و دکان کاروانسرا و محلات گذر به گذر گزیده در خبرگیری و تجسس احوال دزد و قلابی^۲ و هرزه‌گرد و شرابخوار در چه محل ساکن باشند و جماعت صادر و وارد که از این طایفه از محل دیگر داخل شهر شوند، جا و مقام و آشنا و خویش و خانه خواه و کسب و کار و جهت بیرون آمدن و رفتن معلوم و یادداشت نمودند که خدا یاری و ریش-سفیدان را در خفیه اخبار نمایند که از احوال آن شخص خبردار بوده چنانکه حرکات ناپسندیده از آن شخص به ظهور رسد از آن محله برود و آن رفعت پناه و توابع او را آگاه نموده پنهان و پوشیده دارد و بر هر محل و هر گذر که سانحه‌ای از سوانح

۱- ظاهراً این کلمه صورتی ساختگی است از جمع تا بین. تا بین هنوز هم در معنی پائین

- ترین درجهٔ سربازی به کار می‌رود. به نظر می‌رسد احتمالاً این کلمه خود صورت عوامانه‌ای باشد از تابعین به معنای زیر دستان.

۲- ظاهراً به معنای نادرست، شاید و کلاهبردار به کار رفته است. امروز این کلمه در

زبان عوام به معنای تقلبی، بی‌اساس و مجعول به کار می‌رود.

چون دزد و خونری ۱ و غیره از قضایا به ظهور رسد حقیقت را بلا توقف عرض نماید و در باب پیدا کردن مال گم شده و به دست آوردن دزد و غیره و تنبیه و تأدیب اهل خیانت و تقصیر سعی و اهتمام وافی به عمل آورده نوعی نمایند که همه کس از حسن سلوک او شاکر و راضی بوده آثار سعی و کاردانی او، به وضعی که منظور نظر عالی است، به منصفه ظهور پیوسته در هیچ باب غفلت ننمایند. عمال دیوانی و مباشرین اعمال مملکت و کلانتر و اصناف برابرا و عامه سکنه و متوطنین مشارالیه را مباشر این [امور] دانسته، از قول او تخلف جایز ندارند*.

۱- خونری به معنای قاتل، آدم کش

* منشآت ص ۱۳۰-۱۳۱ عنوان نامه در منشآت: رقم داروغگی هرات

رقم اضافه هو اوجب به اسم صاحب جمع قیجاجیخانه^۱

فرمان همابون شد

آنکه چون از روزی که از جامه خانه لطف قادر بی همتا بالای بخت و قامت اقبال فیروزمند ما به طراز زیبای دارایی و لباس دیبای سلطنت و فرمانروائی مطرز گشته و فر کلاه سروری و گوشه دیهیم تاجداری مارونق اکیلل فرق فرقدان رابر ترک و تارک فلک شکسته بر ذمت همت والا لازم فرمودیم که هر یک از چاکران عقیدتمند که شخص اخلاص نشان از خدمت شبان روزی جامه شب دوزی در بر کرده از لباس

۱ - در منشآت «قبجاق خانه» ضبط شده که ظاهراً غلط است. زیرا در هیچیک از کتب لغت کلمه قبجاق خانه نیامده است. به ظن قریب به یقین قیجاجی خانه است، به معنای خیاطخانه. جزء اولش همان کلمه ای است که امروز قیچی می گوئیم و وسیله اساسی کار برش و خیاطی است. در کتاب تذکره الملارک متضمن تشکیلات اداری و سازمان های حکومتی و در بادی عهد صفو به از قیجاجی خانه امرایی (ص ۶۲) و قیجاجی خانه خاصه (ص ۶۳) نام برده شده و حتی کار مزد «عمله» مبین کارکنان قیجاجی خانه نیز مبین شده (ص ۵۵) و به عنوان صاحب جمع قیجاجی خانه خاصه و خیاطخانه نیز اشاره شده و حقوق وی به مبلغ چهل تومان ذکر گردیده (ص ۶۶) (تذکره الملارک به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات طهوری، طهران ۱۳۳۲ ش.)

یک رنگی مثل بوقلمون صدر ننگ صداقت و خدمت به ظهور آورده باشند ایشان را به عنایت
شاهی سرافراز و برو دوش احوالشان را پیرایه پوش خلعت امتیاز فرماییم، بناه علیه
شمه ای از مرآحم خدیوانه که شامل حال صاحب جمع قیجاچیخانه گردیده از ابتدای [فلان]
مبلغ [فلان] را به مواجب او مقرر فرمودیم*.

رقم منصب صدور بروات وظایف و مستمریات آذربایجان

فرمان هما یون شد

آنکه چون منظور آفتاب اثر این و مکنون خاطر معدلت پرور چنین که صدور بروات وظایف و مستمریات اهل آذربایجان به عهده اشخاص امین و کاردان محول فرماییم که هنگام صدور آن بدون کسر و نقصان بروات ایشان را از دفترخانه مبارکه صادر نموده به صاحبانش برساند تا ارباب وظایف از این رهگذر آسوده خاطر و فارغ البال از روی حصول امیدواری به دعای بقای دولت قاهره اشتغال نمایند، لهذا عالی جاه مجتد و نجات همراه فخامت و مناعت و صداقت و ارادت آگاه مقرب الحضرة العلیه مبرزا شفیع مستوفی که مراسم صداقتش به کرات و مراتب در پیشگاه حضور مهر ظهور جلوۀ بروز بافته و طرز امانت و کفایتش بارها برای انور ظاهر و هویدا گشته به مباشری امور ارباب مستمری آذربایجان سرافراز و برقرار فرمودیم که در مقام صداقت و در انجام امور مرجوعه، حسن کاردانی و اهتمام خود را در پیشگاه ضمیر منیر مهر مآثر ظاهر و لایح سازد و خاطر مبارک را در انجام این خدمت خشنود دارد و نوعی سلوک نماید که عموماً از رفتار مشارالیه خوشوقت و به دعا گوئی

دوات قاهره مشغول باشند . مستوفیان عظام حسب المقرر صدور برات و ظایف و مستمری فلان را مختص مشارالیه دانسته احدی مداخله ننمایند و شرح رقم مبارك را ضبط نموده و در عهده شناسند.*



رقم چرخچی باشیگری محمدقلی خان^۱

فرمان همایون شد.

آنکه چون شاهنشاه کشور وجود و سلطان نایزالفرمان محالک شهود که در معسکر نجوم فلکی خورشید جهانگشارا به چرخچیگری و ماد فلك نورد را به طلایه داری مأمور ساخته به بمن عنایات شاهله شقه نام ظفر پرچم خاقانی را در بسیط زمین به سان ماهچه لوی بدرمنیر بر آسمان افراشته و به دبدبه پنج نسوبت سلطانی از شش جهت و لوله در هفت اقلیم انداخته به شکرانئ ابن موهبت کبری و عطیة عظامی بر ذمت همت فلك فرسای اقدس لازم فرمودیم که هر يك از دلاوران صف شکن و دلیران خصم افکن که در معارك شجاعت پیشناز و در مضامیر دلیری همچون نیزه سر بلند و گردن فراز باشند، ایشان را مقدمه الجیش و پیش جنگ لشکر برطیش سازیم، لهذا از ابتدای سنه^۲ فلان محمدقلی خان را چرخچی باشیگری

۱- چرخچی باشیگری به معنای فرماندهی قوای پیش قراول و طلایه است یا به تعبیر دیگر مقدمه الجیش. حاجت به یاد آوری نیست که به تناسب متداول فرمان، سراسر رقم مشحون است به اصطلاحات نظامی.

۲- در منشآت این فرمان چنین خاتمه می یابد: «... لهذا از ابتدای سنه ... چرخچی

چند فرمان

سرافراز فرمودیم تا از روی امیدواری به مراسم خدمتگزاری اقدام نماید. مقرر آنکه مستوفیان عظام شرح فرمان مبارك را ثبت و ضبط نمایند.*



←
باشی فرمودیم» بقیه رقم را از نادر نامه تکمیل کردیم.
عنوان نامه در منشآت: «رقم در خصوص چرخچی باشی بودن محمد قلی خان نوشته شده است.»

* منشآت . ص ۳۴، نادرنامه ص ۵۷۰

فرمان نادر شاه در خصوص آزاد کردن یکی از غلامان

فرمان همایون شد:

آنکه چون به میانم مراحم داور بنده پرور و به برکات انتساب به خاندان خیرالبشر علیه صلوات الله الملك الاکبر ، در این سده سدره مبانی سلاطین را رتبه بندگی و بندگان را رتبه سلطانی و خرد و بزرگ جهان را داغ عبدأمملوکا لایقدر علی شی^۱ نقش پیشانی و عموم جهانیان حلقه غلامی این در گاه را آویزه گوش جان ساخته اند و کافه عباد به طوق بندگی این آستان گردن آزادگی انراخته به مضمون صدق مشحون من اعتق مؤمناً اعتق الله العزیز الجبار لکل عضو آمن النار اعتاق^۲ اعتاق^۲ بندگان موجب آزادی کونین و مکفر ذنوب و معاصی و رفع رقیب از رقیب سلسله عباد باعث رستگاری یوم یؤخذ الناس بالنواصی^۳ می باشد، ما نیز بر ذمت همت خسروانه لازم ساختیم و همیشه طالب رضای مولای حق و جویدای خشنودی ملک

۱- سورة النمل ۷۵

۲- اعتاق (از ریشه عتق در باب افعال) به معنای آزاد کردن بنده است .

۳- اعتاق جمع عتق به معنای گردنها.

۴- الرحمن ۲۱

المرقاب مطلق بوده فیدبندگی را از گردن بندگان برداریم و این معنی را در درگاه پادشاه حقیقی سر خط آزادی خود شماریم بنابراین قربة الی الله تعالی و کفارة – اللذنوب والمخطا با فلان نام غلام سرکار خاصه شریفه را در سلك احرار انتظام و درزمره آزاد کردگان مسراحم خسروی ماوی و مقام داده نوسن نفس او را مطلق العنان فرمودیم من بعد بندگان آستان دوستان نواز غلامان درگاه آسمان طراز او را بر وجه محرر دانسته از مضمون فرمان واجب الاذعان تخلف نوزند.*

فرمان نادر

محل مهر نادر باسجع:

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا
بسه نام نادر ایران قرار داد خدا

هو الله تعالی شأنه

فرمان همایون شد

آن که عالی جاه خلاصه السادات العظام میرزا عبدالحی الرضوی متولی
سرکار فیض آثار به شفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بدانند که عریضه ای که در باب
فوت مرحوم میرزا خلیل کلبیدار ضمریح مقدس نوشته بود به نظر اقدس رسید.
خدمت کلیدداری را - به نحوی که با مرحوم مزبور بوده - به سلاله السادات
العظام میرزا عبدالغفور نواده او بسه موجب رقم اقدس مرحمت فرمودیم که
به لوازم آن قیام و اقدام نماید . آن عالی جاه در خدمات متعلقه به خود سعی و

اهتمام لازمه به عمل آورده مطالب خود را عرض نماید و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهر رمضان سنه ۱۱۵۴ *

* «شجره طیبه» در شرح سادات رضویه تألیف سید محمد باقر رضوی مدرس
(به تصحیح و تکمیل محمد تقی مدرس رضوی ۱۳۵۲) ص ۲۵۱

فرمان حکومت استرآباد

حکم جهان مطاع شد

آن که چون پیشنهاد خاطر آفتاب اثر خسروی آن است که هر يك از چاکران آستان ملايك پاسبان که در سلوك ميثاق ارادت به هدايت صدق و کذب^۱ خلوص بر همگنان سابق آیند و به حقيقت در طريق بندگي و رسم عبوديت راستی نمایند، ایشان را از موهبتی خاص به عزم اختصاص سرافراز فرماییم، لهذا نظر به قابلیت و استعداد عالی جاه رفيع جا بگاد، اخلاص و ارادت همراه، مجدت و نجلت انتباه، شوکت و جلال دستگاہ، امير الامراء النظام، محمد زمان خان و مراحم بيكران حضرت شهر ياری در باره مشارالیه از ابتدای هذه السنه فلان منصب حکومت استرآباد و ايلخانیگری طوایف بموت و کوكلان را بر او مرجوع و مقال قابلیت و استعداد طوایف را به سمع اصغاء مسموع داشتیم^۲. به رسمی که باید و قسمی که شاید، چنانکه شایسته کاردانی های

۱- این کلمه «کذب» در اینجا درست به نظر نمی رسد. بدقیاس کلام وجود و او

عطف این کلمه به همراه مضاف الیه آن باید مفید معنایی باشد برابر «هدایت صدق». شاید هم: دأب.

۲- محققاً این فرمان وقتی صادر شده که نادر از جانب طهران به نانی ظاهر آمده

اوست با دقتی کامل و عزمی شامل و اهتمامی وافی مهمات و امورات آن سامان را
قرین انتظام سازد.*

→ فرمانروای خراسان و مضافات آن چون ناحیه استرآباد شده بود و اطلاقاً فرمانش در
همه جا روان بود و بدون اجازه و تصویب او کاری نمی گذشت. طغرای فرمان هم از این امر
حکایت می کند. طغرای فرمانهای نادر در هنگام سلطنت «فرمان همایون شد» است.

✽ نادر نامه ص ۵۵۴.

فرمان نادری^۱

المک الله

... سرافرار و روانه فرموده ایم که مبلغهای کلی از وجوهات نقدی و جنسی دیوانی، سوای تحصیل ریکابان و کدخدایان خراسانی، بدین موجب ابوابجمعی اوست که عرض نموده اند: چهار الف و هشتاد ونه هزار نادری، سه هزار و هشتاد و بیست و سه خروار. موازی سی هزار نادری را انفاذ فرزین نموده و موازی هشتاد هزار نادری دیگر هم موجود کرده است که انفاذ اصغهان خواهد نمود. چنانچه هشتاد هزار نادری هم اصل داشته باشد، بعد از وضع آنها، موازی سه الف و هشتاد ونه هزار نادری از نقدی باقی اومی ماند که باید انفاذ کند. این چه نحو خدمت کردن و کار بدین است که حال هفت هشت ماه از سال گذشته و وجوهات ابوابجمعی خود را هنوز وصول و انفاذ نکرده ظاهرأ بازخواست نواب همایون ما را فراموش نموده؟ به هر حال، درین وقت عمدة الاعیان مهدی بیک نایب چاوش باشی را برای آوردن

۱- دریفاکه این فرمان به همین گونه ناقص و ابتر و نیمه کاره در مجله بردسبهای تاریخی چاپ شده و امیدواریم که صاحب نظری تمام فرمان را در اختیار داشته باشد و آن را یک جا منتشر کند. اما این فرمان با همه نقص و ناتمامی، آیینة تمام نمائی از سنم و آز نادری در جمع آوری اموال مردم است به زور سرنیزه. مطلب شایان توجه اینکه نادر به گیرنده نامه دستور می دهد که پراها را هر چه زودتر تحویل دهد و «انعام ده نفر چاوش» را نیز از قرار «هر نفری پنجاه نادری از عین المال خود مهیا سازد»

عمال و کلانتران و کدخدایان تعیین و روانه فرموده ایم. می باید که به ورود مشارالیه موازی يك هزار نادری به صبیغه انعام و پانصد نادری به صبیغه انعام ده نفر چاوش هر نفری پنجاه نادری از عین المال خود مهم سازی و وجه باقی نقدی را که سدائف و هشتاد و نه هزار نادری می شود، در عرض دو روز که مهلت اوست، وصول و به اتفاق مهدی بيك مشارالیه و ریکایان محصلان و عمال و کلانتران و کدخدایان برداشته در هنگامی که رایات جاه و جلال برابر کاشان می آید به درگاه جهان پناه معلی آمده وجه مزبور را آورده انفاذ خزانه عامره نمایند و موازی شش الف و پانصد هزار و يك صد نادری وجه تحصیل ریکایان و محصلان بدین موجب می شود که آنها را هم همراه مهدی بيك مزبور روانه نمودیم.

از بابت ابواب بعضی مؤدیان تحصیل ریکایان دعوا پنج الف و نود و پنج هزار و هفتصد نادری، از بابت تفاوت جریمه کلانتر جو شقان چهارده هزار نادری، از بابت مسترد انجام تحویل داران و صرافان یک هزار و چهارصد نادری نمودیم. می باید که در ایام توقف آنجا لازمه امتداد نموده آنچه از تحصیل ایشان که نیز به وصول می رسانند به دستور به اتفاق خود آورده تحویل دهند و هر قدر که نزد مؤدیان باقی بماند وجه مزبور را همراه خود به حضور اقدس آورند و جنس را تمام گرفته انبار کرده آنچه جنس هم که از جوار به آنجا می آورند نیز میسر نموده چیزی را به فروش نرسانند و در هر آن به نحو مقرر عمل نموده کوتاهی جایز ندانند و در عهده شنا سناستند.

تحریراً فی سلخ شهر شوال سنه ۱۱۵۸

حاشیه دست راست فرمان

[اگر] ولایت کوتاهی نماید نوعی بازخواستی از او می شود که عبرت مردم

گردد. وصول وجوهات در کاشان امری نیست و محصلان وجوه ارباب عرض نمودند که هر يك مبلغی از وجه تحصیل خود به جهت اتمام فرمایش تحویلی داده‌اند. باید که فرمایش مذکور را نیز به اتمام رسانیده بیاورد و چیزی را ناقص نگذارند.

۱. نقش شیر دهان بار در حمله بر پشت شیر آفتاب در خشان
و نوصیح «الملک‌الله» و تاریخ ۱۱۵۸ با مهر دز تاریخ کتاب فرماں

فصل پنجم

اسناد و مکاتبات رسمی

از سال ۱۱۶۰ تا ۱۲۱۱ ه.ق

بازماندگان نادر

علیقلی خان پسر ابراهیم خان و برادرزاده نادر بود. پدرش در جنگک بالگزیها در داغستان کشته شد و از این روی نادر این برادرزاده را گرامی می‌داشت. در سال ۱۱۶۰ علیقلی خان از جانب عم خویش مأمور حکومت سیستان و سرکوبی سرکشان آن منطقه گردید. با این همه نادر که ذاتاً مردی پست و پولدوست بود، بی‌دلیل موجهی، برادرزاده خویش را صد «الف» جریمه کرد و طهماسب خان جلایر سردار با وفای نادر نیز که همراه علیقلی بود از ۵۰ الف جریمه معاف نماند. محصلین نادری برای دریافت جریمه روانه سیستان شدند. علیقلی سر به شورش برداشت و چون از جانب طهماسب خان جلایر اندیشناک بود وی را مسموم کرد و در کارها استقلال یافت.

پس از کشته شدن نادر که علیقلی خان در آن دستی تمام داشت سران شورشی سرنادر را به نزد و بردند. این عمل نشانه اظهار اطاعت آنان بود. علیقلی به شتاب خود را به مشهد رسانید و میرسید محمد متولی آستان قدس رضوی را سمت نوابت و صدارت کشور بخشید و سهراب خان غلام خود را با جمعی از بهختیاریان بر سر کلات گنج‌خانه نادری فرستاد. کلات نقطه مرتفع و مستحکمی بود به وسعت هجده فرسخ با نهرهای پر آب و آسیاهای فراوان به نحوی که اگر قرار بر محاصره آن قلعه می‌شد

مدافعین می‌توانستند حتی در آنجا زراعت کنند و نیازمد آب و نان از خارج نباشند. نادر نیز از روی احتیاط کلیهٔ احتیاجات مسکنهٔ آن قلعه را چندین برابر لازم تهیه کرده بود. حتی صد هزار دسته سوزن و صد هزار قلم و صد هزار دسته کاغذ از هر گویه اماگوئی مشیت خدایوندی بر این قرار گرفته بود که از دستگاه نادری چیزی باقی نماند. چه کلات با آن همه استحکام و ندارک بدون هیچ گونه مقاومتی به دست علیقلی خان افتاد و او پس از دست یافتن بر گنجینهٔ عظیم نادری که گله‌نانه میرزا آن را، عبرار اجناس و اشیای نفیس، «پانزده کرومقده مسکوک که هر کروی پانصد هزار تومان باشد» نوشته است همهٔ این ثروت بیکران را به مشهد برد و دست به اسراف و بخشش بیمه و فحش و آنچه نادر در چندین سال به زور شمشیر یا به ظلم و تزویر گرفته و به ثامت و بخل روی هم انباشته بود همه را دیوانه‌وار به این و آن بخشید.

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

در تصرف کلات، فرزندان نادر نیز به چنگک علیقلی خان افتادند و علیقلی خان بر هیچیک از آنان رحم نیاورد و همه را به دم تیغ آبدار سپرد. اسامی شاهزادگان نادری که به فرمان وی کشته شدند چنین است:

از فرزندان نادر: رضاقلی میرزا بیست و نه ساله، نصرالله میرزا بیست و سه ساله، امامقلی میرزا هیجده ساله، چنگیزخان سه ساله، جهداللهخان شیرخواره.

از فرزندان رضاقلی میرزا: محبعلی میرزا دوازده ساله، واحدقلی میرزا یازده ساله، هارونخان پنج ساله، بیستونخان هفت ساله، محمودخان چهار ساله.

از فرزندان نصرالله میرزا: اولدوزخان هفت ساله، تیمورخان پنج ساله، مصطفیخان پنج ساله، سهراب سلطان چهار ساله، مرتضیقلیخان سه ساله، اسداللهخان سه ساله، اوکتایخان شیرخواره، نصرالله میرزا که بعد از مرگ پدر به دنیا آمد و نام پدر بر او نهادند و او نیز به دستور علیقلیخان به قتل رسید. علیقلیخان فقط شاهرخ

علیقلی خان فقط شاهرخ را از کشته شدن معاف داشت و علت آن مسلماً این بود که مادر شاهرخ دختر شاه سلطان حسین بود و شاهرخ در نظر مردم تنها یادگار صفویه، علیقلی خان، بعد از کشتن فرزندان و نوادگان نادر، که ظاهر ابرای جاب قلوب مردم و باطناً برای قلع و قمع مدعیان سلطنت صورت گرفت، در بیست و هفتم همان ماه یعنی جمادی الثانیه سال ۱۱۶۰ بر تخت نشست و هنگام جلوس بر تخت پادشاهی فرمانی صادر کرد و در آن از ستم و جور نادر اظهار انزجار نمود و اسم خود را نیز از علی شاه به عادل شاه تغییر داد تا همه مردم بدانند که دیگر دوران ستمکاری نادری پایان گرفته و دوره عدل و دادگری علیقلی خانی آغاز شده است. نقش سکه وی چنین بود:

گشت رایج به حکم لم یزلی سکه سلطنت به نام علی
سجع مهر خود را نیز «بنده شاه ولایت علی» قرار داد تا دل‌های رمیده مردم شیعی مذهب ایران را به خود جلب نماید. پس از این اقدامات رباکارانه، حسنعلی خان معیر الممالک و سهراب بیک غلام را «نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت» و ابراهیم خان برادر خویش را به سرداری و صاحب اختیاری عراق به اصفهان فرستاد و خود به عیش و عشرت نشست.

اما با این همه ربا و تزویر، سلطنت این مرد دیری نپایید. زیرا تمامی ایلات و عشایر افشار و بختیاری و سایر طوایف نواحی عراق و آذربایجان که نادر آنان را به خراسان کوچانده و مستقر ساخته و در حقیقت پشتوانه سلطنت و قدرت خویش قرار داده بود، روی به سرزمینهای آباء و اجدادی نهادند و این امر موجب ضعف دستگاہ سلطنت عادل شاه گردید. از طرف دیگر متعاقب سقوط و مرگ نابهنگام نادر در خراسان، بر اثر تاخت و تاز سواران ترك و تاجیک، قحط و غلای عظیمی در خراسان بروز نمود تا جایی که عادل شاه بالاچار به مازندران رفت و نه ماه در آن خطه سرسبز و پر نعمت جای گزید.

ابراهیم خان نیز در اصفهان به حکم جوانی، در جستجوی استقلال و سروری

و ماخو ابای مهتری در اندیشه مخالفت با برادر افتاد. حسنعلی خان معبرالمالك كه وجود سهراب خان را مانع پیشرفت خرد می دید، علی شاه را واداشت كه سهراب خان را به اصفهان فرستد تا مراقب ابراهیم خان باشد. ابراهیم خان نیز كه سهراب خان را مخمل و مزاحم خویش می پنداشت وی را به قتل رسانید و مخالفت دو برادر آشکار گردید. ابراهیم خان با ریخت و پاش فراوان جمعی از افغانه و ازبكان را با عده ای از سران سپاه اصفهان به دور خویش جمع كرد و امیر اصلان خان قرقلو را نیز - كه از جانب نادر به سرداری آذربایجان منصوب بود، و به علنی از عادل شاه وحشت داشت - با خود همداستان كرد و لشكر بر سر كرمانشاهان فرستاد و این لشكر توانست امیر خان عرب میش مستحاکم كرمانشاهان را مغلوب و دستگیر كند. بدین ترتیب در اندك مدتی سراسر عراق و كرمانشاهان و آذربایجان در اختیار ابراهیم خان قرار گرفت و ابراهیم خان از اصفهان عزیمت كرد و علی شاه (عادل شاه) نیز به قصد سرکوبی او روانه شد. جنگ دو برادر در زنجان بین سلطانیه و قزوین واقع شد و چون جمعی از لشكریان عادل شاه به سپاه دشمن پیوستند، سپاه علی شاه شكسته شد و او خود با سه برادر كوچكتر و جمعی از خواص به طهران گریخت و در اینجا گماشتگان ابراهیم خان بدو رسیدند و او را گرفتند و كور كردند (اوایل جمادی الثانیه ۱۱۶۱).

درین هنگام وی بیست و پنج سال بیشتر نداشت.

ابراهیم خان پس از غلبه بر برادر، مدت شش ماه، در تبریز ماند و نخستین اقدام وی درین مدت كشتن امیر اصلان خان بود كه در صفحات آذربایجان قدرت و نفوذی فراوان داشت و ابراهیم خان از او اندیشناك بود. لذا برای سرکوبی وی حرکت كرد و در نزدیکی همدان امیر اصلان خان را درهم شكست. امیر اصلان خان به كوهستان قراجه داغ پناه برد، ولی اندكی بعد به حيله دستگیر شد و ابراهیم خان دستور داد تا او را با برادرش سزوخان به قتل رسانند.

پس از این اقدام، قدرت ابراهیم خان بالا گرفت و شمار سپاهیانش به صد و بیست هزار نفر رسید. وی حسین میرزا برادر خود را سرداری خراسان داد و آوازه

در افکند که پادشاهی بالارث والاسنحقات، متعلق به شاهرخ میرزا فرزند رضاقلی میرزاست و او را بغیر از خدمت و اطاعت منظوری نیست و به نوشته ابوانحسین گلستانه از شاهرخ میرزا دعوت کردندا به عراق آمده «اورنگت سلطنت را به جلوس همایون زینت بخشد».

البته این همه نیرنگی بیش نبود و او چنین در نظر داشت که بدین گونه شاهرخ را به دست آورد و نابودسازد و خزاین مشهدرا به عراق منتقل کند. امامسرداران و سران مردم خراسان جواب دادند که حرکت شاهرخ میرزا به عراق ازومی ندارد و وی درخراسان جلوس خواهد کرد و اگر ابراهیم خان در قول و فعل خویش صادق و ثابت است به مشهد آید.

بدین ترتیب شاهرخ را از ارنگ فراخواندند تا بر تخت سلطنت نشاندند. ولی شاهرخ نپذیرفت تا آنکه تمامی سرداران و رؤسا به اطاعت و خدمتگزاری اوسوگند خوردند و شاهرخ درهشتم شوال سنه ۱۱۶۱ درمشهد به سلطنت نشست و ماده تاریخ جلوس وی را «سلطان اعظم» یافتند.

ابراهیم خان که از دسایس خود طرفی نبسته بود، در هفدهم ذی الحجة سال ۱۱۶۱، درشهر تبریزخود را ابراهیم شاه خواند و سکه به نام خویش زد و همچون علی-شاه دست به اطلاق مال و پراکندن سیم و زرگشود و چون مردم با شخصیت و اصلیل او را ارجی نمی نهادند، وی فرومایگان و بی سروبایان را به دور خویش جمع کرد و بداندان مبالغی گزاف سرمایه داد و لقب خانی و عنوان حکمرانی بخشید و سپس با سپاهی فراوان به عزم جنگ به سوی خراسان روانه شد و به قم آمد و عالی شاه کور را با متعلقان حرم و بینه و مقادیری توپ و پادگانی مرکب از سی و پنج هزار نفر در آن شهر گذاشت و خودروی به خراسان نهاد.

جلودار سپاه وی امیرخان توپچی باشی بود که همه جایک منزل از اردوی اصلی جلوتر حرکت می کرد. در منزل سرخه سمنان، امیرخان که از ابراهیم خان روی گردان شده بود با او به مخالفت برخاست. زیرا وی پس از مشاهده سرنوشت

امیراصلان خان و کشته شدنش به دست ابراهیم خان برجان خود بیمه‌اگ شده بود. از آن گذشته می‌دانست که ایرانیان به سلطنت شاهرخ که از جانب مادر به صفویه می‌رسید علاقمندند و او را برای سلطنت شایسته‌تر می‌دانند. خاصه آنکه ابراهیم خان نیز مانند نادرخان افغانان و ازبکان سنی مذهب را بیشتر از ایرانیان رعایت می‌کرد. باری امیرخان به مبارزت با ابراهیم برخاست و با استفاده از توپخانه، قسمت اصلی سپاه را به توپ بست. با تیراندازی امیرخان، درصفوف سپاه ابراهیم خان هرج و مرج سختی روی داد و قزلباشان نیز با استفاده ازین وضع به امیرخان پیوستند و در نتیجه، در چشم برهم‌زدنی اردوی ابراهیم خان پراکنده شد و او خود به سوی قم گریخت. درین میان، افراد قزلباش پادگان قم نیز برسرافغانان و ازبکان ریختند و آنان را از شهر بیرون کردند و دروازه شهر را بستند. چند روز بعد ابراهیم خان به قم رسید و چون به نیرنگک و تمهید نتوانست به شهر درآید به جنگ پرداخت. اما پس از سه چهار روز سپاهش متفرق شدند و از آن میان، آزادخان افغان با پانزده هزارسوار از او جدا شد. ابراهیم خان به قلعه قلاپوربین ساوه و قزوین گریخت. اهل قلعه او را گرفتند و مراتب را به دربار شاهرخ اطلاع دادند. شاهرخ چند نفر را برسر او فرستاد و آنان نخست به دستور شاهرخ او را کور کردند و سپس درطی راه وی را به قتل رساندند و نعشش را به مشهد بردند و علی‌شاه را نیز در روز ورود به مشهد به قصاص خون شاهزادگان نادری کشتند.

بدین ترتیب حکومت بر شاهرخ میرزا قرار گرفت. شاهرخ چنانکه گفته شد پسر رضاقلی میرزا و فاطمه سلطان بیگم دخترشاه سلطان حسین بود. وی در هنگام قتل نادر چهارده سال داشت. علی شاه که همه فرزندان و نوادگان نادر را کشته بود، وی را از قتل معاف داشت. اما شهرت داد که وی نیز کشته شده است. زیرا بدین وسیله می‌خواست نظر مردم را نسبت بدین امر دریاابد. چه می‌دانست که مردم شاهرخ را به سمت انتسابش به صفویه دوست می‌دارند و وارث سلطنت صفویه می‌شناسند اما سلطنت شاهرخ سست و متزلزل بود. بدین معنی که وی در قصد جان میرسیدمحمد برآمد و این کار موجب شد که سرداران سرکش و مغرور خراسان جانب میرسیدمحمد را بگیرند

که از سلالهٔ پیغمبر اکرم و از سادات مرعشی و ذاتاً مردی پدر و مادر دار و محتشم و با شخصیت بود.

میر سید محمد نیز از جانب مادر به صفویه می‌رسید. پدرش میرزا داود مرعشی بود و مادرش شهربانسو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی. وی در سال ۱۱۲۸ در اصفهان متولد شده بود و نام محمد داشت ولی مردم او را به نام جد مادری خود سلیمان میرزا می‌نامیدند. این شاهزاده مورد احترام و محبت فر اوان شاه سلطان حسین قرار داشت. بخصوص که نسبت او به میر قوام‌الدین مرعشی مؤسس سلسلهٔ سلاطین مرعشی مازندران می‌رسید که اجداد مادری شاه عباس بودند. مادر میرزا داود هم عز شرف بیگم بود. نوهٔ فخر جهان خانم دختر باگرات والی گرجستان که در عقد شاه عباس در آمده بود. میرزا داود ده پسر داشت که یکی از آنها ابوالقاسم است، پدر میرزا سید احمد که پس از تسلط افغانه در فارس و کرمان و لارستان دعوی سلطنت کرد و به نام خود سکه زد و سرانجام، بر اثر نادانی و خود خواهی شاه طهماسب ثانی، در سال ۱۱۴۰، به دست افغانه کشته شد.

بعد از شکست افغانان، شاه طهماسب ثانی، میرزا سید محمد را از مازندران به اصفهان فرا خواند و خواهر خود را بدو تزویج کرد. هنگامی که نادر بر طهماسب به زور و تزویر غلبه کرد، میرزا سید محمد را با خانوادهاش نخست به مشهد و سپس به مازندران و سمنان فرستاد و در بازگشت از هند، نادر وی را به مشهد طلبید و صدارت کل ممالک ایران را به علاوهٔ توایت آستان قدس به او داد تا وی راهمواره زیر نظر داشته باشد. ولی مادروی که از نیت نادر مطلع بود پیغام دادا گرمی خواهی پسرش را بکشی مثل برادرزاده ام (طهماسب ثانی) در پیش خودم این کار را بکن و گرنه من پیرزن ضعیفی بیش نیستم و تنها همین یک پسر دارم. او را از من جدا مکن. نادر هم پذیرفت. پس از مرگ نادر، وی قلعهٔ مشهد را به علیقلی سپرد و علی شاه هم او را احترام تمام کرد. ولی چون بودنش را در مشهد صلاح نمی‌دانست، برای جاب قلوب مردم، وی را علاوه بر منصب توایت، سمت «صدارت خاصه و عامهٔ کل ایران» داد

و همراه خود به مازندران برد. وقتی عادل شاه به دست برادر خویش ابراهیم خان افتاد و به امر وی کور شد، سید محمد در جزو همراهان وی بود. ابراهیم خان نیز او را محترم داشت و سرانجام وی را با پنج هزار سپاهی جهت تعمیر سد رودخانه قم «و تجدید مفرس کاری قبه مطهره و عمارت طیبه و تفریر و ترمیم حصن حصین شهر وارگک دارالمومنین و حفاظت شهر و نجویز محاسبات عمال عراق» به قم فرستاد و درین مأموریت بود که او توانست افغانان را که پس از شکست ابراهیم خان در شهر قم متعرض مال و ناموس و جان مردم شده بودند از شهر بیرون کند و قم را در برابر حمله از بکان و افغانان حفظ نماید.

این عمل جسورانه مبتنی بر کفایت و کاردانی موجب شد که امرا و مردم عراق از وی درخواست کنند تا به قبول سلطنت راضی شود. در خلال این احوال، شاهرخ نامه تضرع آمیزی همراه قرآن مجید نزد او فرستاد که «به استعجال تمام تشریف فرمای این صوب گردیده... بر سر این یتیم بی کس سایه گسترده، در سلك فرزندان و غلامان خود منسلك فرموده به هر نحوی که مناسب حال دانند نظام امور فرموده این بی کس را از دست این جماعت اجامر و او باش خراسان استخلاص دهند»

با رسیدن نامه، همراه با کلام الله مجید و مهر حضرت رضا (ع)، سید محمد پیشنهاد امرای عراق را در باب سلطنت نپذیرفت و گفت داعیه سلطنت ندارد و شاهرخ به جای فرزند من است بخصوص که حرمت کلام الله مجید و مهر حضرت رضا (ع) ایجاب می کند که به خراسان باز گردم و خود نمی دانست که این تعهدات حبله ناجوانردانه ای از جانب شاهرخ است. باری وی اسباب و ائانه و جواهر خانه و نوبخانه و عادل شاه کور را برگرفته از راه کویر خود را به مشهد رسانید و از بیراهه وارد شهر شد. این عمل تصادفی موجب زنده ماندن وی گردید. زیرا شاهرخ کسی را برای کشتن وی در بین راه فرستاد بود. به مجرد ورود سید به مشهد، شاهرخ از وی استقبال کرد و او را به چهارباغ مقر سلطنت خود دعوت نمود که در همانجا به حیات سید خاتمه دهد؛ اما سید متوجه شد و حضور جمیع کثیری از همراهانش موجب گردید که شاهرخ موقتاً

از اجرای نقشه خود صرف نظر کند. وقتی دشمنی شاهرخ آشکار شد، سید دوستان عراقی خود را جهت محافظت خویش فراخواند و هزار نفر از خراسانیان نیز که او را، به مناسبت شرف سیادت و انتساب نزدیک به خاندان صفوی، گرامی می‌داشتند، به محافظت او کمر بستند. شاهرخ یکی از سرداران خود را به نام بهبود خان مأمور کشتن وی کرد. وی از اجرای این مأموریت خودداری ورزید و شاهرخ او را به زندان افکند و در جواب شفاعت سایر سرداران، کشتن سید را پیشنهاد کرد. سرداران که به قتل سید محمدراضی نبودند بهبودخان را از زندان بیرون آورده هنگامی نزد سید محمد رفتند و پس از مذاکرات مفصل وی را به سلطنت راضی کردند. (بیستم محرم ۱۱۶۳ ق.ه)

در روز پنجم صفر، میر سید محمد بر تخت سلطنت جلوس نمود. بلافاصله سکه به نام او زده شد.

نقش سکه اش در یک طرف لا اله الا الله، محمدرسول الله، علی ولی الله بود و در حاشیه نام دوازده امام و در طرف دیگر این بیت:

زد از لطف حق سکه کامرانی شه عدل گستر «سلیمان ثانی»

ماده تا: بیخ جلوس وی را «طلوع شمس از مشرق» یافتند. سید محمد، پس از انتصابات معمول، سپاهی به سرکردگی امیرخان توپچی باشی و امیر معصوم خان برادر امیر علم خان بر سرهرات فرستاد و این سپاه هرات را تصرف کرد. پس از رسیدن خبر این فتح، سید محمد باخبر شد که امیر علم خان خزیمه «وکیل مطابق دوات علیه» (تقریباً به معنای معاون کل) با همدستی امیر مهرباب خان خویش خود، شاهرخ را کور کرده است. سید محمد سخت بر آشفت و از سلطنت اعراض کرد. ولی پس از یک هفته، باردیگر بر اثر الحاح و اصرار سرداران، دوباره به سلطنت بازگشت. سید محمد در اندیشه لشکرکشی به قندهار بود که ناگهان امیر مهرباب خان درگذشت. شاه کلیه امرا من جمله امیر علم خان را جهت تشییع جنازه فرستاد. درین هنگام

یوسف‌علی جلایر که با دوهزار سوار در جلوخان دولنخانه ایستاده بود تا میرسیده محمد از آنان سان ببیند، افراد خود را يك يك و دو دو به داخل عمارت دولنخانه فرستاد و یکباره بر سر شاه هجوم آورد و او را گرفته کور نمود و در ارگ شهر زندانی کرد و سپس به دستور شاهرخ ربان او را برید. شاه سلیمان نانی در حالت زندانی و کوری و بی‌زبانی چندان بماند تا در سال ۱۱۷۷ هـ. ق از رنج زندگی رهایی یافت. دوران سلطنت وی بیش از چهل روز طول نکشید.

یوسف‌علی و سوارانش بار دیگر شاهرخ کور را به سلطنت برداشتند و نقاره شادیانه زدند و با صدای توپها جلوس مجدد او را اعلام داشتند، (بازدهم ربیع‌الثانی ۱۱۶۳ هـ. ق). سردارانی که برای که برای تشییع جنازه رفته و مخدوم خود را در کف گزگی چون یوسف‌علی انداخته بودند به شتاب باز گشتند و چهار باغ را محاصره کردند. ولی چون توپ نداشتند کاری از پیش نبردند و از بیم آنکه جان سیدی گناه در خطر افتد پراکنده شدند.

از آن پس، شاهرخ سلطنتی به نام خویش و به کام دیگران داشت. در سراسر دوران طولانی پادشاهی، آن که يك بار احمدخان در انی به خراسان تاخت و شاهرخ تحت فرمان او درآمد و عملاً زیر نظارت و حمایت خان افغان فرار گرفت حادثه‌ای پیش نیامد. اما احمدخان در ایران توفیقی نیافت و به افغانستان بازگشت و شاهرخ بار دیگر استقلال خویش را بازیافت. درین هنگام کریم‌خان مالک‌الرقاب و همه کاره ایران و ایرانیان شده بود. اما خان زند نیز مزاحم او نشد بلکه خراسان را به عنوان «نان پاره» حق «مخدوم زاده» دانست. تا اینکه در اواخر سال ۱۲۱۰ هـ. ق آغا محمدخان قاجار پس از جلوس در تهران به سوی خراسان روانه شد، ظاهرأ برای بوسیدن آستان سلطان ارض طوس و بطناً برای تصرف خراسان و ضبط بقایای جواهرات نادری. شاهرخ بسیار کوشید تا مگر اندکی از جواهرات را برای خویش نگهدارد ولی به دستور خواجه فانی، او را چندان شکنجه کردند که هرچه جواهر در پنهان و آشکار داشت در طبق اخلاص نهاد. با این‌همه آغا محمدخان

به بهانه آنکه هنوز تمام جواهرات را نداده دستور داد تا وی را به مازندران ببرند. شاهرخ بر اثر شکنجه در همین سفر درگذشت. وی در هنگام مرگ شصت و سه سال داشت، در ۱۲۱۷ فتحعلی شاه به خراسان رفت و به شرحی که در کتب تاریخ آمده سرانجام بر نادر میرزا پسر شاهرخ دست یافت و او را کشت و دولت افشاریه را منقرض ساخت. رسم روزگار چنین است. روزی نادر (شاه) افشار فتحعلی (خان) فاجار را کشت و روزی فتحعلی (شاه) فاجار نادر (شاه تابی) افشار را.

مراجع: جهانگشای نادری از میرزا مهدی خان استرآبادی (به تصحیح سید عبدالله انوار، انجمن آثار ملی)

مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی (به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۲۸).

مجملة التواریخ پس از نادر تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه (تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، ۱۳۲۰).

فارسنامه ناصری ج ۱ تألیف میرزا حسن فساوسی (چاپ سنگی) در سلطنت کریم خان

روضه الصفای ناصری ج ۹ تألیف رضاقلی خاندادایت

کریم خان زند تألیف عبدالحسین نوائی ۱۳۵۶ هـ. ش (چاپ دوم)

عاقبت بازماندگان نادر به قلم عبدالحسین نوائی (مقاله در مجله یادگار

(سال ۳ ش ۵ ص ۲۶-۳۷)

نامه ابراهیم شاه بد سلطان محمود خان پادشاه عثمانی

[شماً لفاك السلطنة و العظمة و الأبهة و النصفة و المعداة و الرحمة و السرانة و البر و الاحسان سلطان محمود خان بن سلطان مصطفى خان خلدالله ملكه]^۱
الحمد لله الملك المتعال وهو المحمود في كل زمان. آغاز كلام: بمنّت انجام و افتتاح صحیفه فرخنده ختام بر نمط خجسته نظام كه مصداق كلام الملوك ملوك الكلام تواند بود، به نام نامی و گرامی خداوند علام جل شانہ سزاست كه ذات بی مثلش از وصمت تغییر و زوال و نقص تبدل و انتقال منزّه و مبراست.

تعالی الله زهی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند

مالك الملکی که جهت نظام امور جهان، در بیج عصر و زمان، آسمان جهان بینی از نجوم درخشان خسروان رفیع الشان خالی نگداشته، خداوندی که در هر اقی از آفاق غروب که کب لامع را به طلوع نجمی ساطع قران داده و افول آد را به ظهور این مقارن داشته و درود از حد فزون و نجات از حساب بیرون شایسته روح مظهر و مرقد منور شمع محفل رسالت، آفتاب ملک جلال، گوهر درج نبوت، اختر برج نبوت،

۱- نام و انقباط سلطان عثمانی احتراماً در صدر نامه آمده است.

مصدوقه کنت نبياً و آدم بين الماء و الطين، منطوقه ما ارسلناك الارحمة للعالمين،^۱ معزز به خطاب لولاء،^۲ باعث خلق ارضين و افلاك، سيد ابراهيمی نسب و سرور هاشمی حسب، اشرف موجودات و اخلص کايئات، واسطه آفرينش جهان، مصلح اجزای کليات کسوف و مکان، فخر رسل و هادی سبل و ناظم جزو و کل

محمد عربی کاز غبار مقدم وی زمین همیشه بر افلاك افتخار کند

يا ايهاالذنين آمنوا صلواعليه و سلموا^۳ اتسليما و بسر ارواح طيبه و اجساد طاهرة اولاد طاهرين و خلفای راشدين او باد که هاديان راه يقين و حاميان حوزه دين ميبين اند.

بعد از تزيين نامه مؤالفت اقتضا به نام يگانه بی همتا و ستايش خداوند ولی الحمدلواللنا و درود بر مقربان در گاه کبریا، ازهار دعایی که از کنار جویبار آن نهال اصلها ثابت و فرعها فی السماء^۴ نشو و نما یافته و انوار ثنایی که درخت طویي مثال آن در روضه ائمن شرح الله صدره الاسلام^۵ پرورش پذیرفته و صنوف تحیاتی که شاخسار گلزار خلوص نیت به ترشح سحاب فتقبلها^۶ ربهها قبول حسن غنچه امانی و آمال متبسم و فنون تسلیمانی که از ریاچین بساتین مصادقت قرین آن نسیم اجیب دعوة الداع^۷ و شمیم فاستجاب لهم ربههم^۸ متنسم گسردد، نثار مجاس بهشت آیین و محفل ارم تزيين بدگسان ثریا مکان، اعلی حضرت گسردون بسطت، ثریا منزات،

۱- سورة الانبياء ۱۰۷

۲- یعنی لولائک لما حلفت الافلاك

۳- سورة الاحزاب ۵۶

۴- ابرهیم ۲۴

۵- الزمر ۲۲

۶- آل عمران ۲۷

۷- البقرة ۱۸۶

۸- آل عمران ۱۵۹

کیوان رفعت، برجیس سعادت، بهرام صوات، خورشید نصرت ماهید بهجت، عطارد فطنت، قمر حصات سکندر نصف السطان، سکندر شان سلیمان مکن، خاقان جهانگیر جهانبان، قآن اعظم رفیع الشان، شهسوار مضمار عدل و امتنان، مظهر آثار ابن الله یامر بالعدل و الاحسان، مظهر شمیم رأفت بی پایان، محیی مراتب عدل و انصاف، ماحی مراسم جور و اعتساف، مخدوم اعظام السلاطین فی العالم، ملاذ افانم الخواقین بین الأمم، سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین، خادم الحرمین الشریفین، المخصوص باو فر الحظمن عنایة الملك الممان، ظل الله الرحمن، السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان [جای کلماتی که در صدر نامه آمده] لازالت علیا عقبته ملجأ طایبة الأنام و سنیا سده سدأبین الکفر و الاسلام نموده، مرفوع رای جهان آرای بیضا ضایع! که مطرح اشعه فیوضات الهی و مهبط انوار نیز فتوحات نامتناهی است می دارد که چون حل و عقد امور خلافت و جهان داری به کف کفایت مقدران عالم بالا مربوط و بست و گشاد مقدمات سلطنت و شهر یاری به دست کارکنان قل اللهم مالک الملك من تؤتی الملك تشاء^۱ منوط می باشد و درین اوان میمنت اقتران که ممالک آذر بایجان مضرب خیام سپاه انجم احتشام و فشلاق اردوی ظفر انجام گردیده، این مستمند در گاه اله به مدلول کریمه شریفه و تلك حجبتنا آتینا ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء^۲ سریر آرای سلطنت و شهر یاری و زینت افزای اورنگک نصفت و بختیاری گردیده جلوس و چون نظر به مضمون العت مشحون نامه مصافحات ختامه که قبل از این به خاقان سدره مکان، غریب بهار رحمت رحمن، عم نامدارم طاب الله ثراه نگاشته قلم مودت رقم شده بود، روایح مصالحة پادشاه رضوان مرابع، سلطان مرادخان رابع، بردانته مضمجه فی مابین دولتین علیتین به دماغ اطلاع خاص و عام و جمهور انام رسیده موایق مؤکده به او تاد کریمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود^۳

۱- النحل ۹۰

۲- آل عمران ۲۶

۳- الأنعام ۷۳

۴- المائدة ۱

و ارکان ر کین مشیدة مصدوقه او فو بالعهدان المهذکان مسؤلوا و در ناور وثیقه نامجات مبتنی بر مسالمة و مصالحه بین الدولتین العلیتین بهامنائی دو دولت عظمی سپرده شده و در این اوان سعادت نشان که از هنر آمال در گلشن خاطر صداقت مظاهر شکفته و نگار بر ضمیر دوستی تخمیر خواهشمند رشحات سحاب اطلاع بر مجاری احوال خیرمآل آن منظور نظر عطمت خدای متعال بود، نامه مشکین خنامه همایون که به صحابت عالیجاه شهامت و بسالت دستگاه، مقرب المخاقانی محمد کریم خان رقم زده کلک درر۔ سلك منشیان عطار در نشان گردیده، در مقام تشید مبانی صلح و صفا، فرمان واجب اللذعان و الا به عموم وزرا و پاشایان و بیگلر بیگیان و ارباب اختیار سرحدات و ثنور ممالک محروسه سلطانی صادر شده بود که به دستور سابق ارکان ر کین مصالحه و اتحاد جانین را قایم و دایم دانسته، امری را که منافی مصافات و بیگانگی باشد مرتکب نشده، احتراز و اجتناب لازم شمارند. مضامین مسطوره چنانچه باید بنماها معلوم رای مهر انتما گردیده، از آنجا که کوکب نیلی به ظهور رأفت خسروانه فروع افزای ساحت قلوب احباب مودت اسلوب شده و این امر حیررا احتماماً اشعار فرموده بودند از این جهت که محض خیریت و رفاهیت رعایا و برابا بود که آن خلیفه اسلام مالک رقاب انام اعلام و همت و الانهت پادشاهی بر آن مصروف فرمودند و این دوست هو خواه رانیز غرض اصلی و مطلب کلی همین مدعا بود، نظر به مراتب مسطوره مجدداً ارقام فضا و قدر نظام به همگی و البیان و سرهنگان و بیگلر بیگیان و خوانین سرحدات و ولایات ممالک محروسه خاقانی صادر و مقرر گردید به نحوی که از آن حضرت اعلی و دولت اسنی اعلام و قبل ار این نیز این بنای خیر در میان دو دولت عظمی بود مصالحه و دوستی منظور داشته از سرحد خود تجاوز و تعدی ننمایند و تاجر خیر مدارا مراعات از لوازم شمرند، بنابر اینکه در ایام عم نامدارم، سفارت و شوکت پناه، حشمت و جلال دستگاه، عالیجاه، عمدة البخرانین العظام، مصطفی خان شاملو افشار که به امر

سفارت مأمور بود به تفریب قدمت خدمت ممتاز و به عیودیت این سده سدر و مرتبت سرافراز و محل اعتبار و اعتماد شهر یازی و شناسای قو این و قواعد خدمتگزاری است، مجدداً مأمور به تقبیل عتیبه عالیّه والا و تثبیم سده سنیه علیا که مطمح السعدین دین و دولت و مجمع البحرین الفت و رفعت است نمودیم که در مجلس ارم تزیین و محفل بهشت آیین، بعد از تشبید بنیاد یگانگی، به گزارش آداب خدمت و ایصال نامه صداقت خنامه و گذرانیدن هدایای مرسوله از نظر خیریت منظر خورشیدان و ترسیم رسوم شرفیابی قبض سعادت تبلیغ رسالت نماید.

از آنجا که آن شهر یار کامکار، بر گزیده پادشاهان روزگار، به این نیازمند درگاه کردگار منزله برادر بزرگ و همیشه از طرفین روابح عنبرین فوایح الفت و وداد و یکجتهنی و اتحاد به مشم مراد و مراسم رسیده پیوسته فلم بدایع نگار و مقالید خنامه‌های گره‌بار فایح ابواب مهر و مؤالفت و گشاینده درهای مودت و مصافات بوده باعث انبساط خاطر خاطر این نیازمند درگاه اله و شکمکنگی ضمیر منبر معدلت انبیا کردند.

باقی همیشه ساغر کامرانی ابریز و باده کامرانی نشأه خیز و همواره باشد
حسنی دولت و شوکت مماغوش و بادوشیزه زیبای عظمت و ابهت دوش بردوش باد.*

[پشت نامه]

صورت نامه‌ای است که حالاً سلطان ابراهیم پادشاه ایران روانه دولت ابد مدت
علیه عالیّه نموده و اختلافی ندارد، تاریخ ۱۱۶۲. (مهر ایلمچی ایران): عبده مصطفی

* اسناد انجمن تاریخ (۱۹۲۳) اسناد و مکاتبات (تاسیری ص ۱۸۹ تا ۱۹۳) بد نقل

از بایگانی محنت‌وزیری ترکیه، خط همایون

نامهٔ ابراهیم میرزا به صدر اعظم عثمانی^۱

بِسْمِ اللّٰهِ خَيْرِ الاسْمَاءِ

ان شاء الله پیوسته کوب درخشنده وزارت و شوکت و ابهت و فیروزی و اقبال و اختر فروز رسیده چشمهت و نبات و بهروزی و اجلال از مطلع سعادت و نیکبختی و کامروایی طالع و لامع بوده به میامن تأییدات ایزد متعال و امداد بخت فرخنده فال مسند آرای صدارت و دولت و نیکو محضری و وساده پیرای عزت و مکرمت و هدایت گستری باشند.

بعد از نشر اضواء دعوات طیبات درستی آیات و نسیم روایح تحیات غالیات مسکویه الفوحات مشهود رای مرآت سیما و مکشوف ضمیر منبر مهران جلای دارد که از اول حال حقیقت احوال مرحمت و مغفرت مآل پادشاه قوی دستگاہ سلطان نادرشاه و عروج اختر اقبال و غلبه و کشورگشائی او معلوم رای زی شان ایشان و همگنان گردیده تا در اواخر احوال، از هیجان غلبهٔ سودا، آزاری مثل مالیخولیا عارض

۱- عنوان ثبت نامده: ایران ایلچی محمد کریم خان ایله شادک قرنداشی ابراهیم میرزا دن صاحب دولت حضرت لربینه و ارداولان فارسی مکتوب بعینه صورتیدر. غرض از صدر اعظم عثمانی سید عبدالله پاشاست که اندکی بعد از مرگ نادرشاه به صدارت رسید و دو سال و چند ماه در این سمت باقی بود.

اوشده طبعش از حد عدل و دادگستری و ضابطه رفت و رعیت پروری انحراف و میل به طریقه ظلم و اعتساف نموده کار بر عموم اعالی و ادانی ایران صعب و دشوار تا امسال که از سمت ولایت عراق معاودت و وارد خراسان شده مزید بسر اول، کار بر مردم تنگ و به مرتبه ای رسید که جمع کثیری از اعیان و بزرگان ایل جابل افشار که در اردوی پادشاه مذکور شب و روز در دور و حوالی خیام 'و قریب کشیک و حراست داشتند، با جمع دیگر از سران و سرکردگان سپاه در فکر انلاف و تضييع و جرد پادشاه مزبور یکدل و همکار گردیده و از آنجا که از پادشاه مذکور و اولاد احفاد او کمال اکراه و انزجار داشتند و فی الحقیقه ایشان را نیز قابلیت و استحقاق تمشیت امور عظیمه نبود، بعد از اجماع و اتفاق در تضييع پادشاه مزبور، این مراتب را به خدمت سراسر سعادت بندگان ثریا مکان، فریدون دارا دربان، پادشاه جهشید جاه سلیمان حشمت، خداوند کارگردون دستگادفا آن شوکت، آفتاب عالمگیر برج عظمت و کامکاری، نیر فروزان آسمان سلطنت و شهر یاری، آیه رحمت کتاب الهی، سایه رافت خورشید عطوفت نامتناهی، گلستان امکان را سبحانه آمیزش و احسان، عالم هستی را نسیم مرحمت و امتنان، پادشاه سلیمان شان، السلطان عالی پادشاه ابدالله تعالی بعونه و نصرت که در آن اوان در ممالک سیستان و فراه به انتظام امور آنجا متوجه بودند عرض و تقلم نمودند. بندگان اقدس، به جهت رفع این ظلم و عدوان به یاری حضرت باری و عون جناب مستعان، عطف عنان به صوب ولایت مشهد مقدس و توابع که در آن وقت پادشاه مذکور در آن ولایت توقف و به زجر مردم اصرار داشت معطوف و همت و الانهت خدیوانه در این خصوص مصروف داشتند تا ورود ریات جاه و جلال سلطانی، اهل اردو را در هر باب طاق و طایق و زیاده بر این تاب مقاومت نیاورده غازیان مذکوره افشار، به تاریخ شب پانزدهم شهر جمادی الآخره، پادشاه مذکور را مقتول نموده بندگان اقدس که در آن روزها در قرب و جوار بودند، در عرض سه چهار روز به دولت و سعادت تشریف آورده داخل بلده شهر مقدس و بعد از وقوع این مقدمه، تمامی سران و سرکردگان و بزرگان و امرا و اعیان ایلات و احشام

مصدوقه کنت نبياً و آدم بين الماء و الطين، منطوقه ما ارسلناك الراحمة للعالمين،^۱ معزز به خطاب اولاك،^۲ باعث خلق ارضين و افلاك، سيد ابراهيمي نسب و سرور هاشمی حسب، اشرف موجودات و اخلص كائنات، واسطة آفرینش جهان، مصلح اجزای کلیات كمون و مكان، فخر رسل و هادی سبل و ناظم جزو و كل

محمد عربی کاز غبار مقدم وی زمین همیشه بر اولاك افتخار کند

با ابهاالذین آمنوا صلوا علیه و سلمو^۳ اتسلیما و بسر ارواح طیبه و اجساد طاهرة اولاد طاهرين و خلفای راشدین او باد که هادیان راه بقین و حامیان حوزه دین مبین اند.

بعد از تزئین نامه مؤالفت اقتضا به نام یگانه بی همتا و ستایش خداوند ولی الحمد والثناء و درود بر مهربان درگاه کبریا، از هار دعایی که از کنار جویبار آن نهال اصلها ثابت و فرعها فی السماء^۴ نشو و نما یافته و انوار ثنایی که درخت طوبی مثال آن در روضه افمن شرح الله صدره الا سلام^۵ پرورش پذیرفته و صنوف تحیاتی که شاخسار گلزار خلوص نیست به ترشح سحاب فتقبلها^۶ ربها قبول حسن غنچه امانی و آمال متبسم و فنون تسلیماتی که از ریاحین بساتین مصادقت قرین آن نسیم اجیب دعوة الداع^۷ و شمیم فاستجاب لهم ربهم متنسم گردد، نثار مجلس بهشت آیین و محفل ارم تزئین بندگان ثریا مکان، اعلی حضرت گردون بسطت، ثریا منزلت،

۱- سورة الأنبياء ۱۰۷

۲- یعنی اولاك لما خلقت الافلاك

۳- سورة الاحزاب ۵۶

۴- ابرهیم ۲۴

۵- الزمر ۲۲

۶- آل عمران ۲۷

۷- البقرة ۱۸۶

۸- آل عمران ۱۵۹

انظار باد بالنبی و آله الامجاد.*

[جای مهر]:

از عنایات کردگار کریم
دارد امید رحمت ابراهیم

ربیع الآخر ۱۱۶۱

* سند شماره ۷۵ انجمن تاریخ ایران (نامه همایون ج ۳ ص ۷۶ / اسناد و مکاتبات

(نصیری) ص ۱۸۳ تا ۱۸۸

نامه ملاعلی اکبر به شیخ الاسلام

حضرت علیم علامی که در مدرس کمال و حوزه فضل و افضالش مسبحان ملاعلی به تکرار ذکر و درس سبحانک لاعلم لنا الاماعلمتنا وظیفه اشتغال دارند، ذات کامل الصفات موفور الحسنت عالی درجات سامی را از انقلاب حوادث روزگار و مکاره لیل و نهار مصون و محروس داشته زینت افزای وساده فضیلت و شریعت و افادت و افاضت و هدایت و ارشاد باشند.

بعد از تبلیغ دعوات و ایات اجابت آیات و توسیل تحیات زاکیات عنبرین نسیمات مشهود رای مرآت سیما و مکشوف ضمیر منیر اصابت اقتضا می دارد که از اول حال حقیقت احوال مرحمت و غفران مآل پادشاه قوی دستگاہ، سلطان نادرشاه و عروج اختر اقبال و غلبه و جهانگیری او معلوم رای ذی شان ایشان و همگنان گردیده تا در او آخر حال، از هیجان ماده سودا، آزاری مثل مالبعولیا عارض او شده طبعش

۱- عنوان نامه در اصل سند: سعادتلو ساحتلو شیخ الاسلام افندی حضرت اربنه

ایلیچی محمدکریم خان ایلدیرملا باشیدن ورودیون فارسی مکتوبه صورتیدر.

از حد عدل و دادگسزنی و ضابطه رأفت و رعیت پروری انحراف و میل به طریقه ظلم و اعتساف نموده کار بر عموم احوالی و ادانی ایران صعب و دشوار و تا امسال که از سمت ممالک عراق معاودت و وارد خراسان گردید، زیاده بر اول، با مردم سختگیری و کار را به حدی رسانید که جمع کثیری از اعیان و بزرگان طائفه جلیله افشار که در اردو، شب و روز، در دور و حوالی خیم پادشاه قربیت کشیک و حراست داشتند، با جمع دیگر از سران و سز کردگان سپاه در فکر انلاف و تضييع پادشاه مزبور بکمال و همکار گردیده از آنجا که از پادشاه مذکور و اولاد و احفاد او در هر باب کمال اکراه و انزجار و مأیوسی داشتند و فی الحقیقه ایشان را نیز قبلیت و استحقاق نهشیت امیر عظیمه نبود، ناچار بعد از اجماع و اتفاق، در تضييع پادشاه مذکور، این مراتب را به خدمت سراسر سعادت بندگان ثریا مکان فریدون رأی دارا دربان، پادشاه جمشید جاه سلیمان حشمت، خداوند نگار گردون دستگاه، فآآن شوکت، آفتاب عالم گیر برج عظمت و کامکاری، نیر فروزان آسمان سلطنت و شهر یاری، آیت رحمت کتاب الهی، سایه رافت خورشید عطوفت نامتناهی، گلستان امکان راسحاب ریزش و احسان، عالم هستی را نسیم مرحمت و امتنان، پادشاه سلیمان شان، السلطان علی پادشاه ایله اند بنای بدایه الازلیه که در آن او ان در مملکت سیستان و فراه مشغول انتظام امور آنجا بودند عرض و نظلم نمودند. بندگان اقدس، به جهت رفع این ظلم و عدوان، به یاری حضرت باری و عون جناب مستعان، عطف عنان به صوب ولایت مشهد مقدس و توابع که در آن وقت پادشاه مذکور در ولایت مزبور توقف و به زجر و اضرار مردم کمال اصرار داشت معطوف و همت والا نهمت درین خصوص مصروف داشتند تا ورود رایات جاه و جلال سلطانی اهل اردو را دیگر در هر باب طاقت طاق و زیاده بر این تاب مقاومت نیاورده غازیان مذکوره افشار به تاریخ شب پانزدهم شهر جمادی الثانی پادشاه مذکور را به قتل آورده بندگان اقدس که در آن روزها، در قرب و جوار نزول اجلال داشتند، در عرض سه چهار روز به دولت و سعادت تشریف آورده داخل

بلده مشهد مقدس و بعد از وقوع این مقدمه، تمامی سران و سرکردگان و بزرگان و امرا و اعیان ایلات و احشام ایران که در بلده مزبوره حاضر بودند به شرف پای بوس اقدس مشرف و سرفرازی یافته انتظام امور و التیام شکستگی و اجتماع پراکندگی خود را عجزاً و تظالماً از خدمت ثریا منزلت اقدس استدعا و رجا نمودند.

از آنجا که این امر بزرگ و کار خطیر منوط بر تأییدات و تفضلات علی‌عظیم و مالک واجب‌التعظیم است، بنا بر توفیقات ازلی و «اوایت و اسنحاف ذاتی و چیات استعداد و اکبریت اولاد در این او ان سعادت‌نشان، به فیروزی و خجستگی و فرخندگی جلوس مینمات مانوس بر اورنگ سلطنت و سروری و بسط جناح رأفت و رحمت بر مفارق عموم اهل ایران که در این چندسال در حرارت آفتاب بس و سطوت پادشاه سابق الذکر مانده بودند فرموده رفع ظلم و بدعت و منع اخذ وجوه باطله و بی‌حساب و از فرط شفقت و عنایت بی‌نهایت پادشاهی سه ساله نیز اصل حقوق دیوانی را در کل ممالک محروسه سلطانی تخفیف داده بحمدالله و العنة تمامی مستطلان ظل جناح مکرمت خاقانی، از اعالی و ادانی، کافه جمهور از نزدیک و دور قرین رفاه و آسایش و غنوده بستر راحت و آرامش و مشغول‌دعای دوام و ابودو دولت ابد مدت لایزال و از تقای لوای شوکت و سلطنت این خدیو بی‌شبه و همال می‌باشند و از هیچ رهگذر الم و تکدیری ندارند.

از آنجا که پیوسته اساس اتحاد و ائتلاف در میانه دودوات علیه عظمی قرین استکام و دوستی و التیام حضرتین سبب حصول مرضیات جناب اقدس ملک‌علام و رفاه و آسایش امت حضرت سیدالانام علیه الصلوة والسلام می‌باشد عالی‌جاه عقیدت و اخلاص دستگاه محمد کریم‌خان را که از جمله معتمدان دولتخواه است بانامه همایون برای رسانیدن این خبر مسرت اثر، روانه آن صوب سعادت پرور و دولت علیه معدلت گستر و این داعی دوام دولتین کریمتین نیز لازم دید که به تحریر این مراتب پردازد. بدیهی است که آن عالی‌جاه معلی‌شان، در عالم آگاهی و خیر خواهی، آنچه لازم دانند در تأکید اساس دوستی و موافقت به تقدیم سهمی و اهتمام خواهند پرداخت و ریاض همیشه بهاریگانگی را به ریش سحاب مداد خانه مشکین ختامه قرین خضارت و نصارت و خرمی و سرسبزی خواهند ساخت.

باقی ایام فرخنده انجام شریعت و فضیلت و هدایت و افادت و اقامت و دین پروری
مستدام باد بالذون والصاد.

صورت مهر:

ورفعناه مکانا علیا*



فرمان ابراهیم شاه افشار به احمد پاشا به والی بغداد

الملك لله لاقوة الا بالله

فرمان همايون شد

آنکه ایالت و وزارت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگاه، عالیجاه امیر الامراء العظام، دستور معظم و مشیر مفخم، نظاماً للایالة والوزارة والحشمة والشوكة والاجلال، احمد پاشا والسی دار السلام بغداد، به صفوف عنایت خاص پادشاهی والوف اشفاق فزون از قیاس ظل الهی درجه امتیاز و اختصاص یافته بدانند که سفارت و شوکت و اقبال پناه، حشمت و ابهت و اجلال دستگاه، عالیجاه عمدة الخوازمین العظام، مصطفی خان شاملو افشار ایلچی مملکت روم که در بغداد توقف دارد، اورا به ایلچیگری و سفارت دولت علیه عالیة عثمانیه تعیین و نامه همايون مشعر بر قواعد مودت و درستی بین الدولتین العلیتین، به اعلی حضرت فلك رفعت گردون بسطت، ثریا منازات، مشتری سعادت، اعظم سلاطین جهان وافخم خواقین دوران، سلطان البرین و خازان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین، پادشاه اسلام پناه آسمان بارگاه مرفوم و ارسال می شود که آورده به عالیجاه مصطفی خان رسانیده که عالی جاده مشار الیه

از بغداد حرکت و روانه دولت ابد مدت علیه عالیة عثمانیه شده ، مراسم سفارت
 زا به نحوی که شایان شأن این دولت ابد مدار بوده باشد، بجا آورد. می‌باید که آن
 عالیجاه تا وصول نامه همایون مراتب مزبور را به پایه سریر خلافت مصیر عثمانی
 عرض و رخصت و اذن حاصل نماید که تا وصول جواب از دولت ابد مدت ازین
 طرف فرین الشرف نیز نامه همایون به عالیجاه مصطفی خان رسیده، بلا توقف از
 بغداد حرکت و عازم مقصد شود و شققت نواب همایون ما را درباره خود به درجه
 کمال دانسته، مطالب و مستدعیاتی که در این دربار خلافت‌مدار داشته باشد، به اسعاف
 و انجاح مقرون شمرده بدون حجاب به عرض ایستادگان پایه سریر گردون نواب
 رسانیده، در عهده شناسد.*

تحریراً فی ۱۲ شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۲

۱- عنوان در سند: بودفزه ایران شاهی اولان دولتو ابراهیم شاهدن کلان رقمک
 سورتیدر بودرکه.

* سند ۱۸۷۷ انجمن تاریخ ایران / اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۲۰۳ تا ۲۰۵

فرمان ابراهیم شاه افشار به مصطفی خان شاملو

[محل مهر مبارك همايون اعلى]

الملك لله لاقوة الا بالله

فرمان همايون شد

آنکه سفارت وشوکت و اقبال پناه، ابهت وحشمت واجلال دستگاه، عالیجاه
عمدة الخواقین العظام، نظاماً للسفارة والشوكة والحشمة، مصطفی خان شاملو افشار
ایلچی ممالک روم، به اشفاق بیکران پادشاهی والطاق بی پایان ظل الهی سرافراز
ومباهی بوده بدانند که اسبان پیشکشی که در این وقت انفاذ درگاه معلی کرده بود، به
نظر انور رسیده، مستحسن طبع اقدس گردید. ان شاه الله تعالی درین چند روز، نامه
همايون مرقوم و ارسال می شود که از بغداد حرکت وعازم دولت ابد مدت علیه عالیة
عثمانیه شده، مراسم سفارت را به تقدیم رساند و امیر آخور سرکار عالیجاه، امیر
العظام، دستور معظم و مشیر مفخم احمد پاشا والی بغداد که به درگاه معلی آمده بود

مرخص فرمودیم که معاودت نموده بآید که به همه ابواب به توجّهات خدیوانه مستظهر
و مستمال بوده، مطالب و مدعیات خود را عرض کرده به انجام مقرون داند و در عهده
شناسد.

تحریراً فی ۱۷ شهر محرم سنه ۱۱۶۲*

منشور ابراهیم میرزا در اعطای وزارت آذربایجان

[محل مهر جیته‌دار با تاریخ ۱۱۶۱، باسجج:]

سلام علی ابراهیم

آن که چون پیوسته منظور نظر آفتاب اثر اقدس و مکنون خاطر خطیر مرحمت گستر
مقدس آن است که هر یک از غلامان عقیدت قرین و چاکران ارادت آیین که از بدو
طلوع نیر درخشان این دولت پایدار و از حین سطوع آفتاب رخشان این شوکت -
ابدمدار گوی سبقت در میدان اخلاص و خدمتگزاری از همگنان ربوده باشد به
ادراج مراتب عانیه و ارجاع خدمات لایقه بین الامثال رتبه امتیاز بخشیده سرافراز
فرماییم، مرآت این معمال عکس بذیر صورت احوال مقرب الخاقان میرزا محمد-
شعیب قدیمی است. لهنذا شمه‌ای از مسراحم بسی کمران شاهی و بنده‌ای از بحار
غمام الطاف بی‌بابان ظل‌اللهی شامل حال و کافل آمال او گردیده از ابتدای چهارماده
هنده‌السنه میمونه لوی‌ئیل، مقرب الخاقان مشارالیه را به‌رتبه وزارت آذربایجان
سرافراز و مبلغ مفضل تو مان تبریزی موجب سالیانه در وجه او مرحمت و عنایت

فرمودیم که هر ساله از بابت مالیه دیوان بازیافت و صرف معشیت خود کرده از روی جوهر و کار آگاهی به لوازم امر مزبور و مراسم آن قیام و در توفیر و تکثیر مالیات و خالصه‌جات و اجارات و نگاه داشتن سررشته‌جات و تنقیح و تشخیص محاسبات ضابطان و عمال و مباشرین امور دیوانی و از نیات حسن اخلاص و کاردانی و خدمتگزاری خود را در پیشگاه خاطر خطیر اقدس جلوه ظهور دهد و موازی سه نفر نریسنده به جهت نگاه داشتن سررشته‌جات خود نگاه داشته از تاریخ مزبور در وجه هر يك مبلغ بیست تومان تبریزی مسواجب سالیانه مقرر دانسته از بابت مالیات ابواب جمعی و کلامهم سازی و سررشته محاسبات را مفصل و مشروح در کمال تنقیح نگاه دارد.

و کلا و حکام و اشکر نویسان کل و ضابطان و عمال و کلانتران و کدخدایان و عسکر اعالی ولایات آذربایجان مسارالیه را وزیر بالاستقلال مملکت مزبور دانسته محاسبات خود را نزد و کلا و مقرب الخاقان مشارالیه مفروغ سازند. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را در دفاتر خلود ثبت و از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس فرمایند و در عهده شناسند.

تحریر آفی شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۱۶۱ *

نامه مصطفی خان شاملو بدصدر اعظم عثمانی

مخلص عقبت کیش و محب صلاح اندیش، بعد از عرض واهدای جواهر دعوات و اقیات اجابت آیات استجابت سمات و اتحاف تحیات مخالفت علامات مؤالفت بینات که بهترین هدایای مخلصان و صادقترین تحفهٔ محبان است، مکشوف رأی ممالک آرای بیضای ضیای عالی و معطوف ضمیر خورشید تنویر تمالی که طامع طبیعهٔ فیوضات الهی است و مطرح اشعهٔ تأییدات نامتناهی و عقده گشای تمنای جمهور انام و انتظام بخش سلسلهٔ ایام است می دارد که در احسن اوان و ایمن زمان که چنان خلوص توأمان متمنی و خواهان این احسان نمایان بود، طلوع صبح عنوان نامهٔ الطاف شمامهٔ نامهٔ نامی که نامزد این اخلاص آیین شده بود ضیا افروز دیدهٔ انتظار گردید و از شرفیابی و اهتزاز مطالعهٔ ریاض مضامین ملاطفت فرین حقیقت آینیش غنچه‌های شکفتگی و نشاط و ریاحین خرمی و انبساط و اثمار الفت و ارتباط چید. مقارن این حال سعادت مآل نیز ورود مسعود میمنت نمود و ملاقات بهجت سمات مسرت آیات عالی جاه معلی جایگاه وزیر صائب التدبیر و مشیر مشتری نظیر مفخضم مکرم، جناب سعادت مآب معلی القاب دستور معظم الحاج محمدباشا در دارالسلام بغداد اتفاق افتاد. فی الحقیقه لو از م مؤالفت و ملاطفت و داد و مراسم موافقت و میهمان جویی و میزبانی و اتحاد در جمیع موارد مرعی و مسلوک فرمودند و چون در مطاوی نامهٔ

ملاطقات ختنامه‌های فحوای ارسال سوادنامه همایون دوات علیّه سلطانیّه به حضور سعادت مقصور به قلم حقایق توأم بال‌گشاگردیده همانا سایه‌انگن تارک مدارک این این خیرخواه هر دو دولت ابد مدت شد - حسب‌الاشارة لازم الاطاعة والبشارة سواد الفت موادمذکور را تسلیم گماشتگان عالی‌جاه سعادت همراه وزیر عظیم‌الظفر معزی‌الیّه نمود که انفاذ درگاه مسلمین پناه و خلائق امیدگاه لازالت ظلال عنایت‌ظلیلا علی مفارق‌الآفاق نمایند و بنا بر آنکه عالی‌جاه معلی‌جایگاه سابق‌الانقب سواد اتحاد مواد مذکور را ارسال می‌فرمودند، واجب و لازم بود که به این تقریب وسیله جسوی اعلام و اشعار این مدعا و مترصد گردد که از آن جا که همگی همت عالی‌نهمت آن فرشته خصالت به آسایش و رفاه حال عباد و رجال که ودایع حی‌متعال‌انسد مصروف می‌باشد. رجای کامل و یقین حاصل است که ان‌شاه‌الله‌الملك‌العلام‌امور و مهمام بر وفق مراد و مرام‌عماقرب‌صورت تکمیل و اختتام پذیرفته آثار خیر و فواید آن‌الی‌یوم‌القیام عاید آن دولت ابد مدت علیّه خاقانیّه سپهر احتشام و این دولت گردون عدت عالیّه سلطانیّه معدلت فرجام گردد.

توقع و ترخیص از مکارم اخلاق آن منتخب‌آفاق آنکه نظر به خلوص عقیدت و خیریت نیت این خیرخواه طرفین نا‌اوان سعادت ادراک حضور کثیر‌النور، همیشه از شمایم همیشه بهار تذکار و اظهار صحت ذات کثیر‌البرکات، ملکات خاطر متظار و ضمیر مستخبر را مسرور و معطر فرمایند.

باقی آفتاب جهانتاب دولت و شوکت و عظمت و ابهت و بختیاری از مشرق سعادت و نصفت و کامکاری طالع و لامع و بر مفارق مسلمین سایه گستر باد، برب‌العباد.

سنه ۱۱۶۲

[مهر]: عبده مصطفی

نامه مصطفی خان شاملو به صدر اعظم عثمانی^۱

مخلص صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص که علی التوالی و التواتر صمایف ایام ولیالی را به درر غرر دعای دوام دولت آن حضرت مزین و محلی دارد، بعد از اهدای هدایای تحیاتی که اب غنچه اخلاص از اطرافت نفحات آن در چمن اختصاص متبسم شود و شامه صدق و صفا از طراوت فوحات آن در گلزار عقیدت و وفا متنسم گردد و پس از انحاف طرایف دعائی که نسایم خلوص آن ریاض بهجت و نصارت و خضارت و نفاعی خصوص آن گلزار عقیدت را لطافت و طراوت بخشد، ساحت گردون مساحت خاطر خطیر مهر تنویر و پیشگاه فلک دستگاہ ضمیر منیر خورشید تأثیر راکه از لمعات انوار غیبی و لمحات اسرار لاریبی مستفیض و مستفید است به نثار گلشنی الوان و ایثار غنچه‌های خندان اظهار مدعا مزاحم می گردد که چون برسجنگل^۲ مهد ضیای و الامتطیع خواهد بود که در اکثر اوقات صفحه لسان

۱- در پشت لفاظ نامه چنین آمده:

یا حفیظ تعالی شانده عزیز

ذریعة الاخلاص بندگان ذی شان، علی مکان جبلی الجود و الاحسان، کثیر البر و الامنان، عالیجاه و الاجایگاه، معالی دستگاه، وزیر مکرم و مشیر مقمّم، نظام العالم، صدر اعظم، ادام الله اجلاله تعالی [مهر] عبده مصطفی

۲- به معنای آئینه

وصحیفهٔ جنان به رقوم ذکر مآثر بهیه و شرح مناقب سنیہ مرقوم می‌باشد، دیگر در آن خصوصي خوض نمودن بی‌معنی و تطویل لاطایل دانسته به اظهار این مطلب مبادرت می‌ورزد که از آنجا که نظر به وفور خلوص خیرخواهی دولتیین علینین پیوسته در فیافسی وسیله و بوادی فرصتی است به ذرایع صفوت و دایع خود را از سد کورین ذیل و حواشی خاطر دریا مقاطر می‌ساخته باشد، در این وقت که فرستادهٔ مخلص از اردوی کیهان پوی اعلی معاودت و از درگاه آسمان جاه بندگان اقدس ارفع و امجد همایون اعلی کمترین غلامان را به ارسال خلعت آفتاب طلعت فاخره و رقم قدر توأم مبارک تهیه و تدارک امر سفارت بدون نانی انفراداً قرین افتخار فرموده‌اند، امر اقدس شرف نفاذ یافته که در این چند یوم، نامهٔ همایون مصافات مشحون را ارسال خواهند فرمود که به مخلص رسیده به اعتماد توفیقات الهی و اعتضاد بخت همایون سفارت مقرون اعلی حضرت ظل الهی، بعد از نوروز فیروز، بلا تأخیر به همعنائی قاید تفضلات قادر معبود، روانهٔ آن کعبهٔ مقصود و لوازم امر سفارت، که همگان را محمود و عالمیان را مقصود است، تقدیم یابد و چون این معنی موقوف بر اذن و رخصت و تعیین مهماندار از طرف ذی شوکت و شرف دولت ابد مدت علیه می‌باشد، مخلص هم زیاده ازین توقف نمودن در بغداد را مقرون به صلاح و صواب دولتیین علینین نمی‌داند، بناء علیه لازم دانسته به این ذریعهٔ المخالفت مبادرت و صورت رقم مطاع را به جهت استخبر شرح مندرجه ملفوفاً روانهٔ صوب صواب حضرت گردون بسطت اعلی ساخت که بعد از تشریف به شرف تقبیل انامل فیوضات شامل و انطباع و انعکاس مفاهیم آن بر جام جهان نمای خاطر آفتاب مآثر بدانچه مقتضی رأی جهانگشای و امر و اشارهٔ عالی به صدور و نفاذ پیوندد مقرر فرمایند که تخت و خیمه را که مرحوم احمد پاشا ضبط والی حال در تصرف گماشتگان والی دارالاسلام بغداد می‌باشد، تسلیم مخلص و ان شاه الله الرحمن حرکت به عمل آید.

لهذا امید است لدی شرف الوصول و عز الحصول، در خصوص مأمول: سزاوار

همت و نیت بحر خاصیت حسن التفات مبذول و مخلص صافی طوینت را از تحریر
عظرفت نامه معلی از حضیض خمول قرین اوج اعتبار و قبول خواهند فرمود.
باقی اسباب عظمت و جهاننداری و آثار ابهت و کامکاری لحظه به لحظه در
توالمی و تزیاید و کورکب اقبال جاودانی و اختر اجلال و کامرانی در ترقی باد.
سنه ۱۱۶۲ *

نامه ابراهیم شاه به احمد پادشاه و الی بغداد

الملك لله
ولا قوة الا بالله

فرمان همايون شد

آن که ایالت و وزارت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و اجلال دستگناه، عالی جاه امیرالأمراء العظام، دستور معظم و مشیر مفخم، نظاماً للأبالة والوزارة و الحشمة والشوكة و الأجلال، احمد پاشا و الی دارالسلام بغداد، به صنف عنایت خاص پادشاهی و الوف اشفاق افزون از قیاس ظل الهی درجه امتیاز و اختصاص یافته بدانند که سفارت و شوکت و اقبال پناه، حشمت و ابهت و اجلال دستگناه، عالی جاه عمدة الخوانین العظام مصطفی خان شاملو افشار ابلجی مملکت روم که در بغداد نونف دارد، او را به ابلجیگری و سفارت دولت علیه عالی عثمانیه تعیین و نامه همايون شهر بر قواعد مودت و دوستی بین الدولتين علیتین به اعلی حضرت فاک رفعت گردون

۱- عنوان نامه در سند: بودغه ایران شاهی الاذرولوا ابراهیم شاهدن آلان رةك

صورتیدر بودر که:

بسط ثریا منزلت مشتری سعادت، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، سلطان البرین و خاقان البحرین، ثانی اسکندر ذی القرنین، پادشاه اسلام پناه آسمان بارگاه مرقوم و ارسال می شود که آورده به عالی جاه مصطفی خان رسانیده که عالی جاه مشارالیه از بغداد حرکت و روانه دولت ابدمدت خلیه عالیة عثمانیه شده مراسم سفارت را به نحوی که شایان شأن این دولت ابدمدار بوده باشد به جا آورد. می باید آن عالی جاه تا وصول نامه همایون، مراتب مزبور را به پایه سریر خلافت مصیر عثمانی عرض و رخصت و اذن حاصل نماید که تا وصول جواب از دولت ابدمدت از این طرف قرین الشرف نیز نامه همایون به عالی جاه مصطفی خان رسیده بلا توقف از بغداد حرکت و اعزام مقصد شود و شفقت نواب همایون ما را درباره خود به درجه کمال دانسته مطالب و مدعیانی که در این دربار خلافت مدار داشته باشد به اسعاف و انجام مقرون شمرده بدون حجاب به عرض ایستادگان پایه سریر گردون قباب رسانیده در عهده شناسد.

تحریر آئی ۱۲ شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۲*

نامه میرزا مهدی خان به احمد پاشا والی بغداد^۱

پیوسته مقالید دارالسلام وزارت و دولت و اقبال و مفاتیح شهرستان سعادت و مناعت و اجلال درید اقتدار بندگان ذی شان بوده، کشور ابهت و کامکاری از نظر د جنود حوادث مصون و ممالک مجددت و بختیاری از تطاول لشکر فتن محروس و مأمون باد.

بعد از تقدیم مراسم اعزاز و تکریم و ادای لوازم تجلیل و تفخیم، مشهود رأی ملاطفت پیرای عالی می دارد که صحبته شریفه والا و نسیقه انیقه علیا که سمت ابلاغ و اهدا یافته بود، فیض ورود ارزانی و از مژده صحت ذات خجسته سمات سامی ساغر دهان البریز باده شکر ریز یزدانی و دامن دل رامشجون به گل‌های رنگارنگ بهجت و شادمانی ساخت. مترقب و نیازمند از مکارم اخلاق مخلص نواز آنکه پیوسته به کلید خامة دلگشا ابواب مسرت بر چهره دوستان بازو مهمات اتفاقیه را نگاشته لوحه خلت طراز سازند.

شرحی که در حاشیه مکتوب در باب رسیدن اشرفی نوشته شده است پانصد عدد اشرفی انجم لمعان که از دار الضرب عطا فتوحان اکرام و به.

۱ - عنوان در منشآت: «در جواب مکتوب احمد پاشا والی بغداد نوشته شده»

فحوای الکیس۔ بن الکیس سر به مهر اهدا شده بود، رسید . خانة و دادآباد. هـ۔
 چند که طبع جواهر سامی در تفقد حال مخلصان بر سر بهانه می باشد، لیکن در نظر
 معامله شناس جز کالای گرانبهای محبت را بها نمی باشد و نقد التفاتی که از خلاص
 اخلاص بر آمده در دار الضرب دوستی به سکه قبول قلوب اهل دل برسد، بهتر از زرناب
 کامل عیار مکاتیب مودت اسالیب نخواهد بود.*

نامهٔ احمد پاشا به سلیم خان وزیر ابراهیم شاه^۱

بعد از تشبید مبانی خلوص و تمهید قواعد مخصوص، به اهدای درر دعوات صافیات مصافحات علامات مجاملت مخصوص و انحاف غرر تحیات و افیات مصادقت آیات عقیدت منصوص کسه پیرایهٔ دوشیزهٔ دوستی و اتحاد و غازهٔ چهرهٔ محبوبهٔ مؤلفت و داد تواند بود سرلوح دباچهٔ رسالهٔ الفت و ولا را به شنجرف و لاجورد عرض مدعا زیب و زیور می دهد که فائحهٔ کتاب خلت و موالات و سبع المثنائی صحیفهٔ صفوت و التفات، اعنی مفاوضهٔ مستلزم الانبساط و مراسلهٔ مستوجب النشاط که به دستیاری قلم زرین و خامهٔ مشکین منشیان بلاغت نشان سمت ارتباط و رسم زینت و انضباط پذیرفته، به انضمام هدیهٔ بهیه و تحفهٔ سنبهٔ یاد بود، به صحابت بندگان یکجهتی تو امان میرزا محمد علی و حسین آغای میر آخور شرف ارسال یافته بود، درحین به سعادت مقرون و هنگامی از وصمت حوادث مصون، عزوصول ارزانی و فؤاد مخالفت اعتبار را نصیبه اندوز مسرت و شادمانی ساخت. ان شاه الله تعالی خانهٔ رافت و عطوفت آباد و همواره در کنف حمایت پروردگار از گزند حوادث

۱ - عنوان در سند: بودفه ابران شامک در بری اولان سلیم خانه تحریر اولان

مکتوبك صورتبدر بودر كه:

روزگار مأمون باشند، بمنه وجوده.

از آنجا که مقدماً وصول خبر عزل محب و تفویض ایالت دارالسلام بغداد به عالیجاه معالی جایگاه، صدراعظم سابق محمد پاشا، رقم زد خامهٔ یگانگی ختامه گردیده، زیاده را موجب تصدیع دانسته می‌شد و در این وقت که به شکرانهٔ انعام و احسان بندگان همایون اعلی به تحریر عریضهٔ علیحده جسارت لازم می‌دیدند تسطیر این خلوص نسامچه را مبادرت و انشاء الله تعالی هر وقت و در هر کجا باشد، در خصوص امر خیر مصالحه و التیام بین الدولتین عابتن به قدر سعی و انعام و خود را به قصور راضی نخواهد داشت.

مأمول از مکارم سنبه آنکه مخلصان از حواشی ضمیر مهر تنویر مهجور نبوده، گاهی که انفاق افتد مصحوب مترددین از مفاوضات لازم البشارات و انهای مهمات قرین حبور و سرور می‌فرموده باشند، که در تمثیت آنها لوازم صفوت به تقدیم خواهد رسید.

باقی قصور بی فتور دولت و شوکت و ابهت و اقبال از فیض عنایات الهی معمور باد.*

نامهٔ احمد پاشا به ابراهیم شاه افشار^۱

عرضه داشت داعی دولت ابد مدت وسایل قوام میانی شوکت و ابهت که در مضمار خدمتگزاری و میدان چاکری و ثناکاری دامن عقیدت در میان گوی مسابقت از همگنان ر بوده، قواعد فرمانبرداری و معاهد هواداری را به مزیت استحکام منظم و مقرون و صحایف اوقات لیل و نهار را به ارقام و ظایف دعای آن حضرت به مزید مسألت مرین و مشحون می دارد.

بعد از عرض نیاز بندگانه و خدمت ثنای بکجهتانه، به موقف عرض می رساند که صدرالکتاب صحایف دولت و کامکاری و فصل الخطاب جریده شوکت و بختیاری، اعنی رفم قدر توأم اعلی، که از طرف مرحمت طرف محرران دارالانشای سرکار دیوان اعلی به اسم این اخلاص قرین شرف صدور و ظهور و به انضمام بعضی تحف و تشریفات که این بکجهتی آیین به احسان و انعام آن فرین افتخار و رهین امتنان شد و به صحابت بندگن در گاه آسمان جاه میر آخور حسین آغا و میرزا محمدشاهی

۱- عنوان در سند: بودفده ایران شاهی ابراهیم شاهک رقمی جوانده نجریر اولنن

مکتوبك صوتی در بودر كه:

که صحیف مکرمه بایدی سفره^۱ در هنگامی به شرف ممتاز و زمانی به سعادت انباز از افق عاطفت و تنق عنایت مانند همای اوج عزت و اقبال سایه افکن فرق افتخار و اعتبار گردیده، به اندازه طاعت و قدر استطاعت به خطوات عقیدت استقبال و در تزیید مواد اعزاز و تقبیل و تضاعف مراسم احترام و تبجیل مساعی مشکور به ظهور رسانیده، وظایف دعاگوئی و دوامجویی را تجدید و تکرار و مواظبت دولتخواهی و صداقت خوئی را در استقامت و استقرار افزوده، انعامات و اعانات فاخره را زین و زیور کتف و دوش اشتهار ساخت. ان شاء الله تعالی خورشید عنایت و الطاف بلاغایات بندگان اعلی بر مفارق عموم دولتخواهان ابدی اقرار و ضلال اشفاق و اعطاف بی‌نهایت خدام در گاه معلی بر ناریک جههور و اعین سرمدی الاستقرار باد. چون در این وقت رافع عریضه عبودیت عسازم معاودت و بردمت این صافی نیت لازم می نمود، به تحریر این مهروضه جسارت ورزیده، از جناب باری جل شانہ مسئول آن است که ذات اقدس و وجود مسعود مقدس امجد اعلی در کتف حمایت و کتف صیانت صمدانی محفوظ و از ائمار لطافت ثمار حدائق جهانگیری و کشور سنائی محفوظ و ظل مرحمت و سایه عنایت پاینده و مستدام باد.

باقی امره اعلی *

۱- سورة عبس: فی صحیف مکرمه مر فوعة مظهره بایدی سفره (آیات ۱۲-۱۴).

* - سید ۷۸۹ انجمن تاریخ ایران / اسناد و مکاتبات (نصیری) ص ۲۰۷-۲۰۹.

فرمان ابراهیم شاه به مصطفی خان شاملو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
موضع مهر مبارک همايون اعلى
الملك لله
لاحول ولا قوة الا بالله
فرمان همايون شد

آنکه سفارت و شوکت و اقبال پناه، ایهت و حشمت و اجلال دستگاه، عالی جاه
عمدة الخوانین العظام، نظاماً للسفارة والشوكة والحشمة، مصطفی خان شاملو اشار،
ایلچی ممالک روم، به اشفاق بی کران پادشاهی و الطاف بی پایان دل الهی سرافراز و مبادی
بوده بداند که اسبان پیشکشی که در این وقت انفاذ در گاه معلی کرده بود، به نظر انور
رسیده مستحسن طبع اقدس گردید. انشاه الله تعالی، در این چند روز، نامه همايون
مرفوع و ارسال می شود که از بغداد حرکت و اعازم دولت ابد مدت علیه عالی عثمانیه
شده مراسم سفارت را به تقدیم رساند و امیر آخو-ور سرکار عالی جاه امیر الامراه-
العظام دستور معظم و مشیر مفخم، احمد پاشا والی بغداد که به درگاه معالی آمده بود
مرخص فرمودیم که معاودت نمود.

باید که به همه ابواب، به بوجهات خدیوانه مستظور و مستمال بوده مطالب
و مدعیات خود را عرض کرده به انجام مقرون داند و در عهده شناسد.
تحریر آ فی ۱۷ شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۲ *

نامه شاه‌رخ شاه افشار به صدر اعظم عثمانی^۱

جناب وزارت‌آب جلالت نصاب؛ مسند آرای محفل ابهت و اعتبار و وسادة انجمن عزت و اقتدار، و کبیل امین دولت عثمانیه، رکن رکن سلطنت بهیة سلطانیه، صدر اکرم و وزیر اعظم ادام‌الله اجلاله‌را بعد از ادای رسمیات مشفقانه منهای نهایی اصابت اقتضا می‌دارد که مکتوب آداب اسلوب، در زمانی مرغوب، وارد ساحة وصول و مضامین خلوص آیین آن مفهوم ضمیر حقانیت شمول گردید. شرحی که اعلام شده بود که آن والجاه در تشیید اساس دوستی بین الدولتین مظهر مساعی جزیره شده‌اند، از این طرف قرین الشرف نیز به قدر امکان در انجام و ختم این امر خیر فرجام بذل توجه و ابراز اهتمام شود. قبل از نوشته و رجاء آن جناب از جانب این خیریت نصاب در نضح مواد و ازاله فساد شرایط پاسداری و سعی مبذول می‌شد. حال بحمدالله به توفیق ایزد متعال و میانه صدق خیرخواهان دولتین آنچه مأمول و مقصود بود میسر و صورت مصالحه به موجب وثیقه که ملحوظ نظر می‌گردد

۱. عنوان در بایگانی باش‌وزیری ترکیه: مقام صدارت عظمایه بود فیه نظایف مصطفی افندی ایله وارد اولان شاه‌رخ میرزانک فارسی مکتوبیدر. غرض از مدار مقام عثمانی حاجی محمد پاشاست که از رجب ۱۱۵۹ تا شعبان ۱۱۶۰ سمت صدارت عظمی داشته.

برمرآت قبول و حصول جلوه‌گر گردیده، افتخار الاماجد نظیف افندی به کامرانی
 و خراسندی نائل اعزاز و سر بلندی شده، رخصت انصراف یافت. آن والجاه به
 دستور محافظ حدود دوستی دولتمین خواهند بود.
 باقی ایام وزارت و دولت بماناد*

ز نام شاهرخ چون مهر از تأیید ربانی
 نمایان است فسر دولت آثار جهانمائی

[مهر]

۹۱۳

*. بایگانی باش‌وزیری استانبول نامه‌هایون ج ۸. ص ۱۹۱، سند ۲۴۸ انجمن
 تاریخ ایران.

فرمانی دیگر در تأیید نظارت میرزا محمد رضی ناظر

امپراتور شاه با سجع «الملک لله» در جملہ و سجع:

شد در اقلیم رضا صاحب نگین شاهرخ کتب امیرالمؤمنین

فرمان همایون شد

آن که بنا بر شفقت بی نهایت شاهانه و مرحمت بی غایت خسروانه، دربارۀ خلاصۀ السادات العظام و زبدۀ النجباء الکرام میرزا محمد رضی، به دستور سابق مشارالیه را بمرتبۀ نظارت آستانۀ مقدسۀ عرش درجہ سرفراز و مواجب و مرسومیه که نقداً و جنساً در وجه خلاصۀ السادات العظام مومی البه مقرر بوده به همان دستور قدیم برقرار فرمودیم، بنوعی که باید و به طریقی که شاید و از حسن مساعی جمیلۀ او آید، به اتفاق عالی جہ اسلام و اسلامیان ملاذی متولی جاہل الشان در نسق و رونق آستانۀ مقدسۀ عرش درجہ ومستغلات و کارخانجات و نظم و نسق زراعت و املاک موقوفہ سرکار مقدس و تعیین داروغگان در دماغا موافق قرار داد ضابطہ ایام صفویہ و ضبط و ربط محصولات املاک مذکورہ معمول و به هر جا کہ عالی جہ متولی کس تعیین نماید، آن سلالہ السادات العظام نیز احدی را تعیین نماید کہ در

آنجا ناظر و مستحضر باشد و درجابه‌جا تعیین نمودن سرکشیکان و خادمباشان و خدام آن سرکار موهبت‌مدار به ضابطه و دستور قدیم، به موجب ارقام قضا فرجام سلاطین جنت‌مکین و نواب مرحمت و غفران‌سآب کشیک به کشیک به خدمات مرجوعه ایشان دخیل و مستحضر و بدون تقصیر احدی را تغییر و تبدیل نداده هر کدام از منسوبان که در خدمت مرجوعه به خود کوتاهی نمایند، به اتفاق عالی‌جاه متولای بازخواست و تنبیه و از امور کلی و جزئی آن سرکار فیض‌مدار مستحضر و آگاه بوده و سررشته منفحه نگاه داشته کوتاهی ننمایند و محس‌کردانی و جوهر ذاتی خود را ظاهر سازد و اگر در امری از امور متعلقه آن سرکار کوتاهی از او واقع شود موجب مؤاخذة و بازخواست خواهد شد. عالی‌جاه متولای و سرکشیکان و عمال و باقی منسوبان سرکار فیض آثار حسب‌المسطور مقرر دانسته از سخن صلاح و حسابی او انحراف نورزند و سلالة السادات العظام مشارالیه را ناظر بالاستقلال و الا نهراد آن سرکار دانند. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی صورت رقم اقدس را در دفاتر خود ثبت و در عهده شاسند.

تحریراً فی شهر ذی‌الحجة الحرام سنة ۱۱۶۱*

فرمان شاه‌رخ

هو الله تعالى شانه

فرمان همايون شد

آن که از آنجا که در این اوان سعادت نشان، به محاسن الطاف خداوند جهان
و میامن اعطاف پروردگار زمین و آسمان فیض امداد بواطن قدس موطن حضرات
اثمه اطهار نگین سلطنت و سامداری را به نام نامی ما تزیین داده و شنة علم ظفر
پرچم فیروزی و جهانگشائی را در هوای اقبال ما رتبه سایه گستری داده همگی نیت
تمام خیریت والا و جلالگی همت بحر خاصیت معلی مصروف بر آن است که خدمات
آستانه مقدسه رضویه مخلص سادات عالی درجات و انتظام امور آن سرکار فیض مدار
متعلق به ایسن زمره پسندیده صفات باشد، لهذا از ابتدای سنه هیجده و نود و نبلان ثیل
سرکشیک کی کشیک رابع آستانه مقدسه را به سیادت و سجاوت و فضیلت پنداد، افزود
و افاضت دستگاد، سالانه السادات و النجباء العظام، نظاماً للزيادة و المحابة و انضباطه
میرزا محمد حسین الرضوی شفقت و مبلغ بیست تومان تبریزی نقد و مقدار چهل
خروار غله به وزن تبریز به وظیفه سالانه او مرحمت فرمودیم که در سانه ربات
موقوفات سرکار فیض آسار نقد و حنسن و طیفه مقررده خود را باز یافت و صرف

معیشت خود نموده، به نحوی که باید و به طریقی که شاید و از حسن نیت و صفای طویرت او آید، به لوازم امر مزبور و خصوصیات آن قیام و اقدام و آثار نیک و خدمتی خود را در آن آستانه منوره عرش درجه بر رای جهان آرای اقدس ظاهر سازد. عالی‌جاه خلاصه السادات العظام متولی جلیل الشان و ناظر سموالکان و وزیر و مستوفی و عمال آن سرکار موهبت مدارس کشیک کیشکی مزبور را به سلااة السادات مشارالیه متعلق و وظیفه او را بقداً جنساً به دستور باقی موظفین مهم‌سازی [کنند] و موقوف رقم مجدد ندارند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح رقم اقدس را در دفاتر خلود ثبت نمایند و از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهر جمادی الأولى ۱۱۶۲ *

فرمان شاه رخ

هو الله تعالى شانی

فرمان همایون شد

آن که بنا بر شفقت بی نهایت شاهانه و عنایت بیغایت خدیوانه در باره سلالة السادات والنجباء العظام میرزا محمد ولد خلاصة السادات والنجباء الکرام میرزا محمد معصوم الرضوی سرکشیک، از ابتدای هذه السنة مبارکه ثیلان ثیل ملالة السادات والنجباء العظام موی الیه را در عوض والد مزبور او بهرتبه سرکشیک کی کشیک اول آستانه مقدسه روضه رضویه به نیابت نواب همایون خود سرافراز و مبلغ پانزده تومان تبریزی و مقدار چهل خسر وار غله مثاله در ازاء خدمت سرکشیک کی از بابت موقوفات سرکار فیض آثار در وجه سلالة السادات مشارالیه سالبانه شفقت و مرحمت فرمودیم که هر ساله مبلغ و مقدار مسذکور را باز یافت و صرف معشیت خود نموده به دستور والد خود به نیابت نواب همایون ما به مراسم امر مزبور و خصوصیات آن قیام اقدام و تنظیم و نسق کشیک اول راه مخصوص خود داشته به نوعی که باید و به طریقی که شاید به لوازم خدمات و مشاغل مزبور و دعای دوام دوات ابدی الظهور اشتغال نماید و هرگاه حراهد به دستور کشیک اول در سایر کشیکها نیز به نیابت نواب همایون

ما از روی کمال ارادت و اخلاص خدمت نماید و از کلی و جزوی امور آستانه مقدسه منوره خبیر و آگاه بوده هر گاه خلاف واقعی مشاهده نماید به عرض عا کفان سده سنیه اعلی رساند و از هر یک از خدام و منسوبان کشیک مزبور تقصیر شرعی به ظهور رسد او را گرفته مقید و محبوس و به انفاق یکی از دربانان سرکار فیض آثار نزد عالی جاه متولی جلیل القدر بفرستد که او را تنبیه و تادیب نماید و در هر باب حسن خدمت و اهتمام خود را بر رأی جهان آرا ظاهر سازد و در هیچ باب کوتاهی جایز ندارد . عالی جاه خلاصه السادات و النجباء العظام متولی جلیل القدر و ناظر سمو المکان و سر کشیکان معظم و باقی عمال سرکار آستان ملائک پاسبان سالالة السادات و النجباء العظام مشارالیه را سر کشیک کشیک اول و نایب الخدمه بالاستقلال دانند و لوازم امر مزبور را مختص او شناسند و اعزاز و احترام او را لازم شمرند. سر کشیکان آستانه مقدسه منوره به هیچ وجه بر سالالة السادات و النجباء العظام مزبور تقدیم نجسته در امور متعلقه به او مدخل نمایند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم اشرف را در دفاتر خلود ثبت نمایند و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهر جمیدی الاولی سنه ۱۱۶۲*

منشور شاه‌رخ

[مهر جبقه‌دار با عبارت «الملک لله» در جبقه و سجع]:
شاه‌رخ کلب امیر المؤمنین شد در اقلیم رضا صاحب نگین

آن که چون در این وقت انتظام امور ولایات مکنون ضمیر منیر و انضباط سرحدات مطوی خطاطر خطیر اقدس و انضباط و انتظام امور کافه انام منوط بر این است که سر رشته قبض و بسط امور سپاهی و رعیت را به کف کفایت صاحب کیاستی حواله فرماییم که سالها در دفتر خانه اخلاص جمع و خرج عمل به میزان قابلیت سنجیده روزنامه‌چند اوقات را از حد نقایص و معایب خالی نموده باشند بین الامثال و الاقران به خدمات شایان سرافراز فرماییم و صورت این مقال شاهد حال سلالة النجباء العظام مقرب الخواتمی میرزا محمد شفیع قدیمی است، لهذا از ابتدای نه ماهه هذه السنة ثیلان ثیل اورا به رتبه وزارت کل ممالک آذربایجان بامواجبی که از سابق حسب الرقم خاتقان رضوان مکان در ازای خدمت مزبور برقرار بوده سرافراز فرمودیم که هر ساله وجوه واجب خود را از بابت مداخل آن ممالک باز یافت و صرف معیشت خود نموده از روی راستی و درستی به خدمت مزبور ولسوازم آن قیام و اقدام نموده آثار دولته‌خواهی و

خدمتگزاری خود را بر رای جهان آرا ظاهر سازد.
 عالی جسامان سردار و بیگلربیگی و قلعه بیگیان و حکام و عمال و لایات متعلقه
 مقرب الخاقان مشارالیه را وزیر بالانفراد والاستقلال آن مملکت دانسته از سخن
 صلاح حساب او تجاوز ننمایند و داد و ستد مالیات آن مملکت را به خط و مهر او
 منوط و مربوط دانسته و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۱۶۲ *

منشور دیگر

مهرجیقهدار با عبارت «بسم الله» درجیقهدار با تاریخ ۱۱۶۲ و سجع مهر:
نظام یافت به لطف جناب مرتضوی ز شاهرخ به جهان دین و دولت صفوی

آن که عالی جاهان اخلاص پناهان محمد کاظم خان قراجه داغی قدیمی و کبیل
و میرزا محمد شفیع وزیر مالیات آذربایجان به اشفاق بیکران خسروانه سرافراز بوده
بدانند که چون آن عالی جاهان قدیمی خدمت و هردو محل اعتماد این دولت و
نواب همایون مارا در کمال شفقت و عنایت درباره ایشان فرمایند به موجب عرض
و استدعای ایشان عالی جاه رستم خان بهارلو را به رتبه ایالت و سلالة النجایی میرزا
محمد شفیع را به رتبه و کالت تبریز و حسنعلی سلطان را به حکومت سراب و
فضلعلی سلطان را به حکومت محال گرگر و علمدار سرافراز و ارقام عالی حده به
اسم هر یک صادر و ارسال گردید.

می باید ارقام را جابه جا تقسیم و سوای اینها نیز قبل از این حسب الاستدعای

۱. ظاهراً چنین باید باشد: و نواب همایون مارا کمال شفقت و عنایت درباره ایشان

است.

خواینین و سرکردگان آذربایجان که در رکاب اقدس حاضر بودند و از بسطام مرخص و در معسکر عالی‌جاه امیرالامراء العظام موسی‌خان سردار عراق روانه می‌شدند ارقام خدمات به اسم هر یک در ولایات آذربایجان صادر و ارسال گردید و نواب‌های ما را معرفتی به حال اکثری از حکام و عمال و کلانتران و مباشرین امور دیوانی آن ولایت نیست. آن عالی‌جاهان هر دو دولتخواه بی‌غرض و محل اعتمادند و از کار و شغلی که به هر یک تفویض شده است مطلع گردیده‌اند. می‌باید حسب‌الواقع دست از پی برده تحقیقات لازم در هر باب نموده هر یک در کار و شغل متعلقه به خود موافق رویه اخلاص‌کیشی و دولتخواهی مشغول و از عهده آن امر حسب‌الواقع بیرون می‌آیند. فیها والا اگر احدی قابلیت آن شغل نداشته باشد و از عهده بیرون نتواند آمد یا قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته سر به خود سری و شرارت یرداشته باشد اغماض کردن و چشم از دولتخواهی پوشیدن حکم شریک ایشان بودن دارد و باید چشم نبوشید به زودی حقیقت حال را عرض و دیگری را که مناسب آن امر باشد قلمی نمایند. ان شاء الله به زودی رقم اقدس صادر شود و درین باب غدغن لازم دانسته در عهده شناسند.

تحریراً فی شهر ذی‌حججه الحرام سنة ۱۱۶۲

و در حاشیه نامه با همان مهر متن:

مقرر آن که هر گاه برای انجام خدمات مقرر امدادی ضرور باشد به زودی عرض نمایند که فوجی از رکاب اقدس به سرعت مأمور آن حدود شوند. موبک‌های ما نیز درین زودی حرکت و عازم عراق و آذربایجان می‌باشیم. می‌باید از خدمات مقرر خودداری و اهمال نورزند و در عهده شناسند*

منشور شاهرخ

بسم الله تعالى هو

[مهر جيقه دار با عبارت «الملک الله» در جيقه به تاريخ ۱۱۶۳ باسجع]:
آفتاب ملک را گر شد کسوفی چند روز بار دیگر شد ز نور شاهرخ گیتی فروزا

آن که سلاله النجباء العظام مقرب الخاقان میرزا محمد شفيع وزیر کل آذربایجان به اشفاق بی پایان خدیوانه مستظهر و مستمال بوده بدانند که درین وقت که به میامن تأیید الهی و بواطن فیض موطن حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مجدداً بر اورنگ سلطنت موروثی خود جلوس فرمودیم بنا بر فرط شفقت درباره آن مقرب الخاقان، از ابتدای هذه السنة میمونه یونایتل، وزارت کل آذربایجان را با مواجبی که سابقاً در وجه آن مقرب الخاقان مقرر بوده کماکان برقرار و بین الامثال سرافراز فرمودیم. چون آن مقرب الخاقان قدیمی و خیرخواه ابن دولت علیه و نواب همایون مارا به او شفقت می باشد، می باید از روی کمال اخلاص و امیدواری متوجه

۱. در اشاره به سلطنت مجدد وی، پس از پادشاهی چهل روزه سید محمد مافب به شاه سلیمان ثانی و ایهامی به نورچشم یا بینائی وی.

تمشیت امور متعلقه به خود بوده در ضبط و ربط مالیات و توفیر و تکثیر محصولات و زراعات و تنقیح محاسبات لوازم اهتمام به عمل آورده حسن سعی و اخلاص خود را به منصبه شهود همواره گسترده و مطالب و مستدعیات خود را به پایه سریر اعلیٰ عرض و به انجاح مقرون دانند.

عالی ج‌س‌ا‌ه امیرالأمراء العظام سردار و حکام و عمال ولایات آذربایجان مقرب‌الخاقان مشارالیه را وزیر کل آذربایجان دانسته خط و مهر او را در داد و ستد مالیات معتبر دانسته بدون اطلاع او، داد و ستد نموده محاسبات خود را نزد مشارالیه مفروغ نمایند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلیٰ شرح رقم اشرف را دقتی و از نوایسب تغییر و تبدیل مصون دانسته و در عهده شناسند .

تحریراً فی شهر جمادی الاول سنه ۱۱۶۳ *

منشور دیگر

[مهرجیقه‌ی ارشاهرخ با عبارت «الملک لله» در جیقه و تاریخ ۱۱۶۸ باسجع مهر آ:
یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه^۱
حکم جهان مطاع شد

آن که سلالة النجباء العظام واسوة الکبراء الفخام، عقیدت و اخلاص فرجام،
مقرب الخاقان میرزامحمد شفیع قدیمی و باقی اخلاص کیشان دارالسلطنة تبریز، به
اشفاق مهر اشراق بندگان اقدس اعلی مخصوص بوده بدانند که مدهاست که عریضه
آن اخلاص شماران به حضور نرسیده و ایشان همگی اخلاص کیشان قدیم و حقوق
نودمات سابقه ایشان مطمح نظر خیر منظر می باشد. می باید که شفقت بندگان اقدس
اعلی را نسبت به حال خود در وجه کمال دانسته مطالب و حوایج خود و حقیقت
احسالات و گزارش امور آنجا را همه وقت به عرض ایستادگان پایه سریر اعلی
می رسانیده به انجاح مقرون دانند و در عهده شناسند.

جمادی الثانی سنه ۱۱۶۹ *

۱. اشاره به سلطنت شاهرخ است در ظل حمایت و تحت سیطره سلطان احمدخان
ددانی در هنگام تسلط او بر خراسان.
* تاریخ تبریز (ص ۲۸۵/۲۸۶)

صورت وقف نامه‌ای از شاهرخ

جای مهر نقش مهر :

بِسْمِ اللّٰهِ

آنکه باشد کلب سلطان خسراسان، شاهرخ
روز و شب بردرگهش ساینده مهر و ماه رخ

هو الواقف علی الضمان والسرالر

الحمد لله الواقف علی النیات، الموفق لاقتناء الخیرات والمبرات والصلوات
الزکیات علی اشرف المخلوقات وآله المعصومین الهادین الی مناہج الجنات العالیات
حتی الوقوف فی العرصات.

و بعد از آنجا که واقفان و ناظران کارخانجات سرداقات معارف ربانی و
عاکفان کعبه توفیقات عواطف سبحانی پیوسته ساکان طریق حق و یقین و اصحاب
سعادت مآب دین مبین را به تقویت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، همقرین بوده و
به دستیاری ارشاد توفیق و ضیاگستری شمع فروزان معرفت و نور هدایت طریق

سرمنزل تحقیق را پیموده ، در این اوان خجسته اقتران وقف مؤید و حبس مخلد نمودند، بندگان دارادربان، اعلی حضرت کیوان رفعت، ناهید سعادت، بهرام صوات، خورشید سمای سلطنت و فرمانروائی و اختر برج عظمت و شهر باری، زینت افزای سریر سلطنت عظمای صفویه و نادر به بالآثر و الأستحقاق [السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ، السلطان شاهرخ پادشاه الموسوی الحسینی^۱، ادام الله ظللال جلال دولته و سلطنته] و آب و رنگ چمن دولت با سعادت کبری خداداد، ظل ملک سبحان [محمد میرزا ادام الله تعالی اجلاله]^۲ همگی و تمامی رسد ارثیه خود را از حمامات دایره و بایرة واقعات در دارالنبات کلات را محضاً اله و طلباً لمرضاته بر جمیع سکنه و متوطنین آنجا و غیر هم که در آنجا بوده باشند بهره ور گردیده و منتفع شده نواب آن را به روح علیا جاه قمر رکاب، خورشید احتجاب بلفیس مکانی، فاطمة الدورانی نواب علیه طاب نراه والدة بندگان ثریا مکان نواب مستطاب هبه و بخشش نمایند . و تولیت آن را به اعلم و اقهی که در آنجا امامت جماعت می نموده باشد مقرر فرمودند و قفا صحیحاً شرعاً عاماً و حبساً مویداً و صیغه جاری و گفته شد فی شهر ذی القعدة الحرام من شهر سنة تسع و ثمانین و مائة [۱۱۸۹] بعد الالف من الهجرة النبوية.*

۱. چون شاهرخ از جانب مادر صفوی بود و از جانب پدر نادری (افشاری) او را زینت افزای سریر «سلطنت نادری و صفوی ارتنا و استحقاقاً» می خواندند یا «موسوی حسینی». مادر شاهرخ ، فاطمه سلطان بیگم ، دختر شاه سلطان حسین صفوی بود . این دختر که در ۱۱۴۲ نامزد رضافعی میرزا پسر نادر شده بود، در هفدهم رجب ۱۱۴۹ به خانه وی رفت و نخستین نمره این وصلت شاهرخ بود.

۲. شاید هم اشتباهی روی داده باشد. در ضمن اولاد و نوادگان نادر و پسرانش «محمد» وجود ندارد. شاید هم محمود باشد که پسر شاهرخ بود.

*(نادر نامه ص ۶۲۵).

فرمان شاه‌رخ

حکم جهان مطاع شد

آنکه چون مشرف سرکار عمارات غیب و شهرد و انتظام بخش کارخانجات دیوان هست و بود که از آشپزخانه نعمای بی‌همتایش ذائقه تمنای روزی خودواران نعمتکده حیات حلاوت سنج چشاشنی مفصود و به‌اهتمام خوانسالار مطبخ احسان بی‌پایانش رانیه چاشت و شام جیره خودواران سرکار وجود وجود است، لذت این نعمت شگرف را به ذائقه شعور صدر آریان انجمن عظمت و اقتدار چشانیده که جمعی از کار آگاهان هوشیار و قدیم زادگان اخلاص شعار که سالها در سرکار زندگی و مدتها در کارخانه بندگی به تهیه سامان و اسباب شعور و کساردانی و سرانجام مصالح رشد و کفایت‌رسانی پرداخته باشند، آنها را به مناصب مناسب سرافراز و بین‌الأمثال و الأقران ممتاز فرمائیم. مصداق این مقال صورت احوال نجابت و کمالات پناه سلالة السادات العظام، قدیم‌زاده اخلاص مراسم میرزا ابوالقاسم است که در تقدیم این امور بر همگنان فائق و اصناف مراعات را قابل و لایق است. و لهذا... الطاف اشفاق خدیوانه [شامل] احوال مشارالیه گردیده، خدمت مشرفی

عمارات مبارکات سرکاره بفض آنار [شهد] و شربت خانه و دار الشفاء و متعلقات آن سرکار را من حیث المجموع، که با مرحمت پناه میرزا احمد خولیش مومی الیه بوده، به او مفوض و مرجوع نمودیم که به تقدیم امور مزبور اشتغال ورزد و وظیفه مقرر و مواجب معمولی خدمات مزبور را به نحوی که در طومار و قرارداد است در وجه او مقرر فرمودیم که در انجام مهام مزبور لازمه اهتمام تمام به عمل می آورده باشد و مادام که خود صغیر است، نیابت او را عالیجاه خلاصه السادات العظام میرزا محمد شهاب و السد او مقرر فرمودیم که متوجه می شده باشد. عالی جنابان متولی و ناظر خدمت مزبور را مخصوص مشارالیه دانسته، هر ساله وجه وظیفه او می داده باشند و مسزوفیان عظام و اشکر نویسن کرام صورت رقم مبارکک او را ثبت نمایند.

فی التاریخ ۸ محرم الحرام ۱۱۹۵ *

۱. نصیح قیاسی، در زادر نامه: شد. شاید هم: مشهد

* در نامه (ص ۶۵۳). آنچه از اصل فرمان که در کتابخانه آستان قدس رسوبی

فرمان شاه سلیمان ثانی

«نظر به آن که اهل ایران به سبب تساط فرق مختلفه که به از سالها، صرف مملکت ایران گردیده بودند شیوة تطاع الطریقی که جبلی ذات آنها بود مرعی داشته در تخریب و تاراج لمحه‌ای فوت و فرو گذاشت نکرده رعایا و سکنه ایران از مدتی به انواع صدمات و بلاها گرفتار بودند، بعد مدت متمادی جناب باری تعالی به آن ضعفا ترحم نموده انتظام امور و ارتکاب فرمانروایی ایران را به این بنده درگاه اله و غلام آستان بدالله تفویض فرموده حق را در مرکز خود قرار داده اراده اقدس چنین است که سپاهی و رعیت ایران پیوسته در کمال آرام و اطمینان بوره شداید گذشته را نعم البدل یافته لیل و نهاراً با اهل و عیال مرفه الحال به دعای دولت قاهره مشغول باشند.

بنابراین، به شکرانه توفیق این عطیه عظمی، به درگاه جناب و اهب العطا، از ابتدای جلوس والا تا مدت سه سال کل مال و جهات را به طریق انعام به سکنه ایران معاف نمودیم و در این سه سال نیز اخذ سیورسات به هیچ وجه از هیچ ملکی نخواهد شد.

هر يك از حکام و عمال باید به موجب حکم اشرف عمل نموده تا سه سال

دانی و درمی از اهل ایران طالب نمایند. اگر به مسامع جلال آزرده‌گی خاطر ضعیف‌ترین اهل ایران از دست حکام و عمال رسد به اقیح و جهی آن شخص به- جزا و سزا رسد که باعث رضای حق و تسلی خاطر ضعیفا و عجزه و مساکین گردد و این حکم بلیغ و برلیغ قضا تبلیغ را باید به مسامع قبول بر صفحه سینه خود نقش داده در عهدہ شناسد*

* مجمع‌الذواریغ تألیف محمد خلیل مددعنی تصحیح اقبال آشتیانی ص ۱۲۱

فرمان شاه سلیمان ثانی به احمدخان درانی

منوط بر این که جماعت ابدالی همیشه در اطاعت و فرمانبری اجداد عالی - مقام ما بوده اند، به سبب انقلاب و خسودسری جماعت غلزه‌ای که نسبت به سلسلهٔ علیّه [= صفویه] بی‌ادبی به وقوع آوردند، از آن وقت به کرات و مراتب به انواع مصائب و قتل و اسر مبتلا گردیده‌اند چنانچه اظهر من الشمس است. بنابراین ارقام می‌گردد که جناب اقدس الهی بندگان ما را از شر اشرار در کف حمایت خود محفوظ داشته در این ولا برمسند اجدادی و برملک موروثی لطف نموده متمکن گردانیده به انتظام امور سلطنت ایران مأمور نموده مناسب حال و مستحسن مآل و احوال آن عالی‌جاه بلندپایگاه چنین می‌نماید که به نوح سابق طریق سلامت را پیش گرفته خود را از منتسبان این سلسله دانسته امیدوار و مستظهر عنایات بوده داروغگان خود را از سرحد قندهار الی هرات طلبیده قلاع و بلدان و قصبات مملکت پادشاهی را تفویض عالی‌جاه مقرب‌الخاقان بهبودخان بیگلربیگی هرات نمایند والا آنچه مستحسن برای آن عالی‌جاه باشد به عمل آرند*.

* مصحوب کسریم‌خان افغان، مراسدای به جهت احمدخان سدوزة افغان روانه

فرمودند بدین مضمون:

مجمع التواریخ محمد خلیل مرعشی ص ۱۲۳.

فرمان آقا محمدخان به باباخان

درباب انقراض افشاریان

آنکه فرزند ارجمند کسامکار اعزاز شد عالی‌مقدار، باباخان، بد عنایت تاهاته
خاطر مهر آثار درجه افتخار یافته بدانند که از آنجا که به یمن عنایات خداوند بنده
پرور و به برکت نایب‌دات حضرت داور، صیقل نبغ مه‌رسا و برق انگیزی سم‌سهند
سمندر آسای نواب همایون ما عرصه گیتی روشن و از فیض ابدی رحمت صحت
بل‌بدها مبسوطان^۱ مبرهن گشته و در هر جا فایده‌الذین جاهد وافی سبیلنا لهدیهم سابلنا^۲
سلسله جنبان همت والامی گردد که در این اوان سعادت نشان که تسخیر ممالک
خراسان را عازم و قلع و قمع طایفه ترکمانیه دشت را جازم گردیده، به طالع همایون
و بخت سعید و همدستی و ماصدق و انزلنا الحديد فیه بأس شدید^۳ از دار السلطنه
تهران کومس قیامت غربو کشورستانی بلند آواز و نوای جهان‌نگشایی رزم آزما می‌فکد.

۱. سوره! ما فئدة. آیه ۶۳.

۲. والسذین جاهد و افینا لهدیهم سابلنا و ان الله لمع المحسنین (سوره العنکوت).

(آیه ۲۶۹)

۳. سوره! الحديد، آیه ۵۷.

فرساگردیده به دولت و اقبال وارد دارالمؤمنین استرآباد و از اطراف گروه گروه لشکر کوه شکوه به نهب و اسر و قتل ترکمانبۀ شومیه و دفع و رفع آن طایفه دچار و بعد از گیرودار در آن خطۀ خونخوار رجسآل آنها طعمۀ شمشیر آبدار و اطفال و نسوان آنها گرفتار قید اسارت گشته و اسباب و دواب افزون از حیطة احتساب به معرض اکتساب غنازبان بهرام انتقام و دلاوران خون آشام در آمد. فآخذهم الله بذنوبهم^۱ و بعد از تنبیه کامل که بر سبیل عامل جهت هر یک از طوایف طاغیۀ باغیۀ یموت و گوکلان حاصل شد، شاهباز بلندپرواز عمده بیکر خاقانی به عزم صید افکنی و گیتی ستانی به جانب خراسان در پرواز و لوای نصرت النواى سلطانی در اهتزاز آمده با سپاه بسرق ستیز رعد خروش وارد چمن کالپوش و طائفة این خبر لوزه افکن قلوب چمشکرك و ترك و رعب انداز خاطر كوچك و بزرگ گردید.

چون نائره شوق زمین بوسی درگاه عرش اشتیاد مربع نشین صفۀ صفای امامت و والی ولایت و ایالت و کرامت، سلطان شهرستان ارتضاه، علی بن موسی - الرضا علیه آلاف التحية والثناء در کسانون دل مشتعل بود، اشهب شهاب آیین را رجوماً للشیاطین^۲ به رهنوردی و عرق ریزی و قطره زن به جانب ارض فیض قرین ساختیم. در عرض راه امرای خوانین سرحدات و همگی ریش سفیدان و رؤسای ایلات و ارباب اختیار ممالک خراسان را از ترک و کرد که در قلاع بعیده و جبال سدیده مصداق و مشحون و مسن الجبال بیوتاً آمینین قالنا آتینا طائفین^۳ شرفیاب آستان راستان نواز شده غاشیۀ اطاعت و فرمانبرداری را پیرایه برودوش و حلقۀ بندگی و چاکری را زیب گردن و گوش ساخته، به لوازم خدمتگزاری پرداختند و به تاریخ محرم الحرام، ظفر در یمین و نصرت در یسار، وارد ارض فیض آثار و از جبهه سایی عتبه مجتهد العصر والزمانی، میرزامهدی وارد سده سهر معانی و سعادت اندوز بزم

۱. سورة آل عمران آیه ۱۱.

۲. سورة الملک، آیه ۵.

۳. سورة فصلت، آیه ۱۱.

ارم نظم سلطانی گشته التماس پسر وانه رخصت جهت مادر میرزا نمودند که ارسط پادشاهی مصون بوده، قبل از ورود موکب مسعود از ارض اقدس بیرون رود. نواب همایون ما مأمول آن جناب را مقرون به درجه قبول فرمود. باقی اولاد امامقلی پوسنین دوز که ادعای شاهنشاهی می نمودند، به جزای عدل خود گرفتار و ذلیل این شوکت پایدار گردیدند و ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم مابظلمون^۱.

لله الحمد دعای عجزه و ملهوفین به اجابت فرین و مستمندان خسراسان را از ترک و تازیکی و افغان را که به جان آمده بودند، آسایش گزین مهد امن و امان داشتیم. ان شاء الله در این روزها موکب ظفر فرجام اراده عراق خواهد فرمود و در هر حال به شکر الهی و دعای دولت پادشاهی رطب اللسان و به الطاف خداوند ملتمس باشند و به جهت ابلاغ این مژده فرح افزا، عالی شأن محمدرضابیک بساول را روانه آن صوب ساختیم که گوشزد خاص و عام نماید و در عهده شناسند.

به تاریخ شهر محرم الحرام ۱۲۱۱*

۱. سوره النحل، آیه ۳۳.

فهرست اعلام

نام کسان، کتابها، چیزها، اصطلاحات...

الف

- ابراهيم (پسر بيغمبر اکرم) ۹۷
 ابراهيم پاشا (داماد، صدر اعظم) ۲۰، ۱۹، ۲۰۰
 ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۶۱، ۹۷، ۸۹، ۸۷، ۵۶، ۵۳، ۴۸
 ابراهيم پاشا (بکر فرزند و اختاننگ) ۸۷
 ابراهيم خان ايسلجی (ميرزا -) ۲۴۳
 ابراهيم شاه (برادرزاده نادر) ۴۹۱، ۳۵۲
 ۰۵۰۸، ۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۲، ۴۹۶، ۴۹۴
 ۵۳۲، ۵۳۰، ۵۲۸، ۵۱۷، ۵۱۳
 ابراهيم خان صدر (ميرزا -) ۱۰۶، ۱۰۵
 ابراهيم خان ظهير السلطنه (برادر نادر)
 ۱۸۹، ۱۷۹، ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۵
 ۰۴۴۵، ۴۳۸، ۴۳۰، ۴۲۹، ۳۱۵، ۲۳۹
 ۴۸۹
 ابراهيم مستوفی عالی (ميرزا -) ۲۷
 ابدال بيك ۱۱۱
 ابوالحسن گلستانه (اسيد -) ۱۶۶، ۱۶۳
 ۴۹۳، ۱۸۳
 ابوالخير قزاق ۱۳۳
 ابوالقيص خان امير بخارا ۱۳۲
 ابوالقاسم (ميرزا، سيد) ۵۵۱
 ابوالقاسم (ميرزا -) ۱۰۷
 ابوالقاسم شيخ الاسلام (ميرزا -) ۳۳۶

آ

- آبراهام کاتوغيکوس ۱۸۴
 آبله (بیماری) ۲۳۰
 آتشکده (تأیيف آذربيگدلی) ۱۰۰
 آجيت سينگ ۳۹۲
 آذربيگدلی (لطفعلی بيك) ۱۷۴، ۱۰۰
 آرام بيك ۲۵۳، ۴۵۲
 آرنووا (خانم -) ۱۸۲
 آزادخان افغان ۲۹۴
 آصف جاه = چنگلش خان نظام الملك ۳۹۱
 آق قوبنلو ۲۲۱، ۱۴۱
 آقا بابايك ۴۶۸
 آقا بزرگ تهرانی (آقا شيخ -) ۱۸۵
 آگوست دوم ۲۷۴
 آگوست سوم ۱۷۴
 آل اطهار ۳۷۳، ۳۰۰، ۴۴
 آل عثمان ۱۴۱، ۵۳، ۲۷
 الکساندر خان ۴۴۷
 آلمانها ۴۳۲
 آنايوانونا ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۳۰، ۲۳۷
 ۲۷۵، ۲۴۸، ۲۴۴، ۲۳۸
 آوار (طایفه) ۱۳۳
 آوراموف (سيمون) ۹۱، ۸۲، ۸۰، ۷۹

اروپا بیان ۱۸، ۳۸۷	ابوالقاسم صدر (میرزا -) ۲۸۱، ۲۸۵
اروس - روس، روسی	۲۸۶، ۳۰۱
ازبکان (اوزبکان) ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۴	ابوالقاسم کاشی (بربر -) ۱۸۶
۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸	ابوالقاسم مرعشی (سید -) ۲۹۵
۳۱۲، ۳۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶	ابوالقاسم خان ناصر انک ۱۸۴
اسناد (واحدوزن) ۴۳۶، ۴۳۷	ابوبکر (خلیفه اول) ۱۳۳، ۱۴۴
استانیان (سفیر انگلیس) ۸۹	۲۲۵، ۳۲۸، ۳۳۲
استانیلاس لگزیسکی ۲۷۲	ابونواب خان نوری ۱۸۲
استرآبادنامه (سیح ذبیحی)	ابوحنیفه (امام -) = نعمان بن ثابت
استنفا (بیماری نادر) ۱۳۷	۱۲۹، ۱۳۴، ۳۴۶
استرومان (کنت) ۲۳۸	اتباع ایران در روسیه ۲۵۲، ۲۵۹
استفان هانائیان ۱۷۴	اتباع روسیه در ایران ۳۱، ۲۴۸، ۲۵۱
اسحق پاشا ۸۷	۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹
اسدالامحان (نوه نادر) ۲۹۰	انقاد نادری ۲۲۸
اسرای ایرانی ۲۸۵-۲۸۹	اتریشها (اطریشها) ۲۷۲، ۲۷۵
اسرای ترک ۲۴۰	احمد (میرزا، سید -) ۵۵۲
اسرای گیلان ۲۴۲	احمد افندی ۱۷۷، ۳۵۶
اسقفهای ارامنه ۱۷۱	احمد تاج بخش (دکتر -) ۳۱، ۸۶
اسماعیل بیک ۷۹-۹۱، ۸۴	احمد بن حنبل (امام) ۱۲۹، ۳۴۶
اسماعیل بیک (سفیر ایران) ۲۳	احمد بن درویش ۳۳۸
اسماعیل دولشاهی ۱۸۵	احمد بیک گرجی
اسماعیل صفری (شاه) ۳۶، ۴۳، ۱۲۱، ۱۲۹	احمد پاشا، مدادی ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۳۴، ۴۱، ۴۲
۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۲۴-۲۲۴	۸۷، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۸
۲۲۶، ۲۲۸، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۳۴، ۳۳۹	۳۲۱، ۳۳۸، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۲۱، ۳۷۶
۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۱	۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸
اسناد تاریخی ایران (محمود غروی) ۱۷۸	۵۳۰، ۵۳۲
اسناد تاریخی و مکاتبات ایران (محمد- نصیری) ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۹۰	احمدخان درانی (سلطان) ۴۹۸، ۴۹۸، ۵۴۸، ۵۵۵
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۵۸	احمد سهیلانی خوارساری ۱۸۵
۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۴	احمد صفوی (میرزا، سید) ۴۹۵
۴۲۳، ۴۲۵، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۱۴، ۵۱۴	ارامنه ۱۷۲، ۱۰۰، ۲۱، ۴۵۲
۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۱، ۵۳۳	ارامنه خانها ۱۹
	اردوی مصلی (اردوی نادری) ۷۶، ۲۰۶

۵۵۴:۱۸۴:۱۶۲ (عباس-)	اقبال آشنیانی	اشرفیان (خانم-) ۱۸۲
۴۱۱	انگارجه	اشرف افغان ۱۷، ۲۷، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۵۱
۱۶۵:۱۶۳:۱۶۱	الف نادری	۵۶:۵۴:۵۵:۵۷:۵۸:۵۹:۹۰:۹۲:۹۳:۱۲۳:۱۲۵:۱۳۷
۴۴۴	الله‌قلی صفوی	۱۴۳:۲۶۴:۲۰۲
۱۲۶	الله‌بارخان گرایلی	اشرفی (پول طلا) ۵۲۶
۱۵۰:۱۳۱	الماس تاج‌ماه	اشقیای عرب ۶۴
۱۵۳:۱۵۰	الماس دریای نور	اصل‌خان چرخچی باشی ۴۰۵
۱۵۰:۱۳۱	الماس کوه‌نور	اصلاخان قرقلو (امیر-) ۱۳۰، ۴۹۲، ۴۹۴
۱۵۰:۱۳۱	الماس محمدشاهی	اعتاق ۴۷۷
۱۸	الماس قول‌لر آقاسی	اعتبارخان ۴۰۵
۲۴۴:۲۳۹	الیزابت پترونا	اعتمادالسلطنه (محمدحسن‌خان) ۱۸۱
۲۳۲	الیزابت پترونا	اغرکوخان ۱۱۱
۲۴۴	الام (کتاب الام شافعی محمدبن ادریس)	اغوزخان (جدچنگیز) ۱۳۱
۲۴۶		
۱۴۳	امامقلی پوستین‌دوز (بدر نادر)	افغانه ۱۵- ۱۸، ۲۲-۲۶، ۳۶-۳۸، ۴۳، ۶۳
۳۵۰	امامقلی خان ایلچی (مسئول هدایا)	۶۵، ۷۳- ۷۴، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۹
۱۶۵:۱۳۷:۱۳۵	امامقلی میرزا (پرنادر)	۱۲۲-۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲
۴۹۰		۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۱-۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۴
۷۵:۱۸:۱۶	امان‌الله افغان (فرمانده)	۱۷۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۷
	امانویل شریمان	۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۶۴
	امرای سامانی	۲۶۸، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۲۸، ۴۱۱
۴۹۲	امیرخان عرب میش‌مست نوپچی باشی	۴۴۵، ۴۹۱، ۵۵۸
۴۹۷:۴۹۴		
۱۸۴	امیر کبیر (میرزا تقی‌خان فراهانی)	افغانه ابدالی ۱۲۳:۱۲۵:۱۹۸:۲۰۵:۲۰۶
۴۹۹:۲۳۹:۱۸۵:۱۳	انجمن آثار ملی	۱۰، ۲۱، ۲۱۱، ۲۳۹، ۵۵۵
۶۱۰:۵۵	انجمن تاریخ ایران	افغانه قندهار ۴۰۲، ۳۹۵
۲۸۶:۲۸۲		افغانه کلات ۴۰۳
۲۷۰:۲۶۶		افغانه هرات ۱۹۵، ۳۰۳
۳۰۹:۳۰۲		افشار، افشارید (طوایف، جماعت، ایلات)
۲۹۸:۲۹۴:۲۹۰		۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۲۱، ۴۲۰
۳۱۱:۳۲۰		۴۴۴، ۴۹۱، ۵۱۰، ۵۵۶
۳۶۴:۳۶۲:۳۵۸:۳۵۰		افشار قرقلو ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۰
۳۶۶:۳۶۹		افندی‌یاسین ۳۴۰
۳۷۲:۳۷۰:۳۶۴		افندیان ۱۹، ۲۲۵، ۳۴۴، ۳۷۲
۴۲۵:۴۲۹		
۵۲۰:۵۱۴:۵۰۸:۵۰۴		
۵۲۴:۵۳۱:۵۲۹:۵۲۴		
۱۲۸:۱۳۴:۱۳۳	انجمن معان	

انجیل (کتاب مقدس) ۱۷۲۰، ۱۷۱۰، ۱۷۰۱۷	ایوان (برادر بطرکبیر) ۲۳۰
انصار ۳۲۸	ایوان آنتونوویچ ۲۳۲
انگلدوت کمپفر ۱۴۰	
انگلیسیهای جنگال ۳۹۰	ب
اوزنگ زیب (پادشاه گورکانی هند) ۵۲،	بارخان = فتحعلی شاه ۵۵۶
۳۸۹، ۳۸۷	باب علی بیگ کوسه احمدلو (حاکم ایورد)
اوسمی ۳۱۳، ۲۵۷	۲۳۹، ۲۳۵، ۱۶۶
اوکئی خان (نوه نادر) ۴۹۰	بازرگاسان (مقتول در میدان نقش جهان)
اولاد امامقلی پوسین دوز ۵۵۸	۱۴۷
اولاد شیخ صفی ۳۵۵	بازن کشیش ۳۵۲، ۱۸۴، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۳۸
اولدوزخان (نوه نادر) ۴۹۰	استانی باربری ۳۵۲، ۱۸۴
اولتاریوس آدام ۱۴۰	باغبانباشیگری ۱۱۵
اویسفات ۲۸۸، ۲۸۱	باگرات ۴۹۵
ایراگکی ۱۳۶	بالاجی (مهاذات) ۳۹۳
ایران در زمان ساسانیان (تألیف کر بستن)	بحار الانوار ۱۴۱
۴۳۷	بختیار بها ۴۹۱، ۴۸۹، ۴۴۶، ۸۹، ۱۵
ایرانبان ۱۲۵، ۸۱، ۸۰، ۲۵، ۱۹، ۱۸، ۱۵	برخوردارخان ۹۹
۱۲۹، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱	برونسویک لومبرگ ۲۴۲
۱۲۸، ۱۷۰، ۱۷۰، ۲۳۴، ۲۶۹، ۲۷۰	برهان قاطع ۲۳۶
۲۸۵، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۵۷	بلوچها ۱۰۴
۳۷۸، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۹۲، ۴۹۸	بنی امیه ۳۲۹
ایل ترکمانیه ۴۱۰	بنیاد فرهنگ ۱۸۲
ایل صوفیانلو ۴۴۳	بنیچه ۱۰۸
ایل قاجار ۱۳۶، ۱۲۲	بنی عباس ۳۴۶، ۳۳۹
ایلات ایران ۳۶۲	بوستان سمدی ۱۹۰
ایلات بختیاری ۴۹۱	بوهرن (ویلدمارشال مونیخ) ۲۳۲
ایلیارسخان (فرمانروای خسروارزم) ۱۳۲،	بهادرشاه ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۸
۱۳۴	بهاءالدین عاملی = شیخ بهایی ۱۴۱
ایلجاری ۱۰۹	بهبودبیک ۴۵۱
ایلیخانان ۱۴۰	بهبودخان انکی ۵۶۵، ۴۹۷
ایروانیان ۸۸	بیستون بیک اوتار ۱۲۵، ۱۲۴
ائمه اثنی عشر ۴۳۴، ۲۲۰، ۲۱۰، ۱۲۲	بیستونخان (نوه نادرشاه) ۴۹۰

پ

بادشاه خودشید کلاه امیر انریس روسیه
 ۲۴۶،۲۲۳
 پاساروینس (پاساروینز) ۲۷۵،۲۷۳
 بانصدباشی ۱۵۴
 پتر بچی یونانی ۷۹
 پروتستانهای فراری اروپا ۲۳۳
 پرنفالیها ۳۸۷
 پرنورزانسکی ۲۳۲
 بطور (پتر) اول (کبیر) ۸۷،۸۳-۷۷،۶۲،۱۵
 ۲۷۴،۲۵۶،۲۴۸،۲۳۴-۲۳،۰۹،۱۰۸۸
 بطار (پتر) دوم ۲۳۰،۲۷
 پیتر شافیروف (بارون) ۲۴۹
 پیمان شانیمار (شلیمار) ۲۰۸
 پیرمحمدخان ۴۶۳

ت

تاتارها ۲۳۷،۱۶۴
 تاجماه (الماس) ۱۳۱
 تاجیک = تازی ۵۵۸،۴۹۱،۲۸۸، ۲۱۸
 تانوس کروزیسکی ۱۹
 تاربخ ایران (سایکس) ۱۸۲
 تاریخ تبریز ۵۴۸،۵۴۷،۵۴۵،۵۴۳،۵۱۸
 تاریخ سالاری (کرمان) ۱۸۴،۱۶۳،۱۴۷
 تاریخ عضدی، عضدالدوله سلطان احمد میرزا
 ۴۴۰،۲۴۳
 تاریخ نادرشاهی ۲۸۴
 تاریخ نظامی ایران ۲۰۹
 تاریخچه نادرشاه (مینورسکی) ۱۸۲
 تاورییه فرانسوی (ژان) ۱۵۲،۱۵۰،۱۴۰
 ۱۸۴
 تبریزخان = نادر ۱۷۰

تبیین ۴۶۹

تجار روس ۲۵۸،۲۵۳،۲۵۱،۲۳۵
 تخت طاوس ۳۵۲،۱۵۲،۱۴۹
 تخت نادر ۲۵۳
 تراب خان ۴۰۵
 ترکان آذربایجان ۲۳۷،۲۳۶
 ترکان عثمانی ۸۸،۷۷،۷۷،۲۳-۲۰،۱۹،۱۸
 -۱۳۶،۱۲۹،۱۲۷-۱۲۴،۱۲۱،۹۲،۹۰-
 ۰۱۷۷،۱۷۵،۱۴۹،۱۴۴،۱۴۲،۱۳۸
 ۰۲۳۸،۲۳۵،۲۳۲،۲۱۸،۱۸۹،۱۷۸
 ۰۳۰۳،۲۸۸، ۲۷۷،۲۷۵،۲۷۴، ۲۵۸
 ۵۵۸،۵۵۷،۴۹۱،۴۲۹،۴۲۵،۳۳۰
 ترکان ۳۰۷،۲۸۸، ۲۸۴، ۲۲۱، ۱۶۲، ۱۲۵
 ۵۵۷،۵۵۶،۴۰۶،۳۹۶،۳۸۱،۳۳۰
 ترکمانان آق قویونلو ۲۲۱
 ترکمانیه دشت قیچاق ۳۲۹
 تذکرة آشکده ۱۷۳
 تذکرة اختر (احمد بیک گرجی) ۱۷۳
 تذکرة حوزین لاهیجی (محمدعلی) ۱۸۴
 تذکرة ریاض الشعرا ۱۸۱
 تذکرة سالاری = تاربخ کرمان
 تذکرة الملوك ۴۷۱
 تشیع ۱۲۰
 تصویب نامه سفان ۱۳۴
 تعزیه ۱۴۴
 تعزیه داری ۱۶۴
 تقوز = طفوز، توفور ۳۰۳
 تقی خان شیرازی ۱۷۶
 تلخیص (کتاب -) ۱۷۶
 توبال عثمان پاشا ۲۷۸، ۱۴۶
 توپچیان فرنگی نژاد ۱۲۳

۱۳۷۳، ۳۴۰، ۳۳۹، ۲۲۷، ۲۰۱-۱۹۸	نوشه (مجله -) ۱۸۵
۴۹۹، ۲۴۸	توفیر نشستن ۱۰۷
حی سینک ۳۹۲	نومان نیری ۱۰۹، ۱۴۸، ۲۳۹، ۴۴۶، ۲۰۹
حیمز اونرام (سر-) ۳۹۲	۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۸، ۵۱۷، ۵۳۸
حیمز فریزر ۱۸۴	۵۴۰
چ	نیموزاشار (نوه نادر) ۲۷۱
چاپارهای نادری ۱۶۰	تیمور گورکان ۱۲۹، ۳۱۲، ۴۱۹، ۴۲۰
چاوش ۴۸۴	نموریان ۱۴۰
چریک ۱۰۹	ج
چریک مجال خمسه ارآمد ۴۵۲	جامع عباسی (شیخ بهائی) ۴۶۲
چگونونه نادر قاسمی شاه شد (کتاب نصر الله	جامیش حسن آقا (چاوش) ۳۵۶
فلسفی) ۱۸۵	جعفر سلطان القرایسی (سید -) ۴۵۲، ۳۳۳
چندرمان اصلی ۲۲۶	۲۵۲-
چند مقاله تاریخی و ادبی (نصر الله فلسفی)	جعفر شهیدی (دکتر سید) ۱۰۰
۱۸۵	جعفر بن محمد اصادق (ع) ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵
چنگلیش خان (نظام الملک) ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۵	۲۹۵، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۶۱
۴۰۶	۳۶۳
چنگیز خان مهول ۱۸۰	حلایز (طایفه) ۱۲۲
چنگیز خان (پسر نادر) ۴۹۰	جندل ترمی طباطبائی (سید) ۱۱۱
ح	جمال خوانساری (آقا-) ۱۴۱
حاجی خان چرخچی باشی سول ۳۸، ۳۱۱	جمال اوغلو احمد پاشا ۱۳۶
۳۲۲	جمشید، قفان (پیش نماز) ۳۲۷
حاجی خان چمشگزک (بیگلر بیگی کنده) ۴۵۲	حمشینی (طوایف) ۱۲۳
حامظ شیرازی ۲۱۲	جنگ کرکوت ۱۸۳
حاجج القطبة (ال-) ۲۲۰	جنگ کر نال ۱۴۹
حجاج ایرانی ۲۸۵، ۳۲۲، ۳۶۲، ۳۷۵	جنگهای جانندی از پیش ۲۷۶
۳۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲	جنگهای ترکان عثمانی و اوقاتیها ۲۱
حجاج بیت الله الحرام ۳۶، ۱۴۳	جو کینا ۴۰۹
حجاج روم ۳۸۳	جوانس هانوی ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷
حدايقه الشمر (سید احمد دیوان بیگی) ۱۸۱	۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۵
حسن و وزیر گلان (سرزاد) ۱۰۳	جمانگشای نادری ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱

رضاقلی خان (فرمانده سپاه) ۱۲۲	دردنادرز ۱۸۲۰-۱۸۰
رضاقلی میرزا ۱۲۴:۷۷-۱۲۷-۱۲۹-۱۴۳	دوبونك ۷۸
۱۶۰، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳	دودمان بایری ۳۸۷
۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۸	دوان نادرشاه اوشار ۱۸۲-۴۱۳
رضه‌خانم (خواهر شاه‌ظهما سب‌قانی) ۱۲۲	دیمتیری گسا اینسین (پرنس) ۱۲۸-۲۳۱
رفیع شیخ الاسلام (ولا-) ۳۳۶	۲۳۵-۲۳۸، ۲۴۳، ۲۵۶
رفیع‌الدوله شاه‌جهان دوم (پادشاه گورکانی هند) ۳۹۱	دیوان طاب ۱۴۶
رفیع‌الشان (پادشاه گورکانی هند) ۲۹۱	دینار ۴۳۷-۴۴۰
رموزحمزه (کتاب) ۱۵۳	ذ
روابط ایران و هند (کتاب) ۳۸۵	دریعه (کتاب آفاضلیخ آقا بزرگ تهرانی)
روال ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۳	۱۸۵
رویه ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۵۲، ۳۹۳	ذوالفقارخان افغان ۱۲۴:۱۲۵-۲۰۲
روزنامه میرزا محمد کلانتر ۱۸۷	ذوالفقارخان خندی ۳۸۸، ۳۸۹
رؤسای افغان ۱۷	ز
روسبی خاندها (بیت‌الطف) ۱۴۰، ۱۴۲	زاجبونها ۳۸۸، ۳۸۹
روسها ۱۸، ۲۰، ۷۵، ۹۱، ۹۲، ۱۲۳، ۱۲۴	زاحدها ۳۰۷
۱۷۵	زاجی رانو ۳۹۳
روشن‌الملک ۱۳۱	زاشده محمدباشا (بیگلر بیگی روم) ۵۷، ۵۵
روضه‌الصفای ناصری ۴۹۹	زاقسی، رافضیان ۲۱-۲۳، ۲۲۲
روضه‌رضوی ۱۲۲-۵۴، ۵۵۲	زحمی (شاعر نرک) ۱۷۷
رومیه، رومیان ۱۷۰، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۷۸، ۳۸۳	زحیم حکیمباشی (میرزا-) ۷۴
ریاض‌الشعرا (تالیف علی‌قلی خان وانه) ۱۰۰	زحیم‌مشرف (میرزا-) ۳۱۵
ریحانة‌الادب ۱۸۵	زستم‌خان بهارلو ۵۴۴
ریکایان ۴۸۳، ۴۸۴	زستم‌خان سردار ۳۵۵
ز	زستم‌خان قراچرلو ۱۲۸
زاد‌المعاد (کتاب) ۴۶۲	زستم‌التواریخ (کتاب) ۱۸۲
زبردست‌خان ۱۶	زشیدباشمی (غلامرضا) ۴۳۷
زرابواب ۱۶۵	زشیدالدین فضل‌الله ۱۲۱
زرتشتیان بزید ۱۷	زشاشعبانی (دکتر-) ۱۸۲
زوبین‌رای‌نخان (امین توبخانه) ۴۰۵	زشاقلی بیک (سفیر) ۸۹

۲۷۸:۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۱-
۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۲۲

۵۰۰

سلطان محمود غزنوی ۱۴۹:۱۶۲

سلطان مراد چهارم ۱۳۸:۱۳۹-۲۷۳:۳۶۶

۳۷۲-۳۷۶، ۳۷۸-۳۸۲

سلطان مصطفی خان ۲۷۲:۳۰۶

سلطان وردی خان اردلان ۱۳۸

سلیم خان ۵۲۸

سلیمان صفوی (شاه) ۳۸۸:۴۹۵

سلیمان میرزا (میر سید محمد) ۴۹۵

سلیمان میرزا ۱۳۲:۱۶۰

سنت الکاندر (تشان) ۲۴۹

سنگلاخ = فرهنگ لغت ترکی ۱۷۹

سویمونف ۷۹:۸۰

سهراب خان غلام ۴۸۹:۴۹۱-۴۹۲

سهراب سلطان (بسر نادر) ۴۹۰

سیاستهای استعماری ۳۱:۲۶۰-۸۶

سیدال - (صیدال) ۱۲۳

سیف الدین خان (مأمور نادری) ۲۵۱

سیک، سیخ (قبیله) ۳۷۹

سیواجی (مهارات) ۳۸۸

ش

شاردن (ژان) ۱۴۰

شارل دو اودهم (سوئد) ۷۷

شافعی (امام محمد بن ادریس) ۱۲۹:۱۳۳

۱۳۵:۱۷۶، ۳۴۶

شافیرف (بارون) ۲۳۴:۲۴۲

شاه اصلانخان (محمد علی خان ولد اصلانخان)

۱۱۳:۱۱۴

شاه بابا ۳۱۵:۳۲۲، ۳۲۳:۳۴۱

زندگی نادر (جرتاس مانوی) ۱۸۵

ژ

ژان ژوزف ۸۹

س

سادات مرعشی ۴۹۵

ساروخان ۴۹۲

سارو مصطفی (داماد سلطان عثمان) ۱۲۸

سام میرزا ۱۳۵:۱۳۶، ۱۶۵

سانسون (کشیش) ۱۴۰

ساهر (مهارات) ۳۸۸:۳۹۰

سایکس (ژنرال) ۱۴۷:۱۵۷، ۱۸۴

سبحان وردی خان ۱۱۱

سیک شناسی (محمد تقی بهار ملک الشعرا) ۱۸۵

سپاه افغان ۱۶

سرخای لزگی ۱۲۷

سعادت خان هندی ۳۹۱:۳۹۲، ۴۰۴:۴۰۵

سعادت علی خان ۳۹۳

سقای رایبه کش ۴۳۶

سفینه محمود ۱۷۳

سلاجقه ۱۴۰

سلاحدار (سید محمد پاشا) ۲۸۳

سلاطین ازبک ۱۳۹

سلاطین تسرکمان ۲۹۷:۳۱۲، ۳۶۳:۳۷۳

۳۷۵:۳۸۱

سلاطین عثمانی ۳۶۶:۴۲۱

سلاطین غزنوی ۱۴۰

سلطان احمد ثالث ۳۲:۳۳، ۴۱:۴۲، ۹۳:۱۱۴

۲۷۲:۲۷۳

سلطان سلیمان خاں ۲۷۶

سلطان محمود خاں عثمانی ۱۷۸:۲۷۲، ۲۷۳

شریعی (دکتر علی) ۱۲۲	شاه جهان دوم هند ۳۹۱
شروان‌شاهی (سلاطین-) ۱۴۱	شاهرخ (شاه) ۱۲۷-۴۹۱-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۶
شفیع مستوفی (میرزا-) ۲۲۳	۴۹۹-۴۹۶-۵۳۶-۵۳۸-۵۳۰-۵۴۲-۵۴۲
شفیع نائب‌الصدارة (میرزااملا-) ۳۳۵	۵۴۴-۵۴۶-۵۴۸-۵۵۱
شفاقی (طائفه) ۲۱	شاهزاده بوریس (رو-ه-) ۸۲
شمس‌الدین رفیع‌الدرجات ۳۹۱	شاهزادگان صفوی ۱۷
شمس‌الدین سامی ۳۰۴-۳۰۳	شاه سلطان حسین صفوی ۱۵-۱۷-۲۲-۲۴
شورش ابدالیان ۱۲۴	۳۶-۴۲-۷۳-۷۶-۷۹-۸۱-۱۲۲-۱۲۷
شورش داغستان ۱۶۰	۱۳۵-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۷-۳۸۸-۴۹۱
شورش بنی چربان ۱۲۴	۲۹۷-۲۹۵-۵۵۰
شهبازخان ۸۸	شاه‌صفی ۱۳۸-۱۳۹-۲۷۳
شهربانو بیگم (دختر شاه سلیمان صفوی)	شاه‌طهماسب اول ۱۳۸-۱۴۱
۴۹۵	شاه‌طهماسب دوم (ثانی) ۱۵-۱۶-۱۸-۱۹
شهیددی (دکتر سید حعفر) ۱۰۰	۲۱-۲۴-۷۳-۸۴-۸۸-۹۱-۹۷-۱۰۰
شهبانوی (سلاطین-) ۱۴۱	۱۰۲-۱۰۳-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۳
شعیبوف (کلنل) ۸۰-۷۹	۱۱۵-۱۱۷-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۸-۱۳۲
شیعه‌علوی و شیعه صفوی (=دکتر شریعی)	۱۴۳-۱۵۸-۱۶۰-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۸
۱۴۲	۱۸۸-۲۰۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۳۲-۲۳۵
شعبان ۱۲۹	۲۶۲-۲۶۷-۲۲۸-۴۸۱-۴۹۵
شعبان ایران ۱۷۶-۲۱۳-۲۱۶	شاه‌عباس اول ۱۳۹-۱۴۱-۴۹۵
ص	شاه‌عباس دوم ۷۶
صالح، شیخ‌الاسلام خلدجال (سلا-) ۳۳۶	شاه‌عباس سوم ۱۲۶-۱۴۸-۱۷۵-۲۱۷
صائب تبریزی ۱۶۴	۲۲۰-۲۳۵
صحابه ۳۷۳-۳۲۸	شاحسونیا ۲۱
صدرالدین محمد (شیخ‌الاسلام دامغان) ۳۳۶	شاهقلی خان ۲۱
صدرالصدور ۱۴۴-۱۴۵	شاهد حاتم ۳۴۹
صدر بنجاه سند تاریخی ۱۱۷	شاهم حواحه ۳۳۹
صفی (شاه) ۱۳۸-۱۳۹-۲۷۳	شاهوردی بیک ۴۴۲-۲۵۰
صفاربان ۱۲۲	شجره طنبه ۲۸۰-۳۳۶-۳۳۹-۵۴۱
صفی میرزا ۱۷-۷۳-۷۲-۹۰-۱۳۶-۳۵۵	شرانجانده ۱۳۰
صفی میرزای سن ۱۳۶-۹۰	شیراز طهور ۲۰۲
	شرح حال حسین زاهدی ۱۰۰

ع

عاشورخان ۴۴۴.۴۰۷
 عاقبت بازماندگان نادر (مقاله) ۴۹۹
 عاقبت نادرشاه (مقاله) ۱۸۵
 عالم آرای نادری (کتاب) ۱۵۶
 عابسه (همسر پدیده مبراکرم) ۱۴۴
 عباس اقبال آشتیانی ۱۸۵
 عباس حریری (دکتر-) ۱۸۴
 عباس صفوی - شاه عباس
 عباس میرزا صفوی ۷۴، ۷۶، ۸۶، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۶۰
 عبدالباقی (شیخ بنی لام) ۱۲۶
 عبدالباقی خان زنگنه (سفیر نادر) ۱۲۹
 عبدالحسین سپینا ۱۸۴
 عبدالحسین صدر اصفهانی (میرزا-) ۱۲۷
 عبدالحسین موایی ۴۱۹
 عبدالحی رضوی (میرزا-) ۴۷۹
 عبدالرحمن پاشا ۱۲۴، ۲۱
 عبدالعالی = محقق کرکی: مجتهد الزمانی (شیخ-) ۱۴۱
 عبدالعزیز (برادر میردیس) ۱۸
 عبدالعزیز قاطرچی ۱۹-۲۱
 عبدالغفور کلیددار (میرزا-) ۴۷۹
 عبداللطیف خان (قبادان باشی) ۴۵۷
 عبدالکریم خان ۳۰۲، ۳۰۴
 عبدالکریم افندی (قاضی عسکر عثمانی) ۱۲۶
 عبدالله (سید-) [پیک محمدشاه گورکانی]
 ۴۲۵
 عبدالله (سید-) [سرदार هندی] ۳۸۹، ۳۹۱
 عبدالله اتوار ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۹۹
 عبدالله پاشا ۲۱
 عبدالله پاشا (سید-) ۵۱۹، ۵۰۵

صفی قلی بیگ ۴۳۹

صفی قلی بیگ شاملوی قاپوچی باشی ۱۰۲
 صفی یاریک افشار ۴۴۶
 صمصام الدوله ۱۵۳
 صوفی زادگان ۱۰۰، ۲۰۲
 صیغه سرشمار ۱۰۷

ط

طائفه بنی لام ۱۲۶
 طائفه ترکمن ۱۲۵
 طائفه جلایر ۱۲۲
 طائفه زند ۱۲۶
 طالب شیخ الاسلام (ملا-) ۳۳۷
 طرلان ۴۳۹
 طریقه جعفری ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۲۸، ۲۴۰
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۵
 طغان خانم ۴۳۹
 طوائف آوار ۱۳۳
 طوائف داغستان ۱۲۷، ۱۲۸
 طوائف غلیجائی ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۹۹، ۲۰۶
 طوائف کوه گیلویه ۱۵
 طوائف هفت لنگ بختیاری ۱۲۶
 طهماسبقلی خان افشار (نادرشاه) ۲۳، ۷۶، ۹۲
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۴
 ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۵
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۶۷، ۴۴۸
 طهماسبقلی خان جلایر ۲۲، ۲۹، ۱۳۲، ۱۶۵
 ۴۸۹
 طهمورث (تیمورز) گرجی ۱۲۸، ۱۳۶
 طیفان ۴۳۹
 طیفون ۴۴۰

علمای بغداد ۳۲۵	عبدالله پاشا کور و لور ۱۲۸۰، ۱۲۷۰، ۸۹، ۸۸
علمای عراق ۱۳۴	۲۴۰، ۱۳۷
علی بن ابی طاب (ع) ۱۷۲۰، ۱۴۴۰، ۱۴۲۰، ۶۷	عبدالدنونى (ملا-) ۱۴۱
۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹	عبدالمدين حسين سويدي ۳۴۰، ۳۳۸
۳۹۸، ۳۳۴	عبدالله پاشا جندجى ۲۰۵، ۱۳۷
علی خان بیگلر بیگى ۶۵۳	عبدالله صدر بخارا (میر-) ۳۳۹
علی پاشا والی قرمان (حاجی-) ۲۸۳، ۲۸۱	عبدالله شمشعی (مید-) ۷۴، ۷۳
۳۲۱، ۳۱۵، ۲۸۸	عبدالمومن خان ازلك ۱۳۹
علی پاشا صدر اعظم عثمانی ۳۳۱-۳۴۶	عبدالله خان ازلك ۱۳۹
علی پاشا حکیم اوغلو ۱۴۵	عبدالله اندلی ۲۴، ۲۳
علی بن حمزه (شیخ الاسلام) ۳۳۸	عثمان بن عفان ۳۲۸، ۲۲۵، ۱۴۸، ۱۳۳
علی شاه = عادلشاه ← علی قلی خان	عثمانی ۱۹-۴۳، ۳۹، ۳۸، ۳۴، ۲۴، ۲۳، ۲۱
علی خان قلیجه ۴۵۲	۹۵، ۹۲، ۹۰، ۸۹، ۷۷، ۵۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴
علی بن موسی الرضا (ع) ۱۸۹۰، ۱۴۱۰، ۱۳۲	۱۷۶، ۱۷۱، ۱۱۶، ۰۱۴۳، ۱۳۷، ۱۳۶، ۹۸
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۰۲، ۴۳۵، ۴۱۱	۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۱۱
۵۵۷، ۴۹۶	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
علی مدرس افغان ۳۳۹	۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۲
علی احمدخان افغان ۴۰۵	۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۰۱
علی اکبر مدرس خراسان = ملاعلی اکبر	۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۱۸
مدرس ۵۰۹، ۳۶۵، ۲۲۶، ۱۷۶	۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵
علی قلی خان ۴۹۱، ۴۸۹، ۱۷۹، ۱۶۵، ۱۳۲	۳۵۷، ۳۵۲، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵
۴۹۴ = علی شاه = عادلشاه	۳۷۶، ۳۸۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۴۸، ۵۰۰
علی قلی خان والد ۱۸۱ ۴۲۰، ۱۷۱	۵۰۵، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۵
علی مرادخان شاملو ابیثک آقاسی باشی	عجم ۱۸۸
۴۰۲، ۳۹۶، ۲۰۵	غرب ۱۸۸
علیمردان (مأمور نادری) ۴۵۰	عز شرف بیگم- ۳۹۵
علیمردان خان افغان ۱۹۶	عطاءالله (سید-) ۴۲۳
علیمردان خان بختیاری ۱۷۴	عظا ملك جوینی ۱۸۰
علیمردان خان فیلی ۳۱۱، ۳۰۸، ۱۵، ۹۰۳	عام خان ۴۹۷
علیق بیگ لر ۱۴۸	علما و اشراف اصفهان ۲۵
عمادالحسنی (میر-) رجوع خود به - ۲ -	علمای افغان ۲۳، ۲۲، ۱۹
عمر بن الخطاب ۳۲۸، ۲۲۵، ۱۴۸، ۱۳۳	علمای ایرانی ۳۶۵

- صمر سلطان ۲۸
 عهدنامه اشراف و سلطان احمد ۹۰۰۳۵
 عهدنامه ایران و عثمانی ۱۲۵
 عهدنامه بلغراد ۲۷۵
 عهدنامه پاسارویس ۲۷۵، ۲۷۲
 عهدنامه ترکان عثمانی و روسها (۱۷۴۴) ۲۰
 عهدنامه رشت ۲۷، ۹۲، ۱۲۳، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۲۸
 عهدنامه قسطنطنیه ۲۳۹
 عهدنامه گنجه ۹۲، ۱۲۳، ۲۳۷، ۲۵۵
 عیسویها ۲۳
 عین الحور (جوهر) ۱۵۳
- غ
- غازیان ۱۱۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۵۴، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷
 ۴۰۷، ۴۴۶، ۴۴۶، ۵۰۶، ۵۱۰
 غلامرضا رشیدیاسمی ۱۸۴
 غزائیی، غزله‌های، غلجائی (طوائف) ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۹۹، ۲۰۶، ۵۵۵
- ف
- فارسانه ناصرعی (حسن نسائی) ۱۸۴، ۲۹۹
 فاطمه سلطان بیگم (دختر شاه سلطان حسین) ۲۳۳، ۲۵۰
 فتحنامه قندهار ۲۲۵
 فتحنامه هندوستان ۴۰۲
 فتحعلی کلانتر کرمان ۱۴۸، ۱۳۹
 فتحعلی خان افشار ۲۵۸
 فتحعلی بیگ ترکمان ۲۰۲، ۲۹۸، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۷
 فتحعلی شاه قاجار ۱۶۹، ۲۴۳، ۴۴۰، ۴۴۹
- فخر جهان خانم (دختر باگرات) ۲۹۵
 فخر داعی گیلانی ۱۸۴
 فرانسویان ۱۸، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۸۷
 فرخ سیر ۳۷۹، ۳۷۹، ۳۹۶
 فردریک دوم ۲۳۴
 فردریک گیوم (دوک کورلاند) ۲۳۱
 فرهنگ رشیدی ۱۸۸، ۲۳۸
 فرهنگ معین ۴۶۴
 فضلعلی سلطان ۵۴۴
 فقه‌الاکبر ۳۴۶
- فی
- قاپلان گرای ۱۲۸، ۲۲۷
 قابوچی باشی ۱۶۶
 قاپودان پاشا ۲۷۲، ۲۷۳
 قاپودانی کل سواحل و بنادر ۲۵۷
 قاطرجیان افغانی ۱۹
 قاموس تروک ۳۰۳، ۳۰۴
 قیات ۴۶۱
 قرآن کرم ۶۵، ۱۲۴، ۱۷۲، ۴۳۵، ۴۵۸، ۴۹۶
 قرارداد ایران و روس ۱۲۸
 قرارداد زهاب (۱۰۴۹) ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۴۰
 قزلباشیه ۱۵، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۹۹
 قزوینیان ۲۲
 قلندرخواجه ۳۳۹
 قمرالدین خان ۴۲۴
 قوام‌الدین مرعشی ۴۹۵
 قوچه بیگ گوندوزلو (انشاد ارومی) ۱۶۶
 قورچی باشی ۱۱۷

قوم‌چی نیروگمان کهنه ۱۰۹	کمپانی انگلیسی هند شرقی ۳۹۲۰۲۵
قوم فاجار ۱۶۵	کمپانی هند هلند ۱۴۹۰۲۵
قهوه‌خانه ۲۵۵۰۱۴۰	کناس = کساز (به معنای شاهزاده)
قیجاچی خانه ایرانی ۴۶۳	کستانین سوم (محمدقلی خان) ۸۷
قیجتهچی خانه خاصه ۴۶۳	کوسه احمدلو (جماعت-) ۴۲۴
	کوکلان (قبایل، جماعت-) ۵۵۷۰۴۸۱
	کوکنازخانه ۱۴۰
	کیاناصر ۱۵۶
	کانیان ۱۲۲
	ک
کانرین، کانرینوشکا ۲۳۴۰۲۳۰۰۹۱ = زن	
پترکبیر	
کانرین دوم (تزاروس) ۲۳۳	
کارلشم (انریش) ۲۷۶	
کافی نصیری خلفا ۲۳۹	
کالوشکین (سمیر روس) ۲۲۴۰۲۳۹۰۲۳۸	
کارالبه (ندان) ۲۲۹	
کدخدایان خراسانی ۲۸۴۰۴۸۳	
کرد ۵۵۷	
کردان ابورد ۱۲۲	
کردان چمشکوزک خوبشان = فوجان ۱۲۱	
	۱۶۵۰۱۳۸
	کردان دره گز ۱۲۳۰۱۲۲
	کردان فرادی ایران ۱۳۷
	کردی (نوعی لباس = نم‌نه) ۴۶۴
	کرملی بیک افشار ۴۶۵
	کرملی (زرفه) ۸۹
	کریشین ۴۳۶
	کریم بیک (مأمور نادر) ۲۱۵
	کریم خان افغان ۵۵۵
	کریم خان زند ۲۹۹۰۴۹۸۰۱۷۹
	کریم خان زند (کتاب) ۴۹۹۰۴۹۸
	کشتی‌ها، کشتیهای روس ۱۳۳
	کشیشان ارمنی ۱۷
	کلب علی بک کوسه احمدلو (سردار) ۱۳۵
	کلب علی بک کوسه احمدلو (سردار) ۱۳۵
	گ
	گائینین (برنس سرگنی) ۲۵۶
	گرجان ۱۳۶
	گلستانه (سیدابوالحسن-) ۴۹۳۰۴۹۰
	۴۹۹
	گمراک = راهلاری ۴۴۰۳۷
	گورکانان هند = اعقاب تیمور در هند
	۳۰۸۰۳۰۱، ۲۰۸۰۱۴۲۰۱۳۹۰۱۳۰
	۴۱۷۰۴۱۰۰۴۰۹۰۳۰۶، ۳۹۴-۳۸۷
	ل
	لارنس لاکهارت ۱۸۴
	لاهیجی (شیخ-) ۱۵۹
	لرها ۱۵
	لزگها ۲۳۰۰۲۲۲۰۱۳۳۰۱۳۰۰۱۲۷۰۷۷
	لذت‌خانه ۱۴۲
	لطف‌المیسی (شیخ-) ۱۴۱
	لونی پانزدهم ۲۷۵
	لئوپولد وونا (آنا-) ۲۳۲
	لئونف (ژنرال روسی) ۲۳۷
	م
	ماتیوشکین ۸۲۰۸۰

محمد پیشماز قم (سید) - ۳۳۶	ماری تروز ۲۷۶
محمدخان نرگمان ۴۰۸، ۴۰۳	ماریه قبطیه ۹۷
محمد خزانهدار ۱۵۵	مالاریا ۲۳۴، ۹۱
محمد خطیب (ملا) - ۳۳۸	مالک ابن انس (امام) ۳۴۶، ۱۲۲
محمد دبیرسیاقی ۴۷۱	مبلغان اشرف ۲۰
محمد رسول الله (ص) ۶۵، ۶۴، ۴۹، ۴۶، ۳۲	مبلغین کاتولیک ۱۷۱
۰۲۲۰۰۱۷۲، ۱۲۴، ۱۱۴، ۹۷، ۶۷، ۶۶	متریس (مطریس) ۳۵۶، ۳۵۵
۰۳۱۶، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۵	مجله ارمغان ۲۴۵، ۲۴۴
۰۳۷۳، ۳۶۵، ۳۵۵، ۳۴۶، ۳۲۸، ۳۲۴	مجله بردسیهای تاریخی ۰۴۸۳، ۴۴۲، ۱۱۷
۵۱۱-۲۹۵-۴۲۲-۳۸۰	۴۸۴
محمد رضوی (میرزا) - ۵۴۰	مجاهد توشه ۲۲۳
محمد شرف (میرزا) - ۱۵۶، ۱۵۴	مجله هنر و مردم ۳۵۳
محمد شیخ الاسلام ایروان (سید) - ۳۳۶	مجله یادگار ۵۵۸، ۴۹۹، ۳۴۰، ۱۸۵، ۱۶۲
محمد شیخ الاسلام شیراز ۳۳۶	مجله یغما ۳۳۳، ۱۹۲، ۱۸۴، ۱۶۲، ۱۶۰
محمد صاحب جمع خزانه (میرزا) - ۴۵۷	۲۵۴، ۴۵۲، ۳۵۳
محمد شاه عثمانی ۴۱۵	مجمع التواریخ ۱۶۳، ۱۴۴
محمدخان قاجار (آقا) - ۵۵۶، ۴۹۸	مجمعال التواریخ ۵۵۴، ۴۹۹، ۱۸۴، ۱۸۳
محمد بیک قاجار ۱۶۸	۵۵۵
محمدخان قاجار ایرانی ۱۶۶	مجوس ۴۱۱
محمد کریم زاده تبریزی ۴۸۴	محبلی میرزا ۴۹۰
محمد کلانتر (میرزا) - ۱۴۸	محرابخان (امیر) - ۴۵۵
محمد شاه گورکانی ۱۴۹، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۴	محسن فیض (ملا) - ۱۴۱
۰۳۸۷، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۱۵۳، ۱۵۰	محسن مدرس (ملا) - ۴۶۲، ۴۶۱
۴۰۲، ۳۹۸، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۱	محصل ۴۶۱
۰۴۱۶، ۴۱۴، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۶	محمد بن احمد جزایری ۳۳۸
۴۲۹، ۴۲۵، ۴۲۱، ۴۱۹، ۴۱۷	محمد میرزا (محمود میرزا) پسر شاهسرخ
محمد متولی آستان قدس (میر سید) - شاه	۵۵۰
سلیمان نانی ۵۴۶، ۴۹۸ - ۴۹۵، ۴۸۹	محمدخان بلوچ ۱۲۷، ۲۴ = خان سیواسی
۵۵۵، ۵۵۳	محمد پاشا بیگلر بیگی ۲۴۰، ۷۰
محمد مشیری ۱۸۲	محمد پاشا (صدر اعظم) حاجی - ۲۷۵، ۲۷۴
محمد ابراهیم متوفی ۲۴۹	۳۱۰
محمد اسماعیل (نما بنده نادر) ۳۸	محمد پیری زاده (صفتی عثمانی) ۲۹۳

محمد سائمانندی ۴۲۵،۴۲۲	محمد اعظم (پسر اورنگ زیب) ۳۸۹،۳۸۸
محمد سعید (سفیر عثمانی در فرانسه) ۲۷۶	محمد اکبر (پسر اورنگ زیب) ۳۸۸
محمد سیدال (سیدال) ۲۷۰،۲۶	محمد ابن امان ۳۳۹
محمد شفیق (میرزا -) ۵۱۷-۵۴۲-۵۴۴	محمد باقر اسرآبادی ۳۲۹
۵۴۶	محمد باقر الرضوی (سر -) ۵۳۹
محمد شفیع تبریزی (میرزا -) ۱۷۶	محمد باقر مجلسی (شیخ -) ۱۴۱
محمد شفیع نهرانی ۱۸۴	محمد باقر مستوفی ۱۷۶
محمد شهاب (میرزا -) ۵۵۲	محمد باقر مستوفی الممالک ۴۱۱
محمد صالح خان قرقلوی بیوزدی ۱۶۶-	محمد تقی خان بیگلر بیگی ۱۳۵
۱۶۸	محمد تقی مدرس رضوی ۱۸۳-۴۸۰-۴۹۹
محمد صالح ابن محمد تقی اسرآبادی ۱۸۲	۵۳۹،۵۳۷
محمد علی (میرزا -) ۵۳۰،۵۲۸	محمد تقی مجلسی (شیخ -) ۱۴۱
محمد علی خان (شاه اعلان خان) ۱۱۳،۱۱۴	محمد حسن (میرزا -) ۴۳۷،۴۱۱
محمد علی تبریزی (شیخ -) ۱۸۵	محمد حسن خان قاجار ۱۳۶
محمد علی حزین (شیخ -) ۱۵۸،۱۰۰	محمد حسین الرضوی ۵۳۸
محمد علی رفیع‌جانی ۳۵۵،۱۳۶،۹۰	محمد حسین خان قاجار ۱۶۷،۷۷
محمد علی خان قاجار (قورساول باشی) ۴۰۳	محمد حسین قاضی‌عسکر ۳۳۵
محمد علی خان قولر آغاسی ۱۲۳،۱۱۳،۷۵	محمد حسین قدوسی ۴۳۱،۱۸۵
محمد علی نائب‌الصداره ۲۲۷	محمد حسین خان قرقلو ۱۳۵
محمد قلی خان اعتمادالدوله ۳۶،۱۶	محمد حسین ملاباشی (میرزا -) ۷۲
محمد قلی بیگ افشار ۲۰۱	محمد خلیل مرعشی ۱۲۲،۱۸۴،۵۵۵،۵۵۴
محمد قلی خان چرخچی باشی ۲۷۶،۴۷۵	محمد رحیم شیخ‌الاسلام اصفهانی (میرزا -)
محمد قلی خان سعداو ۱۱۷	۳۳۷
محمد قلی خان کشیکچی باشی ۱۶۵	محمد رضا خان (سفیر روم) ۲۱۱
محمد کاظم خان فرچه‌داغی ۵۴۴	محمد رضا بیگ ایواغلی ۳۱۱
محمد کاظم (وزیر مرو) ۵۲،۴۵-۵۶،۵۴	محمد رضا متولی ۴۶۶،۲۱۷
۲۵۹	محمد رضا خان عبدالو ۱۹۹
محمد کریم خان ۵۰۵،۵۰۳	محمد رضا بیگ بساؤل ۵۵۸
محمد معصوم رضوی	محمد رضی ناظر (میرزا -) ۵۳۶
محمد معظم (بهادرشاه) پسر اورنگ زیب	محمد زکی شیخ‌الاسلام اصفهان ۲۰۲
۳۸۸	محمد زمان خان ۴۸۸
محمد نصیر ۱۷۳	محمد زمان بیگ فرامسانلو ۱۳۶

۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴،	محمد هادی (آقا -) ۱۷۹
۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۲،	محمد هاشم رسنم الحکما ۱۸۴
مصطفی پاشا ۸۷	محمد یوسف افندی (حاجی -) ۴۲۵
مصطفی خان (نوه نادر) ۵۰۰، ۴۹۰	محمودخان (نوه نادر)
مظفر خان ۴۰۳	محمود میرزا ۷۳
میرالدین جهاندار (سلطان گورکانی هد)	محمود افغان ۱۵-۱۸، ۳۶، ۷۵، ۱۴۲، ۱۴۳،
۳۳۹	۱۷۸، ۱۷۴
مصوم خان (امیر -) ۴۹۷	محمود سیستانی = ملك محمود سیستانی ۷۵،
مغولان ۳۰۳، ۱۲۱	۲۲۲، ۱۴۳، ۱۲۳، ۱۲۲، ۹۹، ۷۶
مفتی عبدالله (عبیدالله؟) ۲۰، ۱۹	محمود غروی ۱۷۸
مفتیان ۲۱	محمود میرزای قاجار ۱۷۳
مقصود علی بیگ گرایلی ۲۱۲	محمود رشید افندی ۲۴
مقیم خادم رضوی (میرزا -) ۳۳۷	محمودی (واحد بول) ۳۵۷
مکزی (عشایر) ۱۲۳	مذاهب اربعه ۱۶۰، ۱۲۹، ۲۳۹، ۳۶۲
ملا علی اکبر مدرس خراسان ۲۸۱، ۲۸۵،	مذهب برهمنی ۲۹۳
۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱	مذهب موسی ۱۷۲
ملانصرت ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۰	مرفضی شیخ الاسلام نائینی (آقا -) ۳۳۶
ملاها و مسلمانان پنجاب ۳۳۹	مرفضی قلی خان (نوه نادر) ۴۹۰
ملك محمود سیستانی - محمود سیستانی	مرفضی قلی بیگ صفوی ۹، ۱۱، ۱۱۱، ۴۳۹
ماوك هند ۳۳۰	مسافران فرنگی ۱۴۰
ملك یكن ضابط مجال خمسہ ۴۵۲، ۴۵۳،	مسند (کتاب) ۳۴۶
من تبریز (واحد وزن) ۴۳۶، ۵۳۸	مسیح (ع) ۶۵، ۲۵۵
منشآت ۱۰۲-۱۰۴، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷،	مسیح دهنشنی (آقا -) ۳۳۶
۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱،	مسیح ذبیحی ۱۸۵
۲۰۲، ۲۰۴، ۲۴۱، ۲۴۷، ۳۱۷، ۳۱۴،	مسیحیان ۴۴۲
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۳۸،	مسیحیت ۱۷۲
۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵،	مشرسکی ۸۲
۳۴۸، ۳۶۰، ۳۷۹، ۳۹۷، ۴۱۵، ۴۱۶،	مشفق همدانی ۱۸۲
۴۲۰، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۶،	مصطفی خراب (تالیف هلاگو میرزا) ۱۷۳
۴۷۸، ۵۲۶، ۵۲۷	مصطفی افندی ۱۸۹، ۲۸۷، ۹۰
موسی بیگ افشار خلخالی ۱۶۶	مصطفی خان شامو افشار ۱۳۸، ۱۷۷، ۱۷۹،
موسی خان ۵۴۵	۳۲۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۰، ۵۰۳

هلاکو میرزا ۱۷۳	وقف نامه ۲۲۹،۴۲۸-۲۳۲،۴۳۱
هندو ۴۱۱،۳۹۲	ولادیمیر مینورسکی
	ولی افندی (صدر اعظم عثمانی) ۳۷۶،۳۷۲
ی	۳۸۲
یکن محمدپاشا ۱۳۷،۲۹۵،۳۶۲،۳۶۳	ولی محمدخان بیگرلی شاملو ۱۰۰،۱۹۵،۹۰
بموت ۴۸۱	۲۶۹،۲۶۸،۲۶۷،۲۶۲
ینگلی جری ۱۳۷	ولینو (مارکی) ۲۳۵
یوزباشی ۱۵۴	ه
یوسف (قاصد) (حاجی) - ۴۲۱،۴۲۲	هارون ۶۷
یوسف پاشا ۱۳۶،۳۲۱،۳۲۷	هارون خان (نوه نادر) ۲۹۰
یوسف علی جلایر ۲۹۸	هامیلتون (دکتر جراح) ۳۹۰
یوهان اتر ۱۴۵	هانری چهارم (پادشاه فرانسه) ۱۵۸
یهود ۴۱۱	هدایای نادر ۳۰۳،۳۰۲
	هراتیان ۲۰۶

فهرست اماکن

	الف
۵۳۵،۳۵۲،۳۵۱	بهر ۱۳۵،۱۲۵،۴۵،۳۸
اسپانیا ۲۳۵،۸۷	ابیورد ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۶، ۲۲۳، ۳۳۰
استرآباد ۱۸، ۲۸، ۸۱، ۸۵، ۹۱، ۱۱۴	۴۶۰، ۴۴۴
۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۵	اتریش ۷۷، ۷۸، ۱۴۰، ۲۳۷، ۲۷۶
۱۸۹، ۲۳۱، ۲۵۰، ۳۳۶، ۴۸۱، ۴۸۲	اجمیر ۲۰۷
۵۵۷	ادرنه ۲۰۷
استزاز ۱۹۵، ۲۰۸	اربیل ۱۳۴، ۱۳۵
اسکدار ۱۹، ۲۰۰	اردبیل (دارالارشاد -) ۱۱۱، ۸۸، ۷۸، ۲۱
اشکوار ۲۹	۳۳۷، ۳۲۹
اصفهان (دارالسلطنه) ۱۵ - ۱۸، ۲۱، ۲۵	اردوباد ۲۳
۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۵۵، ۵۶	ارزنه الروم ۸۷، ۱۳۷
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۷	ارس ← رود ارس
۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵	ارض طوس = مشهد ۴۹۸
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳	ارگ قم ۴۹۶
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۱	ارمنستان ۲۳۴، ۲۳۶
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷	اروپا ۷۸، ۲۳۳، ۲۷۴، ۲۷۶
۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۸	ارومی (ارومیه) ۱۹۹، ۳۳۷
۲۵۶، ۲۶۲، ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸	ارومیه چای ۱۲۹
۳۹۵، ۴۹۲، ۴۲۸، ۳۹۵	استانبول (دارالطنه) ۱۹، ۳۷، ۴۴، ۷۸
اضا-انستان ۹۳، ۱۰۰، ۲۶۴، ۴۰۹، ۴۹۸	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴
الله آباد ۳۸۹	۱۳۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۹، ۲۷۵، ۲۷۷
اماکن مشرفه ۳۲۶	

۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۲	انار (نولک) ۱۴۷
بغداد جدید ۱۲۶	انباله ۲۲۹، ۲۰۳
بغداد کهنه ۱۲۶	انزلی ۷۹
بقعه شاه عبدالعظیم ۱۱۹، ۵۷، ۲۴	انگلیس - انگلستان ۰۱۴، ۰۹۱، ۰۹۰، ۰۲۰
بیلج ۰۱۴۱، ۰۱۳۴، ۰۳۱۲، ۰۳۳۳، ۰۳۳۸	۰۱۶۹، ۰۲۳۷، ۰۳۸۷، ۰۳۹۰
۴۰۷، ۳۳۹	اوج رود ۱۰۹
بلگراد ۲۷۵	اود (ساحیه) ۳۹۲
بلوچستان ۲۱۸	ایروان ۰۳۸، ۰۳۸، ۰۴۵، ۰۸۷، ۰۸۸، ۰۱۲۴، ۰۱۲۵
بسه ۲۷۴	۰۱۲۸، ۰۱۳۷، ۰۱۶۰، ۰۳۳۹، ۰۳۵۵
بهشهر (شرف‌البلاد) ۷۵	ایسرت ۴۴۸
بنو پال ۳۹۳	ب
بیت‌الله الحرام ۰۲۸۵، ۰۲۸۹، ۰۳۷۵، ۰۳۷۷	باب عالی ۲۸۰، ۱۹
۳۸۲	بانا قدرت ۳۳۶
بیجاورد ۳۸۸	باجگیران ۳۷
بیهار ۳۸۹	باز فروش (بایل) ۷۵
ب	باش‌تجق (ناحیه ایسرت) ۴۴۸
بادگان جلفا ۱۹	باکو ۰۰۷۸، ۰۱۰۸، ۰۱۲۰، ۰۸۵، ۰۹۲، ۰۳۳۶، ۰۳۳۳
بانی‌بیت ۰۴۰۳، ۰۴۰۴	۰۲۳۷، ۰۲۳۹، ۰۲۵۶، ۰۲۵۷
بیرتسموت ۱۶۹	بالکان (شبه جزیره) ۷۸
بروس ۰۲۳۲، ۰۲۳۳، ۰۲۳۵، ۰۲۷۳	بایزید ۳۵۷
بیل‌فسا ۲۶	بحرین ۱۶۹
بیل‌مالال ۲۰۷	بخارا ۰۱۳۲، ۰۳۳۳، ۰۳۳۸، ۰۳۳۹
پنجاب ۳۸۹	سرج‌ده ۲۴۶
پول‌کرمی ۱۲۴	سردخ ۱۳۶
پولناوا ۷۷	بروجرد ۰۴۵، ۰۳۸، ۰۴۵، ۰۸۹، ۱۲۴
بره‌بازار ۷۹	بسطام ۵۴۵
پیشاور (الگا) ۰۴۰۳، ۰۹۰، ۰۴۰۴، ۲۱۰	بقاع منیر که کر بلا ۰۱۳۲، ۰۳۳۳، ۰۳۳۷، ۰۳۳۸
ت	بغداد ۰۳۴، ۰۳۷، ۰۴۴، ۱۵۰، ۱۲۵-۱۴۷، ۰۱۴۷
تبت ۰۱۳۲، ۰۳۰۸	۰۱۳۸، ۰۱۷۷-۱۷۹، ۰۲۳۸، ۰۳۲۶، ۰۳۳۳
تبریز ۰۱۶، ۰۱۸، ۰۲۳، ۰۳۸، ۰۴۵، ۰۷۵، ۰۸۸، ۰۹۰	۰۳۳۷، ۰۳۴۰، ۰۳۴۶، ۰۳۵۲، ۰۳۵۷، ۰۳۶۰
۰۱۲۴، ۰۱۲۵، ۰۱۳۴، ۰۱۳۷، ۰۱۶۵، ۰۲۱۹	۰۳۷۶، ۰۳۷۷، ۰۳۸۲، ۰۳۸۳، ۰۴۱۷، ۰۵۱۳
	۰۵۱۴، ۰۵۱۵، ۰۵۱۹، ۰۵۲۲، ۰۵۲۴، ۰۵۲۵

چندال ۳۹۳	۵۴۴،۴۹۳،۴۹۲،۴۷۵،۳۴۱،۳۳۳،۲۳۰
چورس ۱۳۸	۵۲۸
چهار باغ (مشهد) ۴۹۸،۴۹۶	تهه = تهته ۴۰۹،۳۰۸،۱۳۲
چهار جوی ۱۳۲	ترپین (قریه) ۷۰۹
چهار سوق ۴۳۰	ترکستان ۳۱۲،۲۶۸
	ترکیه، ۵۱۲،۵۰۴،۴۲۱،۱۷۷،۱۹،۱۸
ح	۵۳۳
	تفلیس ۴۵۳،۴۵۲،۱۲۸،۸۷،۴۵،۳۸، ۲۳
حدایق ۴۶۲	تمشان ۲۹
حرمسرا ۴۵۵	تنکابن ۲۹
حرمین شریفین ۴۲	نوبقایی ۳۵۲
حله ۳۳۷، ۳۳۹	توران ۳۱۶، ۳۰۳، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۷۷، ۳۹۶
حویزه ۴۴، ۳۷، ۲۳	۴۰۷
حیدرآباد ۳۹۲	تون ۱۲۲
خ	تهران ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۲۵، ۸۶، ۲۵، ۲۴، ۱۸
	۱۸۵، ۲۳۹، ۳۳۶، ۳۷۶، ۴۴۰، ۴۷۱، ۴۹۲
	۵۵۶، ۴۹۸
خاندیش ۳۹۲	ج
خانقین ۱۳۴	جبال البرز ۱۸
خوشان (قوچان) ۱۳۲، ۱۲۳، ۱۲۱، ۷۶	جلالآباد ۱۳۰
۳۱۵، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۳۸	جواد (محل) ۱۲۸
خراسان ۱۲۵-۱۲۱، ۹۹، ۹۷، ۹۵، ۷۶	جوشقان ۴۸۲
۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۶	جهانآباد (دهلی) ۵۲، ۱۳۰، ۱۵۴، ۴۰۳
۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸	۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۳
۲۲۲، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۸۱، ۳۰۱	جیحون ۱۳۱، ۱۳۲
۳۰۸، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۸۲	جیلمند (رود -) ۱۵۶
۳۹۱، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۶	چالدران ۳۵۱
۵۱۰، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۷	چلدر ۸۷
۵۵۸	چمن کاپوش ۵۵۷
خرمآباد ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۳۸، ۸۹، ۱۲۲	بن (شهر) ۲۰۹
خلیج فارس ۱۳۵، ۲۲۴	چنار مرزبانی ۱۴۷
خوار ۲۱۱	

دشنتان ۲۵۷	خوارزم ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹
دکن ۳۸۸، ۳۰۶	۳۳۸
دمدم (قلعه) - ۳۵۷	خوانسار ۱۷
دهشک (مزرعه) ۴۳۰	خوزستان ۱۲۶
دهلی ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۳۸۸	خوقند ۱۳۸
۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴	خوی ۲۳، ۸۸، ۱۳۸، ۳۵۷
دهوین ۱۷۲	
دیاربکر ۸۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰	د
ر	دارالام = بغداد
	دازالمرز ۲۸، ۲۷
رانکوه ۲۵۰	داعشان ۷۷، ۷۹، ۹۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲
رشت ۱۸، ۷۹، ۸۰، ۱۲۳، ۱۷۵، ۲۳۳، ۲۳۴	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۹
۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۸۹
رود اٹک (دریا) ۱۵۴، ۳۰۸، ۳۱۰، ۴۰۹	دامغان ۷۵
۴۱۰	دحله ۱۲۶
رود ارس ۲۸، ۲۹، ۷۸، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۹۹	در بند ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۵
۲۳۱، ۲۴۱۲	۹۲، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹
رود جیلند ۱۵۶	۲۵۷، ۲۵۶
رود دانوب ۲۷۵	در گز ۷۶، ۱۲۱، ۱۲۲
رود سند ۱۳۴، ۱۵۴، ۹۰، ۱۰۴، ۲۱۰	در گزین ۸۹
رود سیدور ۲۹	در فول ۱۲۴
رود کر ۲۸، ۷۸، ۹۲، ۱۲۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۰	دریای خزر ۲۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵
رود ولگا ۷۹	۲۱۸، ۱۲۳
رود بار ۲۸	دریای سیاه ۲۷۵
روسیه - روس ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۲۹	دریاچه گو گچه ۱۳۷
۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۹۲	در شاوسدورنک ۲۳۲
۱۱۱، ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۳۰	دستگرد ۲۱
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰	دشت کر بلا ۲۴، ۳۳۸
۲۵۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۲۹	دشت مغان ۷۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۷۵
۳۱۳	۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۸۱، ۲۸۴
زوستای بن (صفهان) ۱۶	۲۹۷، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۷۳
	۳۸۰

سند (رود) - ۱۳۲، ۱۵۴، ۴۰۹، ۴۱۰	روستای گز ۱۶
سند (ولایات، ناحیه) ۳۰۸، ۱۳۰	روم (دارالخلافت) ۱۰۴۴، ۵۱۰، ۸۸۰، ۱۰۰، ۱۹۷، ۱۹۹
سندج ۱۲۴، ۱۲۴، ۲۳	۳۰۵، ۲۸۵، ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۰۶
سولاق ۹۲	۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۴۴
سوند ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۳۳	۳۷۳ - ۳۷۸، ۳۷۵ - ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۱۷
سیستان ۱۵، ۲۶، ۹۹، ۱۲۴، ۱۶۵، ۲۱۸	۵۳۲، ۵۱۵، ۵۱۳، ۴۲۲
۵۱۰، ۵۰۶، ۴۸۹	ری ۱۴۰
سیواس ۳۱۱، ۳۰۸	
	ز
ش	زرقان ۱۲۴، ۲۵
شام ۱۲۹، ۲۰۵، ۲۳۲، ۳۳۲، ۳۷۵، ۳۷۷	زنجان ۱۶، ۳۸، ۴۵، ۷۵، ۴۹۲
۳۸۲	زهاب ۱۲۷
شاه نوت (مجال) ۴۴۴	
شبستر ۸۸	س
شبه جزیره بالکان ۷۸	سامره ۱۳۴
شبه جزیره کریمه ۲۳۸، ۲۷۴	ساوه ۴۹۴
شترخان ۴۵۰	سبزوار ۱۴۰، ۱۴۰، ۲۲
شفت ۲۸	سربستان ۲۷۵، ۲۷۴
شلیمار (باغ) ۴۰۹	سرخس ۱۳۲
شماخی ۱۸، ۲۳، ۲۳۳، ۲۳۶	سرخه سمنان ۴۹۳
شمخال ۲۵۷	سرداب ۲۹
شمیران ۱۸	سردره خوار ۱۲۴
شورستان ۴۵۷	سرخه شیر ۱۳۰
شوشر ۱۲۴، ۳۳۷	سقاخانه ۴۳۰
شهر زور ۱۳۴	سقاخانه مبارکه ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷
شهریار ۲۱۱	سقاخانه اسماعیل طلائی ۴۳۵
شیراز ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۷۶	سلطانیه ۴۵، ۷۰، ۲۹۲، ۲۹۲، ۴۹۲، ۵۲۰
۲۰۵	سمنان ۲۴، ۷۵، ۳۳۷، ۴۹۵
شیروان (شروان) ۱۷۷، ۷۹، ۹۱، ۱۳۵، ۱۶۵	سمالی ۴۰۹
۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۶	سن پترزبورگ ۸۱، ۸۳، ۱۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷
	۲۳۸

ف	ص
فارس ۵۵، ۱۶، ۵۵، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۷۶، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۹۵	صحن حضرت رضا (ع) ۱۸۹ صحن عتیق ۳۳۵ موسسه نضاری گرجی ۲۵۷
فتح آباد ۱۶۶	ض
فرانسه ۲۷۷، ۲۷۸، ۱۴۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۷۲، ۲۷۶	ضراجه‌خانه ۴۱۲
فراهان ۱۳۸	ط
فرح آباد ۱۹	طالش ۱۱۱ طبرسران ۱۳۳ طلس ۱۳۸ طاوس ۲۳۰ طهران = تهران ۳۳۶
فردوس ۴۰۸	ع
فولاند ۲۳۳	عبات عالیات ۱۳۵، ۱۲۷ عراق ۱۳۷، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۶۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۷۵، ۳۸۱، ۲۵۳، ۴۹۱، ۲۹۵، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۴۵، ۵۵۸
ق	عربستان ۷۳ عمرکوت ۱۵۶ عمان ۱۳۵ عون ۴۰۴
قارص ۸۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۶	غ
قاملان کوه ۱۲۹	غارنور ۶۶ غازی قموق ۱۲۷ عزنین ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۱۰۰۴ غلطه = غالاظا ۲۷۸
قواباغ ۲۳	
قرچه داغ ۴۹۲	
قرمان (قرمان) ۲۸۴، ۲۸۱	
قرنه ۱۳۵	
قروین ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۷۲، ۱۲۶	
قسططنیه ۲۳، ۲۴، ۷۷، ۸۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴	
قلات ۲۳۷، ۲۴۷	
قنقاز ۱۲۸، ۲۳۲، ۲۵۲	
قلات ۴۶۰	
قلعه بکرسنگک ۲۰۹	
قلعه زهاب ۱۲۶	
قلعه سولاق ۲۳۷	
قلعه قریش ۱۳۳	
قلعه قلاپور ۴۹۴	
قلعه قندهار ۱۳۰	
قلعه کلات ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۶۷	

کشمیر ۳۰۸۰۱۳۱	قلعه لهری بندر ۲۰۹
کعبه ۳۸۳۰۳۷۸	قلعه هرات ۲۱۱۰۲۰۷۰۱۹۹
کلات ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۲۳، ۴۸۹، ۴۹۰	قم ۱۲۵۰۱۹، ۱۲۰۰۱۲۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶
کلاه فرنگی (عمارت) ۱۵۲	قمش ۱۶
کونکان ۳۹۳	قندهار ۱۷، ۲۶، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۶۸
کوهستان ۲۰۹	۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۰۶، ۳۳۹
کویر ۱۳۸	۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۵۶، ۴۹۷
کله ۲۹۰۲۸	۵۵۵
کلهگیلویه ۱۷، ۱۲۴، ۱۲۷	فوجان ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲
ك	ك
گجرات ۳۹۳، ۳۹۲	کابل ۱۳۰ - ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۸۸، ۲۰۸، ۳۰۸
گرجستان ۲۳، ۷۴، ۸۷، ۱۳۹، ۲۳۲، ۲۳۶	۳۱۲، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۰
۲۳۷، ۲۵۲، ۴۲۸، ۴۹۵	کاخ چهل ستون ۲۴
گرگان ۱۲۵	کاخ ۱۳۶، ۸۷
گلبایگان ۱۷، ۳۲، ۵۰	کارنلی (کارنیل) ۲۳۶، ۱۳۶، ۸۷
گلکنده ۳۸۸	کاشان ۱۷، ۱۸، ۱۷۲، ۱۰۷، ۱۲، ۴۸۵
گلون آباد ۷۹، ۷۳	کاظمین ۱۳۴
گنجه ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۸۷، ۸۸، ۱۲۷، ۱۳۶	کتابخانه ملی ۱۴۶
۲۵۲	کترا ۲۰۹
گواشیر ۱۴۷	کر، کورا (رود-) ۲۸، ۷۸، ۹۲، ۱۲۸، ۲۳۶
گوری ۱۳۶	۲۳۹، ۲۵۰
گیلان ۲۷، ۲۹، ۷۷، ۸۲، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۱۰۳	کردستان عراق ۴۵۲
۱۲۳، ۱۲۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹	کرکوک ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۲۳۵، ۳۳۸، ۴۲۹
۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۳۶	کرمان (دارالمک-) ۱۵، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۷ -
ل	۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۸، ۲۱۸
لار ۲۶، ۱۰۰	۴۹۵
لارستان ۲۹۵	کرمانشاهان ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۸۸، ۱۲۴، ۱۲۶
لاهور ۳۰، ۱۳۰	۱۳۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۸۱، ۲۸۴
لاهیجان ۱۵۸، ۲۵۰	۱۰۴۸۸، ۳۰۳، ۲۹۲
لرستان ۲۳، ۳۸، ۴۵، ۸۹	کرنال ۱۳۰، ۷، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۳۹
لندن ۱۶۹	کریبه (شبه جزیره) ۲۳۸، ۲۷۲

<p>۴۰۸، ۴۰۶-۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸ ۴۲۹، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۰ ۴۹۵</p>	<p>۳۵۷، ۲۳۶، ۲۲۲، ۱۳۴، ۱۲۶، ۱۲۵، ۸۹ ۴۹۲ هندوستان ۲۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱ ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۸ ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۰۵ ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۱، ۳۰۲، ۳۰۶- ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۷۴ ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰-۳۹۶</p>
<p>س</p> <p>بزد ۱۷۸، ۱۲۴، ۸۷، ۷۱ بقیان ۲۵۰</p>	